هذا کتاب محرق القلوب

کتاب مرثیه و تعزیه‌داری مجاهدین راه حق و شهیدان کربلا
و اشعار و احادیث

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

حمد و سپاس بی‌نهایت سزاوار بارگاه حکمت جلت عظمته که فرزندان این دنیا و رندان این عاریت‌سرا را از بلیت
دهر و محنت مصیبت و الم اختیار نمود و زمرهٔ مرسلین و فرقهٔ اولیا و مقربین را در آن بانواع مصایب و بلایا
ممتحن و مبتلا فرمود تا نسیم بهجت و نعیم جنت را مزد ... گلستان انس و وصلت رسیده ... عاقبت حافظه و سرمنزل
راه محبت و جان‌فشانی طریق مودت ... و منازل ... بیت هرکه را ذوق محبت ... پیشه
از زخم ... شکر و سپاس بی‌نهایت ... که ابواب هموم و غموم بر روی
صدرنشینان مسند عزت ... مفتوح گردانید و بدین سبب ایشان را باعلا درجات ایمان و رفیع غرفات
جنت ... ارباب اختیار را ... و ... قاطبه اصحاب مصطفی و آل ...
اندوه و عنا ابواب خلوت خانه ... بیت سر کوی ... هوس داری ... هوس ... بگذر ... ازین خوش
بگذر ... طریق عشق ... خون ... و ... آی ... ز ... و ... ما ... و ... دو ...
افزون از حد و حصر بر آن سید انبیا و خاتم اصفیا و آل ... که ثابت قدمان معرکهٔ صبر و بلا و متمکنان بساط ... و رضا صلوات
الله علیهم اجمعین اما بعد چنین گوید مشتاق سعادت جاودانی ... مهدی ابن ابی ذر نراقی ... لطف ... که
چون ... از اخبار صادقین و ائمهٔ ... صلوات الله علیه و علیهم اجمعین ... گریستن ...
و مصیبت ... دین و ... اهل بیت سید المرسلین ... بر ... برگزیده
رب العالمین باشد اجر جمیل و ثواب جزیل ... و ... اقرب ... و اشرف ... طریقهٔ رجال سلف
و خلف ... اثنی عشریه ... و علما و ... رضوان
الله علیهم اجمعین کتب ... بزبان عربی و فارسی از جمیع اخبار و حکایات بلایا و مصایب ایشان تدوین نموده‌اند

بخش ...

هیچ یک در بن مهم مقصود و مطلوب نیست زیرا که بعضی از نظم و ترتیب بری و بی‌بهره بسبب عدم تنقیح و اهمال و اغلاق کلام
می‌شود و بعضی مشتمل بر اکثر اخبار ... و مشتمل است بر قصص و حکایات که اصلا در امر تعزیه مقصود و مطلوب نه و با وجود این
جمیع ... و فارسی ... اکثر ... صادر شده ... بنابرین ضعیف مستمند ... رسید که کتابی
بری از نقایص مذکوره و جامع فواید مطلوبه در امر تعزیه باشد تالیف نماید ... که قاطبهٔ شیعیان از خواندن و شنیدن آن
بهره‌ور گردند و مؤلف ... دعا ... یاد نمایند و آنرا مسمی نمود بمحرق القلوب و آن مشتمل است بر مقدمه و ... مجلس
مجلس اول در وفات حضرت سید انبیا علیه افضل التحیة و الثنا مجلس دوم در وفات حضرت خیر النسا فاطمهٔ زهرا
صلوات الله علیها مجلس سیم در شهادت سید اولیا صلوات الله علیه و علی آله النجباء النقباء مجلس چهارم
در شهادت حضرت امام حسن مجتبی علیه افضل الصلوات و التحیات مجلس پنجم در رفتن سید الشهدا از مدینه
بمکهٔ معظمه مجلس ششم در شهادت مسلم بن عقیل رضوان الله علیه مجلس هفتم در شهادت پسران مسلم
مجلس هشتم در رفتن حضرت امام حسین علیه السلام از مکهٔ معظمه بجانب کربلا مجلس نهم در شهادت
حر بن یزید ریاحی و بعضی دیگر از یاران مجلس دهم در شهادت وهب بن عبدالله کلبی و مسلم بن عوسجه و حبیب بن
مظاهر و بعضی دیگر از اصحاب سرور شهیدان مجلس یازدهم در شهادت سید ممتحن قاسم بن حسن مجلس دوازدهم
در شهادت قدوهٔ زبدهٔ ناس حضرت عباس مجلس سیزدهم در شهادت نور دیدهٔ پیغمبر حضرت علی اکبر مجلس چهاردهم
در شهادت سرور سینهٔ فخر انبیا سید الشهدا علیه افضل التحیة و الثنا مجلس پانزدهم در بعضی از وقایع که بعد از شهادت
امام حسین ... در رفتن ذو الجناح بجانب خیمه‌ها ... حرم ...
و دیگر از ... مجلس شانزدهم در بردن اهل بیت از کربلا بکوفه ... و آنچه در کوفه
و در راه شام ... مجلس هفدهم در کیفیت احوال ایشان در شام و آنچه در آنجا ... مجلس هیجدهم
در رفتن اهل بیت از شام بمدینه ... حضرت سید الانام صلوات الله الملک العلام مجلس نوزدهم در شهادت ... امام
موسی بن جعفر الکاظم علیهما السلام مجلس بیستم در شهادت ... ابا الحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام مقدمه
اول بدانکه مشهور میان علما و فقها ... آنست که در ... مستحبه و مکروهه و در مواعظ و قصص باخبار ضعیفه عمل میتوان
نمود یعنی هرگاه حدیثی ضعیف دلالت کند که فلان عمل سنت است و آوردن آن موجب فلان ثواب است یا فلان امر مکروه است
و ترک آن موجب فلان ثواب است ... حدیث ضعیف آن فلان فعل را بجا آورد و یا ترک کند ... آن ثواب را ...
... هر گاه خبر ضعیفی در اخبار و قصص ... رسیده باشد جایز است که ... و ... نقل
نمایند و ... باب اخبار صحیحه ... صلوات الله علیهم اجمعین صادر شده ... باخبار ضعیفه ... کرده

تا الحقیقه باین اخبار عمل کرده است و ازین مقدمه معلوم شد که جایز است نقل اخبار ضعیفه و غیر معتبره که در حکایات
و وقایع پیغمبر و ائمه و اهل بیت او رسیده و کسی که آنها را نقل کند و بگریاند یا بشنود و بگرید ثوابی که در گریانیدن و گریستن
و کم در مصیبت سید الشهدا رسیده حق تعالی آن ثواب را بوعده میفرماید و هرگاه خبر ضعیفی دلالت کند بر آنکه گریه
بر امام حسین علیه السلام فلان قدر ثواب دارد و کسی آن خبر را بشنود و به نیت رسیدن باین ثواب بگرید حق تعالی آن
ثواب را بوعده میفرماید و از این جهت علما و محدثین در کتب خود ضبط و تدوین نموده اند و مضایقه از نقل قسم دوم ننموده اند

مقدمه دوم بدانکه احادیث مستفیضه معتبره دلالت میکند بر آنکه هرگاه پیغمبر میخواست میتوانست سوال کند که
مصیبتی که بامام حسین علیه السلام رسید از او دفع کند اما بسبب حکمتهای چند که بعضی از آن بر ما ظاهر است و بعضی دیگر را خدا و رسول
او میدانند و عقول امثال ما از ادراک آن قاصر است در مقام سؤال دفع این بلا در نیامدند و شهید شد که فوایدی
که مترتب بر شهادت آن حضرت شده که ما ادراک آن را میکنیم بسیار است از آنجمله شهادت آن مظلوم باعث
ظهور حقیت او و ذریه او و سبب انکشاف بطلان طریقه معاندان ایشان شد و بر مردم معلوم شده که ذریه علویه و عترت
طاهره فاطمیه بر حقند و امویه و عباسیه و سایر غاصبین حقوق ایشان آنچه میکنند از راه ظلم و جور است و دیگر آنکه تا حال
بسی روزگار که بسبب گریه بر او آمرزیده و رستگار میشوند و بسیار مجرم خاک آلوده که بزیارت آن برگزیده غفار مستحق رحمت
پروردگار میشود و چه دعاهای و حاجات و سؤالهای بیچارگان که در تحت قبه منوره او مستجاب شده و چه حوایج محتاجان و مطالب
و مقاصد معضلها که در نزد ضریح مقدس او مقرون باجابت گردیده و چه امراض بی دوا و علل عاجزان بی برگ و نوا در آستانه
روضه مبارک او زایل شده و چه اسقام ظاهریه و باطنیه که باستشفا بتربت مقدسه او دفع گشته و بسی دردمندان که بسبب توسل بروح
اقدس او شفا و التیام دریافته و بسی مستمندان که بجهت تمسک بجناب مقدس مقرب امام مستغنی شده و آنچه مذکور
شد سهل است در جنب شفاعت عظمی که در روز عقبی از برای انس و شیعیان خواهد بود و مختص آن جناب امور مذکوره بجهة
شهادت است چنانکه بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام مرویست که حق تعالی عوض شهادت چهار چیز بامام حسین علیه السلام کرامت
فرمود **اول** کون الامامه فی ذریته **دوم** و الشفاء فی تربته **سیم** اجابة الدعاء تحت قبته **چهارم** عدم حساب ایام زیارته من اعمار
زواره ۱ آنکه امامت را در ذریه او قرار داد ۲ شفای همه مرضی در تربت او قرار داده ۳ آنکه دعا را در تحت قبه او مستجاب میگرداند
۴ آنکه ایام زیارت را در رفتن و برگشتن زوار او حساب نمیکند و ظاهرا مراد از حساب ننمودن آنست که حفظه در آن
ایام اعمال معاصی ایشان را نمی نویسند و دیگر از جمله فواید ابتلای انبیا و اولیا و مومن و کشته شدن ایشان در دست اشقیا و
مغلوب گردیدن ایشان از غیر اینست چنانکه شیخ ابوالقاسم روح از حضرت صاحب الامر روایت نموده است که چون حق تعالی بسبب
اظهار دین خود و اعلای کلمه خود معجزات و خوارق عادات بر پیغمبر داده تا مردم معلوم شود که ایشان برحقند در ادعای خود هرچند از انواع بسیار

مردم اند و تا از جانبان ممتاز شده اند بچیزی که از برای دیگری نیست و حاملان احکام الهی و سفرای او بند بخلق
از برای تبلیغ اوامر و نواهی و گاهی ایشان را بمصایب و بلایا مغلوب مینماید که مردم بدانند که ایشان هم بندگان اند و خود
مستقل نیستند هرچه خواهند بکنند نیست و غلبه و قهر علی الاطلاق مختص بذات احدیت و اگر ایشان همیشه غالب میبودند و بمصایب
و بلایا مبتلا نمیشدند هر آینه مردم ایشان را خدا میدانستند و بربوبیت ایشان قایل میشدند و بیان حقیقت مدعا در انضمام بر
چهار مقدمه است **مقدمه اول** آنکه حق تعالی افراد نوع انسان را فی الجمله اختیاری در خلق نموده است و بوساطت پیغمبران و اوصیا
ایشان راه خیر و شر را بیان نموده و بایشان اعلام کرده که این راه منجر بسعادت ابدیه و این راه مؤدی بشقاوت
سرمدیه میشود و هر یک از منافع و مضار و مصالح و مفاسد را بایشان شناسانیده و حجت بر ایشان تمام باشد و دیگر جبر ننموده
مجبور بر طاعت و نه مجبور بر معصیت میکنند بلکه هر یک از فرد انسان قادر بر هر یک از خیر و شر بیان شده و میتوانند هر کدام را
که خواهند مرتکب شوند **مقدمه دوم** آنکه مشیت الهیه و حکمت لم یزلیه در ارتباط مسببات باسباب مقتضی آنست که بر هر عملی از اعمال
اثری مرتب شود و اگر عمل نیک باشد اثر نیک مرتب شود از بهشت و حور و غلمان و روح و رحمت و اگر بد باشد بر آن اثر
بد مرتب شود از جهنم و زقوم و ضریع و الم و نقمت و اختلاف مراتب سعادت و شقاوت و ترقیات نوع انسان در مدارج
کمال و تنزلات او در مدارج اضلال و عروج او باعلا درجات جنان و هبوط او باسفل درکات جحیم مستند است باعمال
او پس هرکه طاعات و زحمات او در راه خدا بالاتر و منزلت او والاتر است و مجاهدات و ریاضات وی
در طریق رب العزه افزونتر قدر و منزلت او نزد پروردگار بالاتر و منزلت او والاتر است و هرکه معاصی و سیئات
او بیشتر و متابعت هوا و هوس و اطاعت شیاطین جن و انس بیشتر از قرب الهی دورتر و مستحق عذاب او بیشتر و بیشتر است
مقدمه سیم آنکه آثار بدی که بر معاصی مرتب میشود بدون جهت و سبب استخلاص از آن ممکن نیست بلکه زوال و
انقطاع او موقوف بازرسیدن زحمات و مصایب در دنیا یا عذاب در عقبی بقدری که معصیت مقتضی او
باشد زیرا که چون اثر از خواهش نفس اماره حاصل شده بعد از تحمل زحمت و مصایب و عذاب که خلاف خواهش
او است بوی رسیده بقدری که مقاومت با شهوت و لذاتی که باو رسیده بود نماید عدالت الهیه و رحمت غیر متناهیه
مقتضی آنست که اثر آن نقص بر طرف شود **مقدمه چهارم** هرگاه دو نفس در نهایت اتحاد باشند مثل پدر و پسر
میتوانند شد خوبی آنها باعث رفع بدی دیگری شود زیرا که مثلا بجهت آنکه زحمات و ریاضات پدر که خلاف
مقتضای نفس است اثر بدی و معاصی که از مستلذات نفس او است از نفس او رفع میکند همچنانکه در مقدمه سابقه
گذشت که آثار بدی از معاصی فرزند بعد رسیده است از نفس فرزند هم رفع کند زیرا که ریاضات و تعذیب پدر همچنانکه
باعث تالم نفس پدر و خلاف خواهش نفس است و بجهت اثری که از خواهش نفس بعد رسیده است بعد از عقاب

رفع میکند همچنین باعث تألم فرزند رحم خلاف خواهش اوست پس باعث کفاره ذنوب و رفع آثار بد از نفس او
جسم میشود و مؤید اینست آنچه از اخبار رسیده که حضرت صاحب الامر ع اولاد قاتلان امام حسین ع را خواهد کشت از
جهت طلب کردن خون آنحضرت زیرا که اولاد قاتلان آنحضرت باعمال پدران خود راضی و خوشحال بودند چون
اینکار معتقد ثابت شد بدانکه یزید ملعون فاعل قتل بود بجهت آنکه امام حسین ع را شهید کرد بخواهش که او را شهید نکند
و مطیع و منقاد او شود و حق او را ادا کند و لیکن بسبب سوء اختیار مرتکب اینعمل شنیع شد امام حسین ع چون طالب
اعلا مراتب سعادت بود و طالب بی‌بهره و بی‌یافت بود در راه خدا که قابلیت داشت که رفع ناخوشیها و آثار بدی
از جمیع نفوس متحده با او یعنی نفوس شیعیان و دوستان او آن کند بسبب نجوا اندوه شده از برای رسیدن شفاعت ای که مقتضی
استخلاص محبان او و ایشان باشد و چون اعظم عبادات و صعب ریاضات که باعث اعظم درجات است و مقربت
رسیدن بآنچه مذکور شد جان باختن است در راه خدا در احقاق حق و از خلافت اهل آن لهذا بشهادت راضی شد تا بمرتبه
از برای وی باشد و بود شهادت و وصول باین مرتبه ممکن نبود زیرا که رفع کدورات معاصی شیعه و شفاعت ایشان موقوف
بر حزن و تألم ایشانست چنانچه مذکور شد و باین سبب حضرت ع از خدا سؤال نکرد که آن بلا را از او رفع کند و خدا هم قاتلان
او را مجبور بعدم قتل نکرد بجهت آنکه مکروه بجهت مختار خلق کردن هریک از امام و قاتلان او لازم نمی‌آید که قاتلان
او تقصیری نداشته باشند زیرا که ایشان قادر بودند که او را تألم نرسانند و حقی را که میگوید قبول کنند و هرچند از مقوله
گفتار مناسب وضع این کتاب نیست لیکن چون بعضی ضعفاء العقول در امثال این مقامات در بعضی اوقات تشکیک میکنند
باعث ضعف یقین و سبب فتور ایشان میشود ناچار چند کلمه درین باب مذکور شد نمودیم تا دوستان و شیعیان
خاندان اهلبیت تحقیق بدانند که هرکه تألم و حزن او در مصیبت بیشتر و گریه و زاری او درین باب بیشتر از دیگران
نسبت اتحاد او بسید شهدا بیشتر و وصولش بشفاعت نزدیکتر است مجلس اول در وفات سید انبیا محمد مصطفی علیه افضل التحیة والثناء
بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی منّ علی عباده بارسال السفراء المقربین ونجّاهم من الغباوة والغوایة بارشاد
الانبیاء المکرمین ثم فضّلنا علی الامم الماضیة والقرون الخالیة بان جعلنا من امة سید المرسلین و[illegible] الاولین
والآخرین وصیّرنا من اشیاع امیر المؤمنین ویعسوب الدین واتباع اولاده الغر المیامین والائمة النجبین ونشهد ان
لا اله الا الله وحده لا شریک له شهادة تجعلنا من اهل السعادة والیقین وتسلکنا فی سلک التابعین الاولین
ونشهد ان محمدا عبده المصطفی ورسوله المجتبی صلوات تنوّر قلوب المحبین وتملأ السموات والارضین ونشهد
ان ذریته وعترته خلفاء الله علی العالمین وحجة علی الخلق اجمعین اللهم صلّ علی رسولک الذی جدّ فی
تبلیغ الاوامر والنواهی وسعی فی تبیین الاحکام کما هی ونصب نفسه لاعلاء کلمتک وجاهد فی سبیلک مع اولی

من احبّتک فتحمّل من الامة الغویة ما تحمّل من المصائب والمحن وقاسی من العصابة الردیة
ما نال من النوائب والفتن فقوم منهم بالعلانیة علیه یهجمون وقوم اسنانه الشریفة
یکسرون وهو مع ذلک یقول اللهم اغفر لقومی فانهم لا یعلمون وقد جری علی ذلک حتی
اشتاق الی لقائک فاتاک وقرب له الرحیل الی جنابک فاجزه اللهم عنا افضل الجزاء وصلّ
وسلّم علیه وآله النجباء الاتقیاء الذین ثبت اقتداؤهم بمصابیح الکونین ونور الثقلین
وضیاء الخافقین وقبلة الحرمین فخر البطحاء والحرم وحجة الله علی العرب والعجم
واشرف ولد آدم والقمر الطالع من صفا وزمزم صفی الله وحبیبه وخلیل الله ونجیبه
المؤید من عند الله ابی القاسم محمد ابن عبد الله ورزقنا الله شفاعته العظمی یوم القیمة
الکبری وادخلنا تحت لوائه الاعظم وجعلنا من حزبه العظیم ای برادران بدانید که بلا
متوجه ارباب ولایت و وفا لازم اصحاب محبت است باندازه محبت و اصطفا است و معاف بودن
از رنج و مصیبت از علامات بدبختی و شقاوتست من احبّ او احبّ یصب علیه البلاء هرکه خدا را
دوست دارد و خدا او را دوست دارد باران بلا از ابر محنت و عنا برو ریزانند و درخت اندوه گریبان گیر او کرده و هرکه تحفه
مصیبتی که قوی تر است بجناب انبیا فرستاده اند و هر دردی که از محنت صعب تر است بر روی زمرهٔ انبیا و اولیا
گشوده اند آری محتشم برخوان غم چه عالمیان را صلا زدند اول صلا بسلسلهٔ انبیا زدند نوبت باولیا چو
رسید آسمان طپید زان ضربتی که بر سر شیر خدا زدند پس آتشی ز اخگر الماس ریزه ها افروختند و بر حسن
مجتبی زدند از آن ضربتی کزان جگر مصطفی درید بر حلق تشنه خلف مرتضی زدند وانگه سرادقی که
ملک محرمش نبود کندند از مدینه و در کربلا زدند وز تیشهٔ ستیزه در آن دشت کوفیان بس نخلها ز گلشن آل عبا
زدند اهل حرم دریده گریبان گشاده مو فریاد بر در حرم کبریا زدند روح الامین نهاده بزانو سر حجاب
تاریک شد ز دیدن او نور آفتاب و مخفی نماند که هریک از کروبیان خلوت خانهٔ قدس و ساکنان انجمن انس
که در مقام قرب بیشتر غم و مصیبت او بیشتر البلاء موکل بالانبیاء ثم بالاولیاء ثم بالامثل فالامثل
بلا و محنت پیغمبران و الشهرتر و صعب تر است از بلا و محن سایر مردمان بعد از آن بلایا و مصائب دوستان خدا
و خلص مؤمنان صعب تر است از ضعفای اهل ایمان از آنجهت سید عالم و مفخر بنی آدم فرموده اند ما
اوذی نبی مثل ما اوذیت یعنی بلا و اذیتی که در راه خدا بمن رسید بهیچ پیغمبری نرسیده از وقتی که آنحضرت پا
بوجود آمد تا حین که ازین سرای فانی رحلت نمود پیوسته بمصائب و بلایا بوده در حینی که در شکم مادر بود پدرش از

از دنیا رحلت نمود و پیغمبر یتیم گذاشته شد و چون بشش سالگی رسید مادرش نیز وفات کرد و چون
هشت ساله شد جدش عبدالمطلب که متوجه امور و متکفل مهمات او بود از دنیا رحلت نمود و بیست
پنج سالگی شبانی میکرد و با وجود بی یاوری و بیکسی مامور بدعوت شد و چون در صدد دعوت بر آمد جمیع
خلایق در صدد عداوت و دشمنی وی بر آمدند زیرا که آنچه آنحضرت مردم را بآن میخواندند مخالف طریقه و آیین
ایشان بود لهذا جمیع فرق انام از یهود و نصاری و مجوس و بت پرست و آتش پرست و ملاحده و دهریه
و طبیعیه چه از عرب و چه از عجم در مقام اذیت و ضرر آنحضرت بر آمدند و انواع بلا و ایذا و مشقت نسبت
بوی بعمل آوردند بعضی او را ساحر گفتند و برخی او را کاذب خواندند و جمعی او را نسبت بجنون دادند
و طایفه او را بکهانت منسوب ساختند و تا مدت مدیدی بغیر از علی ابن ابیطالب و خدیجه خاتون احدی
دیگر بوی نگرویده و تبع او نشد بلکه از دین و آیین وی همین دو شخص منفرد بودند و سایر مردم
در مقام طعن و سب ایشان بودند و از کفار ضرر و مشقت بآنحضرت رسیده و در میان ایشان خانه
داشت که بدترین دشمنان بودند یکی ابولهب و دیگری عقبه ابن ابی معیط شب و روز در ایذای آنحضرت
سعی مینمودندی و آنچه ممکن نبود نتوانستندی از مشقت بوی رسانیدندی و ام جمیل حمالة الحطب زن
ابولهب خار و خس جمع کردی و بر سر راه وی ریختی و حضرت چون بحاجت میرفت آنها را بر میداشت
و طریق ملایمت میفرمود که این چه نوع همسایه است که با من میکنند شخصی میگوید در بازار مکه مردی را دیدم
که میگفت قولوا لا اله الا الله تفلحوا بگوئید بجز ذات مقدس الهی معبود دیگر که سزاوار پرستش باشد نیست
تا رستگار شوید و شخصی از عقب وی میرفت و میگفت سخن این کذاب را نشنوید و سنگ بر او میزد
چنانچه عقب او را خون آلود کرده بود پرسیدم که این دو شخص کیستند گفتند دعوی اول محمد است و ثانی
عمش ابولهب است و چند بار کفار قریش بر سر او ریختند که او را بکشند و در مرتبه که بر سر او ریختند طوق
ردای مبارکش گرفته بگردن وی پیچید بنحوی که راه نفس بروی تنگ شده و روزی ابوجهل لعین با جمعی از
سفهای مکه عینی در موضعی از قبرستان بر سر آنحضرت ریختند و بر غایت اذیت رسانیدند تا آنکه
رخساره مبارکش را بر خاک مالیدند و آنقدر بروی زدند که از پیشانی منورش خون جاری شد و اکثر
مردم مکه از آن فعل شنیع مطلع شدند و در آن وقت حمزه بشکار رفته بود و ابوطالب بشعب
رفته بود از برای چرانیدن قضارا حمزه سه روز در کوه و صحرا گشته بود شکاری بدست وی نیامده از تشنگی
و خشم آلوده بر در دروازه مکه رسید کنیزی از عبدالله ابن جدعان در آنجا حاضر بود حمزه را دید و گفت ای حمزه

میدانی

میدانی با برادرزاده تو چه کردند با وجود این تو از شکار بچه کار آید و این عار از تو بکجا بری حمزه از سخن
آن کنیز متغیر شد و بخانه آمد و چون بسیار گرسنه بود طلبید از کنیز طعامی حاضر ساخت چون حمزه نگاه
بوی کرد زن را گریان دید حمزه گفت چرا گریانی زن گفت یا ابا عماره چرا گریه نکنم و حال آنکه آنچه امروز دیده
برادرزاده تو کردند کسی هیچ یتیمی از یتیمان و ضعیفی از ضعیفان روا ندارد ابوجهل با جمعی از سفها بر سر
وی ریختند و این قدر بروی زدند که از پیشانی مبارکش خون جاری شد و صورت او را بر خاک
مالیدند و نه تو حاضر بودی و نه عمش ابوطالب حمزه که این را شنید گریان شد بر خواست و بطلب حضرت
بیرون شد او را در مسجد الحرام نشان دادند چون حمزه داخل مسجد الحرام شد دید که حضرت در پیش کعبه
نشسته و سر بزانو نهاده حمزه گفت یا ابن اخی السلام علیک ای برادرزاده چرا مهمومی حضرت آه سرد
از دل برآورد و آب دیده فرو ریخت گفت بگذار کسی را که نه پدر دارد و نه مادر و نه برادری و نه عمی و نه
مونسی و نه یاری و نه غمگساری نه مددکاری نه یاری و نه تیماری و نه ناصری و نه غمخواری حمزه که این
سخنان را از آنحضرت شنید گریان شد و از جهت انتقام بجانب ابوجهل روان شد و در موضعی او را بر خورد
که با جمعی از ظالمان و اشرف قریش نشسته بود بوی رسید و گفت ای ناکس دون چرا برادرزاده مرا
اذیت رسانیدی و بوی دشنام دادی و کمانی که در دست داشت بالا برده بر سر وی زد بنحوی که سر وی
بشکست و خون از سرش جاری شد و بالجمله آنقدر ایذا و مشقت از کفار نسبت بآنحضرت رسید که پایان
ندارد و بعد از آن که بجهاد مامور شد جز جهتی که در حرب و غزوات نسبت بآنحضرت از کفار نایبات رسید
از آنجمله در جنگ احد چهار نفر از کفار با یکدیگر معاهده نمودند که آنحضرت را بقتل رسانند و بعد از
آن که هزیمت بلشکر اسلام افتاد و هریک از مسلمانان بگوشه افتادند شیبه عالم با آن قلیلی از اصحاب
در گوشه که ایستاده بودند آن سگدلان بیرحم فرصت غنیمت شمرده یکبار بر آنحضرت حمله کردند
و او را سنگ باران نمودند یکی از آن سنگها بر پیشانی عزیز آنحضرت آمد و جبین مجروح گشت
بنحوی که خون از آن جاری شد و بر سر و محاسن شریفش فرو ریخت و حضرت آنرا بردای
مبارک پاک میکرد و نمیگذاشت که بزمین بچکد و میفرمود که اگر قطره از آن بزمین رسد هر آینه
عذاب شدید بر اهل زمین نازل میشود و میگفت اللهم اهد قومی لایعلمون بار خدایا
این قوم مرا هدایت کن که ایشان جاهلند و آنچه میکنند از راه نادانیست و ملعونی سنگی بر بازوی آن
حضرت زد و آنرا مجروح ساخت و ملعون دیگر سنگی بر لب و دندان آنحضرت زد که لب مبارکش

شکافته شد و بعضی از دندانهای مبارکش شکسته شدند و یکی از آن بیرون افتاد در آن محل ملعونی شمشیری
حواله آنحضرت کرد خواجه عالم از شمشیر وی احتراز کرده در مغاکی افتاد و رخسار تابان وی از نظر ابرار و
اشرار نهان گشت روز روشن در نظر دوستان چون شب تیره و تاریک گردید و آن جماعت ملعون را
مظنون شد که آنحضرت از دار دنیا بدار بقا رفته بود لهذا قوم خود را مژده دادند که کار محمد را
ساختیم ابلیس پرتلبیس این سخن را از زبان ایشان فرا گرفته آواز برآورد که الا ان قد قتل محمد آگاه
باشید که محمد کشته شد آواز ابلیس بمدینه رسید و در یک لحظه این خبر وحشت اثر در میان دوست و دشمن
انتشار یافت و چون خواجه عالم از آن مغاک بیرون آمده بجانب شعب توجه نمود و اول کسیکه
با او ملحق شد جناب امیرالمؤمنین ع بود و بعد از آن جمع دیگر از اصحاب بوی پیوستند اما چون
آواز قتل آنحضرت بمدینه رسید هیچ قرشیه نماند الا آنکه آواز بگریه بلند کردند و مخدرات حجرات
طهارت قصد احد کردند و فاطمه در پس حجره ایستاده بود که شخصی از اهل مدینه از یاران محمد برسید
که خبر چیست او در جواب گفت چه پرسی از چیزی که زبان از بیان آن لال است فاطمه از استماع این سخن
سیلاب اشک از دیده روان ساخت و اندیشه دور و دراز افتاد که ناگاه دیگری گفت ای بانوی زنان خدا
شما را اجر دهاد بشهادت پیغمبر شما فاطمه ع چون این سخن شنید بیهوش شده بر در افتاد و
جمعی از زنان که آنجا حاضر بودند آب بر روی مبارک او زدند تا بهوش آمد و فریاد برکشید که
وا ابتاه وا محمداه که جگر را تاب استماع آن نبود و ناله میکرد که هیچکس را یارای شنیدن آن نبود
پس چادر عصمت بر سر افکند و از دروازه مدینه بیرون آمد و در نهایت ضعف و بی قوتی بود
و جسم شریفش نحیف بود و رخساره مبارکش زرد بود ناگاه زنی از عقب دنبال رسید گفت ای دختر خیر البشر
بکجا میروی گفت میخواهم بنزد پدرم روم اما قوت ندارم آن زن گفت ای شکسته خاطر تو در اینجا توقف
کن تا من بروم و از برای تو خبری بیاورم چه اگر پدر بزرگوار تو ترا با خبر باشد بهتر تحقیق شود پس فاطمه
در سایه دیواری با دل بیقرار قرار گرفت و بآن زن گفت چون نظرت بر جمال پدرم افتد سلام من
مستمند را بوی رسان و حال مرا بیان نما بعد از آن که ملاحظه بیکسی بموقف عرض رسان پس آن زن روی
بلشکرگاه نهاد و فاطمه اشک حسرت از جویبار دیدگان بر رخساره مبارک میبارید و میگفت ای
پدر مرا غریب و بیکس گذاردی و مرا بغربت آوردی و در غریبی و داغ یتیمی بر جگرم نهادی ایدریغ که
مادرم خدیجه زنده بودی تا در غریبی و یتیمی مرا دلداری و بر زخم سینهای ریشم مرهمی گذاشتی آن زن در نیمه راه بلشکرگاه

حمزه دید

حمزه دید و هر که را رسید خبر سرور عالم را از او میپرسید آن زن را برادر و پدر و پسر بود که هر کدام در معرکه
بجهاد رفته بودند قضا را چون بلشکرگاه رسید کشته را افتاده دید چون ملاحظه کرد دید که برادرش بود
بدرجه شهادت رسیده و تنش در خاک و خون غلطیده و دیده خود را بر هم گذاشت و بگذشت و با خود
گفت حرام است بر من دیدن روی او تا روی پیغمبر خدا را ببینم چون قدم دیگر رفت پسر خود را دید که
مجروح در میان خاک و خون افتاده و هنوز رمقی حیات داشت چون مادر را دید گفت ای مادر خوش
آمدی که مشتاق دیدار تو بودم زمانی پیش من بنشین و ساعتی مرا در کنار بگیر تا گفتارت را بشنوم و دیدار با زلال
ترا ببینم آن زن گفت ای جان مادر و ای عزیز مادر و ای شهید مادر بدانکه مادرت از هجران تو گرفتار
و در آتش فراق تو بریان و در آتش فراق تو بریان است اما رسول خدا را حاضر نشده ام و باستعلام حال پدر بزرگوار
آمده ام و من هنوز از سید عالم خبری ندارم و فاطمه انتظار میبرد و چندان دورم که فرصت نشستن ندارم پسر آن
مومنه جان بجان آفرین سپرد و چون بپای کوه احد در محلی رسید که سید عالم از شعب بیرون آمده بود و در پای
علم ایستاده و صحابه گرداگرد وی صف کشیده زن پیش آمد و سلام گفت و در قدم مطهرش افتاد و گفت
یا رسول الله پدر و پسر و برادر و چند قبیله من تمام فدای تو باد و سلام فاطمه را آورده ام و حالت اندوه او
عرض میکنم و تا یکی غصه فاطمه را بموقف عرض رسانید حضرت زمانی بگریست و گفت سلام مرا و بشارت حیات
مرا باو برسان و بگو انتظار او را ببرد آن زن بازگشت و مژده سلامتی سید عالم را بفاطمه رسانید
و گفت که ای فاطمه که پدر بزرگوار ترا دیدم در زیر علم ایستاده و صحابه گرداگرد وی فرو گرفته فاطمه گفت مرا به
پدر برسان و آنچه مژده کار خواهی از من بستان زن او را پیش گرفته بنزد حضرت برد چون خواجه عالم فاطمه را
دید چند قدم پیش باز رفت و او را در کنار گرفت و ببوسید فاطمه بسیار بگریست و حضرت وی را بسیار تسلی داد
پس فاطمه با آنحضرت عرض کرد که ای پدر بزرگوار من بآن مژده نامه قبول کرده ام که باین زن دهم
حضرت بآن زن گفت ای زن از فاطمه چه میخواهی زن گفت یا رسول الله چشم آن دارم که فردای قیامت
مرا در شفاعت کبری و امید آن دارم که در عرصه محشر مرا فراموش نکند حضرت فاطمه گفت یا رسول الله گواه باش
که من فردای قیامت پا در قدم در بهشت نگذارم تا این زن را شاد نکنم زن گفت یا رسول الله مرا اجازت
ده که بسر کشتگان خود روم که غریب و مستمند و بیکسند حضرت او را اجازت فرمود و اعظم مصائب و بلیات آن
حضرت فاطمه آن بود که بعد از فوت آنحضرت واقع شد از حکایات غصب خلافت و ظلم بر آن زن و بعد از آن
حضرت و شهادت هر یک از اهل بیت امامت و خانواده و صحابت خلاف بر سایر ظلمها و ستمهای

منافقان بر ذریهٔ انبیاء ایشان و حضرت روح الامین هر حرفی از جزئیات آنها را بموقف عرض رسانیده بود و بعد از
این مصایب بر خواطر مبارک آنحضرت نهایت بود و در حدیث صحیح از حضرت صادق ع مرویست که چون حضرت
بمعراج رفت از نزد پروردگار عالم وحی باو رسید که ترا ابتلا میسازم و امتحان میکنم در سه چیز تا ببینم صبر تو در چه مرتبه است
اول آنکه خود و عیال خود را گرسنه داری و مقدم داری دیگران را بر خود و عیال خود رحمان دهی حضرت پیغمبر فرمود
بپذیرفتم و از تو توفیق صبر میطلبم دوم آنکه بر تکذیب امت و ایذای ایشان صبر و تحمل نمائی و با کافران جهاد کنی
و جان خود را در راه من بذل کنی حضرت اظهار تسلیم و انقیاد و طلب توفیق صبر و شکیبائی نمود سیم آنکه بعد از تو
باهل بیت تو مصائب و محنتهای بسیار خواهد رسید و باید تو بجمیع آنها راضی و شاکر باشی اما برادرت علی را
بعد از تو اذیت بسیار خواهند رسانید و او را از حق خود محروم خواهند کرد و ریسمان در گردن او خواهند کرد
و او را از خانه بیرون خواهند کشید و بعد از آن او را بظلم شهید خواهند کرد و او را از خانه بیرون برند و در
محراب نماز فرق او را از تیغ بیدریغ خواهند شکافت اما دختر تو فاطمه بعد از تو مظلوم خواهد شد و او را
از میراث تو محروم خواهند کرد و حق وی را غصب خواهند کرد و بی رخصت وی داخل خانه او خواهند شد
و ذلت و خواری باو خواهند رسانید و کسی یاری او نخواهند کرد و در شکم وی خواهند زد بنحوی که فرزندی
که در شکم وی باشد سقط شود و از شدت آن ضرب شهید شود اما دو فرزند تو حسن و حسین یکی را
که حسن باشد او را بزهر شهید خواهند کرد و دیگری را که حسین باشد بدیار غربت خواهند طلبید و او را مانند
گوسفند سر خواهند برید و حرمت وی را ضایع خواهند نمود و اهل بیت او را باسیری خواهند برد و در پنهان بجهت
بوی رسد که بر مظلومی او جمیع آسمانها و زمینها خواهند گریست پیغمبر گفت انا لله وانا الیه راجعون خدایا حکم ترا
تسلیم کردم و بقضای تو راضی شدم و توفیق صبر از تو میطلبم پس حقتعالی فرمود که جزای برادر تو علی نزد
من آنست که در روز قیامت کلید بهشت و دوزخ بوی بسپارم که هر کرا خواهد داخل بهشت کند و هر کرا
خواهد داخل جهنم کند و در قیامت چنان اختیاری دهم که هر کس ذرهٔ محبت او را داشته باشد از جهنم
بیرون آورده داخل بهشت کند و حوض کوثر را باو واگذارم که دوستان خود را از آن آب دهد و دشمنان
خود را از آن منع کند و حجت او را بر خلق غالب گردانم اما دختر ترا در روز قیامت در نزد عرش خود بدارم
و او را ندا دهم که ترا حاکم کردم بر خلق خود پس هر که در حق تو و فرزندان تو و فرزندان تو ستم کرده است
آنچه خواهی در حق وی حکم کن و اما دو سبط فرزند دختر مظلومهٔ تو پس در روز قیامت عرش خود را با ایشان
زینت دهم و بقدری از عظمت ایشان اراده کنم که بخاطر احدی خطور نکرده باشد و زیارت کنندگان ایشان را

گرامی

گرامی دارم زیرا که زیارت کنندگان ایشان زیارت کنندگان منند و زیارت کنندگان منند و بر من لازمست
که زیارت کنندگان خود را گرامی دارم چون بعجایب از بلای سید انبیاء در دار دنیا اطلاع یافتی پس بدانکه اعظم مصائب
و محنت و بزرگترین محنتها پیروان حضرت رسالت وفات آنحضرت است و چه مصیبتی از برای عالمیان بزرگتر
از مفارقت آن روح روان عالم تواند بود و کدام محنت از جهت آن جان بمهاجرت آن حیات جان
بر آدم قیاس توان نمود پس بر همه امت لازمست که بر فراق وی بگریند بیت ای دوستان فخر رسل کرد رحلت گریه کنید ۞
آبا زنید بر رخ خاک بسر کنید ۞ جیب زمین بپنجه زننده بر درید ۞ از موج گریه دامن افلاک تر کنید ۞ چون روز رفتنی
بر پای خود زنید ۞ مانند شب لباس مصیبت بسر کنید ۞ و بر پای تیغ ستم رو برو کنید ۞ جان را برای ملک عدم سفر
سفر کنید ۞ در زیر بار غصه نگاه بیهوده ۞ وز آه رخنه بر جگر یکدیگر کنید ۞ بر شب کشید دامن روز سفید را ۞ خاک از نسیم باد
بفرق سحر کنید ۞ در بوستان گریه نهال شراب را ۞ از رشح چشمه سار جگر بارور کنید ۞ و گریستن بر پیغمبر آخر الزمان تخصیص
باینان ندارد بلکه مقربان ملا اعلا و ساکنان عالم بالا و لوح و قلم و جن و ملک ارض و فلک آفتاب و ماه
و ماه و درختان و ثابت و سیاره و جبال و بحار و وحوش صحرا و مرغان هوا و ماهیان دریا در این تعزیت
گریان و در فراق سید انبیا بریان بیت ای زهجرت زمین و آسمان بگریسته ۞ سینه دل افگار شده روح
روان بگریسته ۞ این فلکان چون غلامانند توجه در ماتم ۞ در عزای تو قامت کن فلکان بگریسته ۞ آدم و
نوح و خلیل موسی و عیسی مسیح ۞ در عزای سید آخر زمان بگریسته ۞ و از بعض صحابه مرویست که چشم کسی بر پیغمبر آخر الزمان
بگرید آتش دوزخ را نه بیند بر پیروان خاندان لازم و متحتم است که بر فوت آن چشم و چراغ عالمیان زار زار
بگریند و نالهای زار زار از دل افگار بر آورند تا نام ایشان در زمرهٔ اتباع آنحضرت ثبت شود و در روز
درماندگی و بیکسی بشفاعت او را از عذاب قیامت آزاد و رستگار شوند و کیفیت وفات آنحضرت
باینطریق است که چون در سال دهم از هجرت روح الامین بانزال سورهٔ فتح فرود آمد حضرت رسول دانست
از مضمون آن سوره استشمام رایحهٔ انتقال بروضهٔ وصال نمود لهذا بمسجد رفته بمنبر بر آمده و بعد از خطبه فرمود ایها الناس
فردای قیامت از شما خواهند پرسید که محمد در میان شما چگونه زندگانی کرد شما در جواب چه خواهید گفت
همگی بیکبار آواز بلند کردند که گواهی خواهیم داد که ادای رسالت و امانت نمودی و آنچه شرط ارشاد و نصیحت بود
بجا آوردی و در حین مراجعت مامور شد که حضرت امیرالمؤمنین را خلیفهٔ خود کند لهذا چون بمنزل غدیر
خم رسید آنحضرت را وصی و جانشین خود نمود و تاکید بلیغ و نص صریح بر خلافت وی نمود و فرمود ایمردم
گویا مرا بعالم بقا خوانده اند و من دو امر عظیم در میان شما بگذاردم یکی قرآن و دیگری اهلبیت خود نمیدانم بعد از من

بان ها امر چگونه سلوک خواهد کرد و آنهه دو امر از یکدیگر جدا نخواهند شد تا در لب کوثر بمن خواهند رسید
بعضی از اهل خبر گفته اند که حضرت رسول صلعم همراهات را بحوض کوثر وعده میداد و بعض از ایشان جگر تشنگان
او را با لب تشنگان وارسته در صحرای غربت بنده و او کربت شربت شهادت چشانیدند امام حسین
وجد و پدر بی بهر تشنه را عرصات محشر آب خواهند داد و بیا افغان فان کس او را آب ندادند تا در تشنگی
هلاک شد الفقیل ظما نا حسین بکربلا و فبکل عضو من اعضائه بحر امانکشته شود حسین در کربلا با لب تشنه و حال آنکه
در بهر انگشت او دریای نبت از آب نوانهها نفسی الحسین و ما حتی علیه عداة الطفیة ضربة بجمر
ای مادر و پدر فدا آنکه بر حسین رو داد در کربلا از شمشیر شمر مثال بیضا حارق سنه فم المشاد و حارم
شمر غالوسله شمر نیزه سنان ابن انس اعضای او را پاره پاره نمود و شمشیر شمر ذی الجوشن حلقوم او را
بریده بحر علیه الی صفات ذیولها و من نسیج ابدی الصافنات له یحر باد های شمال وصبا بر جسد او دامن
کشان میکند و در جای سم ستوران بر بدن او جامه بافته شد فیالله مقتولا بکته الشمس و ما فیه و جمه الارض
بالدم بحر ای کشته که در مصیبت تو آسمان خون گریست و روی زمین از خون تو سرخ شده بود علیه
غالوب حمر بالدماء و من غلات الحشر من سندس خضر لباس او در میدان جهاد از خون او سرخ شده
بود و حال آنکه لباسش در قیامت از سندس سبز خواهد بود و لهفی لزین العابدین و قد سری اسیرا
علیلا لا یفکک الاسر آه از زین العابدین که با وجود بیماری و رنجوری او را اسیر کردند و بر چند زاری
میکرد کسی بفریاد او نمیرسید و آل رسول الله تسری نساؤهم و من حولهن الستر یهتک و الخدر زنان اهل بیت
بیچاره اسیر کردند و پردهای ایشان را دریدند و خیمه های ایشان را آتش زدند سبایا باکوار المطایا حواسر
یلاحظهن العبد فی الناس و الحر اهل بیت رسول اسیران بودند که برهنه بر شتران سوار بودند و بنده و آزاد
ملاحظه ایشان مینمودند فویل یزید من عذاب جهنم اذا اقبلت فی الحشر فاطمة الطهر ملابسها ثوب
من سم اسود و آخر قان من دم السبط یحمر وای بر یزید در روزی که فاطمه بعرصات محشر در آید در کتف
او جامه باشد از زهر سیاه و بر کتف دیگر جامه باشد که از خون سرخ باشد تنادی و ابصار الانام
شواخص و فی کل قلب من مهابتها ذعر فریاد خواهد زد بنحوی که اهل عرصات از آواز او خایف خواهند
شد و صدا های ایشان بگردش و دلهای ایشان بلرزش خواهد آمد اما چون حضرت از حجة الوداع مراجعت
نمود بمدینه آمد عزم سفر آخرت شد و از آنروز وفات اصحاب را بتقوی و پرهیزکاری و خوف از عذاب
الهی وصیت می نمود بنحوی که حوصلی اصحاب از کلمات آنجناب مستشم ارکه وداع مینمودند و کاهی

تعجیع

تعجیع و وداع مینمودند بقرب ایام فراق مینمود و یکماه پیش از وفات خود همه صحابه را بخانه طلبید چون
نظر مبارکش بر ایشان افتاد قطرات عبرات از دیده بارید فرمود مرحبا بکم خوش آمدید حیاکم الله
خدا تفرقه شما را جمع کند و از اختلاف محفوظ دارد حفظکم الله خدا شما را در دنیا و عقبی محافظت کند حیاکم الله
یعنی خدا شما را نگاه دارد جبرکم الله خدا شما را درست کند رزقکم الله خدا از خزانه خود روزی دهد نفعکم
یعنی خدا شما را در همه حال نفع کند نصرکم الله خدا شما را رحمت کند رفعکم الله خدا مرتبه شما را بلند کند وفقکم
حضرت یروردگار شما را توفیق عنایت کند هداکم الله جناب اقدس الهی کار شما را در راه راست
مستقیم بدارد قبلکم الله خدا اعمال شما را قبول درگاه کند آواکم الله خدا شما را در پناه لطف خود جای
دهد وقاکم الله خدا شما را از همه آفات نگه دارد اسلمکم الله خدا شما را از همه جمیع آفات و علامات بسلامت
دارد پس فرمود رفتن من از میان شما نزدیک شده پس وصیت میکنم شما را بتقوی و پرهیزکاری
و میترسانم شما را از عقاب الهی و شما را بخدا میسپارم و حق تعالی بر شما خلیفه خود میکردانم و صحابه را چون
مفهوم شد که ساعت ایشان نزد و وداع میکند بسیار گریه در آمدند و گفتند یا رسول الله وفات حضرت کی
خواهد بود حضرت فرمود هنگام فراق نزدیک رسیده پس فرمود ای فلان باید سلام مرا بر آن یاران
برسانید که من غایبند و هر کس که پیروی دین من کند تا روز قیامت او را السلام مخصوص سازید پس
بمنزل خود مراجعت نمودند و حضرت منتظر امر الهی بود چون ماه صفر سال یازدهم از هجرت
در رسید آنحضرت را صداعی عارض شد و بعد از عروض آن کمالات مامور شد که بقبرستان بقیع رود
و از برای اهل آن مقبره استغفار کند پس حضرت دست امیر المومنین گرفته و با بعضی دیگر از خواص صحابه بقبرستان
بقیع رفت و زمان طویل مکث نمود و از برای اهل آن مقبره دعا و استغفار نمود راوی گوید حضرت اقیده
استغفار و طلب آمرزش از برای اهل مقبره نمود که من آرزو کردم کاش از اهل آن مقبره میبودم پس
روی بحضرت امیر المومنین علی کرد فرمود یا علی جبرئیل در هر سال یکمرتبه تمامی قرآن را بر من عرض میکرد
و امسال دو مرتبه بر من عرض نمود و جمیع خزاین دنیا را همیشه بودن شما در آن بر من عرض کرد و گفت پروردگار
تو را مخیر ساخت میان همیشه بودن در دنیا و همه خزاین او و اختیار بهشت و لقای پروردگار و من لقای
الهی اختیار کردم پس حضرت بمنزل شریف معاودت نمود و تب شدیدی و صداع عارض شد و بر بستر
بیماری خوابید و صحاب در گرد وی جمع شدند پس عمار یاسر عرض کرد که پدر و مادر فدای تو باد شما را
که غسل خواهد داد حضرت فرمود چون مرا وفات در رسد از مردان اهل بیت من که نزدیکتر است

بمن مرا غسل دهید و همین جامه که پوشیده ام مرا کفن کنند بعضی از یاران عرض کردند که بر شما نماز خواهد کرد
حضرت گریان شد و گفت بدانید که چون مرا غسل دهید و حنوط کنید مرا در کنار قبر بگذارید اول کسیکه بر من نماز
خواهد کرد خداوند جبار خواهد بود که بر عرش عظمت و جلالت خود بر من صلوات خواهد فرستاد و بعد از آن جبرئیل
و میکائیل و اسرافیل با گروه بچه و جمعی از ملایکه بر من نماز کنند و بعد از آن ملک موت با طایفه از فرشتگان بر من نماز کنند
پس ملایکه که بر عرش الهی احاطه کرده اند نماز کنند بعد از آن ساکنان هر آسمانی بترتیب بر من نماز کنند و بعد از آن
مردان اهل بیت من نماز کنند و بعد از آن زنان ایشان پس صحابه و یاران فوج فوج در آیند و بر من نماز کنند
پس مرض آنحضرت اشتداد یافت و اصحاب و یاران بجمعی از آل خود عیادت نمودند و زوجات مطهرات
در نزد حضرت جمع شدند پس حضرت نگاه بر ایشان کرد و فرمود که ایتنی اما غدا من فردا کجا خواهم بود و
استماع مومنان از سخنان وی گریان شدند حضرت فرمود حبیبه دل من فاطمه را بخوانید چون حضرت فاطمه
حاضر شد پدر را فرمود مرحبا یا بنتی خوش آمدی ای فرزند ارجمند من پس او را در پهلوی خود جای داد و تلطف
و تفقد بسیاری نسبت بوی بجا آورد پس بطریق اخفا سخن بوی فرمود فاطمه گریان شد بار دیگر آهسته بگوش
وی سخن گفت جناب فاطمه خندان شد عایشه بفاطمه گفت این چه خبر بشارت و امر غریبی از شما مشاهده نمودم
از سر گوش شما را چنان محزون یافتم که وصف نتوان نمود و از سر گوش دوم شما را خندان یافتم که شرح نتوان کرد
حضرت فاطمه فرمود ای عایشه در ابتدا پدر بزرگوار بمن گفت ای دختر نور چشم من بعالم قدس شتاب رسیده و مفارقت
من از شما نزدیک شده و در این ایام شما را وداع خواهم نمود پس صحبت مرا غنیمت شمارید و از من دریغ مدارید و دست
دریغ مکن از آن خبر وحشت اثر گریان شدم و در مرتبه دوم بمن گفت ای فاطمه ای نور دیده من غم مخور که بزودی
بمن ملحق خواهی شد و اول کسیکه از اهل بیت من بمن خواهد رسید تو خواهی بود و در روضه رضوان سیده زنان
اهل جنان خواهی بود از این خبر خندان شدم اما چون بیماری سید ابرار اشتداد یافت مهاجر و انصار پریشان
دل شدند و در خانها آرام نداشتند و در روز و شب سراسیمه و سرگردان در مسجد میگشتند و میگفتند نمیدانیم حال ما
بعد از پیغمبر چون خواهد شد چون حضرت از حال ایشان مطلع شد با وجود شدت الم علاقه مبارک
بر سر بست و تکیه بر دوش حضرت امیر المومنین و فضل بن عباس نمود و بتکلف بمسجد آمده و بپایه اول
منبر نشست و مردم بمنبر روی جمع شدند پس خطبه مشتمل بر حمد الهی بجای آورد پس گفت ای یاران میشنوم که از مردن
من ترسیده اید چون از شما جدا شوم مرا فراموش نکنید و بدل از من جدا مشوید و رعایت و احترام اهل بیت مرا
بجای آورید و از گفته ایشان تخلف نورزید و هر یک از مهاجر و انصار را سفارش نمود پس فرمود ایها الناس

مرحوم که

هر چه کوینه پیغمبری بودم شما را در راه خدا جهاد نمودیم و دندان مرا شکستند و رخساره مرا خون آلود نمودند
و رنج و بلا کشیدم و از سفها و جاهلان قوم مشقتهای عظیم دیدم و دیگر بکربتها صبر کردم و فقر و دست را
بر خود اختیار نمودم یاران بگریه آمده گفتند ای رسول تو نیکو پیغمبری بودی تو در راه خدا صبر نمودی و جهاد کردی و ما را
بحق هدایت نمودی و از بدیها باز داشتی و جزاک الله عنا خیرا حقیقتا تو را از ما جزای خیر دهاد پس فرمود حق تعالی
بذات مقدس خود یاد نموده که از ظلم هیچ ظالمی نگذارد و حق احدی را در نزد دیگری نگذارد پس شما را بخدا قسم میدهم
که هر کس که من وی را آزرده باشم برخیزد و مرا قصاص نماید و هر که حقی بر من داشته باشد برخیزد و حق خود را از من
باز ستاند و میخواهم طیب و پاک بملاقات معبود با خدا ملاقات نمایم در حضور انبیا و ملایکه قصاص بر من لازم
نیاید مردم بگریه آمده گفتند که حاش و کلا یا رسول الله که از شما جور و ظلم نسبت باحدی واقع شده باشد یا کسی
بر شما حقی داشته باشد بلکه شما بر همه امت حق دارید حضرت باز آن سخن را تکرار نمود و مبالغه کرد سواده بن
قیس برخواست گفت پدر و مادرم فدای تو باد یا رسول الله اگر مبالغه نمینمودی هرگز اظهار نمیکردم و لیکن چون مبالغه
نمودی ترسیدم که اگر نگویم عاصی باشم در هنگام که از طایف می آمدی من باستقبال شما بیرون آمدم و شما
بر ناقه غضبا سوار بودید و عصای ممشوق در دست داشتید چون عصا را بلند کردید که بر ناقه
زنید بر شکم من آمد و الم بسیاری بمن رسید اکنون قصاص آن میطلبم حضرت فرمود جزاک الله خیرا خدا
ترا جزای خیر دهد بیاسوده که بخصومت را با حضرت نبینند حق که من قصاص دنیا را خوشتر دارم از قصاص آخرت
که در حضور ملایکه مقربین و انبیا مرسلین باشد پس حضرت به بلال فرمود که عصای ممشوق را از خانه فاطمه
بیاور و او را بیاورد بلال متوجه خانه فاطمه شد باواز بلند در مدینه ندا میکرد و میگفت که کیست که خود را بعوض قصاص
آورد پیش از آنکه داوری در قیامت افتد چون بدر خانه فاطمه رسید باواز بلند گفت السلام علیکم یا اهل
بیت النبوة حضرت فاطمه جواب سلام وی داد و استفسار احوال نمود بلال گفت پیغمبر عصای ممشوق را
میطلبد فاطمه گفت ای بلال پدرم بیمار است و تب دارد وقت سوار شدن نبود که عصا بوی بکار آید
بلال گفت ابیته آنحضرت بمنبر بر آمده و اهل دین را وداع باز پسین میکند و میگوید که هر که مرا
بر من حقی هست از من مطالبه کند القصه چون احوال را بعرض رسانید حضرت فاطمه حکایت وداع را
شنید فریاد بر آورد و گفت ای غم و اندوه که برای فاطمه پدید شده ای پدر حبیب ما کجا رفتی دور ماندگان
بیوه تو بکجا خواهند رسید و بکجا خواهند برد ای حبیب خدا و ای محبوب قلوب فقرا پس فرمود ای
بلال ترا بخدا قسم میدهم که با شخص بگوید که بر پدرم رحم کند که بیمار و ضعیف است پس بلال عصا

کرفته بمسجد رفت فاطمه حسن و حسین را طلبیده و گفت ای جانان مادر جد شما در مسجد است و مردم مراو داع
مینماید و از مردم خواهش میکند که هر کرا بر وی حقی باشد ازو مطالبه کند شخصی بر خواسته که مرا تازیانه زده
زده میخواهم عوض آنرا بزنم شما بروید بعوض او قبول کنید که هر یک صد تازیانه بخورید که جد شما بیمار است
و طاقت تازیانه ندارد و حسنین رو بمسجد نهادند اما چون بلال عصا را بمسجد آورد و مردم را نظر بآن عصا
افتاد همه بیکبار فغان و زاری در آمدند و اصحاب صدا بگریه بلند کردند پس حضرت متوجه سواده شده گفت
ای سواده برخیز و عصا را بردار و بجوی بکه کم زده ام بزن سواده عصا را برداشت و بنزدیک حضرت رفت و بنزد
در آن وقت غلغله از مردم بر آمد و هر یک از صحابه بسواده می آمدند و میگفتند ای سواده بعوض یک تازیانه ده تازیانه بر ما
زن که پیغمبر خدا بیمار و رنجور است و غم و اندوه زیاده مساز و غبار این مصیبت بر دل ما روا مدار و حضرت
ایشانرا عذر خواهی مینمود و میفرمود تازیانه بر شما زدن از برای او چه فایده دارد و قصاص بر من واجب و در آخر
حضرت امام حسن و امام حسین گریان و نالان و خروشان با موهای پریشان بمسجد آمدند و خود را
بقدمهای جد بزرگوار افکندند و گفتند ای سواده بعوض یک تازیانه صد تازیانه بر ما زن و متعرض جد ما مشو
که بدن او مجروح است و طاقت تازیانه ندارد و حضرت ایشانرا در بر گرفت و گفت ای جانان جد تا زخم
کم زده باشم چگونه قصاص را از شما بطلبم پس حضرت فرمود ای سواده قصاص کن سواده گفت پدر و مادرم
فدای تو باد یا رسول الله آن روز که تازیانه بر من زدید شکم من برهنه بود میخواهم که شکم نیز کشف خود را برهنه نمائید
حضرت دست فرا کرده دراعه مبارک را از دوش افکنده و پیراهن مکرم را از دوش و بدن دور کرد فغان
و خروش از ملائکه و غلغله از صحابه بر فلک رسید اما چون سواده را نظر بر شکم مبارک آنحضرت افتاد و بر پشت
و مهر نبوت را بوسید و روی خود را بر بدن مطهر آنحضرت مالید و بوسه مالید و گفت یا رسول الله دست سواده
بریده باد که تازیانه بر شما زند غرض من قصاص نبود بلکه مقصود من آن بود که مهر نبوت را ببوسم و بدن مبارکش
شما را مس نمایم زیرا که فرموده اید من مس جلدی لم تمسه النار هر که بدن مرا مس نماید آتش دوزخ او را مس ننماید
و چون وقت رحلت شما نزدیک رسیده می ترسیدم که ازین فیض محروم گردم حضرت او را دعا کرد
از منبر بزیر آمده بمنزل شریف رجوع نمود تا چند روز که آزار وی شدت نداشت در وقت هر نماز بلال
بدر حجره آمدی و اعلام نمودی و حضرت بمسجد رفتی و با مردم نماز گذاردی و چون مرض شدت نمود دیگر
نتوانست که بنماز جماعت حاضر شود وقت نماز خفتن بود که بلال بدر حجره رسول آمد و گفت الصلوة یا رسول الله
حضرت چون طاقت بیرون شدن نداشت فرمود قد بلغت یا بلال حکمت [illegible] ای بلال

خدای

خدای تو در رحمت کند بلال اندک زمانی تامل کرده باز گفت الصلوة یا رسول الله سید عالم جامه از تن باز
کرده باز فرمود اسباب بندید ای بلال ترا خدای مزد دهاد و بلال چون یافت که آنحضرت طاقت بیرون آمدن
ندارد گریان شد و گفت وا غوثاه وا مصیبتاه انکسر ظهری و انقطع رجائی پشتم شکسته شد و رشته امید من
بریده شد خواجه عالم بزرگ نماز جماعت کجا خواهد شد فقد غربت المدینه بریدان یخرج منها حبیب الکئیبه مدینه خراب شد
زیرا که صاحب آمده بمهاجرت از آن دور دور آمد چه بودی که پیش ازین بمردمی و اینجا را بی حبیب ملک متعال
ملاحظه نکردمی و از گریه و ناله بلال اصحاب گریان شدند و فریاد و فغان از ایشان بلند شد حضرت
سخنان چند آهسته با پروردگار عرض میکرد چون گوش فرا دادم شنیدم که میگوید اللهم امتی امتی از آتش دوزخ
نجات ده و حساب قیامت را بر ایشان سهل و آسان گردان ام ایمن گوید که من عرض کردم یا رسول الله قال
چگونه نجات حضرت فرمود ای ام ایمن نزدیک شده است که دیگر آواز مرا نشنوی در آن اثنا حضرت
حضرت امیر المومنین داخل شد و گفت یا رسول الله دوش در واقعه دیدم که زره پوشیده بودم ناگاه آن زره
از تنم افتاد و من بی زره شدم حضرت فرمود یا علی آن زره که پناه بود منم بودم و من از تو مفارقت خواهم کرد و
تو بی پناه خواهی بود و از عقب آنحضرت فاطمه داخل شد و گفت یا رسول الله در واقعه دیدم که ورق مصحفی در دست
دارم و آنرا تلاوت میکنم ناگاه آن ورق از نظرم غایب شد حضرت فرمود ای فاطمه آن ورق مصحف منم که از پیش
روی از چشم تو پنهان خواهم شد و دیگر مرا نخواهی دید در آن اثنا امام حسن و امام حسین هم در آمدند و گفتند
ای جد بزرگوار هر یک از ما خواب دیدیم که تختی در هوا میرفت و ما سر و پا برهنه در زیر آن تخت میرفتیم حضرت فرمود
ای نور دیدگان آن تخت جنازه من است که بر دارید شما با دیدهای گریان و با گیسوان پریشان و سرهای برهنه
و در خاک راه غبار آلود در زیر جنازه من خواهید بود از تعبیر حضرت از آن واقعه افغان و خروش از اهل بیت
بر آمد پس حضرت رسول الله متوجه حضرت امیر شده گفت یا علی بنزدیک من آی که انتقال من و وداع
است و دست فاطمه را گرفت و بر سینه خود چسپانید و دست دیگر دست حضرت امیر را گرفت و امام حسن
و امام حسین را در پیش روی خود نشانید و بدیده حسرت بر روی ایشان نگریست و قطرات عبرات
از دیدهای مبارک میبارید و هر یکرا در بر میگرفت و رویهای می بوسید و وداع مینمود و آواز الوداع الوداع
و ناله الفراق الفراق باسمان رسید بیت هنگام وداع و الفراق امروزست دیده فراق الفراق امروزست
ای دیده جای وصل در دیده بگیرید خون باره که نوبت فرقت امروزست پس دست فاطمه را بدست علی داد
و گفت یا علی این امانت خدا و رسول خداست نزد تو من ویرا بتو سپاردم تو باید حرمت خدا و حرمت

در باره دور عایت گفت پس اشاره بجانب حسنین کرده و فرمود اینجا بیایند و نظر را که بعد از من یتیم
خواهند شد و بوی ایشان و تلذذ ازیشان که افسرده خاطر شوند از شنیدن آن آنحضرت حضرت امیر و فاطمه و حسنین
گریان شدند و صدا بگریه بلند کردند حضرت فاطمه گفت ای پدر بزرگوار دل مرا پاره پاره کردی و جگر مرا
سوختی بعد از تو کجای فرزندانت خواهند شد و حضرت امام حسن و امام حسین روهای خود را بر پاهای
مبارک آنحضرت میمالیدند و قدمهای آنحضرت را میبوسیدند پس حضرت گفت ای فاطمه از گریه باز ایست
بگذار ای که مرا الحق فرستاده که از گریه و ناله تو و فرزندانت آسمانها و زمینها و آنچه در آنهاست بگریه در
آمدند پس جبرئیل نازل شد گفت یا رسول الله پروردگار عالم ترا سلام میرساند و میفرماید حال خود را چگونه یابی
حضرت فرمود ای برادر خود را غمگین و محزون می یابم این سؤال و جواب سه روز قبل از وفات آنحضرت
بود در روز دوم و سیم نیز جبرئیل نازل شد و همان سؤال و جواب در میان او و سید عالم واقع شد
در روز سیم که روز وفات آنحضرت بود حق تعالی ملک موت را فرمود که بزمین رو و نزد حبیب من
و پیغمبر از آنکه بی اذن او بخانه وی در آیی و بغیر رضای او قبض روح او نمایی پس ملک موت با هزار هزار
ملک از اعوان و انصار خود بزمین فرود آمدند بصورت اعرابی متمثل شده بدر خانه پیغمبر آمد و گفت
السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته ای اهل بیت نبوت مرد غریبم از راه دور آمده ام
مرا دستوری دهید که داخل شوم در آنوقت حضرت فاطمه ع بر بالین پیغمبر نشسته بود و فرمود که حالا
وقت ملاقات پیغمبر نیست زیرا که آنحضرت بکار خود مشغول است عزرائیل بار دوم طلب نمود باز اذن طلبید
بر همان جواب شنید نوبت سیم اذن طلبید بآوازی که هرکه در آن خانه بود از صلابت آن آواز
بلرزه در آمدند در آنوقت حضرت دیده ای مبارک گشود و فرمود شما را چه میشود حضرت فاطمه
عرض کرد یا رسول الله شخصی اعرابی بصورت غریبی بیرون در ایستاده اذن دخول میطلبید حضرت
پیغمبر فرمود یا فاطمه او را می شناسی عرض کرد که خدا و رسول بهتر میدانند آنحضرت فرمود یا فاطمه هو
قاطع اللذات و مفرق الجماعات او شکننده لذات است و جدا کننده جماعت و یتیم کننده
طفلان و بیوه کننده زنانست حریفیست که با کلید در نگشاید و بجز جان رباید اگر در بردی او بندی
از دیوار در آید و هرکه در آید دو در از دو دهان برآرد ای فاطمه این عزرائیل است از برای قبض روح پدر
تو آمده است پیش از من از کسی اذن نطلبیده و از هیچ کس اذن نخواهد طلبید حرمت است تا
ترا نگاه میدارد و برای کرامت و عزت پدرت اذن میطلبد اگر نه اذن خواستن و ادب در بست
برزنگ

در را بست و او را از دخول منع فاطمه که این سخن را شنید گفت وا ابتاه حضرت للانبیاء ای دریغا مدینه
خراب شد و صاحب بیکس از اینجا عزم سفر در دو پس اهل بیت در را گشودند ملک الموت در آمد گفت
السلام علیک یا ابا القاسم حضرت فرمود علیکم السلام و رحمة الله و برکاته پس عزرائیل بقدم ادب بخدمت
آنحضرت عجم و عرب ایستاده بعرض رسانید که حق تعالی ترا سلام میرساند و مرا امر نموده که قبض روح مقدس ترا
نکنم مگر باذن تو آنحضرت فرمود چون چنین مأموری بخواهم که قبض روح مرا نکنی تا جبرئیل بیاید ملک موت
عرض کرد فرمانبردارم و باسمان رجوع نمود حضرت پیغمبر فاطمه را طلبید و دست وی را گرفته بر سینه خود گذاشت
در زمان طویل چشم مبارک بر هم گذاشت چنانکه گمان شد که روح اقدس وی از بدن مفارقت
نمود فاطمه سر پیش برد و گفت یا ابتاه هیچ جواب نشنید گریان گریان گفت ای جان پدر جانم فدای تو باد
من نظری کن و با من سخنی بگو نزدیک است که جانم از تن مفارقت نماید ای پدر بزرگوار بعد از تو مرا غم
باشد یا که کریم اگر فرزندان من از تو دوری باشد از که طلبند ما یا تو یا تو چگونه صبر نمایم ای پناه درماندگان و
ای دستگیر بیکسان و مونس غریبان نگو نور دیده غریبان و یتیمان حضرت دیده بگشود و گفت ای
دختر گریه مکن که از گریه تو عرش و ساکنان عالم اعلا بگریه اند حضرت بدست مبارک اشک از رخساره
فاطمه پاک میکرد و میگفت بار خدایا او را در مصیبت من صبر کرامت کن پس حضرت فاطمه گفت ای پدر
بزرگوار در روز قیامت ترا کجا جویم حضرت فرمود در آنجائی که حساب خلایق را کنند فاطمه گفت ای پدر
اگر ترا در آنجا نبینم در کجا طلب کنم فرمود در مقام محمود که خدا مرا وعده داده است که در آنجا گناهکاران امت را
شفاعت کنم فاطمه گفت اگر ترا در آنجا نیابم چکنم فرمود نزد صراط طلب کن در هنگامی که امتم از صراط
بگذرند من ایستاده باشم و جبرئیل از جانب راست من ایستاده باشند و سایر ملک در پیش رو و عقب ایستاده
باشند و بهر بنده گاه پروردگار تضرع نمایند و گویند رب سلم بار خدایا امت محمد را به سلامت از صراط بگذران
و حساب بر ایشان آسان کن پس حضرت فاطمه فرمود که حسن و حسین را حاضر کن فاطمه کس بجانب
ایشان فرستاد تا بخدمت بیایند ایشان گفتند هرگز مارا جد و مادر ما باین شتاب نطلبیده است پس
گریان و نالان بسرعت تمام روانه بخدمت جد امام شدند بنحوی که در راه ایشان بسرعت میخوردند که عمامه
از سر ایشان بیفتاد و با سرهای برهنه و گیسوان پریشان و چشمهای پر خون فغان در بازار مدینه بر نشستند
و هرکه ایشان را بآن حالت میدیدند خروش و فغان بر میکشیدند و چون بخدمت جد بزرگوار رسیدند سلام
کردند و زاری کنان و او جد آگاه گریان خود را بر روی سینه آنحضرت انداختند حضرت امیر ع اراده نمود که ایشان را

دور کند حضرت رسول صلعم فرمود یا علی بگذار که ایشان در گل بوستان خود را ببویم و وداع کنم که ایشان بعد از من
مظلوم خواهند شد و بزهر ستم و تیغ ستم شهید خواهند شد رحمت مرتبه فرمود که ای فاطمه کسی با کسی که بر ایشان
ستم کند و حضرت ایشان را ماتم کند و حضرت ایشان را در بر گرفت و رویهای ایشان را میبوسید و دست
مبارک بر سر ایشان میکشید و حضرت امام حسن روی خود را بر روی آنحضرت گذاشت و امام حسین
سر خود را بر سینه منور آنجناب نهاد و زار زار میگریستند و در مفارقت آنمخدوم اهل آسمان و زمین و کروبیان
ملایکه مقربین میگریستند و آنحضرت از روی تلطف در ایشان مینگریست و میگفت دریغ از رویهای
شما که بعد از من گرد یتیمی بر آن می نشیند و افسوس از مویهای شما که غبار غریبی آلوده خواهد شد و میدانم
که بعد از من جفا کاران امت بشما چه خواهند کرد و بعد از من حال شما بکجا خواهد رسید پس در باب احترام و رعایت
شاهزادگان وصیت فرمود و گفت ایشان مظلومان اهل بیت منند چه ظلمها که از جفا کاران امت بایشان
و چه مصیبتها که بر ایشان واقع شود و چون گریه حسنین بلند شد جمعی از اصحاب که بر در حجره بودند از گریه در آمدند و چون
آواز گریه ایشان بگوش حضرت رسید او نیز بگریست ام سلمه عرض نمود که یا رسول الله سبب گریه شما چیست
حضرت فرمود گریه من نیست مگر برای رحم و شفقت بر امت که میدانم بعد از من حال ایشان بکجا خواهد
رسید و در وقتی که حضرت ملک الموت را بر زمین فرستاد رضوان خازن بهشت را امر کرد که برای روح
حبیب من بهشت را آراسته کن و بحور العین وحی شد که خود را زینت کنند و بیارایند که روح صفی ما میرسد
و بمالک دوزخ را امر رسید که آتش دوزخ را فرو نشان و درهای جهنم را ببند که روح برگزیده من بنزد من میآید
و بفرشتگان هفت آسمان و ملایکه عرش در رسید جمیع ساکنان صوامع ملکوت و متوطنان منظر جبروت
خطاب در رسید که روح حبیب من بعالم بالا میخرامد همگی از جهت استقبال او بر خیزید و صف در صف بایستید
و جبرئیل را امر کرد که برو بنزد حبیب من و بشارت ده و چون جبرئیل روانه شد در راه بملک الموت رسید
که از خدمت حضرت رجوع نموده بود جبرئیل از وی استفسار حال حضرت رسول الله نمود عزرائیل گفت
از من سؤال نمود که قبض روح او را بکنم تا تورا ملاقات کند پس جبرئیل شتابان و گریان بنزد حضرت
آمد و گفت السلام یا ابا القاسم حضرت فرمود که علیک السلام و رحمة الله و برکاته ای برادر در چنین
حالتی مرا تنها میگذاری جبرئیل گفت یا رسول الله بمهم تو مشغول بودیم و حالا از برای تو بشارت آوردم حضرت
فرمود که آن بشارت کدامست جبرئیل گفت ان النیران قد اخمدت آتش دوزخ فرو نشانیده شد
والجنان قد زخرفت و بهشت بگزیده سرشت را بیاراسته اند و حور العین قد تزینت و حور العین

بزیب

بزیب و زینت و زیور محلی شده و الملائکة قد صفت لقدوم روحک و طوایف فرشتگان
صف برکشیده اند از برای رسیدن روح مقدس تو حضرت فرمود ای برادر این بشارتها بسی نیکوست ولیکن
مرا بشارتی رسان که دلم بدان خرم شود و چشم بدان روشن گردد جبرئیل گفت ای حبیب خدا و ای [illegible]
مفارق انبیا بهشت حرام است بر جمیع پیغمبران و امت ایشان تا زمانی که تو و امت تو داخل نشوند حضرت
فرمود ای حضرت رب العالمین و ای محرم اسرار انبیا و مرسلین مرا مژده بهتر ازین بشارت بگو
جبرئیل گفت فخر انبیا و اسرار صفیا چنان مقرر گشته که فردای قیامت اول کسی که تاج شفاعت بر
فرق جهانیان نهند اول شفیعی که شفاعتش بدرجه قبول رسد تو باشی حضرت فرمود ای سفیر وحی الهی
و ای مبلغ احکام و نواهی نویدی بمن برسان که کلفت و کدورت از خاطرم بزداید و عقده ملال از دلم بگشاید
و خبری بمن برسان که دیده ام را نوری دهد و جانم را سروری آورد حضرت روح الامین گفت
ای مقتدای کل و ای سید انبیا و رسل بیان کن که در غم کیستی و در فکر چیستی حضرت فرمود ای برادر
همیشه غم امت داشته ام و از برای امت بهم و در بنوقت بیشتر از پیشتر در غم ایشانم جبرئیل گفت و لسوف
یعطیک ربک فترضی ای سید [illegible] که فردای قیامت حضرت عزت چندان از امت تو ببخشد
که راضی شوی حضرت فرمود حالا راضی شدم و هموم و غموم از من زایل شده و شفقت و رحمت
گنهکاران امت که در آن وقت هیچ پدری در فکر فرزندش نباشد آن رحمت عالمیان بر بشارتهای
عالیه و نویدهای عظیمه [illegible] در فکر آمرزش و بخشش ایشان بوده پس جان من و جان
جمیع عاصیان امت فدای روح مقدس او باد حقا که از قبیل ما گنه کاران را با آتش روز هجران [illegible]
[illegible] آنچه از [illegible] مستغفر [illegible] ابر رحمت و شفقت در جنب آن چه از نیست [illegible]
نبوت در فردای قیامت در عرصه گاه حسرت و ندامت در باره عاصیان امت چه دلجویی ها کرده بود
[illegible] همچنانکه مرویست که فردای قیامت با تمام الاولین و آخرین خطاب رسد که یا محمد
امت خود را بعرصه گاه قیامت کن ایشان آخر الزمان امت محمد را در یکمقام جمع کند و نیکوکاران را
جدا کنند و بمقام عرض آورد خطاب آید که این الباقون یا محمد امت تو کجا شد خواجه عالم گوید در موقف
خود ایستاده اند خطاب آید که ایشان را بموقف حساب آر حضرت بیاید و قومی را جدا کند که دانند
اعمال صالح ایشان کمتر از [illegible] ایشان نباشد و بمقام عرض آورد خطاب آید که ای محمد عاصیان و مطیعان را
آوردی فاین العاصون عاصیان کجا یند [illegible] رسد گوید در مقام حیرت ایستاده اند خطاب آید که برو



ایشان را بیا رسید عالم گریان گریان برود و عاصیان را پیش کند و در مقام عرض آورد و در میان این
حال بسند خطاب در رسد که تنح عنهم یا محمد ای محمد از میان ایشان دور شو که من با ایشان کاری دارم
باید عذاب ایشان را فرو گیرد و سید عالم یک گام برگیرد و گام دیگر پیش گذارد و خطاب آید که تنح عنهم
یا محمد ای محمد از میان ایشان دور شو در آن وقت غریو عاصیان بر پیش پروردگار رسد پس حضرت
یک گام از میان ایشان دور شود و دیگر برگردد و در میان ایشان داخل شود و در مرتبه سیم خطاب قهر آمیز
در رسد که یا محمد تنح عنهم ای محمد از ایشان دور شو سید عالم در آن وقت گریان شود و دست بردارد و گوید
الهی انک عهدت ان لا تفضح امتی ای بار خدا تو عهد کردی که امت مرا رسوا نکنی در آن وقت دریای
رحمت واسع و بخشش آید و خطاب در رسد که یا حبیب من هرگاه تو نمیخواهی در باره امت اهتمام داری من
آن گروه عاصیان را بتو بخشیدم اما چون جناب سید المرسلین از بشارت حضرت روح الامین در باب
امت مطمئن شد بجبرئیل گفت ای برادر بنزدیک من آی و ملک الموت کو که بکجا مأمور است قیام نماید از
جبرئیل گریان شد و گفت این آخرین آمدن منست در زمین و دیگر مرا بزمین و اهل زمین حاجتی نیست
پس جبرئیل در جانب راست ایستاده و میکائیل در جانب چپ آنحضرت قرار گرفت و سر مبارک او در سینه
حضرت امیر المؤمنین ع بود و عزرائیل در پیش روی آنحضرت ایستاده و مشغول قبض روح مطهر آن مقتدای
عالمیان شد جبرئیل بملک الموت ای عزرائیل وصیت الهی در باب قبض روح حضرت رسالت پناهی
بخاطر میدار و رفق و ملاطفت را دست بر مدار و چون عزرائیل متوجه شد حضرت مبارک را بلند نمود و سر بر جهد
بالرفیق الاعلی و روح مقدس آنحضرت با بدن شد و قرین [illegible] عالم وصل انتقال نمود بیت رفت آن طاوس عرشی !
سوی عرش ! چون رسید اندر مشت مشت بری عرش ! در آن وقت غلغله در مدینه افتاد که وصف نتوان نمود
در آسمان بگریه و زمین بلرزه در آمد و ناله و فغان ملایکه و جنیان بگوش آدمیان رسید از دریغ این فرق
هر چیز گرم حزن بیت سوز دل از برای غم و دل برای غم ! گردم ملال انجمن من گرد درد دل ! خون دل شهید
شفقت در لگر بدی غم ! تا در فضای عیش کنج جلوه سیرغ رو ! بنشین سیاه پوش با تم سرای غم ! بیلک لکان
بجگر بیند زار زار ! ای وای بر تو گر نشوی آشنای غم ! و از حضرت امیر المؤمنین ع منقول است که در آن
وقت خانه پیغمبر صلی الله علیه و آله در اطراف از صدای ملایکه پر شده بود گرد هر با میرفتند و گردی
بنزدی آمدند و می شنیدم صدای ایشان را که بر آنحضرت صلوات میفرستادند تا جسد او را دفن
کردند اما چون حضرت امیر المؤمنین ع حضرت رسول الله را بنحوی که وصیت کرده بود غسل داد و کفن
کرد

کرد و جامه را از روی مبارک دور کرد و گفت پدر و مادرم فدای تو باد چه طیب و پاکیزه بودی
در حیات و بعد از موت ای بهترین پیغمبران مصیبت تو چندان عظیم شد و ماتم تو چنان عالم شد
که همه خلق صاحب مصیبت اند و اگر نه آن بودی که مرا امر کردی بصبر هر آینه آبهای سر خود را در مصیبت
فرو میریختم و در مصیبت تو هرگز دوا نمیکردم و جراحت مفارقت تو را دوا نمینمودم آه حزن در بر خود
تو بر طرف شد غنیت پدر و مادرم فدای تو باد یاد کن مرا نزد پروردگار خود و مرا از خاطر خود محو
مگردان پس بر روی آنحضرت در افتاد و روی مبارکش را بوسید و آه سرد از سینه پر درد برکشید
و جامه بر روی وی کشید مجلس دوم در وفات حضرت سیدة النساء فاطمة زهرا علیها
بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی تبتلی بالمحن والمصائب عباده الا
کرمین النجباء وامتحن بالفتن والنوائب اولیاءه المکرمین الاتقیاء اعظم عاظم النبیین
وافاضل المرسلین باعظم الاحزان والبلاء وکرم کبرياء المتقین وعظماء الصالحین
باشد الاشجان والعناء ثم عطف جنود الغموم الی بدن افاضل المقربین الاصفياء وصرف
وجوه جیوش الهموم الی بلاد اکابر المقدمین الازکیاء اطلق ازمة خیول عساکر
الالام البررة السفراء وترک اعنة مراکب فوارس الاسقام الی مواطن اولی القرب السعداء
والصلوة والسلام علی اشرف اهل الابتلاء وباعث ایجاد الاشیاء ابی القاسم محمد بن
عبد الله صلوات الله رب الارض والسماء وعلی آله المعصومین المظلومین الممتحنین
بعظائم الکروب من البدایة الی الانتهاء والمجتهدین فی طاعة ربهم فی الشدة والرخاء و
الراضین بقضاء الله والصابرین فی الباساء والضراء صلوات الله علیهم ما دامت الخضراء
علی الغبراء ولعنة الله علی من عاداهم ابناء الکفرة الاشقیاء ومن ظلمهم من اولاد الفجرة
ادعیاء آمین بیت ماهم سر است دهر وگر ماه ماتم است ! عیش و طرب حرام شد آری محرم است !
بر داشت باز دجله خون راه کربلا ! زان ناله که بر جگر خلق عالم است ! عیسی بباد داده حیات از غم
علی ! آتش برای فاطمه بر جان مریم است ! و در محنت آباد چه مصیبت و بلا که بعد از سید انبیا نبوت علیه
وی رسید و چه محنت و عنا بعد از فخر اصفیا بذریه طیبه او روی داد و مصنفات عامه و خاصه از نظر
گذشت که بدانها بر ایشان چها رسیده و کتب تواریخ و سیر را ملاحظه کن تا بیابی که آن برگزیدگان چه مصیبتها دیده اند
فیا لیت شعری هل یواری مصیبة مثل مصیبتکم یا اهل بیت محمد ای اهل بیت محمد مصطفی ص

کاش میدانستم که چه اندیشه که مصیبتی در عالم روی دهد که مقابل مصیبت شما باشد ای ذبیح کربلا که
یطبق بحالها سماء والارض والجبال والاکام جامد ای اهل بیت رسول الله شما بمصایب بلایای
چند گرفتار شده بودید که آسمان و زمین و کوهها و جمیع جمادات طاقت بر داشتن آن نداشته اند فلکرا جان
ازین ماتم بسوزد ملک را هم جگر زین غم بسوزد بدانسان آتشی کرده فروزان که از یکشعله اش عالم بسوزد
ان مصایب اهل بیت الرسول عظیم آری مصیبت آل محمد مصیبتی است و محنت خانواده احمد
عجب محنتی است فرحم الله من یبکیهم و یضجع علیهم پس خدا رحمت کند کسی را که برایشان
بگرید و نوحه کند و زاری نماید حضرت صادق ع میفرماید نفس المهموم بظلمنا تسبیح هر که مهموم و
مغموم شود بسبب ظلمی که بر ما واقع شده بعدد هر نفسی که کشد ثواب تسبیح در نامه اعمالش نوشته شود
و همه لنا عبادة و غم و اندوه برای ما عبادت است باز میفرماید که هر که از شیعیان ما که در مصیبت ما
بگرید و قطره اشکی از دیده اش بیرون آید بسبب حقی که از ما ضایع شده یا ظلمی که بر ما واقع شده حق تعالی
در بهشت خلد جای دهد بیت روز ازل که نامه رحمت نوشته اند خاص از برای اهل مصیبت نوشته اند
از خون زخمهای جگر پاره رسول منشور سرخ روئی امت نوشته اند در هر ولایت آنچه خلایق کشیده اند
از درد و غم بشهر ولایت نوشته اند امروز روز ناله بگردون رسیدنست امروز روز گریه بجیحون
رسیدنست مخفی نماند که از جمله حکایتها که باعث اندوه و ملال قلوب محبان خاندان است حکایت
وفات حضرت بتول عذرا فاطمه زهراست و ما اولا برخی از مناقب و مفاخر آن سیده النساء و پاره از حکایات
شفقت و حرمت و محنت و رحمت او در دار دنیا در این اوراق ثبت مینمایم و بعد از آن کیفیت وفات
او را ذکر میکنیم از سلمان فارسی رضی الله مرویست که روزی بخانه فاطمه ع رفتم دیدم که آنحضرت دستاس میکرد و
جوی که در نزد او بود آرد مینماید و خون از دستهای مبارکش جاری بود بنحوی که عمود دستاس خون
آلود شده بود و فضه خادمه آنحضرت در کناری نشسته بود و امام حسین در آن وقت کودک بود در گوشه
میگریست و از گرسنگی بر خود می پیچید من ایشانرا مشاهده کردم متحیر شدم و گفتم ای دختر رسول خدا دستهای
شما زخم شده و حال آنکه فضه حاضر است چرا دستاس را باو نمیگذاری آنحضرت گفت ای سلمان پدرم قرار داده
که یکروز خدمت خانه با من باشد و یکروز با فضه امروز نوبت با منست گفتم ای دختر خیر البشر من نیز از جمله
خدمتکاران و بندگان شمایم مرخص فرمائید که دستاس بگردانم یا حسین را مشغول نمایم و او را از گریه باز دارم
آنحضرت فرمود تو جو را آرد کن که من بتسکین حسین بپردازم پس مقداری جو آرد کردم که وقت نماز در آمد

بسجده

بسجده رفتیم و با پیغمبر نماز بجای آوردم و چون از نماز فارغ شدیم صورت حالرا با حضرت امیر علی نقل کردم آنحضرت
بسیار گریست و بخانه رفت و باز از زمانی مسرور و خوشحال و تبسم کنان مراجعت نمود حضرت رسول صلعم سبب
سرور و تبسم از وی پرسید گفت چون بخانه رفتم دیدم که فاطمه در خواب است و حسین نیز در روی سینه
او بخواب رفته است و آسیا از پیش خود بدون گرداننده میگردد حضرت رسول ص فرمود که یا علی مگر نمیدانی
که خدا را فرشتگانیست در زمین که شغل ایشان خدمت محمد و اهل بیت اوست و نیز مرویست که حضرت
مرتضی علی قدری جو از شخصی یهودی قرض کرد و چادر حضرت فاطمه را که در پشم بود بعنوان
رهن در نزد او گذاشت و یهودی آن چادر را در یک غرفه گذاشت و چون شب در آمد زن آن
یهودی بآن غرفه درآمد دید نوری از آن غرفه ساطع شده بنحوی که تمام آن غرفه را روشن
نموده است آن زن تعجب نموده شتابان بنزد شوهر خود آمده صورت حالرا بیان نمود و یهودی
فراموش کرده بود که چادر حضرت فاطمه را در آن غرفه گذاشته است چون این سخنرا
از آن زن شنید برخواست و داخل آن غرفه شد دید که چادر فاطمه مانند خورشید تابان و ماه درخشنده
از آن ساطع است و با آسمان متصل گشته یهودی که آن حالرا دید بنزد قبیله خود رفت و ایشانرا خبردار
نمود و زن او نیز خویشان خود را اخبار نمود و هشتاد نفر یهود از آن آمدند و آنحالرا مشاهده کردند و همگی
شهادتین بر زبان جاری نمودند و مسلمان شدند و از ام ایمن مرویست که روزی از روزها با زنان ایشان در زیارت
رفته بودم بزیارت حضرت فاطمه رفتم دیدم که آنحضرت در مصلای خود بخواب رفته و گهواره در نزدیک طرف او
نهاده بود و آسیا را میگردانند و تسبیح و تقدیس الهی میکنند و دستاس از پیش خود میگردد و جو خورد میشود و گهواره حسین
بی جنباننده ای میجنبد من که این امر را مشاهده نمودم تعجب کردم بخدمت پیغمبر رفتم و صورت حالرا بموقف عرض رسانیدم
حضرت فرمود ای ام ایمن بدرستیکه فاطمه صایم است و با وجود گرسنگی و تشنگی بر جهت دستاس و تسبیح و ذکر
حق جل و علا نکند و بود و چون تعب و مشقت او بنهایت رسید پروردگار خواب بر او گماشت که اندکی بیاساید
و ملکی موکل نمود که جو خورد کند که فرزند او با قوت باشد و ملک دیگر را موکل نمود که گهواره حسین حرکت دهد
که او گریه نکند و ملک دیگر را امر کرد که نزدیک دست او تسبیح پروردگار کند و ثواب آنرا از فاطمه باشد ام
ایمن گفتم یا رسول الله آن ملک که بوده حضرت تبسمی فرمود گفت ای ام ایمن آن ملک که دستاس را میگردانید جبرئیل بود
و گهواره جنباننده میکائیل و تسبیح کننده اسرافیل بود و نیز مرویست که روزی اعرابی از بنی سلیم بنزد حضرت

رسول صلعم آمد و مسلمان شد و چون بسیار فقیر بود حضرت رسول صلعم متوجه اصحاب شد و گفت کیست که این اعرابی را
عمامه دهد حضرت امیر علیه السلام عمامه را از فرق مبارک برداشت و باو داد پس گفت که او را ناقه دهد سعد بن عباده
ناقه باو داد پس گفت کیست که وی را توشه دهد پس سلمان برخواست و گفت من از جهت وی تحصیل میکنم پس سلمان
برخواست و بدر خانه فاطمه آمد و صورت حال را بعرض وی رسانید حضرت زهرا گفت ای سلمان قسم بخدا که
پدر مرا بر این خلق فرستاد که امروز سه روز است که حسنین چیزی نخورده اند و حسنین از گرسنگی بیقرار شده
و قدرت بر چیزی ندارم اما این سائل را از در خانه خود رد نمیکنم بگیر ای سلمان این چادر را و نزد شمعون
یهودی ببر و بگوی که دختر محمد صلعم میگوید که یک صاع جو و یک صاع خرما بقرض بده و این چادر را بگیر در نزد تو
گرو باشد تا وقتی که خرما و جو تو را رد کنم سلمان چادر را نزد شمعون یهودی برد و پیغام حضرت بتول را
بوی رساند چون شمعون این سخن را شنید دو دست بر سر زد و گفت ای سلمان والله هذا هو الذی اخبر
فی التوراة ... پدر دنیا بگذار قسم که محمد پیغمبر است که موسی بن عمران از وی خبر داد اشهد ان لا
اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله پس مسلمان شد و بخانه خود رفت و صاع خرما و صاع جو
آورد و تسلیم سلمان نمود و سلمان آنرا نزد حضرت فاطمه برد فاطمه آنرا بدست مبارک خود آرد کرده نان
پخت و نزد سلمان آورد و گفت اینرا با خرما ببر نزد پدرم باعرابی ده سلمان گفت ای دختر رسول خدا بگذار که
نان برای حسنین بردارم که ایشان از گرسنگی بیقرارند و بر زمین میغلطند حضرت فاطمه گفت این
طعامی است که من آنرا در راه خدا داده ام و چیزی از آن بر نمیدارم پس سلمان آن نان و خرما را نزد پیغمبر
آورد حضرت فرمود که اینرا از کجا آوردی گفتم از منزل فاطمه آوردم حضرت آنرا باعرابی داد و چون سه روز
بود که حضرت نیز طعام نخورده بود برخواست و بخانه فاطمه رفت بدید آنکه در آنجا طعامی شاد نیابد چون
نظر حضرت بجناب فاطمه افتاد دید رخسار شریفش زرد شده و چشمان مبارکش فرو رفته و از ضعف
قدرت حرکت در آمدن ندارد و سید عالم که آنحالت را از دختر برگزیده خود مشاهده نمود محزون شد
و گفت ای فاطمه این چه حالت که در تو مشاهده میکنم سبب آن چیست گفت ای پدر بزرگوار سه روز است که
طعام شاد نکرده ام و حسنین از شدت گرسنگی مضطرب و بیقرار اند حضرت که این سخن را شنید نزد
حسنین آمد و آنها را برداشت یکی را بر دوش راست خود نشانید و دیگری را بر دوش چپ و فاطمه را
در پیش روی خود نشانید و دست در گردن وی کرد و حضرت مرتضی علی در عقب پیغمبر نشست
حضرت دست دیگر خود را بگردن وی کرد و روی خود را بجانب آسمان نمود و گفت اللهم هولاء

اهل بیتی

اهل بیتی اذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا ای پروردگار نگاه دار از آفات من ایشانرا الهی
شند و دور کن از ایشان هر معصیتی را و پاکیزه گردان ایشانرا از رجس ظاهری و باطنی حضرت خیر النسا
برخواست و بمصلای خود رفت و دو رکعت نماز بجای آورد و دستهای خود را بجانب آسمان بلند کرد
و گفت الهی و سیدی هذا محمد نبیک و هذا علی ابن عم نبیک و هذان الحسن و الحسین
سبطا نبیک انزل علیهم مائدة کما انزلتها علی بنی اسرائیل ای پروردگار اینست محمد پیغمبر تو
و اینست علی پسر عم پیغمبر تو و اینست حسنین دو فرزندان پیغمبر تو ای بار خدا فرو فرست برایشان مایده
چنانکه فرو فرستادی بر بنی اسرائیل هنوز دعای وی تمام نشده بود که کاسه مملو از طعام که بوی آن از مشک
و عنبر بهتر بود نزد وی حاضر شد حضرت فاطمه آنرا برداشته نزد پدر آورد و حضرت رسول با اهل بیت
از آن تناول نمودند پیغمبر فرمود حمد مر خدایرا که عطا فرمود بدختر من آنچه را که کرامت فرمود بمریم دختر عمران و نیز
مرویست که روزی حضرت پیغمبر بخانه فاطمه رفت از او پرسید که چگونه میگذرانی گفت ای پدر بزرگوار
سه روز است که من و علی و فرزندان هیچ از طعام دنیا نچشیده ایم بلکه بوی از مطعومات نشنیده ایم حضرت
دست برآورد و گفت بار خدایا برکت ده و اهل بیت وی روزی فرست چنانکه فرو فرستادی بمریم دختر
عمران بعد از آن گفت ای فاطمه در حجره خود در آی و نگاه کن که چه می بینی فاطمه رو نهاد و حسنین از عقب
مادر روان شدند دیدند که کاسه مکلل بانواع جواهر و در آن ثرید و قطعه گوشت پخته بر بالای آن نهاده
و از آن بوی بهتر از مشک و عنبر ساطع بود فاطمه آن کاسه را برداشته نزد پدر آورد حضرت فرمود تناول
کنید بنام خدای عزوجل پس پیغمبر و داماد و دختر و دو فرزندان تناول فرمودند و نیز وارد شده که روزی حضرت
رسول صلعم بخانه فاطمه در آمد و او را دید نشسته ملول و محزون و میگریست از وی پرسید ای دختر باعث گریه چیست
گفت یا رسول الله بر سبیل حکایت نه بر طریق شکایت بگویم سه روز است که در خانه ما طعامی بهم نرسیده
حسنین از گرسنگی بیطاقت شده و از شدت جوع گریان شده اند و من و علی از گریه ایشان بگریه در
آمده ایم و امروز ساعتی قبل از این از ایشان سخنی شنیدم که دلم بسوخت و طاقتم طاق شد و عالم بر چشم تیره
و تار شد گفتند ای مادر آیا هیچ کودکی چنین گرسنه باشد و هیچ طفلی باشد که بخوبی ما زحمت الم جوع کشیده
که ما کشیدیم ای پدر چه کنم اگر بنده در مناجات با خداوند خود گستاخی کند سید عالم فرمود حقتعالی گستاخی
شما را دوست میدارد پس فاطمه بمصلای خود رفت و دو رکعت نماز گذارد و دست نیاز بدرگاه بی نیاز
برداشت گفت بار خدایا تو میدانی که زنان از بعد از پیغمبران قوت قدرت ندارد و نیست طاقت و قوت ایشم

بر گرسنگی دارم و مرا طاقت ده یا از بین غفت در جمله رخت بخش این
بگفت و بیهوش شد حضرت روح الامین در رسید و گفت یا رسول الله بر خیز و فاطمه را دریاب
کن او فرشتگان را در خروش آورده رسید عالم امد فاطمه را دید که بیهوش افتاده و بر بالای
سر دی نشست و سر وی را از زمین برداشته بر کنار خود نهاد و چون از نکهت عنبر شمیم سید
الانام بمشام خیر النسا رسید بهوش آمده برخواست و در نزد پدر بایستاد و دست
در پیش افکند حضرت رسالت مآب دست مبارک بر سینه مبارک وی نهاد و گفت
خدایا وی را از گرسنگی ایمن گردان فاطمه علیها السلام فرمود که بعد از آن من هرگز خود را
گرسنه ندیدم و نیز مرویست که هر وقت پیغمبر صلی الله علیه و آله از سفری می آمد
ابتدا بخانه فاطمه میرفت و بعد از آن بحجرات زوجات مطهرات
میرفت قضارا وقتی بسفری رفته بود که فاطمه دو گوشوار و دو خلخال نقره و قلاده از جهه
خود ساخته بود و پرده نیز مهیا نموده بود و بر در حجره خود آویخته چون از آن سفر مراجعت
نمود بخانه فاطمه رفت و اصحاب بر در خانه ایستادند چون حضرت را نظر بر آن پرده
و خلخال و گوشواره و قلاده افتاد غضبناک شده در نزد فاطمه مکث نکرد و با وی تکلم نه نمود
و غضب آلوده داخل مسجد شد و در نزد منبر نشست و اصحاب غضب آنحضرت دریافته و هیچ کس جرات تکلم با حضرت

نه نمود چنین

نه نمود چنین حضرت فاطمه آن سخن کرد از بیم رسول خدا خود دانست که باعث سخن [illegible] و گوشوار و قلاده
و پرده رسول الله از انها را کنده بشخص داد و گفت که اینها را به نزد پدرم ببر و بگو دختر شما میگوید که اینها را در راه
خدا تصدق کن چون آن شخص آنها را بخدمت پیغمبر آورد و پیغام فاطمه را بعرض رسانید حضرت مسرور و خوشحال
شد و سه مرتبه فرمود فعلت فداها ابوها [illegible] فرمودند دنیا چه
محمد و اهل بیت او را [illegible] وقتی پیغمبر [illegible] حضرت قلاده و نقره
و دو گوشواره [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت سیده النساء فاطمه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] علیها السلام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] علی ابن ابی طالب [illegible]
[illegible]

که بهشت ملحق خواهند شد با فاطمه زهرا [illegible] و دو فرزندان شیعیان ما که در دل دوستان [illegible]
اهل بهشت [illegible] تسبیح و تقدیس [illegible] و [illegible] در دست [illegible] فرموده که چون روز قیامت شود حق تعالی
جبرئیل را با هفتاد هزار فرشته بسوی تو خواهد فرستاد و بر سر قبر تو ایستاده خواهند گفت یا ابا الحسن قومی [illegible]
فاطمه دختر محمد بر قبر [illegible] محشر خرام [illegible] از قبر بر خواهی خواست در نهایت الجنان [illegible] بهشت [illegible]
[illegible] ملک [illegible] قایل شد خواهند آمد [illegible] از نور [illegible] که تمام او [illegible]
[illegible] از طلا باشد پس تو در آن سوار خواهی شد [illegible] آن خواهند گشت [illegible] هفتاد هزار ملک
سوار شوند و لوای تسبیح در دست داشته باشند و چون [illegible] هفتاد هزار حور العین با استقبال خواهند
[illegible] بر سر ایشان [illegible] جواهر باشد [illegible] سبز باشد و در دست هر یک مجمره از نور باشد [illegible]
عنبر [illegible] باشد و این هفتاد هزار حور العین با تو [illegible] از جانب راست تو روانه شوند و چون [illegible] راه [illegible]
مریم دختر عمران با هفتاد هزار حور العین باستقبال خواهند آمد و سلام کنند از جانب چپ تو روانه شوند و چون [illegible]
[illegible] با هفتاد هزار ملک که در دست [illegible] باشند باستقبال خواهند و با تو روانه شوند و چون [illegible]
محشر رسی [illegible] بهشت [illegible] و هفتاد هزار حور العین باستقبال خواهند و با تو روانه شوند و چون [illegible]
[illegible] ندا رسد که غضّوا ابصارکم حتی تجوز فاطمة الصدیقة بنت [illegible] پس [illegible]
[illegible] پس در آن وقت همه خلایق دیده [illegible] فاطمه [illegible]
علی بن ابی طالب [illegible] ابراهیم خلیل الرحمن [illegible]
[illegible] باشند [illegible] حضرت [illegible] باشد و در [illegible] فرشتگان [illegible]
[illegible] رب العالمین [illegible]
[illegible] یا رب [illegible] الحسن و الحسین [illegible] الحسن و الحسین [illegible]
[illegible] در دست [illegible]
خذ لی الیوم الحق [illegible]
خواهد آمد [illegible]
[illegible] حسین را [illegible] کنند [illegible] از [illegible] آید [illegible]
ارحم شیعتی [illegible] یا رب [illegible] طلب [illegible]
[illegible] یا رب شیعتی [illegible] خطاب رسد [illegible]
[illegible] یا رب شیعتی [illegible] شیعیان [illegible] خطاب رسد [illegible] دیگر
[illegible] در دست محبت [illegible] شیعیان [illegible] بهشت [illegible] فرزندان [illegible]

در نهایت الجنان

در نهایت الجنان [illegible] بهشت [illegible] دوازده هزار حور العین با [illegible]
[illegible] باشد و [illegible] از نور باشد [illegible] از [illegible] باشد و
[illegible] باشد [illegible] فاطمه [illegible] از جانب
راست [illegible] از جانب چپ [illegible] بهشت [illegible] بهشت
[illegible] خطاب رسد که ای فاطمه [illegible] التفات [illegible]
[illegible] امروز قدر و منزلت تو معلوم شود خطاب الهی در رسد که [illegible] بر گرده
[illegible] دست او [illegible] بهشت [illegible] فاطمه [illegible]
[illegible] شیعیان و دوستان خود را [illegible] بهشت [illegible]
و چون [illegible] بهشت رسند شیعیان و دوستان [illegible] خطاب رسد که ای دوستان [illegible] التفات
[illegible] امروز قدر و منزل [illegible] معلوم شود خطاب رسد که [illegible] دوستان [illegible]
[illegible] دست [illegible] بهشت [illegible]
[illegible] بهشت [illegible] حضرت امام محمد
باقر [illegible] بهشت [illegible] فاطمه
[illegible] بهشت [illegible] خطاب [illegible]
[illegible] دوستان [illegible] فرزندان [illegible] عذاب [illegible]
[illegible] معصوم در
[illegible] معلوم شد [illegible]
[illegible] فراق [illegible] احکام وفات در
[illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible] اول [illegible] فاطمه [illegible] است [illegible]
[illegible] دوم [illegible]
[illegible] سیم [illegible] حق [illegible]
[illegible] فاطمه [illegible]
[illegible]

ده رحمات فاطمه [illegible] که بهشت مشتاق دیدار تست چون فاطمه علیها السلام مادر را بآن حالت دید همه خود فرود
برگشته [illegible] دست در آغوش کشید و در [illegible] مادر [illegible] گفت یا رسول الله
کلمه [illegible] که بخواهم [illegible] تست بخواهم [illegible] فاطمه بگویم [illegible]
[illegible] شد از [illegible] برخواست و [illegible] فاطمه را [illegible] خود خواند و گفت ای [illegible]
[illegible] وفات [illegible] در وقت [illegible]
[illegible] حق تعالی [illegible] فاطمه [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] گفت [illegible]
[illegible] حضرت روح الامین از جانب رب العالمین در رسید و گفت ای [illegible] حق تعالی
ترا سلام میرساند [illegible] داشت در راه [illegible] و گفت او
[illegible] بهشت [illegible] حضرت [illegible] او را از بهشت
[illegible] بعد از [illegible] امیر
المومنین [illegible] بعد از وفات [illegible]
[illegible] آتش بر در خانه [illegible] او را [illegible]
[illegible] بعد از [illegible] و آن معصومه بعد از [illegible] داشت [illegible]
[illegible] در این مدت [illegible] و روز گریه کردی [illegible]
[illegible] اهل مدینه [illegible] رسول الله [illegible] شب [illegible] روز
[illegible] شب [illegible] امام [illegible]
[illegible] کان در [illegible] اند [illegible] گریه [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible] یوسف [illegible] حضرت یوسف [illegible] در زندان [illegible]
[illegible] شب [illegible] روز [illegible] شب [illegible]
[illegible] وقت [illegible] الامر [illegible]
چهارم حضرت فاطمه بعد از وفات پدر [illegible] المرسلین [illegible]
[illegible] سبب [illegible] امام زین العابدین [illegible]
[illegible] ششم [illegible]

[illegible] در آب چشم غرق شده و در روز [illegible]
[illegible] گفت یا رسول الله [illegible] که [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] در [illegible] و دیگر [illegible]
[illegible] کسی طاقت [illegible] حضرت فاطمه [illegible]
[illegible] و گفت ماذا علی من شم تربة احمد ان لا یشم مدی الزمان غوالیا
[illegible] صبت علی مصائب لو انها صبت علی
الایام صرن لیالیا [illegible] از قبر [illegible]
[illegible] انا لله و انا الیه راجعون انقطع عنا
خبر [illegible] الشمس [illegible] آفاق [illegible]
[illegible] و الارض من بعد نبی [illegible]
[illegible] الرجفان [illegible]
[illegible] مشرق و
مغرب [illegible] فدک
[illegible]
پس حضرت امیر [illegible] فاطمه [illegible]
[illegible] شب [illegible]
[illegible] حضرت فاطمه [illegible] شب [illegible]
[illegible] حضرت امیر المومنین [illegible] فاطمه [illegible]
[illegible] و اباالحسن [illegible] حضرت امیر [illegible]
[illegible] حضرت امیر [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت رسول الله [illegible] فاطمه
[illegible]

دیگر گفت ابن ابی که النبی چون شد پدر رحمة ... خدا آنکه شما را بعد ... مبارک شد و فغان از شهر برود و زبانی راه
رویه القبله کرده و نشان آنحضرت بجای رسید که اهل مدینه از گریه او ملول شدند و بحضرت امیر شکایت
نمودند که آنحضرت بحجره درین آمد و گفت ای دختر خیر البشر منع مدینه از گریه تو با جان آمدند و میگویند
یا شب گریه بکن یا روز فاطمه گفت یا ابا الحسن چه اندک خواهد بود ماندن من در میان ایشان و در بین و من
همگی را وداع خواهم کرد بخدا سوگند که تا شب و روز خواهم گریست تا بپدرم ملحق شوم پس حضرت
را کبیر هم در بقیع از جهت او خانه ساخت و او را بیت الاحزان نام کرد و هر صباح شد فاطمه حسنین را برمی
داشت با آنجا میرفت و تا شام در آنجا میگریست و چون شام در رسید حضرت امیر المؤمنین هم
با آنجا میرفت و ایشان را بخانه می برد و در مفتاح بجز روز نماز مظلومه بعد از پدر در حیات بود و زنده که ...
در آن بامطلاق بود غسل دادم و چون او را کفن کردم آن پیراهن را برداشت و بو میکرد چون بیهوشی ضعف
نمودم و حضرت فاطمه مکرر میگفت که آن پیراهن را بمن عطا کن چون پیراهن را بوی دادم آنرا بو میکرد و بیهوش شد
بعد از آن پیراهن را برداشته پنهان کردم و دیگر باو ننمودم و در روایت آمده که بعد از رحلت بحضرت
بلال مؤذن بعد از آنحضرت از گفتن اذان باز استاد و میگفت بعد از رسول الله از برای کسی اذان
نگویم فاطمه روزی گفت میخواهم صدای مؤذن پدرم را بشنوم حضرت امیر بلال را طلبید او را امر باذان نمود
در عقلا بلال شروع باذان نمود و الله اکبر گفت حضرت فاطمه ایام پدر را بیاد آورد و بگریه درآمد و چون گفت
اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمد رسول الله فاطمه فریاد زد و بیهوش شد و مردم گمان بردند که از دنیا
مفارقت نمود بانگ بر بلال زد که بس کن که نزدیک است فاطمه دختر رسول الله از شنیدن آواز تو از دنیا رحلت
کند بلال ساکت شد و چون حضرت فاطمه بهوش آمد فرمود ای بلال اذان را تمام کن بلال عذر خواست
بجزئی تحریر رجوع نمود تا نوبت هفتاد و چهار روز بعد از وفات حضرت رسول الله گذشت و شب هفتم در رسید فراز
انجمن عالم بقا دائما مطالبی عزم آن ... بنهای چنین صحیح شد حضرت فاطمه فرمود ای ... ای مادر که ... ترا بغل
تا سر فرزندان بشوید و آب گرم نمود و بشست یکدیگر فرزندان تمام کرد و سخن از حضرت مرتضی علی هم
بکار نور آمد دید که حضرت خیر النسا در یک وقت متوجه امر شده از آن تعجب نمود و گفت ای خواهر چه حاجت ای
بانوی بجهه نکرده است ای رسیده فرزندان ای دختر آخر الزمان ای دار عروسی که شی را ای بانوی سراپرده اعزاز و ای
نهال روضه عصمت ای در رسیده بعد بدعت ای ... ای ... ای دار نیکو ... ای مادر سبطین ای فرزند
رسول ثقلین ای پاره تن مصطفی ای مریم کبری ای زهره زهرا ای بتول عذرا او در مدینه و امروز
هرگز ندیدم که تو کار خود میکردی امروز من نمیدانم که کار ... دارد ... دیدم در بین چه گفت حضرت

جز خوانا

خیر النسا که این سخن را از رسول شنیده است و من میدانستم جبرئیل از رخساره مبارک جاری کرده و گفت ای شاه
ولایت ای زینت مسند خلافت ای شهسوار عرصه لافتی و ای ... بحار سوره هل اتی و ای ... آنحضرت
پرورده کار ای ابن عم وصی احمد مختار ای خطیب منبر سلونی و ای وارث مرتبه من کنت مولاه ای شاه عجب است
و ای محرم اسرار ای ... فتح قلعه خیبر ای سلطان ... ای ... ملقب بلقب ... الغالب ای مظهر العجائب
و الغرائب ای امام مشارق و مغارب هذا فراق بینی و بینک ایام وصال بسر آمد و روز فراق در رسید
زمان مواصلت گذشت و هنگام مهاجرت در رسید ای پسر عم دوش پدرم را در خواب دیدم که در
قصری از مروارید سفید نشسته بود چون نظرش بر من افتاد فرمود برابر آوردم یا ابتا تو کجا رفتی که دل در بغض فرقت
تو و الم و نوحه و غم ... ترا ... مرا نیز از شوق ملاقات تو ... و دیگر تاب مفارقت ندارم زمان فراق از حد گذشت ای
شوق تو ام جان و فرقت ... بر دنیا ... زمان ... تا ... در زمان آن شد که قفس ... در هم شکنی و دل از علایق دنیا برگیرد
در روی ... قدسی ... ایشان پدر رسید ... از خواب بیدار شدم و اشتیاق تمام ... و دیدار
... روز ... شب ... ترا ... خواهم ... که ... که چون تو بعد از من ... فرزندان من ... زینب ...
... ... که بعد از من ... که ... بر ... و ... رای ایشان ... از ... بشویم
... ... که ... بعد از من ... ایشان را ... و ... فاطمه ... یا ...
... ... بر ... در میان ... بجهه ... ایشان ... آن ... ایشان بر ... نیزه ...
... ... فاطمه در ... بر ... جاری شد نظم ... گر
... ای فاطمه ای ... ای فاطمه ای ... فاطمه ای ... فاطمه ... ای
... ای ... ای ... فاطمه ای ... ای فاطمه ای ... بر جان فاطمه ... ای
... ... ای ... فاطمه ای چون حضرت مرتضی علی ابن ابیطالب ... ... حضرت
... ... گفت ... خیر البشر ... نیاوردم ... مفارقت رسیده
دیگر ... ای ... ای فاطمه ... بر ... فراق ... گفت ... نظم ...
... ... ولایت ... نظم ...
... ای ... در وقت ضعف بر حضرت فاطمه غالب شد ... حسنین ... گریه ... میکردند
... ... شب ... حسنین ... حضرت ...
در ... شب ... ساعتی ... حسنین ... بقیع ... بر بستر بیمار خوابید ...

بنت عمیس گفت طعامی از برای حسنین مهیا کن که چون ایشان از کوچه برگردند ایشان را در مقابل موضع بنشان و طعام بخوران
ایشان حاضر کن که بخورند و هنگامی که نزد من آیند و مرا بنمایانت سپرده کنند و بعد از زمانی شاهزادگان داخل شدند اسما بگوی
که حضرت فاطمه فرموده بود ایشان را بنشانید و طعام را پیش ایشان حاضر ساخت شاهزادگان فرمودند ای اسما تو هرگز دیدی
که ما با مادر طعام طلب داشتیم هرگز بی او ما را الکمی شرب و شکر [illegible] امیر گفتند و طلب مرا گذاشته تبرکا خواسته
و حجره ما در آمدند چون [illegible] ایشان زار دیده بحضرت امیر گفت زمانی ایشان را بسر روضه پدرم فرست که مرا
با نجات بخشند حضرت امیر ع فرمود ای جانان پدر زمانی بر تربت جد خویش برید و مادر خود را
دعا کنید که بسیار رنجور است ایشان بجا آوردند پدر بجانب مرقد جد بزرگوار روان شدند و حضرت فاطمه
گفت یا علی نزد من آی و بنشین که نفسم بشماره افتاده و هنگام وداع رسیده حضرت امیر گفت ای سیده تنها مرا
طاقت شنیدن این مقال و یارای دیدن این حال نیست حضرت فاطمه گفت ای پسر عم امری رو داده و از آن گزیر نیست
وصیتی خواهم کرد که از آن چاره نیست زمانی بنشین و سر مرا در کنار گیر و سخن مرا گوش کن که از عمرم چند لمحه مانده
حضرت مرتضی علی ع گریان نشست و سر فاطمه را در کنار گرفت فاطمه از ضعف دیده بر هم نهاد و بیهوش شد
و رخساره مبارکش زرد شد حضرت امیر ع از ملاحظه آن مضطرب شد و بر ایشان گریه و فغان کرد که یا
[illegible] رحمت نموده رو از [illegible] مبارک خود [illegible] از فرق بجانب [illegible] افکند و گفت ای دختر
[illegible] بنت محمد مصطفی با من سخن بگو [illegible] بنت [illegible] طرف روانه و بندها علی الفقرا که
ای دختر کسیکه طلا و نقره را بطرف [illegible] خود می بست و بفقرا می داد و فاطمه جواب نگفت [illegible] اضطراب
حضرت بیشتر شد و سیلاب اشک از دیدهای او جاری شد و گفت یا بنت [illegible]
ای دختر کسی که در آسمان ملایکه [illegible] منم ابن عم تو [illegible] حضرت
مانند قطرات باران بر رخساره فاطمه ریخت [illegible] حضرت فاطمه دیده باز کرد و بر روی حضرت امیر
نگاه کرد و او را گریان دید و گفت یا علی وقت وصیت است نه هنگام گریستن زیرا که از عمر من چیزی باقی نمانده
حضرت امیر فرمود ای دختر خیر البشر هر وصیتی داری بیان کن فاطمه گفت یا علی چند وصیت دارم
آنکه اگر در خدمت تو تقصیری کرده باشم یا امری از من صادر شده باشد که از آن غباری بر خاطر شریف
تو رسیده باشد آنرا عفو کنی و مرا بحل کنی حضرت امیر گریان گفت ای بضعه احمدی و ای بضاعت
گفتاری باشد و [illegible] که از شما [illegible] چیزی صادر شده [illegible] شد

از شخص صادر شده باشد که باعث ملال فاطمه [illegible] با غضب [illegible] نیکوکاری و وفاداری و ملاطفت و دلداری بتکرار شما
چنین که دیدم بجز نوازش و رفتار [illegible] خوش نموده [illegible] دیگر [illegible] وصیت دوم آنکه فرزندان مرا
عزیز بدار و دلجویی ایشان کن و نگذاری که بعد از من غبار بر [illegible] ایشان نشیند و اگر کسی از ایشان [illegible]
شود معذور داری [illegible] وصیت سیم آنکه [illegible] فاطمه [illegible] فراموش [illegible] باقی [illegible]
بودم [illegible] از تو [illegible] غایب [illegible] وصیت چهارم آنکه [illegible] از شب وفات من مرا
کفن و دفن [illegible] از دشمنان خود [illegible] نماز نکنند [illegible] از زنان چاره نیست
[illegible] فرزندان [illegible] حضرت امیر
المؤمنین [illegible] فاطمه [illegible] [illegible] فریاد [illegible] گفت [illegible]
[illegible] حضرت امیر گفت [illegible] در [illegible] کرده باشم
[illegible] باشد [illegible] رسیده [illegible]
[illegible] حضرت فاطمه
[illegible] باشد [illegible] بودم از قول و فعل
[illegible] ملال [illegible] در این ایام [illegible] و [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] برآمد [illegible]
[illegible] رسیدیم [illegible]
[illegible] قیامت [illegible] آمدند و چون
بسر [illegible] رسیدیم و سلام کردیم از مرقد منور آوازی آمد [illegible] [illegible] باز
[illegible] مادر خود را وداع [illegible] رحلت خواهد نمود
با استقبال آمدیم [illegible] ملایکه مقربان [illegible] پس با تعجب برگشته بخانه آ
آمدیم پس داخل حجره شدند [illegible] دست [illegible] افکندند [illegible] مادر [illegible]
[illegible] مادر [illegible] خیر البشر [illegible] بکن [illegible] خود را [illegible] مادر
با ما سخن بگو [illegible] جان از بدن [illegible] حضرت فاطمه چون [illegible] فرزندان را [illegible] دیده باز کرد
دست گشود [illegible] را در بر گرفت و گفت ای [illegible] جان مادر و ای [illegible] جان مادر [illegible] مادر
[illegible] بعد از من [illegible] خواهد رفت و [illegible] امت [illegible] خواهد [illegible] طلبید [illegible]
ایشان را [illegible] برادران [illegible] و سفارش [illegible] علی ع [illegible] و [illegible] حضرت

امیرالمؤمنین در غسل و کفن بود و حضرت رسول الله فرمود که حضرت فاطمه علیها السلام در خصوص تجهیز و غسل خود بعضی سفارشات بوی
نمود و گفت زمانی که بیرون رود و مرا انتقال کرده باشد بر پدر بزرگوار خود شکایت کنیم و سلام ما نیز خود به او برسان و ام ایمن بیرون رفت و
سلمی را خبر کرد و به حجره آمد و درون حجره نشسته بود که فاطمه میگوید ای کاش پدرم محمد و شوهرم علی نیز حاضر بود
بسوی فضل شوهرم ... در فراق من بگریید و من زاری ... کرده و حسن و حسین را به من بسپارید که بعد من خواهند در انتظار و رنج
و فراق من ... پس از آن فرمود ... ایشان ... از تقصیرات ایشان ... درگذرید
... از حسین ... گفت ای حسن ... پدران ... رو در ساعت
که ... مرا اجابت کرد ... رفتم حضرت امیر ... از خانه بیرون رفت
بعد از زمانی داخل شد گفت ... یا بنت محمد المصطفی
... یا بنت من حملت الزکوة فی طرف ردائها ... یا بنت من کان من ربه قاب قوسین او ادنی ...
... دیده بر هم نهاده ... روح مقدسش پرواز کرده ...
... حضرت امیر المؤمنین ... رسول الله ...
... سلام ... امام حسن و امام حسین داخل شدند و گفتند ای اسماء مادر ما کجا رفت
... دید که مظلومه ... مادر ... بقا انتقال نمود
و حضرت امام حسن ... دست مبارک ... بوسیده و گریان گفت ای مادر ... سخن بگو
... و حضرت امام حسین ... پای مبارک ... بوسیده گریان و نالان گفت
ای مادر ... فرزند تو حسینم ... سخن بگو ... پیش از آنکه دلم ... بمیرم ...
... حضرت امیر ... اهل بیت ... آوردند و حضرت امیر ...
... مسجد ... در آن ... شتافتند و گفتند ای مخدوم زاده
... در این ... خبر ... منقطع شد ... ورود ... حضرت
حضرت رسول الله ... و حضرت امیر المؤمنین ... بیهوش شد ... آب ...
... مردمان و زنان بنی هاشم گریان شدند ...
... و حضرت امیر ... حسین داخل حجره شدند ... مظلومه ...
حضرت امیر ... و گفت ای ... و ... خود ...
... بسم الله الرحمن الرحیم اخبرنا ابوجعفر ...

... ربت ... عمر ... با علی ...
... در دنیا ...
بعد ... غسل ... کفن ... و در شب دفن کنید و استودعک السلام
و اقرأ علیک السلام ... و سلام و فرزندان تو یا امیر المؤمنین
... غسل داد و کفن کرد ... قبر ... حضرت امیر
... استودعک ودیعة بنت رسول الله ای ... امانت خود را
رسول ... بعد از آن ... زیارت ... بسی ... آنحضرت
... بر ... مبارک ... و روی قبر ... کرد و گفت السلام علیک یا رسول
الله السلام علیک یا حبیب الله السلام علیک یا خیرة الله السلام علیک یا صفوة الله
... یا رسول الله ...
... یا رسول الله ... شد
قل یا رسول الله عن صفیتک صبری ... مصیبت ... فرزند تو ...
و ... یا رسول الله ... آسمان ... زمین ...
... باشم ... محنت ... بیرون ...
... فرزند ...
... بسیار ... و مصیبت ... حضرت ...
کردند و حضرت امیر المؤمنین ... اشعار ... فرمود ... این دو بیت است
لکل اجتماع من خلیلین فرقة وکل الذی دون الفراق قلیل ... در میان دو دوست ...
... فراق ... و ان افتقادی فاطما بعد احمد دلیل
علی ان لا یدوم خلیل ... فاطمه را بعد از مفارقت ...
... دوست ... نفسی علی زفراتها
محبوسة یا لیتها خرجت مع الزفرات ...
... لا خیر بعدک فی الحیاة وانما ابکی مخافة ان تطول حیاتی ...
بعد از تو ... انا لله وانا الیه راجعون
مجلس سیم در شهادت سیدة النساء ... صلوات الله ...
بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی جعل الدنیا جنة لاعدائه و سجنا لمحبیه الاحباء و کل البلاء بانبیائه
فخر با و لیائه فجعلها الامثل فالامثل فی درجات محبته و دولائه فجعل اعظم الناس مصیبة و
اشدهم ذریة سید البریة و عترته الطاهرة العلیة حتی حزبوا علیهم الاحزاب و شنوا علیهم الاد
ویة و کانت النبوة تقطر من دمائهم و الاغلال فی اعناق اسرائهم و لمائهم اخرجوا البنات علی الرسول و
اسقطوا ثمرة فؤاد البتول قتلوا اسد الله فی محرابه و طعنوا سبط الناس بکبده و جعلوه مجزءا علی ما اعظم
مصیبتک هذا اشیبن فی الباساء کما نحن فی الحمد و الرخاء و نشکره علی ما اجل مصیبا و نرثیه فی
تلک المصائب اللاوار کلما تفکر فی النعم و الآلاء و نستغیثه و نتوکل علیه فی السراء و الضراء و نشهد ان لا اله
الا الله وحده لا شریک له شهادة تقربنا الیه بالرضوان الاکبر و حسن العقاب و نشهد ان محمدا خاتم النبیین
من انبیاء شهادة تورثنا شفاعته و تجعلنا فی لوائه یوم الجزاء و نشهد ان علیا سید الاوصیاء
و شهادة تدخلنا الجنة و تفوز بالصحبة اهل المودة و الوفاء و نشهد ان ذریته و عترته
الائمة الحجة البررة الاتقیاء صلوات الله علیهم ما دامت الخضراء علی الغبراء و ما دامت
الارض تحت السماء و لعنة الله علی اعدائهم و ظالمیهم من الکفرة و النفاة خصوصا
اجورنا و عصبة ابن عم الرسول و الزوج فی السماء بفاطمة البتول قرة العیون الاحبیب
و اکلیل مفارق التابعین و الاصحاب عترة المهاجرین و صفوة الهاشمیین امام
الائمة و کاشف الغمة و سلیل النبوة و المخصوص بالاخوة اشرف الاولیاء الاشرف و اعرف
و شمس العین الناس ضیاء العین و الدجا علم الهدی صاحب اللوا لعلی امام الوری
لیث الوغا صاحب اللواء المعقود جنة الاشقیاء و الزبوة فی الحراب الصلوات علی اللالاء
اعلی بن ابی طالب علیه فوا عجباه من مصیبة و احسرتاه من محنة و بلیة بالها من مصیبة ما اجلها
بین المصائب و بالها من نائبة ما اشدها بین النوائب تقلقلت بها الافکار و رفعت
حثت منها الارواح من الاحباء و تعلقت بها الجبال الراسیات و تزلزلت
منها الارض و السماء ربنا استفاعها المولی التقی لبیان الاطهار حبیب ده الزکی قتله کافر الخبیث
زنیم لعین فاسق نقش شقی ای اولیا و اکسرتاه هر مومنان مومنان و بشوایان منقبان و کافر
و عالم زنا او را تقصیر و بکشد بر تیغ بیدریغ شهید کرد و اصیبتاه از این غم و محنت آه از این اندوه و ماتم
از درد ما نواح شده آب نوان غم کرد بر نامه مرثیه نوان از زبان غم غمها زمان زمان شود افزون بما الجمال
مشکل که این همه غم در جهان یکدانه اشک ماتم دیگر آنکه در نظم زین غم فتنه شده بنشر در کان غم

از بیدادران

از بیدادران ابن ملجم که قاتل بی کرداغ ماتم بر دل عالم علما یا فقها و رب طالب علمی و رثت طالکا و شیعیان را بر باد داده
بلکه جوی مردان و زنان انت اسفند ساقیت و پشت پیران و جوانان ابن تراشکسته و اقوی فهادت پیشوای
مومنان و سرکرده موحدین تا بدار سعید اهل التقی و محرم الاسرار حضرت مصطفی شه سوار معرکه سعادت و
سپهسالار لشکر شهادت بشیر مطلب رسیده کان انست و سر قبل جان با فرزندان عالی همت شکوفه
باغ ابو طالب و عقیب اسد الله غالب است که تنش ترتیب اهل کفر و جور بتیغ بیدریغ زهرالود فرق مبارک
آن کعبه مقصود دار یا رب شه سوار سادر ماه رمضان در غارت رمکار بجود بیر در دکار معبود شکافت
داور داد در بهار امامت دست هاشمیان فرق بر سرب الکعبه کویان در میان خون گذاشت از شیعیان
ار شل این مصیبت باید خود را بر خود و زکوی سعادت یاد در میان قبیل عزا داران ربود پس
باید کای سیداباده های بیزار بزار جانها سامعه بر وا باید و رمان آه اتش با نبار دلهای شکسته بیرا آورید
ساعتی سیلاب سرشک خون آلود از چو بار دیده جاری سازید هنگامی که بونا ر نیز در بنا خون عزیز
فرا شیده اه روز غارت فکر عرش و فغان کنیم دلهای پاره پاره وصاله سبب عزیزان گیم بایه بردر سینه اکرد اغ
دار گرد دلها کرد و غم و جگر ها فغان کنیم کا هر سر بر کنیم با فی قدسیان هر جا که بکدار یم ره کهکشان را بکنیم
نشر هن اشک را نیم که و مشق بکر در محفل بند شهدا ر غوان کنیم از بیدادیان یاد آورید آن دو فتنه که
سبب مومنان از الم زخم تیغ زهرآلوده بر خود می پیچید در میان بخون خود می غلطید و تیغ زنان بر تا شیم
در درد را د بر فرق و سر در بیرانند و صدا ر و اعلیاه و اماماه جگر کو علا کوت اعلا رسید بنه و ام کلثوم
غم دیده در برش در برابر ان مو ر خود بدین ان و دست بکر فرق نور مبزد و این اشعار را بخواندالا
با علی جود ی و اسعدینا الا فابکی امیر المومنینا از حسم ملکوت یکی و مرادر کرسی برابر المومنین بارکی
و تبکی ام کلثوم علیه بعبرتها و قد رات الیقینا بکر به برام کلثوم و هم از اشک خود را در ماتم او بارک
خود جهت آنکه ملا قلک نشد ابکه بر بدر او رسیده از زخم کشته و ابکی خیر من رکب المطایا و فاز بها امیر
و رکب السفینا از پش تربه کنی بر بهترین سوار اسبان و هوار که سوار میبود و کشتی ها نورشنا تر سوار شد
و من صام الهجر و قام اللیل و ناجی الله خیر الخالقینا و گریه کنی بر کسی در روز های گرم روزه دار شب را بر
ز خوانیست و ما یر و در دکا ر خود مناجات بخود امام الصادق بن التقی نقیه فمن هو اعلما و دینا کریه
کنی بر امام راست که وی یکو متنفس ذوالنشر علم در حکایت رابع بود و بر صاحب فتحه بالسیف فتحا
و حتی فر و الجادع علی الجبا کریه کن بر آن شجاع که در حرب لشکر را بشمشیر پاره پاره و ریزه ریزه ساخت
ذوالجن را بر فارکه ترنت ما لیده مطلب بعد النبی فذیته نفسی ابا حسن و خیر الصالحینا

گذشت مبادا بعمر ورزد سعادت باقی نهم ندارد رفیقه با الهی و ارهبترین ما کان فلاد احمد کلا انبیعلیه
وعلی صلوات الله علی الکعبا بخدا قسم که فراموش نخواهم کرد علی را و نیکو بود عمار را و در میان عمار گذارده کان
الا تان الجوارح وحیث کانوا فلا قرت العیون حاسن بنا بکو بطابه الفوارع که سخن بنشم عاسدا الالذی
بیاد الا فانا بلغ معوتا حرب فلا قرت العیون الشامتنا و بر سرمان برای قربت چشم سخن شنت کند ولی که
کور باد و مرد دست که در آن وقت ام کلثوم این مرثیه می‌خواند و می‌گریست از تعزیه او و هر که بود از دوست و دشمن
مزار زار میگریست و از شدت گریه زنان بر آنحضرت فریاد و فغان ایشان هم که در کوفه بود از مرد و زن
هر به جمله دختر ابنا مردین که در آن وقت کسی نبینه که زنان و مرد گریه کنند بیشتر از آن وقت بوده باشند
و مخفی نماند که درین ادراه مختصر که دلالت کند قدر و منزلت و جلالت او در نزد خدا و رسول ذکر کنیم بعضی
از صفات و کمالات او که از جمله کرده امجانیست در دنیا و مجمعی که در دنیا بود رسیده در خواتیم بعضی از
مذکور میشد از عجایب آنها باعث رقت قلوب شیعیان بود و بعد از آن فضل و ارشادات او را ذکر کنیم دون جلالت
قدر او در نزد خدا و رسول از آن بالاتر است که العدد منظوری بیان آن توانند شده این رسالت که درین خصوص
وارد شده اکثر از آن است که حصران ممکن باشد لهذا در این باب چند حدیث اکتفا نمایم حدیث اول ابن بابویه روایت
که شب بیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بود در ان شب بیدار شدم و دیدم که پیغمبر در رختخواب نیست بر خواستم
حجره را ملاحظه کردم در یافتم بیرون آمدم در سایه دیوار خانه دیدم و چیزی نیافتم نشویش واضطراب بر من
غالب شد که مبادا خدا ناخواسته امری رو داده باشد بر پشت بام در آمدم و دیدم که پیغمبر رو بجانب آسمان کرده
می‌فرمود یا رب ما باشد یا ملکنید که در کوفه پنهان شدم که کلمات آنحضرت را بشنوم ناگاه شنیدم که میگوید الهی اسئلک
بحق خلقک علی ابن ابی طالب ان تغفر لامة محمد را فرمود سوال میکنم ترا بحق بهترین خلقان تو که علی ابن
ابی طالب است مرا بیامرزی الهی اتوسل بحب الناس علی ابن ابی طالب ان ترحم عصاة امتی
ارحم الراحمین میدم شمرا بحبوب ترین مردم که در نزد تو علی ابن ابی طالب است عاصیان امت مرا رحم کن
و در مدت طول بکشت غودم که پیغمبر در ان مدت امثال این کلمات را گفت و خدا را بحق قسم میداد که امت
او را ببخشد و چون تمامات را شنیدم از غودم بنزدیک رفتم حضرت مرا دید گفت ای عایشه کی بودی
عرض کردم چون شما را در رختخواب ندیدم توقف نکردم که مبادا خدا ناخواسته امری رو داده باشد لهذا او
صدد تفحص شما برآمدم بر پشت بام در آمدم فرمود ای عایشه بمنزل خود رجوع کن عرض کردم یا رسول الله سوال دارم
فرمود بگو گفتم الیس هذه الملائکة المقربون الابرار فقال الملائکة المقربین فرمودند بگو گفتم الیس الله
الانبیاء المرسلین ابا القاسم فرمودند ابحق المرسلین رفتم انشاء جز فرمودند

سابقین

تن سید مادرا ام معصوم و خود را نیکو گفتم با او بود رایگو نه از فرشته مقرب و پیغمبران مرسل و ملکو تم می باشند و حمل نوری ما نور
میدارد و هر افتاد از بعد قسم بیدار حضرت فرمود ای عایشه دفعه بر پشت برآمدم که عاصیان امت را عالم کنم
نظر ملکوت کردم و نیز از مقربان بارگاه الهی دیدم اطلاع یافتم و علم بقدر مرتبه هر یک در نزد خدا بهم رسید
دیدم در مرتبه هیچیک با بالاتر و رتبه تر از هر یک از رتبه علی بیشتر نیافتم و بخدا قسم که اکثر مطلع بر نهفته را عالم
میشدم خدا را باو قسم میدادم حدیث دوم در کتاب مجالس از حضرت صادق روایت شده که شخصی
بنزد رسول علیه السلام آمد عرض کرد یا رسول الله فلان شخص الرضا در بیابان در قلب بعنوان تجارت به چین رفت او
اندک زمانی معاودت نمود و غنیمت و منافع بسیار آورده در بیابانها تجویز و جمیع دوستان و خویشان
و همسایگان نور نشسته حضرت فرمود مال دنیا هر چند زیاده تر میشود زحمت و بلای آن بصاحب بیشتر میگردد پس
باید در نظر اهل دنیا او را نیخ عظمت نماید و غبطه بر آن نبرید بلکه کسی که مال خود را در راه خدا بذل نماید
پس فرمود خبر دهم شما را از کسی که مال کمتر است و ثواب او از همه بیشتر است و بنزد خدا از همه پیشانی شده ارث
از مثوبات و خیرات از بسیار او در صفاه او عرش بجان محفوظ است صحابه عرض کردند بلی خبر ده علم فرمود
نظر کنید بآن شخص که می‌آید چون نظر کردند مردی انصاری را دیدند که می‌آید و لباس کهنه پوشیده حضرت فرمود
در این روز این قدر طاعت و خیرات از این مرد به بالا برده اند که اگر جمیع اهل آسمان و زمین با جنس بحسب
قسمت خواهد از هم کمتر باشد آنست که جمیع گناهان او آمرزیده شود و باینحت او داخل شود صحابه عرض
کردند که از اهل این مثوبات رسیده حضرت فرمودند از او سوال کنید پس صحابه بخدمت او رفتند و او را گفتند که ما را
مژده که بجهه این مثوبات بکرت داد امروز چه عمل کرده انصار گفت عملی نکرده ام مگر اینکه از خانه بیرون آمدم
از بجهه حاجتی که داشتم و چون دیر شده بود گفتم تحمل که امروز از ان حاجت برآورده نشود و بخود گفتم
امروز این حاجت را بروم آنرا عوض میکنم بنظر کردن بروی علی ابن ابی طالب زیرا که از پیغمبر شنیده‌ام که نظر
کردن بر روی علی عبادت است فرمود والله النظر علی عبادة ذکر عبادة از بخدا قسم که
نظر کردن بروی علی عبادت است بلکه عبادات از مردان صدیقین است که وقتی تحصیل دنیا ملک
دانسته قرض عیال خود چون آن میسر نشد و دل تنگ گردید انرا نظر کردن بر روی علی در خاطر او گذشت
او در دل جا کرده و اذعان و اعتقاد و بفضل او نمود که آن شخص تصدیق نمود حضرت فرمود که این نظر کردن
تو بهتر است بر روی علی ابن ابی طالب بهتر است از نبوات و از ایکه دنیا پر از زر سرخ در راه خدا بدهی
و در راه خدا انفاق کنی و بدانکه نفس که در رفتن بر روی علی چه در نوشتن شده شفاعت ده هزار بنز و بر او دینار
خواهد کرد و پس شفاعت تو حق تعالی بخدا این چند بیش هزار تو از نفس را از آتش جهنم آزاد خواهد کرد

حدیث سیم در کتب شیعه و سنی از حضرت پیغمبر روایت شده که آنجناب فرمود که شبی که مرا بمعراج بردند
در ملکوت اعلی بر بالای عرش ملکی دیدم که بر منبری از نور نشسته و تاجی از یکدانه مروارید سفید بر بالای سر او نصب کرده شده
رشته‌های لمعان آن لایقه بحدی بود که هر یک از ظاهر و باطن آن در دیگری نمایان بود فرشتگان بی حد و بی حصر در برابر و چپ و راست
و پس پشت او در نهایت ادب استاده بودند در غایت خشوع آن ملک را با نگاه میکردند بجبرئیل گفتم ای جبرئیل
این ملک کیست که صاحب این همه جلالت و عظمت است جبرئیل گفت یا رسول الله نزدیک او برو و بر او سلام کن چون
نزدیک رفتم و سلام کردم دیدم آن حبیب دل آرام جان من و برادر و ابن عم من علی ابن ابی طالب است
گفتم ای جبرئیل مگر علی در عروج ملکوت اعلی بر من پیشی گرفت گفت نه و لیکن قدسیان ملا اعلی در هنگام عالم
بلا نظر محبت و دوستی که با علی داشتند مشتاق لقای او شدند و از غایت محبت و شوق برایشان استیلا یافته
و طاقت ایشان تمام شد و دیگر صبر نتوانستند نمود بعجز و شکسته بدرگاه پروردگار عرض نمودند که خداوندا دیگر طاقت
مفارقت علی نداریم و بسوی او ما را شوق است پس پروردگار عالم این ملک را از نور او و در جای عرش بر صورت او خلق نمود که
جمیع ملائکه ملکوت و سکان صوامع جبروت در هر روز و شب چند هزار مرتبه بزیارت او می آیند و تعظیم او را مرعی
شوند و تسبیح و تهلیل الهی بجا می آورند و ثواب آنرا بدوستان علی هدیه میکنند و در این حدیث تحقیق نسبت چرا
که فرموده‌اند که هر یک از ارکان عرش الهی هفتاد هزار فرشته است
که مشغول عبادت و تسبیح گشته و همه ایشان منحصر است به دعا کردن از جهه دوستان علی علیه السلام و آن صورت
بان کیفیت و هیئت ملائکه بخدمت او میرسیدند تا وقتی که ابن ملجم ملعون بر فرق علی چنانچه ضربت زد
تغییر صورت بهم رسید فرق آن شکافته شد بنحوی که در زمین سر آنجناب شکافته شده بود ملائکه که
در آن حالت مشاهده نمودند فریاد کنان بدرگاه احدیت عرض کردند خداوندا عالم السر و الخفیات
اینچه حالت است مشاهده میکنیم خطاب رسید که اکنون ملائکه در این وقت در زمین مرتضی علی را
در حالتی که در سجده بود و تسبیح و تقدیس مرا بجا می آورد شهید کردند پس جمیع ملائکه آواز بلند لعنت
بر قاتل آنحضرت کردند و جبرئیل رفته از سدرة المنتهی بر زمین نازل گردید که با آواز بلند ندا کرد
که همه عالم شنیدند که قتل امیر المؤمنین ... و از حضرت صادق مرویست که از جمله مکنون علم ما
دانسته اند که در وقتی که بدرم ... شهید کردند ملائکه چند بامر پروردگار بزمین نازل شدند و نیز
مثال حسین را بعنوان ... که در صحرای کربلا افتاده بود با تمام بر بردند بنحوی که صورت امیر المؤمنین بردند
و هر صبح و شام ملائکه ملکوت آن صورت را زیارت میکنند و لعنت بر قاتلان ایشان میکنند حدیث چهارم
از جابر مرویست که دیدم حضرت اقدس نبوی دست در گردن علی کرده و او را میبوسید و

دو ورق بالا

و سجده میکنی یا ابا الحسن الخبیث پدرم نماز بجا آورد با ... بهمان قدر شهید راه خدا ... حضرت پیغمبر بود فرق
از روی پاک او میگردید و صورت او را ... مبارک ... و در روز خندق عمرو بن عبدود ضربتی بر سر
آنحضرت زده حضرت رسول آنرا بدست خود بست و دعا چند میخواند بر آن چند ... و میفرمود این
اکنون اذ اخضب هذه من هذه کی خواهم بود ... که محاسن او از خون سر خضاب شود
در کتب معتبر مرویست که روزی حضرت پیغمبر بخانه فاطمه آمد و گفت ای فرزند امروز مهمان توام و در
آن روز هیچ طعام در خانه فاطمه نبود و اهل بیت همه گرسنه بودند پس حضرت با علی و حسن و حسین در نزد وی نشسته بودند
ناگاه جبرئیل نازل شد و گفت یا رسول الله پروردگار ترا سلام میرساند که بگو به علی و فاطمه و حسن و حسین از
میوه‌های بهشت چه میخواهند حضرت پیغام الهی را بایشان رسانید همگی ساکت شدند امام حسین گفت
ای جد بزرگوار هر کدام میل فرمائید منهم ... آنچه بخواهند بزبان خود شنودیم امام حسین گفت من رطب
خواهش کردم آن زمان وقت رطب نبود پس گفت فاطمه با ... در حجره رو که رطب را بیرون آور چون فاطمه داخل حجره
شد طبقی از بلور دید مملو از رطب تازه ... و منديلی از سندس سبز بهشت بر روی او افکنده بود فاطمه طبق را
برداشته بنزد پدر بزرگوار خود آورد و در پیش او گذاشت حضرت بعلی گفت بسم الله الرحمن الرحیم و رطب برداشت
بر دهان امام حسن گذاشت گفت هنیئا لک یا حسن بعد از آن باز رطب دیگر برداشت
بر دهان امام حسین گذاشت و میفرمود هنیئا لک یا حسین و از دیگر برداشت بر دهان
فاطمه گذاشت و گفت هنیئا لک یا فاطمه پس دانه دیگر برداشت بر دهان امیر المؤمنین علیه السلام گذاشت
و میفرمود هنیئا مریئا لک یا علی و بر خواست و بر سجده افتاد و حضرت فاطمه گفت ای پدر بسبب بر خواستن
و سجده نمودن تو چه بود گفت چون رطب را بر دهان امام حسین گذاشتم و میگفتم هنیئا لک
یا حسین من با ایشان موافقت نمودم و چون دانه دیگر بر دهان امام گذاشتم جبرئیل گفت هنیئا لک یا حسن
من نیز متابعت نکردم و چون دانه دیگر بدهان تو گذاشتم حور العین از غرفه بیرون نظر کرده در کمال
فرح و شادی گفتند هنیئا لک یا فاطمه من نیز موافقت ایشان کردم و چون دانه بر دهان علی گذاشتم
ندا از جانب پروردگار شنیدم که میفرماید هنیئا مریئا لک یا علی پس من متابعت پروردگار
نمودم و از جهه تعظیم و اجلال و بر خواستم و آنگاه بسجده افتادم از جانب پروردگار ندا میرسید
که با محمد اکنون باتفاق عالم رطب در دهان علی گذاشتی من هر دانه رطب هنیئا مریئا لک گفتم حدیث ششم ۹۲
از حضرت رسول مرویست که در وقتی که مرا بمعراج بردند در مقام قاب قوسین او ادنی اسلام ندا کرد

ازجانب رب العزت در رسید که ای احمد در زمین کیرا دوست داری گفتم هرکرا تو دوست داری دامر بود که
او کن خطاب رسید که امر میکنم ترا بدوستی علی زیرا که من او را دوست دارم و هرکه او را دوست دارد دوست دارم
و چون باسمان چهارم معاودت نمودم جبرئیل ملاقات کردم جبرئیل پرسید ازمن که پروردگار بتو چه
گفت مرا امر بچه کرد جبرئیل گفت والذی بعثك بالحق نبیا لو کان اهل الارض
یحبون علیا کما یحبه اهل السموات لما خلق النار قسم بخدای که ترا بحق برانگیخت که اگر اهل
زمین دوست میداشتند علی را چنانکه اهل آسمان او را دوست دارند هر آینه خدا جهنم را خلق نمیکرد
واز این معنی معلوم میشود که دوستی آنجناب اعظم طاعات و اقرب قربات است و در این شك و شبهه
نیست و ابن عباس در این روایت میکند که چگونه حب او افضل طاعات نباشد و حال آنکه سلمان
فارسی اعظم اصحاب رسول الله بود و عمر خود را در محبت آن حضرت صرف نموده بود [illegible]
او را متحمل کرده بود و همیشه در طاعت مشغول بود پیغمبر مکرر مدح او را میکرد و با وجود این مراتب ابن
ابن عباس میگوید بعد از فوت وی در خواب دیدم که در بهشت قصر بلندی از یاقوت سرخ بود و تاج
مکلل بر سر و سندس و استبرق بهشت در بر چون منزلت و جلالت او چنین بود که هیچ گوش نشنیده
و هیچ چشم ندیده من او را با آن حالت مشاهده نمودم گفتم یا ابا عبد الله جا نلت بذلك بهم عل
بهای مرتبه رسیدی سلمان گفت یا ابن عباس ما نلت بذلك الا بحب علی ابن ابی طالب بخدا
قسم که باین مرتبه نرسیدم مگر بدوستی علی ابن ابی طالب و علی ابن حسین که در مقام امام محمد باقر بود نقل کرده
که من شیطان را دیدم پس گفت که تو کیستی گفتم از اولاد ابو البشر گفت لا اله الا الله تو از قومی هستی که
مرکنند که خدا را دوست دارند و خود ابن معصیت او را میکنند و ابلیس را دشمن دارند و مع ذالك
او را طاعت مینمایند پس باو گفتم که تو کیستی گفت منم صاحب علامت و رقم بزرگ و منم صاحب [illegible]
دست و جبل عظیم و منم کشنده هابیل و منم با نوح در کشتی سوار شدم و ناقه صالح را پی کردم و منم افروزنده
آتش ابراهیم و منم برکنده قتل یحیی و [illegible] اره بجهت کشتن زکریا و غلبه دهنده قوم فرعون
از نیل و منم [illegible] مهیا کردم و [illegible] موسی رسانیدم و موسی [illegible] و منم سازنده گوساله
سامری را از جهت بنی اسرائیل و منم [illegible] ازجهت [illegible] و منم جمع کننده لشکر از برای
محمد در روز احد و [illegible] در روز [illegible] از جهت [illegible]
و منم صاحب [illegible] در جنگ جمل و منم در لشکر معاویه [illegible] بودم و قوم معاویه را [illegible]

بحرب

بحرب علی کردم و منم شماتت کننده حسین در کربلا و کشنده اهل بیت و یاران سید الشهدا و منم امام المنافقین
منافقان و هلاک کننده اولیای درگاه کبریا منم شیخ گمراهان و مقتدای [illegible] و پیشوای کافران و رکن
[illegible] کننده کان منم ابو مره که خلق شده از آتش نه از خاک منم مغضوب درگاه الهی بعد ابلیس لعین
لعنت الله و ان علیك لعنتی پس [illegible] یافتم شیطان نیست گفتم ترا بخدا قسم میدهم
تعلیم کن [illegible] در خواب [illegible] پناه برم گفت اقنع من دنیا
ك بالعفاف و الكفاف و استعن علی الآخرة بحب علی ابن ابی طالب و [illegible]
بعد قناعت کن در دنیا بقدر کفاف [illegible] از حرام و [illegible] بدو
[illegible] علی ابن ابی طالب [illegible] آسمان و زمین مطلع شدم
[illegible] علی ابن ابی طالب [illegible] و در طلب
[illegible] علیه السلام متوسل شد و او را شفیع خود [illegible] الجمله اطلاع بر جلالت قدر
و منزلت او [illegible] رسول [illegible] آن [illegible] جامع جمیع صفات [illegible]
و کمالات صوریه و معنویه [illegible] رسیده بود [illegible] مرتبه [illegible] رسیده بود [illegible]
مرتبه او [illegible] بعد از رسول الله اعلم [illegible] بود و [illegible] شود [illegible]
[illegible] ثابت است و [illegible]
[illegible] بودند معلوم [illegible]
[illegible] ابن عباس و عبد الله زبیر [illegible]
[illegible] در جنگ [illegible] شده [illegible]
و هیچ سخن ناخوشی [illegible] آن بود که [illegible] از برای خدا
[illegible] از جهت [illegible] ملعون
[illegible] در وقت که ضربت بر فرق [illegible] در باب او
[illegible] حضرت [illegible] فرمود [illegible]
[illegible] از آنجناب [illegible] بود [illegible] جواب
نداد و آنحضرت [illegible] گفت آری
[illegible] فرمود [illegible] گفت [illegible] اکرم [illegible]

داشت که کار بجنم او در بعض شیطان پس فرمود شرار در راه فتاد کردم رشتار نمانده باشم افراب ات تو در عهد
حق بالله و لا نجعت او در آن مشهور تر است که با بیان بالله مقامات او در حرب مشهور در غزوات او در کتب
علی فریقین مشهور و مسطور یکی از ضربات قوت بازوی او ضربی بوده که بر عمرو ابن عبد ود در روز جنگ در
شان ایشان فرمود ضربت علی یوم الخندق خیر من عبادة الثقلین یعنی ضربت علی بهتر است در روز
خندق از عبادت انس و جن و هو الشجاع الذی لم یفتر قط و الاشجاع من کبیر اوست
شجاع تر هم که در جنگ از شجاع فرار نکرده و هیچ شجیع از ضربت او جان نبرده از لشکر تر لیده
در شان او گفته اند اذا علا قد و اذا وسط قط یعنی هر گاه قد مبارک علم کردی و هر گاه از سر در دم
تب را در طول بدو نیم کرد و هر گاه پشت حالو بود انم میکرد و هر که [illegible] از راکب و مرکب را
بدو نیم خود و هر که او مباشرت قوم او را مفاخرت میکردند که این کشته اسد الله است و هر شجاع
از سعی حاطب که لطف در پیش او در جنگ میکرد جدا از آن مادام محبوب در پیش سپاهان حرب با حضرت
میکرد محلا شجاعت در میان هم طوایف مشهور است پادشاهان روم و فرنگ صورت مبارک او را
با سلاح که متوجه حرب میشد در عبادت خانه های خود نقش کرده بودند پادشاهان ترک و دیلم صورت مبارکش را
با شمشیر ما بر خود از برای تیمن و تبرک در بغل بطلب فتح نقش کرده بودند و شمشیر الب ارسلان و سلطان
سلجوقی و رکن الدولة و عضد الدولة و بعض از پادشاهان آل ابویه بصورت مبارک آنحضرت نقش بود
و فتح جمیع غزوات رسول الله در دست او شده و چون آنکه سن او بهجده سال رسید در زمان خود در رد
فت طفولیت لشکر شجاعان و مردان قوی هیکل را میگرفت و در هوا میانداختند بخود و سپاه ر ... چشد بند
و دو مرد را بزیر بغل میگرفت و دیگری را از پای مبارک میگردانید و سنگ آسیاب عظیم بدست مبارک
دراز کوه بزیر آورد و چون بزیر میگذاشت چند نفر قادر بحرکت آن بودند و دست بسنگ میزد و
انگشتان مبارک او بسنگ فرو میرفت چنانچه دست را بستون سنگی که در نجف کوفه است فرو رده
است دست او بسنگ فرو رفته است و اثر آن بالفعل موجود است و اثر کف مبارک او بسنگ فرو
رفته است در بتخانه ها حالا موجود است و هم چنانکه در موصل و تکریت و قلعه الدقیق و اثر شمشیر
او در سنگ عظیم که در حیل شور است که در حوالی غار است که بتخیر ر در آن تحقیق شد موجود است
و اثر پنجه او در کوهی از کوهای آن و در سنگی که در نزد قلعه خیبر است موجود است و در حلب

تمام شد نصف اول

که از سنگ صعب است حضرت شمشیر خود را بر بالای آن زده است چنانچه اثر آن شکافته تا بزیر جای رسیده
و آنه شمشیر او حالا موجود است و جبل آب رحیم است این کلیسه که از آهن بوده سیاه بزرگ و بود است
مبارک در نهایت سهولت حلقه کرد و بیکری ان قاده این ر دید و قاده بالای بیابان ... آید و بنزد
یک ابوبکر رفت و او هنوز در سر بر مراجع ... نتوانسته آنرا از گردن آن برداشته و ... ماند همچنین
مردم با آن بکشد نه نادره آنحضرت بمدینه آید و ابوبکر او را به ... قسم داد که حلقه او برابر دار و حضرت
دست فرا کرد و دست از آن حلقه زد ما شد چنانچه میگرفت و می انداختند و حلقه در خیبر که اهل خیبر بود در فتح آن
شجاع ... اراده کرده که آنرا بر کنند آنحضرت گرفت و در را قرار داد چنانچه قلعه خیبر بلرزید و اهل قلعه را خطر
رسید که زلزله واقع شده و صفیه بنت حیی در طاق نشسته بود بروی در افتاد و فریاد بر آورده که ای زلزله
واقع شده بعضی فریاد کردند که زلزله واقع نشده هذا علی بن ابی طالب ... بقلع الباب
این علی ابن ابی طالب است که قلعه چنبش او رده و میخواهد در را از قلعه بکنند پس حرکت دیگر داد
و در را بکند و در نگه حلقه او چهل من بود و طول آن هجده ذرع بود از سنگ صعب بود و چهل مرد
صاحب قوت آنرا گشودی پکدست بر بر هوا انداختند که چهل بلند شد پس دست چپ فرا کرد بر الله
دست بر حلقه زدند طرفی از آن در را گرفت چنانچه انگشتان مبارکش در آن فرو رفت و آنرا بل خندق
نمود و چون بیست ذرع بود در طول آن هجده ذرع پس حضرت یک طرف در را بر طرف خندق گذاشت
و طرف دیگر را بیک دست نگاه داشت که جمیع لشکر اسلام که هشت هزار بودند از آن گذاشت
شدند در آنوقت شخصی ... گفت که اشتان علی دست خود را ... طرف دیگر از آن گذاشتن
امر عجیب است و عقل ... حضرت فرمودند ... دست او ... ای ...
کردم دیدم پای مبارک او در موضعی قرار نداده بلکه در هوا معلق است آن شخص گفت الله اکبر ...
او در هوا قرار کرفته است حضرت فرمود در هوا قرار نگرفته است بلکه بر بال جبرئیل قرار گرفته است پس
آن در را بیکدست برداشته مانند سپر بر دوش افکنده و داخل قلعه شده و مسلمانان نیز از
عقب وی داخل شدند و مبطر بودند که شنگ این در در دوش من بقدر سنگ این سپر است که بر
دوش من دارم ... رسول الله این ابی بجهاد ... گفت که از خیل و جمیع از ... بود و ...
... از ... در زیر قلعه ... بودند ... در ... کند و بعد آن
... علی ... باز ... بعقب دیوار ... آن دیوار را

هر دو بر سر ایشان افکند تا هلاک شوند پس جندب ابن قیس آنحضرت را با جمعی از یاران بمهمانی طلبید و در زیر دیوار
نشانید و طول آن دیوار بیست ذرع بود و در ارتفاع پانزده ذرع و غلظت دو ذرع پس با هم جندب بن قیس [illegible] در
عقب آن دیوار پنجاه نفر از یاران نصب کرده و آنرا میل داده سرنگون کردند در وقتی که طعام را حاضر کرده بودند و جمع
با هم به طعام خوردن مشغول شدند چون حضرت دید که آن دیوار می‌آید و خم گردید تا بالای سر ایشان آمد
پس دست چپ را فرا کرده و آن دیوار را گرفته و آنرا همچنان معلق داشت و دست راست دراز به طعام
کرده و با جندب گفت بسم الله چیزی بخورید حضرت با جندب شروع به چیز خوردن نمود جندب عرض کرد که ای
برادر رسول خدا آیا بود اینکه دیوار را بدست نگاه داشته باشی با چیز خوردن تکلیف میباشد حضرت فرمود که این
دیوار در دست من مثل سنگی است که در دست راست من مثل سنگی این لقمه است و جندب
ابن قیس در روز [illegible] دیوار میل کرد فرار کرد و جهت آنکه با خود گفت علی و اصحاب او در زیر دیوار خواهند ماند
[illegible] مرا طلب خواهند کرد مطالبه خون ایشان خواهند نمود پس حضرت امیر بعد از آنکه از چیز خوردن فارغ
شدند بدست خود آن دیوار را راست نمود و بجای خود گذاشت [illegible] آن دیوار [illegible]
که در آن [illegible] درست شد و جای اول خود بود رسید که [illegible] گفت ای [illegible]
منزلت علی [illegible] [illegible] اکتفا کرد [illegible]
در [illegible] سال بود و در برابر [illegible] دشمنان [illegible]
گشت و در [illegible] سال بود [illegible] در شکست [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] حضرت امیر المؤمنین [illegible]
دیگر [illegible] حضرت گفت یا علی [illegible] گفت یا رسول الله [illegible]
اسوه [illegible] است در آن [illegible] لشکر کفار [illegible] حضرت سید ابرار [illegible]
[illegible] حضرت رسول [illegible] کردند حضرت [illegible]
[illegible] حضرت امیر المؤمنین
[illegible] لشکر کفار [illegible] ابرار [illegible]
[illegible] و متفرق [illegible]
حضرت [illegible] لشکر [illegible]
و متفرق [illegible]
[illegible] حضرت رسول الله [illegible]

معارک [illegible] افواج را یک یک در پیش میکرد و بجز دو [illegible] و تار و مار می‌ساخت و قلیلی از اینها فوج
دیگر [illegible] می‌ساختند [illegible] اول را منهزم ساخته بود متوجه ایشان شد مجملا [illegible] در آنروز
[illegible] و [illegible] سید ابرار کرد که ملائکه تعجب نمودند و از هوا [illegible] لا فتی الا علی لا
سیف الا ذو الفقار بلند شد و جبرئیل بپیغمبر نازل شد و گفت یا رسول الله [illegible] امروز ملائکه [illegible]
علی [illegible] حضرت گفت ای جبرئیل علی منی و انا من علی [illegible] جبرئیل گفت و انا منکما
و [illegible] در آن روز بعد از آنکه حضرت اسد الله لشکر کفار را شکست [illegible] منهزم ساخت
[illegible] السلام که فرار نموده بودند [illegible] بر داشت و [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] شاهت الوجوه [illegible] پیغمبر [illegible] فرار نموده [illegible] از اهل
اسلام [illegible] از آن [illegible] الحسن [illegible] اقالک [illegible]
[illegible] عادت العرب رجوع و فرار عادت عرب است [illegible]
در آن روز [illegible] امیر المؤمنین
[illegible] حضرت
[illegible] هذا السیف [illegible] الیوم [illegible]
[illegible] یا فاطمه [illegible]
[illegible] فاطمه [illegible] شمشیر [illegible]
[illegible]
[illegible] تصدق [illegible]
[illegible] تصدق کرد [illegible]
[illegible] شام [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] ابن ابی طالب فی مثل هذا
[illegible] آنحضرت [illegible] حضرت فرمود تو دست
[illegible] الی سیفک [illegible] شمشیر [illegible]
سؤال [illegible] مشرک
خود را [illegible] و گفت هذا امیر اهل الذین [illegible] آنحضرت را بولید و [illegible]

شد و با جبیت خود روز نا بدینه میلا فتند و بتها که بسر می خوابید بود و اینها به دست ایشان می آمد بغداد و سالکی
هم چنانکه شیخ نقل میکند که در حوالی شب مرد سادیدم که جنگ ای برد و نشی ساخت داشته و کاسه در آن
طعام بود و در دست داشت و می گفت ولی المؤمنین و جاء المؤمنین اقبل قربات الله ای
هذا با مؤمنان دار در دست مؤمنان دار یعنی به مؤمنان قبول کنید صدقه ما را در این اثنا امیت
مانی محققی و خبر یا بوادی نبی و منع در این اثنا داخل شد معلوم که مالک پیر ما شم ملا انجه در این کاسه
و انچه بماء خود پوشیده تو میدانی که مرا با قدرت اقبح با نجابت این کاسه است خود را از آن منع نمودم در را
تو بدل میکنم بسبب تقرب تو پس صدقه مرا قبول کن و دعا برای ازدیاد ممکن فقیر بود شد و آن کاسه را بان داد
و منع چون بنز دیک او رفتم دیدم امیر المؤمنین و سرور متقیان علی ابن ابی طالب است که روزی
علی علیه السلام بفاطمه گفت چیزی داری بخوریم فاطمه گفت بحق خدا که سه روز است چیزی ترکم نیست و ترا بو حاجت که رای
داشتم که در روز طعام نخورده ام حضرت امیر گفت ای فاطمه چرا خبر نکردی که از بهر تو طعامی تحصیل کنیم فاطمه گفت
یا ابا الحسن شرم دارم از خدا که ترا تکلیف کرده باشم به چیزی که بسعادتم بر آن قادر نیستم پس حضرت با حتی
تمام رد و نرق ما لا کلام بجهت ادای طعام از خانه بیرون آمد و یک دینار قرض خواست طعامی از برای
عیال خود بگیرد ناگاه در عرض راه مقداد بر خورد او را مضطرب الحال دید چون روز بسبب گرم بود
حرارت آفتاب او را تغیر کرده بوده مقداد با نحالت حیث همه تموده و گفت درین ساعت
که ام از برای چه از خانه بیرون آمده مقداد گفت ای ابا الحسن از من دیگذر و از من سوال مکن حضرت گفت
ای برادر مرا جایز نیست که از تو درگذرم تا بر حال تو مطلع نشوم باز مقداد مبالغه کرد حضرت مبالغه
کرد گفت بالخدا که گردانیده مرا سوگند میدهی ... و مرا داخل او کرده است که بیرون نیامده ام از خانه مگر
برای شدت گرسنگی که عیال خود دیدم که برای شان طاقت نیاوردم و ایشان را در خانه
گرسنه گذاشته خود با تمکین بیرون آمدم حضرت چون این سخنان را از مقداد بشنید گریان شد
القصه بگریست که محاسن شریفش تر شد و فرمود بالخدا که تو بان سوگند یاد کردی من نیز از برای این
کار از خانه بیرون آمده ام و یکدینار قرض کردم و ترا بر خود اختیار کردم پس دینار را بمقداد داد دار
ناد نشرم بخانه نرفت و بمسجد رفت با رسول خدا نماز ظهر و عصر را ادا کرد و از پی آنحضرت در این جانه
نشسته یاد داشت رد کرد و چون حضرت رسول الله از نماز مغرب فارغ شد علی را دید که در صف اول
کرد که بیرون آمد حضرت امیر از عقب پیغمبر روانه شد و در مسجد با در رسیده

سلام کرد

سلام کرد و چون حضرت اقدس نبوی صلعم بعد از رد سلام گفت یا علی امشب مهمان تو ام آنحضرت از خجالت ساکت شد
و از جهت جواب نفرمود و چون حضرت او را ساکت یافت گفت یا ابا الحسن چرا جواب نمیگوئی بگو نه
تا من بگردم یا بگو آری تا با تو بیایم حضرت امیر المؤمنین علیه السلام گفت یا رسول الله از آن حضرت جواب ... همراه تو
تا بیرویم در راه جبرئیل نازل شده بود که در آن شب افطار در خانه علی کنند دست او را گرفته و با یکدیگر روانه
خانه شدند حضرت امیر المؤمنین در راه با پیرورد کار خود مناجات بود که پروردگارا خجالتم مکن که در پیش پیغمبر
تو خجالت نکشم و چون بخانه فاطمه رسیدند دیدند که فاطمه در سجاده نماز خود نشسته بود و از نماز فارغ بود و در
عقب سر او کاسه گذاشته که مملو از طعام بود و چون صدای حضرت رسول خدا را شنید از جای نماز خود برخاسته
آمده نزد آن حضرت سلام کرد و حضرت جواب او بگفت و دست مبارک خود را بر سر او کشید و گفت ای دختر
بر چه حال شام کردی خدا ترا رحمت کند و فرموده است پس آن کاسه را برداشت و نزد رسول خدا گذاشت
و چون حضرت امیر آنحال را مشاهده نمود و از روی تعجب بسوی فاطمه نظر کرد و گفت ای فاطمه این طعام از کجا
آورده که هرگز این نوع طعام ندیده ام حضرت رسول دست مبارک خود را در میان دو کتف علی گذاشت و از روی
لطف فشرد و فرمود یا علی این عوض دینار است که به مقداد دادی پس حضرت رسول الله گریان شد و فرمود
حمد و سپاس مر خدا را که شما را از دنیا بیرون نبرد تا آنکه بعضی از آنچه با مریم کرده است به شما کرد حضرت امیر
المؤمنین خبر را از حضرت رسول خدا و عده نمود است که در روز افطار غایب و در آن روز قرض نمود و آن را آورد
و بفاطمه گفت این آورده ام الطبق کنید که امشب دست مهمان ما دست حضرت فاطمه آن آورده را شتی کرده نان
کرد که بعد چون نماز مغرب را ادا کرد با تفاق زن و مرد طعام پیغمبر فاطمه آمد حضرت فاطمه آن نان ها را بخدمت
پدر بزرگوار و شوهر نامدار خود آورد حضرت یک گرده نان را در نزد خود گذاشت و یک را در نزد حضرت
امیر و یک را بحضرت فاطمه داد و هر یکی از حسنین داد عطا فرمود و یک گرده را به فضه که است فرمود و بعد از
افطار رسول خدا اراده رفتن نمود حضرت فاطمه عرض کرد ای پدر میخواهم فردا مهمان من باشی و هم چنانکه پسر
عم را سرافراز کردی مرا نیز سرافراز کردان حضرت صلعم قبول فرمود روز شد حضرت امیر باز قدری آرد و جو
قرض کرد حضرت فاطمه آنرا طبق نمود وقت شام بخانه فاطمه آمد بدستور سابق افطار فرمودند بعد از افطار آنحضرت
اراده رفتن نمود حضرت امام حسن برخواست و گفت ای جد بزرگوار دیشب پدرم را افطار و سرافراز نمودی
و او را در میان مردان بلند کردی و امشب مادرم را بآنحضرت بسه نهادی و او را در میان زنان بلند مرتبه
کرداندی میخواهم فردا شب مهمان من باشی و مرا در میان کودکان بلند مرتبه کردان حضرت اقدس نبوی فرمود

این حدیث را هم شب دیگر را بار شنیده اند روز ان روز مرتضی علی قدری ارزن بطریق سابق قرص نموده فاطمه
طبخ نموده در وقت افطار نیز یتیمی سائل افطار نمود امام حسین ع به برخواست بطریق مذکور شب
دیگر ارزن بخلوص همه فاست و بجو منزل رسید مقدار کرد که آن بود در وقت افطار [illegible] بعد از افطار حضرت
رسول الله برخواسته روانه منزل شریف شوند و چون بدر خانه رسید فرمود که بدست اولاد من جوع به حضرت فاطمه معلوم شده
در کمال بیحالت و شرمساری [illegible] دختر کاینات و این [illegible] موجود است بلحاظ موالی
[illegible] اقتابان سرفراز [illegible] بندگان و کنیزان [illegible] ازین سبب هر چند مرا با کی
با بهره [illegible] در طالبان [illegible] اما چون کنیزی خدمت کار دختر نو هم با بیدار جهت تو گشت زند بر
سینه [illegible] و فردا شب مهمان [illegible] عالم قبول نمود و شب دیگر را [illegible] وعده داد و خفقرا
[illegible] حضرت امیر را [illegible] حکایت [illegible] توانست که تحصیل طعام نماید حضرت رسول الله
صلی الله علیه و آله [illegible] فارغ شد حکایت مهمان بودن [illegible] فراموش کرد و روانه منزل خود شد در راه
جبرئیل علیه السلام بر وی نازل شد و گفت یا محمد [illegible] عالم [illegible] امشب و [illegible]
[illegible] منتظر تست حضرت [illegible] حکایت [illegible] تعجیل نمود [illegible] شد اهل بیت
از [illegible] بوده که حضرت رسول الله داخل شد [illegible] تعظیم آنحضرت از جا برخواسته [illegible]
[illegible] از آسمان [illegible] تعجب نمودند حضرت [illegible] در خانه نمود [illegible]
[illegible] فرمود امشب مهمان [illegible] حضرت امیرالمومنین [illegible] برخواست و [illegible] و گفت مرا
[illegible] طعام گفت [illegible] طعام [illegible] پس [illegible] و بسجده افتاد و گفت
[illegible] عالم [illegible] مهمان [illegible] قدرت [illegible]
[illegible] فاطمه حسن و حسین علیهم السلام [illegible]
[illegible] طعام [illegible] در رسید چون سر از سجده برداشت دید که [illegible] طعام [illegible]
[illegible] آورد چون حضرت آن طعام را [illegible]
نمود دانست که [illegible] حال را [illegible] حضرت [illegible]
[illegible]
[illegible] امام حسن و امام حسین [illegible] بودند حضرت رسالت پناه با جمیع اصحاب بعیادت آن دو [illegible]
رفتند چون حضرت [illegible] صلی الله علیه و آله اطلاب حال آن دو گل بوستان امامت [illegible]

دیگر نموده

ربه متوجه [illegible] و ولایت [illegible] بابا [illegible] روزه [illegible] حق تعالی ایشان را ازین مرض شفا دهد حضرت
[illegible] الحمد لله [illegible] دو فرزند مرا [illegible] ایشان را فاطمه و حسنین علیهما السلام
نیز نذر [illegible] موافقت نمودند [illegible] حسنین علیهم السلام
[illegible] ایشان [illegible] محبت [illegible] شربت محبت نوشیده
اهل بیت [illegible] ایشان هیچ قوتی نبود که بآن افطار نمایند
[illegible] حضرت [illegible] گفت هل لک ان تعطی جزءا من صوف
تغزلها لک بنت محمد [illegible] ابا [illegible]
[illegible] امیرالمومنین [illegible]
آنحضرت [illegible] تا [illegible] قرص افطار [illegible] حضرت
فاطمه [illegible] جاع [illegible] قرص نان آماده نمود و چون شب در آمد [illegible] مغرب فارغ
شده حضرت [illegible] طعام آن [illegible] قرص نان [illegible] افطار [illegible] آواز مسکینی
در رسید السلام علیکم یا اهل بیت النبوة محمد انا مسکین من مساکین [illegible]
[illegible] سرور [illegible] قرص خود را با و تصدق نمود [illegible]
[illegible] قرص خود را [illegible] تصدق نمودند [illegible] افطار نمودند
در روز دوم حضرت فاطمه [illegible] روز اول از آن پنج قرص نان طبخ کرده چون شب
در آمد [illegible] افطار [illegible] در رسید یا اهل بیت النبوة محمد انا یتیم من الیتیم من
[illegible]
[illegible] قرص [illegible] تصدق [illegible] اهل بیت [illegible] متابعت [illegible]
[illegible] در آن شب [illegible] افطار نمودند [illegible]
روز سیم حضرت [illegible] پنج [illegible] سابق [illegible] نان [illegible] چون شب در آمد [illegible] افطار [illegible]
[illegible] انا اسیر من اسراء محمد [illegible] یتیم و [illegible]
[illegible] فردوس [illegible]
[illegible] قرص خود را با و تصدق نمود و اهل بیت [illegible]
[illegible] آفرین نمودند [illegible] جناب امیرالمومنین

دست شبلی را گرفته بنزد پیغمبر رفته وان دو قرة العین مصطفی و دو نور دیده زهرا از گرسنگی بی‌طاقت شده بودند که رنگ ایشان
زرد شده بود و بدن ایشان می‌لرزید چون نظر مبارک حضرت رسالت مآب بر ایشان افتاد و ایشان را بآن حالت
مشاهده نمود مضطرب شده گفت یا ابا الحسن این چه حالت است که در نور دیدهٔ خود می‌بینم بگو یعنی زنان ایشان را
بجز رسید سر در انقلیب صورت حال را بعرض مبارک رسانید پس حضرت رسالت پناه ایشان را برداشته روانه منزل فاطمه شد
و چون بحجرهٔ سیدة النساء داخل شد دید که آن معصومه در مصلا رفته مشغول نماز است و از گرسنگی شکم مبارکش بپشت چسبیده
بلکه فرو رفته و رنگ از روی مبارکش متغیر شده و چشمهای او فرو رفته چون آنحضرت قرة العین خود را بآن حالت دید بسیار گریه نمود که آه از شهادت
بهار ... فرستاده که ... گفت ... دیگفت با اهل بیت محمد چه بود تا چه جابر ... در عالم اهل بیت
محمد از گرسنگی ... بایشان خطاب ... شما را بود که ... که هیچ طعام نخورده اید و من از حال شما
غافل بودم و حضرت در این گفتگو بود که حضرت روح الامین از نزد رب العالمین نزول کرد و سورهٔ هل اتی را
آورد و ... و مرا ... بود که اطلاع ... ایشان از رعایا و ضعفا فریاد که ... الشریف
... و در ... خود ... ما ... و در ... آن ... که کسی را ... نکند ... هم
که طریق ملوک و ... است و ... خود را ... با ... بود و معاملهٔ او با ... سلاطین
... از ... و امرا ... بر ... و توقف ... حال ... رعایا و ضعفا ... انداز ...
کشته و ... معاویه ... نمی‌کرد ... او ... و ... از ... و قبایل ... ما ... می‌دارد و سال ... و زیر
دست ... بر ... داشت ... که از ... و ... منقول بود ... از ابن جهمه ابن ابی الحدید بر ... اهل
سنت نقل نموده که ایشان ... که ... عدم ... بر ... جعفر ... زیاده ... عدالت او بود که ...
آن ... بر نفوس ... بیان ... ... بود و ... آنحضرت از ... اعراب ... فرار ... از ...
بنزد معاویه ... شکایت نمود و عرض کرد که باعث زیاده ... عدالت ... داد ... مظلوم از ظالم و از قوی
... از ... است و چون ... اهل دنیا ... طالب ... برایشان گران است
... است و مال ... بیکی ... از آن جهت اهل دنیا ... از ... را ... جاه ... حضرت
فرموده که اگر جمیع عالم ... از من ... دشمنان من اتفاق در ... نزد من بهتر است از اینکه ... ظالم ...
ظلم ... مظلوم و انصاف نستانم و داد مظلوم از ظالم نگیرم و اگر جمیع روی ... دیگر ... در نزد من ... باشند
... است ... زیاده ... از حقوق ایشان ... و ... که در ... جعفر ... از ...
بخدمت ... ... آورده بود حضرت آن ... را ... نزد ... بود ... روز ... بحضرت

ابا عبد الله

ابی عبد الله الحسین رسید آنحضرت ... هر وقت ... و بعد از بسیار وقت ... قرض کرده ... اداد
... گرفت و بقنبر فرمود ... آن ... بکر حل عسل بخر ده که ... نزد ... فرمائی ... و آنرا
منظور ... در ... آنرا ... فرمود آنحضرت عمل نمود پس چون آنحضرت
امیران ... را طلبیده که قنبر ... بقنبر گفت که کان ... از این ... بر ... باشد قنبر کیفیت
بعرض مبارک رسانید آن ... دایرهٔ عدالت غضبناک کرده فرمود ... یعنی ... را ... دار ...
تمام امام حسین را حاضر نمودند آنحضرت تازیانه بلند کرد که باو بزند حضرت امام حسین گفت ... بحق
عمم جعفر یعنی بحق عمم جعفر که مرا ... و آنحضرت ... و در وقت غضب قسم بجعفر ... ساکت ...
لهذا دست از تازیانه زدن نگاه داشت و گفت ای پسر چرا باین داخت که ... از ... بر دارد
در امام حسین عرض کرد که ... در آن ... فرمود ... رث ... تو ... چند ...
در آن ... داری اما نتوانید منتفع شوید پیش از آنکه مسلمانان از حقوق خود منتفع شوند ... ر
رسول الله ... تک ... آه یا ... که اگر ... بودم ... و دندان ... می
بوسید ... از ... بود ... پس ... از ... ردا مبارک بیرون آورد و بقنبر داد و گفت ...
... آن ... عسل ... چون ... باشد پس ... عسل
... آورد و حضرت ... و قرآن عسل را ... پس حضرت ... را ... و در
... وگفت اللهم اغفر للحسین ... که ... از او ... شده اما
تواضع و فروتنی ... آنحضرت ... بود که ... ایم ... بقنبر ... می‌نمود ... است
... المجالس ... یعنی ... و ... می‌نشستم ... از ... و غریب
... در ... او بود و در بازار کوفه می‌گشت و مردم ... امور ...
... و راه ... که ... علی را ... بیان کن
او در جواب گفت ... که ... یکی ... و ... و ... در ...
... و ... که ... اجابت ... و در ... تواضع و فروتنی ... و در ... کمال
... و ... که ... مانند ... دست ... از ... شمشیر
... بود ... آنحضرت ... دیده ... بلند
... در دست داشته ... باشد و ... او ... بزند
... آنحضرت با آن زن گفت ... آب ... از جهت ... آن زن

زنان

جنگ سامان داد و آن علی عالیجناب آن مشک را بر کتف گرفته تا موضعی که مقصود آن زن بود آورد پس از او
پرسید که تو کیستی و امر معاش تو چگونه میگذرد آن زن گفت مرا شوهری بود علی ابن ابی طالب او را به بعضی
غزوات فرستاد و در آنجا کشته شد چند طفل صغیر دارم و از برای من گذاشته است و چیزی ندارم و بیرون از
ضرورت مرا داشته است که خدمت مردم میکنم از جهت اطفال چیزی تحصیل نمایم پس در منقبت آن امام
منقلب شد و آن معاونت نمود آن شب در قلق و اضطراب بود تا صبح چون روز شد علی تحصیل نمود
در زنبیل گذاشت و برداشته روانه خانه آن زن شد یکی از صحابه با و عرض نمود که زنبیل را بده تا من بردارم
فرمود ما یحمل علی وزری یوم القیامة هرگاه تو این را از برای من برداری پس در روز وبال مرا در روز
قیامت که بر خواهد داشت پس حضرت آمد در خانه آن زن در را زد آن زن گفت کیستی گفت در را باز کن
منم بنده که دیروز مشک آب را از جهت تو برداشتم در را باز کن که از جهت طفلان تو قوت آورده ام آن زن آمد و در را
گشود و گفت خدا از تو راضی باد میان من و علی حکم کند پس آنحضرت داخل شد و گفت بنده میخواهم که
تحصیل ثواب کرده باشم پس باید یا تو متوجه طفلان باشی و این مرا مشغول گردانی و من آرد خمیر کنم و نان بپزم
یا من متوجه ایشان باشم و تو نان طبخ نمایی آن زن گفت من آرد خمیر کردن و نان پختن را از تو داناترم
و قدرت بر آن بیشتر است تو متوجه طفلان باشی پس آنحضرت متوجه خمیر کردن شد و آن عالیجناب مشغول
دلداری و گوشت پخته شده آنچه قطعه خرما از فرمایشات بعمل آورد و گوشت و خرما بدهن ایشان
میگذاشت و دست بر سر ایشان میکشید و میفرمود ای فرزندان من علی را حلال کنید که در حق شما
کوتاهی کرده است و تقصیر نموده پس آن زن چون از خمیر کردن فارغ شد پس حضرت گفت تنور را
روشن کن پس حضرت بنفسه برخواست آتش در تنور افکند و تنور را مشتعل نمود اشتعال شعلهای آتش
بروی مبارک آنجناب میرسید و صورت او را میسوزانید و او میفرمود یا علی هذا جزاء من
ضیع الارامل والایتام بچشش او بجا صورت آتش اینست سزای کسی که بیوه زنان و یتیمان
ضایع گذارد و بفریاد ایشان نرسد پس در آن حالت زنی که آن جناب را میشناخت داخل
خانه شد چون نظرش بآنجناب افتاد دید آن میکند بآن زن گفت که از برای خدا کیست که خدمت
میکند گفت بنده است از بندگان خدا گفت هذا امیر المؤمنین وابن عم سید المرسلین
و زوج سیدة نساء العالمین وای بر تو این امیر المؤمنین است و مقتدای عالمیان است
و برادر رسول خدا است و سرور سید الاوصیاست آن زن که این را شنید خود را بپای آنحضرت

افکند وگفت

افکند و گفت واحیاءاه منک یا امیر المؤمنین باین شرم روی که بکنم از سر دور مؤمنان وای سید متقیان
حضرت فرمود بل واحیائی منک یا امة الله فیما قصرت فی امرک بعد از آن فرمود تو شرمنده نباشی
بلکه منم از تو شرمنده ام که در حق تو تقصیر کرده باشم اما زهد و ورع سید المتقین که انقطاع او از دنیای
دنیا و فنا در شرع ظهور رسیده است که از خوانش گذاشته و در [illegible] شعور که بلحمت پیوسته بود رسید
که هرگز از طعامی سیر نخورده و میفرمود ااشبع وحولی بطونا جائعة حول الحجاز و ذلک سمی یا
امیر المؤمنین چرا من سیر نخورم و حال آنکه در حوالی حجاز شکمهای گرسنه باشد و [illegible] این چگونه
سیر یا امیر المؤمنین باشم و مکرر میفرمود حسبی من طعام ما یقیم ظهری پس راست از طعام مرا آنقدر
که لقمه مرا راست دارد و مرا از عبادت پروردگار مانع نیاید و هیچوقت ریزه‌های نان جو که خورده شده بود
میخورد و نان خواهش که تناول فرمود دیگر تناول فرمود [illegible] که اگر از آن قرص میخورد و فقد ریزه
میخورد و شیعه و سنی نقل کرده‌اند که آنحضرت انبان داشت که ریزه نانها در آن بود که هیچ وقت از آن
نان خود و سر انبان را مهر نموده بودند عبد الله ابن رافع از آن حکایت را به سبب مهر نمودن را پرسیدند
[illegible] آنجناب فرمودند اخاف من هذین الولدین یعنی میترسم
از آن دو پسر از روی اشفاق و مهربانی آنرا ممزوج بروغن نمایند و عمران ابن علقمه روایت میکند
که روزی بخدمت آنحضرت رفتم طبقی از برگ خرما در پیش آن جناب نهاده دیدم و بر آن چند قرص جو که
[illegible] شده بود که سبوس جو بر آن ظاهر بود حضرت آن قرص نان را بر زانوی مبارک گذاشته می
شکست و با نمک [illegible] تناول فرمود و نقل کرده‌اند آنحضرت در وقتی که سر انبان را بسته بود
گفتم اما تتقون الله هذا الشیخ الاعظم دقیقه [illegible] در امر این شیخ بزرگوار
آن روز این نان را [illegible] گفت خودم [illegible] ام فرموده پس حضرت تبسم نمود و فرمود
[illegible] ام پس گریست و گفت بابی وامی لم یشبع ثلاثا متوالیا حتی
فارق الدنیا [illegible] دقیقه پدرم و مادرم فدای آن کسیکه در مدت عمر خود سه روز پی در
پی نان گندم سیر نخورد تا از دنیا رفت [illegible] قرض [illegible] حضرت رسول الله بود
که روزی یکی از دوستان طبقی از حلوا برسم هدیه بخدمت آن سالار [illegible] طریق [illegible] تقوی
آورد آن جناب انگشت مبارک فرو برده و بیرون آورد [illegible] نگریست و فرمود رنگ و بوی است
[illegible] انگشت مبارک را [illegible] و فرمود این را

هر وارید و بعضی نوشته است که لباس آنحضرت در غایت درشتی بود و بعضی جامه کهنه بر دوش و مشتمل بر پیوند بسیار
بود که جامه آنحضرت بلیغ فرمانه و گاهی پیوسته پشم بر پشم نمودند و اکثر آستین مبارک او بلند بود آنحضرت در بدن فرود دوخت
در زیر عزل بر آمده جامه کهنه که هم پشم پوشیده بود نگاه بآن کرد لقد رقعت مدرعتی هذه حتی استحییت
دانم با شرم دارم در بند کنند آن کلف باجا این دادود کن زیع جانب الاعظم رافع غرسوه که این با ارواح بالا کند
پس فرمود مالعلی ونعیمة الدنیا وکیف ارضی بلذة یفنی ونعیم لا یبقی عارا بازینت دنیا چه کار است که بگوید خود را
عزکم بلذت کالاست و نعمتی که بقا ندارد و در ریع ساده که دانا بود و خشتی بر بالای خشتی و آجری بر بالای
آجری نگذاشته و هکذا از دلدر دنیا رفت بلدرم بلا جود و مثقال از مال دنیا اولاً نه بود و بعضی نوشته که روز بیست
لعال در آمد و در آنجا زر و نقره بسیار جمع آمده بود در آنها نگاه کرد و ساعتی تفکر نمود پس فرمود با سفرار با
داده که ربعت آن محال است و با دگفت بآن مجتمع که دو روزی جهان را زرفت و بدر دکان تحفه رفته که داد
کفت دو جامه بهتر دوش آن شخص حضرت را شناخت و تعظیم و اکرام در غود حضرت بجهت آنکه مبادا در جای او
مراعات او کنند از انجا گذشت و بدر دکان پسر رفت که او را نشناخت دو جامه از او خرید یکی بسه درهم
و دیگری بدو درهم آنرا که به درهم بود به قنبر داد قنبر گفت ای سید و مولای من یخی برای سزاوار تر است پس
بپوشید بود و مردم هم نماز نگاه جماعت حضرت فرمود استحیی من ربی ان افضل علیک ای برد و دکار شرم دارم
که خود بر تو تفضیل دهم در لباس پس آن جامه که گرفته آن کنیز بود در پوشید و آستین آن بلند بود زیاده بود برید و داد
کلاهی از جهت قنبر دو ختند پس پسر گفت بیا آستین خود را که بر بدر آف کنم و بدوزم حضرت فرمود و دعه کما
هو فان الامر اسرع من ذلک والنار ربان بچو بلا حشت باشد بدر سبکر پسر ملحنه زفتی ایر از آن
امامکم قد اکتفی من دنیاه بطمریه و من طعمه بقرصیه در باره خود فرموده و اعلموا ان
ولکن نفس در و اعلی ذلک فاعینونی بورع واجتهاد الا بقطع العلائق فی حولد الا فی سنة الصحبة
که در قرص بود و در بعضی سالها گوشت بسبخ او غریب نمکرده ... که قدر گوشت قربان تناول میکنند و بعضی
فدیت بر آن امر نهاد پس باید که پیروی کار زید جهد کنید در اتباع امری الع پس فرمود نزدکانی
یقول علی اذ کان قوت علی ابن ابی طالب علیه الصلوة و علیه السلام هذا فقعد به الضعف
عن مبارزة الاقران و منازلة الشجعان والله ما قلعت باب خیبر بقوة جسدانیة

درجه کمه

درجه کمه
ولکنی ابدت بقوة ملکیة ونفس بنور بارئها مضیئة بعضی گویانی چنین که گویند که
در عرض حضرتیه ولیکنی ... ضعف زور را باز خواهد داشت از ریاضت جان و از باب
ارزش مثلوچه هرگاه قوت پسر ابوطالب این باشد ضعف ورا باز خواهد داشت از ریاضت
قوت و قدرت نخواهد داشت بر مبارزت ابطال در محاربه پس گفت بخدا قسم که من نکندم در خیبر را بقوت
پس باز هر کسی که حاصل شود از چیزی خوردن بلکه من مؤید بقوت ملکوتیه و عن کرده شدم نفس که بنور
ابلت منور بود در دکار بعضی از غضب بیرون باید که والله ما دنیاکم عندی الا کعفطة عنز
سهل حلوا و نجاح بهم سابقهم فانتحلوا ولا لنا انها انجسها الا جهم اثرته خنا فا و علقم انجر عنه دعاء
دیهم انجاة اسقاة رماقات قلادة من نار و هقاضنا فابعز بخدا قسم که دنیا در نزد من مثل ابکار است که
ب قرحند در آن نفروش غایند پس بهتر روز ایشان با ملک بر ایشان زنند که بار کنید پس بار کنند و از آنها
آنچه در شبان غایند و لذات دنیا در چشم من مانند بزکیست که از اهل خیم جابر بیشود و مانند سم قاتل است
که هر که جرعه از آن را بنوشد هلاک میشود و مثل زهر افعی است که کسی باشد تا شکر از آن ممتلی شود و شبه فلاد
رست از آتش که آنرا کسی در گردن افکند پس فرمود و لقد رقعت مدرعتی هذه حتی استحییت
2 من راقعها ولقد قال لی قائل الا تنبذها عنک فقلت اغرب عنی فعند الصباح یحمد القوم السری
یعنی القول صراط السری ... علامات الکبری بعضی گویند که این فضاء این نام خود را بپوشم که نیز گشند
از شرم مردم و بعضی گفت با عیب این رادر راه بینا او عاتق او را در الکنند و ساز فر شود و که
آنرا پالان آن کنند پس من باد گفتم از پیش دور شو بد و بدر سیکه چون صبح داخل شود شب رونده کان
خوش حالی خواهند بود و مردم ایشان را مدح خواهند کرد و بعضی زلفت و تصدیع از ایشان را زائل خواهد شد
پس فرمود و نوشت ضربت بالعفری النفوس من وجاحکم ولا کلفت الباب البر بتقصیر دو
8 حاجکم ولنفرت لدا ... بر تنفق زجاحکم ولکنی اصدق فامرجلت یقول من کان برابعه
بحبوة الدنیا توف الیهم اعمالهم وهم فیها لا یبخسون اولئک الذین لیس لهم فی الآخرة
الا النار وکیف استطیع الصبر علی نار لو قذفت بشررة الی الارض لاحرقت نبتها ولو
خشعت نفس تقلبته دیگر هیچ اماندیشه قلبها بعضی گوینده باستی باشم هر آینه قدرت دارم که بپوشم
لباس منقش و زر تار دو نباید جامه بخورم ابی فانص کندم را با بسیار من خال شما و دیبا شم آب
زلال و زنان ترتیب شما و لیکن من تصدیق قول خدا میکنم و میفرماید که هر که طلب کند حیوة دنیا
و زینت او خشنود آنرا بایشان عطا کنم بخوبی از هیچ چیز کم نداشته باشد و لیکن در آخرت نخواهد بود از

ازبهاران صحرائی نغم دیده کرده منع قبلا خواهم که بر آتش اگر شراره ازان بیرون رفتند بجهان زمین را بسوزاند
والا کسی ازان شراره در بالای کوه قرار سوزانند و بعد بالای کوه را بجو بخوبی خواهد آورد و اتنا خبر لعل ان
بکون حتی ذوق الفرح حقا باو یکون بی نفسی حبا مبعوثا منحوطا علیه بحجر عز مکنوبا و شرکلاه ابن
خلک الثقلان موفدا و نحتج اطباد علی سفارتی و تواجی فی اعلاك مصعوا اب الی ان القی فی
البیمة محلی الخاتمانی ذی نعمة اطهر بفلقة متعهد بعد از ابرار علا مهتر است که ما در روز تنها و تنها در
نوح مقرب باشد یا در جهنم و بیل و سعداد از ابرار در نگار خود دور باشد و بسبب کرامان در مقام مغفر
الهی و بعد بیب او باشد بخدا قسم که اگر شب را بروز آورم در حالتی که خوابیده باشم بر روی خار مغیلان
و جانه ها را زنجیر منع کرده در زنجیر منع افتاده و پاره ها در خشخاش یا در حلق بزنجیر ندشوم و هر ابر روی زمین
بکشند در نیز ذمه منع بهتر است از اینکه در روز قیامت محمد مصطفی را ملاقات و ملکی از عمال بیتم قریب
کرده باشم و در مقام موعظه و نصیحت بعثمان ابن حنیف که از جانب او در بصره وال بود نوشت و دوم
ماکفوت من دنیاکم من انکاد ذخیرت من غنائمها و فرا ولا اعددت لبالی ثوبی طمرا علی کانت
فی ابدینا فدک من کل ما اظلته السماء فشحت علیها نفوس قوم و سخت بها نفوس
اخرین و نعم الحکم الله و ما اصنع بفدک و غیر فدک و النفس مظانها فی غد
جدث ینقطع فی ظلمته آثارها و تغیب اخبارها و حفرة لو زید فی فسحتها
وبعث بیدها فرها الصقتها الحجر والمدر و سد فرجها التراب المتراکم یعنی بخدا قسم که هیچ
از دنیای طلا و نقره جمع نکردم و از غنایم آن چیزی ذخیره نموده ام ازبرای دو جامه کهنه که پوشیده ام و دو هم
گیسوی دیگر مهیا نکرده ام که اگر خواهیم آنرا بیرون کنم از جهت شستن آن دیگری را بپوشم بلکه از زمین
آنچه آسمان برآو سایه انداخته بود فدک در جانب بودیم و بران هم قوم بخل ظاهر نمود ساختی
نرسیده بود آنرا با کشت باشم و قومی ازان راضی شدند که در تصرف ما باشد و جواب حاکم الله
فدا بعد ازان فرموده اند که ما اصنع بفدک و غیر فدک و بعضی میگویند فدک را و غیر فدک
را و حال آنکه مقام منع فردا قبر خواهد بود که در ظلمت آن اثاری از حرکات و سکنات
منقطع خواهد شد و خبرها منع خواهد شد و آن قبر تو واسع خواهد شد که اگر شکافی آن زده
شود و کننده آن سعی کند در وسعت و فراخی آن سنگ و آجر آنرا پر کنند و خاک فشار دهد
سوراخهای آنرا سد میکنند و مکرر آنحضرت فرموده است که و دنیاکم عندی اهون من

من قرحة حنی مدینة بید مجذوم یعنی دنیای شما در نظر من خوارتر و بیمقدارتر است از استخوان لاغری که در دست
صاحب خود باشد و نیز که روزی ضرار ابن حمزه که از خواص اصحاب آن حضرت بود بر معاویه گفت
اوصاف علی را ازبرای من ذکر کن ضرار گفت ای معاویه مرا ازین معاف دار معاویه گفت ترا معاف
نخواهم داشت لابد باید علی را وصف کنی پس ضرار گفت کان والله بعید المدی شدید القوی
یقول فصلا و یحکم عدلا یعنی بخدا قسم که بود عالی همت و بلند مرتبه و آنچه میگفت حق بود و آنچه
حکم میکرد عدل بود یتفجر العلم من جوانبه و ینطق الحکمة من نواحیه علم از اطراف او جاری
بود و حکمت از نواحی او گویا بود یستوحش من الدنیا و زهرتها و یستأنس باللیل و وحشته
وحشت داشت از دنیا و زینت او و انس داشت بشب و ظلمت آن از جهت مناجات و عبادات
بخدا قسم که اکثر اوقات گریان بود و در عواقب بسیار فکر می نمود و کف بسیار دست بدست
میزد و نفس خود را مخاطب نمود و او را نصیحت میفرمود و اکثر اوقات با پروردگار خود مناجات بود و از
لباس آنچه زبر و درشت و از طعام آنچه کم لذت تر بود خوش می آمد در میان ما مثل یکی از ما بود و با ما
نشست و با ما هرچیز میخورد هرگاه او را میخواندیم اجابت میکرد و با وجود کمال لطف و مهربانی و تقرب
بما در نزد او داشتیم از هیبت او ما در نزد او قدرت تکلم نداشتیم و از عظمت و شوکت او نمیتوانستیم
که چشم بگشاییم هرگاه تبسم مینمود دندانهای او چون مروارید منظوم ظاهر بود ارباب صلاح و دین را تعظیم
مینمود و فقرا و مساکین را بسیار دوست میداشت اقویا از او طمع باطل نداشتند و ضعفا از عدل
مایوس نبودند بخدا سوگند که او را در بعضی از مواضع که بعبادت قیام مینمود دیدم در وقتی که
شب پرده های خود را افکنده و ستاره گان در سیاهی فرو رفته و در حال شب که ظلمت را فرا گرفته
بود در محراب خود ایستاده و محاسن خود را در دست گرفته بتاب میکرد و اضطراب مینمود مانند کسی که او را مار
گزیده باشد و گریه میکرد و با دل غمگین و فغان حکیم و گویا از او می شنوم که میگفت یا دنیا یا دنیا
الیک عنی ابی تعرضت ام الی تشوقت هیهات هیهات غری غیری لا حاجة لی فیک قد طلقتک ثلاثا لا رجعة
فیک ای دنیا از من دور شو آیا متعرض من شده که مرا بدام فریب در آوری و یا که شوق من کرده که مرا بدام
خود در آوری و یا که شوق من کرده که مرا فریب لذات خود بگیری هیهات هیهات دور است این معنی
مغرور نمیکنی آنوقت که تو مرا فریب دهی برو دیگری را مغرور کن که مرا بتو حاجتی نیست بدرستیکه
من ترا سه طلاق داده ام که دیگر بجای رجوع نیست فعمرک قصیر وخطرک یسیر واملک حقیرا

من تلقاء وددت بعض التقرب و حسنا التقرب و عظم المرء دار دنیا اهو کوفت و قدر و منزلت تو گشت و اجد
فراق کشت اه از تو شده در دل سفر و دورت راه و بزرگی مقصد دنیا هموار و خوبلاه و هی هزار با بخی رسید
صداها بار که به معنی و به بلند شد تا بلا اشک و از پیش بار جاری دانیز با سیفی بار را همکر دکر به کلوی مرد
گرفت دعا دیه کفت هذا واقعه ابو الحسن بخدا قسم که جبای و تلک ابن ملجم ملعون ضربت بر سر فرق
مبارک او زده و او را از مسجد بخانه آوردند الحی بجگی در او جمع شدند و التماس و بشت و موعظه از
آن مقتدای اولین و آخرین نمودند آنحضرت وصایای و موعظه چند با یشان فرمودند و بعد از آن
گفت اگر من ازین مرض شفا یابم خدا را شکر نمایم و اگر از دنیا مفارقت کنم بدانید که من دلی بدنیا
نبسته بودم و در دنیا مثل کسی بودم که در سایه درختی نشسته باشم و اگر سایه بر زود از سر او بلکند و یا
اینکه باد و شاخی چند در پیش او جمع کند و بزود در برا کند یا ابری بر سر او سایه افکند و بزود
بر او از سر دی بلکند و منی در میان شما مانند ها در میگوشم که بدنم بیشمی در بود در و مسم بلا علاج متعلق
میکردید و نه خواهید دید ساکن و فارغ از روح نه خواهید دید و از آن نشی عیاد و قتها را از او مشاهده
میکردید و نه خواهید شنید و آن خطاها و کلمتها در و فتحی شنید بود و نه خواهید یافت از او آن علم و معارف
ربانی که فرا میگرفتید پس باید پند بگیرید از حال من و از ساکن شدن حرکات و از بیکار ماندن
اعضا و جوارح پس منی فرمود در وداع میکنم شما را و داع کسی که انتظار مردم ملاقات شما را در قیامت
و در آتی بر شما ظاهر خواهد داشت بنده که و قدر و منزلت من و آنچه از من مخفی است از جلالت و جاه
منی در آن روز بر شما ظاهر خواهد شد و اما عبادت او بجو بطا بود که بهشت روزها روزه میداشت
و شبها لواز بنده کم ترا فر اشت و هر شب ابه هزار رکعت نماز میگذارد و بلا خلل و بعضی نقل
کرده اند که هر شب از خلوتگاه او هزار تکبیرت الاحرام میشنیدند و سایر تکبیرات هر اینقی و سایر دعای
بنا بر این شب دو هزار رکعت نماز داری هر شب و سلی و هر مرتبه میکردند و به تبارکتی از کثرت سجده
مانند کف های شتر و سایر پیشتر بر پوست و اهکذاشت و راه میکرد روزهای آباد نمود داوری
از اول عمر تا آخر العمر و بلکه از با خانت بجهل نکرد و در علوم خود را نشر نمود و سلی و اداب نبوت و را احیا
کرد و بدع و اطوار باطل را از صفحه عالم بر طرف نمود شخصی از ام سعید که از جمله کنیزان آن سرور متقیان
بود پرسیدند که علی در هر شب از ماه رمضان چه چیز دارد اجابت کرد ام سعید گفت رمضان و

و النوال

و النوال در شب و در روز بود و همه شبها احیا می نمود تا صبح و چون وقت نماز و افل میشد رنگ او زرد میشد
و لرزه بر اعضای مبارکش می افتاد و بعضی باو عرض کردند شما را در هیچ وقت چنین میشود فرمود وقت ادا
امانت رسیده که آسمان و زمین از او جا عاجز شدند نمیدانم من با این ضعف چگونه خواهم کرد و حضرت
امام زین العابدین علیه السلام با وجود کثرت عبادت می نمود چنانکه مردم است که در هر شب و روز هزار رکعت
نماز میکرد روزی از صحف که عبادت آن سرور قبله کاروان و سالکان طریق بنده در آن یکشب بو برداشت
قدری آنرا خواندند پس روزی شخصی و ملال آنرا بر زمین نهاد و گفت و ان لی بعبادة علی من یقوی
علی عبادة علی عبادت منی کی و عبادت جدم علی ابن ابی طالب علیه السلام کی که قوت و طاقت بر عبادت
او دارد و چنان در جای سلی او در عبادت کافی است که در بقیة العمر در میان دو صف سجده او را افکنده
بود و او در آنجا مشغول عبادت بود و نیز از جبین او دانسته او می آمد و هیچ باکی نمیکرد و در حال
خضوع و خشوع و عبادت می نمود و در آن شب از آن عالیجناب با نعلد تکبیر شنیدند بر تکبیر دو رکعت
نماز میکرد و بلکه کافر گشت و کسیکه از چهره و خانه جات که از او ظاهر شده تا حلی کنند خواهد دانست
که از چه دلیل صادر شده و بهر چه زبان که دیده خواهد یافت که خوف و دهشت و خضوع و خشوع و افتادگی
او نسبت بجناب الهی در چه مرتبه بود و چنین خضوع و خشوع و انقطاع بجناب احدیت کافیست که در
بعضی غزوات پیکان تیری بر پای شریف او رفته بود و بجهة شدت الم درد غش شد که آن
پیکانرا از پای بیرون آورند و هر وقت دست بآن موضع میگذاشت اندوه و درد بجوش شدت میگرفت کمان طاقت
تحمل آورد و آخر در وقت که در نماز بود جراح آمد و آن پیکانرا بیرون آورد و در وقتیکه حضرت از نماز فارغ شد
دیدم او درد ندید کند و درد او کم شده و در کنار مصلای خون ریخته است سبب را استفسار نمودند گفتند
و واقعه را عرض کردند فرمود قسم بخدا بی که جان پسر ابو طالب در ید قدرت اوست که از بیرون آ
آوردن پیکان مطلع نشدم و ابو درداء روایت میکند که در آن بزرگوار در برگزیده خلق و پناه خلایق
دیدم که از یاران دور شده خود کنار گرفت تحسنا سنا کجا رفت و خود را در میان شاخ در برگ در فتاده فرمان شغو پس
او را بجا فتم و گفتم بمنزل خود رفته خواهد بود ناگاه آواز حزینی شنیدم که میگوید ملوبها الهکم من موبقتر
تحلمت او حلمت عنه فقابلتها بنعمتک و کم من جریرة تکرمت عن کشفها بکرمک الهی ان
طال فی عصیانک عمری و عظم فی الصحف ذنبی فما انا مومل غیر غفرانک فما انا براج غیر براج
رضوانک بعز ار خدا یکتاه که تحمل کرده و حلم و رزیده و گذراندی از تخم و دیرا از ان

غشی وادی و پس گناه المجرم خود پرده از رخ گشت و در این خیال دراز شد در دعا فرمود ای ... بر عوض بزرگ گرداند در
صحیفه‌های اعمال گناه منی پس نیستم منی آرزو دارم ... نیستم امید دارم ... خوشنود شود پس از آن
آواز رفت ملائکه گردم علی ابن ابی طالب بود که خود را در روی ... هفتم پس چند رکعت نماز گذارد و بعد از آن
دست به دعا برداشت گریه بر پرداخت و گفت الهی حالت ما نامت عيناي وقل حضرت او فاتي
حلوانك وانت مطلع على علم عملك الكريم الى اجل قريب فويل لما ابكي العيناي كيف صبران عقل اعلى
تحريق النار الى كالي ماشئت ثم مالي على ... وانت مطلع على علم عملك الكريم الى اجل قريب
فويل لما بي ثم بي كيف يصبران ان تخالط غريق النار الى كالي ما ذنبت فهي الحولة ما داحع الي
وانت مطلع على علم عملك الكريم الى الاجل قريب فويل لهذا الجسد الضعيف كيف يصبر عذا على تحريق
النار یعنی ای خدا دور دراز شد زمانه که چشمان من در خواب بروند و حال آنکه در وقت خوابیدن تو
داخل شده و تو بر این مطلع بودی و به علم خود از من گذشتی و مرا اگذاشتی تا اجل رسید نزدیک قیامت
باشد وای برای چشمان من چگونه قدرت و طاقت بر سوختن شده از آتش جهنم خواهند داشت ای خدا دور
دراز مالی که با عالی می براه رفتند از جهت امری که غیر طاعت تو بود و تو بر این مطلع بودی و از بردباری
خود از من گذر را ... و مرا تا اجل معاصی شد مهلت دادی پس وای برای پاهای من چگونه قدرت بر سوختن
از آتش جهنم خواهد داشت ای خدا دور دراز شد زمانی که من مرتکب امور بد شدم که نفس من تحمل آن
بود وادار ... جسم بود و تو بر آن مطلع بودی و به علم و حلم خود از من گذرانیدی و مرا تعجیل
تا اجل موعود مهلت دادی پس وای برای این جسد ضعیف چگونه قدرت در آتش جهنم بر خواهد کرد در
و بعد از این عبادات آن زبده کاینات اینقدر گریست که بیهوش شد و چون بهوش باز آمد گفت
الهی الویل لی ان کان فی الذنوب طاعات الویل الویل ثم الویل لی ان کان الجحیم شرابی الویل لی ثم
الویل لی ان کان قطران لباسی الهی الویل لی اذا اقدمت الیک وانت ساخط علی الجدوای
برمن وای برمن اگر آتش جایگاه من باشد الجد ابر وای برمن پس وای برمن اگر بر تو وارد شدم و تو با من
خشمناک باشی چند خواند دیگر از مناجات بر زبان جاری نمود و گریست تا بیهوش شد و بعد
مدتی با هوش آمد و گفت بای وجه القاك وقل اخلق الف ذنوب وجهي باي لسان
ادعوك وقد اخرس المعاصي لساني كيف ادعوك وانا العاصي وكيف
لا ادعوك وانت الكريم وكيف ادعوك وانا وكيف لا ادعوك وانت انت لك

كيف افرح

وكيف افرح وقد عصيتك وكيف احزن وقد عرفتك ... سعادت تو گفتم و حال آنکه گناهان و اردی
مرا ... گرداند ... زبان تر بگو آنم و حال آنکه ... گناهان معاصی زیاده ... و چگونه ترا خوانم و حال
آنکه من ... و چگونه ترا نخوانم و حال آنکه ... و چگونه ترا نخوانم و حال آنکه تو ...
و چگونه شاد باشم و حال آنکه عصیان ترا نموده‌ام و چگونه محزون نباشم و حال آنکه ترا شناخته‌ام پس بسیار گریست و گفت
چند رکعت نماز کرد الهی ... الی ... وانا دجل القلب وعيناي قبلي ان ...
عفوك كما ينظر ... یعنی ای ... در شب ...
و منع ...
و بعد از گریه ... الهی تحرق بالنار وجهي وقد كانت من فوقك باكية الهی تحرق بالنار
قلبي وقد كان لك محبا الهي تحرق بالنار جسمي وقد كان لك خاشعا الهي تحرق بالنار لساني وقد
كان القرآن تاليا الهي تحرق بالنار جوارحي وقد كان لك ركعا سجدا یعنی ای خدا خواهی سوزانید
باتش جهنم مرا ... خواهی سوزانید باتش ... و دل آنکه در آتش ... دوست تو دارا
خواهی سوزانید باتش جهنم سر مرا ... و خشوع ... آورده ای خدا خواهی سوزانید باتش
زبان مرا و حال آنکه تلاوت کتاب ترا میکند ای بار خدایا خواهی سوزانید باتش جهنم دست‌های مرا
و حال آنکه از برای تو رکوع و سجود میکند و بعد از آن بگریه پرداخت و مناجات چند کرد و گفت الهی ا
فكر في عفوك فتهون على خطيئتي ثم اذكر العظيم من اخذك فتعظم علي بليتي یعنی ... عفو من
میکنم ... پس سهل شود بر من گناهان من و بعد از آن یاد آرم گناهان بزرگ خود را پس عظیم میگردد بر
من بلای من و بعد از آن گفت آه آه ان قرات في الصحف السيئة انا ناسيها وانت محصيها فتقول خذوه
فيا له من ماخوذ لا تنجيه عشيرته ولا تنفعه قبيلته یعنی آه آه اگر بخوانم در صحیفه اعمال گناهی که من آنرا فراموش
کرده باشم و تو آنرا شمرده ... پس گوئی بگیرید اورا پس فرشته ... عذاب ... پس فرمان
الهی پس وای بر گرفتاری من که خویشان و عشیره نتوانند رهانید و قوم و قبیله او نفع نتوانند داد و ...
و بعد از آن گریه بسیار کرد و فرمود ... من نار ... اه از آتشی که ... دیگر ...
از ... آتشی که ... کشنده است پوست سر ... گفت بعد از آن آواز گریه ... می شد
پس دیگر آواز گریه ... نشنیدم پیش رفتم دیدم مثل چوبی بود که افتاده باشد ... خشک شده
بود و علامتی از ... ظاهر نبود ... و حرکت او را ندیدم ...

ظاهر شد و اعضای او را فرا گرفت آورده‌اند که اما لله و انا الیه راجعون بخدا قسم که علی از دنیا رحلت نمود
پس شتابان بخانه فاطمه رفتم ای دختر رسول خدا پسر عمت علی ابن ابی طالب به رحمت حق از دنیا
رحلت نمود حضرت فاطمه گفت ای ابو درداء واقعه چه کیفیت بود ابو درداء حکایت آنچه دیده بودم عرض
رسانیدم فاطمه فرمود بخدا قسم که این بیهوشی است که علی را از خوف الهی طاری میگردد پس آب آوردند
و بر روی او افشاندند بهوش آمد و نگاه بمن کرد و من میگریستم فرمود ای ابو درداء به چه جهت گریه
از آنچه من دیدم که تو برسم خود آوری ای ابا دردا ... و دعی عنانی الحسنات و الفتی ا
اهل الجرائم بالعذاب و اسوق حتی ملائکه غلاظ و زبانیه فظاظ تو قف بای بین یدی الملک
الجبار قد اسلمنی الاحباب و رحمنی اهل الدنیا لکنت اشد رحمة بای بین یدی الملک من لا
یخفی علیه خافیه بعد فرمود ای ابو دردا اگر ... در حالتی که ... باشند ... و دوزخی شده
اهل معصیت را بعذاب و در میان ... باشند ... و در رشت گویان و
زبانیه فظاظ یعنی دوزخیان ... فرشتگان بدوزخ برند ... پس ایستاده باشم من در نزد پادشاه
جبار و فرد ... باشند مرا و دست از یاری من کشیده باشند دوستان و رفت کرده باشند بر من اهل
دنیا ... آنوقت ترا بیشتر بر من رحم خواهد آمد در پیش کسی که هیچ پنهانی بر او پنهان نیست و این
کرامات و خوارق عادات آن عابد ... از آن بیشتر است که ... بیرون ... برد ...
کتب علما و دفتر ... مخفی نیست و شبهه نیست که آن ... در عالم ملکوت تصرف داشته ...
مکنونات الهی مطلع ... مرتبه مشهور است و ... در کتب معتبره
مسطور ... شده و ... که چون پای مبارک ... و
افتتاح تلاوت قران میکرد و چون پای مبارک ... **نقل است** بر پای ... راست
استاده ... شده بود حضرت فاطمه فرمود ... مرتضی علی ... زفاف کرد ... سخن ...
... حکایت ... پدرم ... در مسجد ... گفت ای فاطمه خدا تعالی شوهر ترا بر جمیع
خلایق فضیلت داده ... امر کرده ... و ... و آنچه ... واقع شده از
مشرق تا بمغرب با آن عجائب بیان کند **نقل است** در زمان ابو بکر زلزله شدید شد ...
فع شد مردم مضطرب شدند ... ابو بکر ... ابو بکر بیرون آمد و گفت علیکم بعلی ابن ابی طالب
... با ... اتفاق ... پس جمیع اهل خلایق ... آن برگزیده خلایق

آمد و بیرون ...

رفتند و عرض کردند ای ابن عم رسول ... پیغمبر خدا ... از دنیا رحلت نمود ... شد
... نمود حضرت ردای ... انداختند و روانه صحرا شدند و مردم ... باتفاق ... اهل مدینه
باتفاق آن صاحب ... از دروازه مدینه بیرون رفتند و حضرت در موضعی از صحرا نشست و مردم را
... امر نمود و شروع ... زمین ... کشتی که در دریا ... باشد
... که ... در آب افکنده باشند و مردم همه مضطرب ... بود ... حضرت اضطراب
خلایق را ... زمین را ... نمود و ... نشسته بود ... بر زمین زد فرمود ما
لک ... قرار بگیر ... زمین قرار گرفت ... شد ... رفع
شد ... رسول خدا ... شده بود حضرت امیر المؤمنین ... رسول خدا
... از شدت تب ... مردم شد ... آن مقبل
... شد حضرت ... عالم ... **اطلع بالجمیع** ... بیرون
... تب ... حضرت امیر المؤمنین ...
... بتقدیر ... خالق ... کمال ... بود ...
... رحلت حضرت ختم ... از دشمنان ... رسید ...
... رسول الله ... عالم ... بعد ...
فرمود حضرت امیر المؤمنین ... **رب العالمین** ... سید المرسلین ... حضرت
روح الامین ... آن سید ... شد ... منافق ... رسول
خدا ... در میان ... شد ... بعد ...
در میان مهاجر و انصار ... و ... فرار ... جمیع امت ...
... شد ...
... شد و چون ... **علیه السلام** ... از مهاجر و انصار ... الهی
... رسول خدا ...
... نمودند ... بعد ... ماندند و چون ...
ان ... و ... از ان ... مسجد در آمد ... مهاجر و انصار ...
نمود ... رفتن ... فرموده بود ... نمود ... انصار

وسایر صحابه را بر تصدیق طلبید چون در آن مجلس انکار نتوانستند نمودند و شهادت بحقیقت قول او دادند
و نزدیک شد که مردم از بیعت پسر ابی قحافه برگردند و رجوع بخدمت نمایند عمر خوف کرد و جمعیت مردم را متفرق نمود و حضرت مرتضی
علی علیه الصلوات والسلام بخانه خود معاودت نمود و بجمع کردن قرآن مشغول شد اما چون عمر دید که حضرت اعلام [illegible]
بجمع [illegible] صحابه از بیعت پسر ابی قحافه تخلف کردند با ابوبکر گفت چرا علی را به بیعت خود نمی خوانی که [illegible] قسم
علی بعد [illegible] از همه نزدیکتر و اقرب ناس است برسول الله و اعلم و اشجع امت است و مردم را به او اتباع و رجوع
بسیار است پس ابوبکر شخصی بخدمت حضرت امیرالمؤمنین فرستاد و او را به بیعت خود خواند حضرت فرمود قسم یاد کرده ام
که از خانه بیرون نیایم و ردا بر دوش نیفکنم تا قرآن را جمع کنم و بعد از چند روز آن کلام الله ناطق همه قرآن را جمع نموده
و در گوشه ردای مبارک خود بسته به مسجد آمد و مهاجر و انصار را خطاب کرد که ای قوم این قرآنیست که جمیع
آیات منزله بر طبق کلمات است و چون از آن آیات چند بود که دلالت بر ظهور [illegible] آن آیه بود عمر گفت ما را بقرآن
تو احتیاج نیست مصحف عثمان ما را کافیست حضرت اسدالله که این را شنید فرمود این آیه قرآن را دیگر نخواهید دید تا قائم آل
محمد ظهور کند و خشمناک بخانه خود معاودت نمود و در بروی خود بسته مشغول عبادات شد و جماعتی از دوستان و صحابه
که مسلمان بود ابوبکر و عمر [illegible] بخدمت آن سرور [illegible] او را فرستادند و او را به بیعت خود خواندند آنحضرت [illegible]
ابا نمود [illegible] عمر و خالد ابن ولید و قنفذ لعنهم الله از غلامان عمر بودند و در شقاوت [illegible] بودند با جمع دیگر از
باب شقاوت بدر خانه فاطمه رفتند و لیکن جاه [illegible] شرم از روی حضرت رسالت پناه [illegible]
و فریاد در در خانه اهل عصمت و طهارت برآوردند و آنها [illegible] نمودند و عمر فریاد برآورد که ای پسر ابوطالب [illegible]
[illegible] از خانه بیرون بیا و به ابوبکر بیعت کن و الا آتش در خانه [illegible] بسوزانم [illegible] شنیدن آن
سخن [illegible] فاطمه [illegible] آه [illegible] برآمد و گریبان [illegible]
سر [illegible] گرفته چادر [illegible] درد و الم [illegible] سبب مصیبت حضرت رسالت مآب جسم شریفش
نحیف شده [illegible] از کثرت گریه [illegible] مجروح شده [illegible] رفته
[illegible] غم مفارقت او [illegible] ز دل [illegible] آورده [illegible]
[illegible] در کنج خانه نشسته [illegible] حسن [illegible]
چشمه امام حسن و امام حسین [illegible] از مفارقت جد بزرگوار خود [illegible]
[illegible] مذکور شد [illegible]
[illegible] ملعون خطاب [illegible] نظم [illegible]

عمر [illegible] چه میخواهی [illegible] از اهل بیت رسول بلا چه میخواهی [illegible] چه عداوت او را در [illegible] پیغمبر
[illegible] ای عمر [illegible] از عجب [illegible] ودست از ما برگیر [illegible] چه میخواهی
[illegible] آتش بدر خانه [illegible]
ابن [illegible] آن [illegible] گفت ای عمر [illegible] که میخواهی [illegible]
خانه اهل بیت رسالت [illegible] الحرام [illegible] نظم [illegible] جبرئیل [illegible]
[illegible] آتش [illegible] انوار [illegible]
[illegible] از آن سخنان هیچ [illegible] آتش [illegible]
فاطمه [illegible] بخت [illegible]
زد پس عمر خواست که داخل خانه شود فاطمه فریاد برآورد که یا ابتا یا رسول الله [illegible] داخل شدن آن [illegible] مانع
شد آن [illegible] ممنوع [illegible] غلاف شمشیر بر پهلوی فاطمه زد [illegible] فریاد برآورد و آن [illegible]
[illegible] بدست [illegible] آن معصومه [illegible] فریاد برکشید که یا ابتا یا رسول الله دختر خود را
[illegible] حضرت امیرالمؤمنین [illegible] علیه السلام [illegible]
غضب مشتعل [illegible] حضرت [illegible] از جا برجست [illegible] بلند کرد [illegible]
[illegible] مجروح شده خواست که او را بکشد [illegible] وصیت حضرت رسول [illegible] بصبر نموده بود
پس حضرت دست از او برداشت و گفت یا ابن الصهاک الحبشیه لولا کتاب من الله سبق [illegible]
[illegible] عهد [illegible] رسول الله [illegible]
[illegible] داخل خانه [illegible] عمر کسی [illegible] ابوبکر فرستاد و طلب [illegible]
فوج [illegible] آمدند [illegible] آمد و [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] شمشیر [illegible] حضرت [illegible] حضرت اسدالله [illegible]
[illegible] شد و [illegible] دست [illegible] دست بر
[illegible] و سلمان و ابوذر و مقداد و عمار [illegible]
شمشیر [illegible] حضرت علی المرتضی [illegible] برآمدند [illegible]
حضرت [illegible] منع کرد و فرمود [illegible] آن کافران [illegible] و
منافقان [illegible] دست اسدالله را بستند و [illegible] بگردن [illegible] خدا [illegible] بیرون کشیدند

ستمکاران که چند شمشیر کشیده بودند بدست بستند شیر خدا دلیر شدند رسن بگردن سلمان و دیگر بستند
بر یکی در قفایش سر رضا بسته شد و چون بدر خانه رسیدند حضرت سیدة النساء پای حسرت نهاده و خلعه
آمده بر بازوی حضرت امیر علیه السلام چسبیده و گفت نمی‌گذارم که پسر عمم را باین اهانت بمسجد برید از عمر
بمنع بکوبکی بر بیرون توجه درد را بجایی رسن بگلو نایب پیمبر را نه ای جناب که دست بگردنش رسنا السلام
اینست جوانی این عم رسول خداست پس عمر تازیانه بر بازوی بضعة الرسول زد که بازویش شکست دردم
کرد باز دست از امیر المؤمنین علیه السلام برنداشت تا آنکه سینه‌شان در کنج در خانه میان در و دیوار بود در کله فشردند در بر
شکم مبارکش افشردند که چون دندانهای مبارکش شکست و فرزندی که در شکم مبارکش بود که حضرت مصطفی او را
محسن نام نهاده بود شهید شد و در همان ساعت سقط گردید و حضرت فرمود آه از درد جالیمه بر خاک افتاد
و را الوقت الحذر المحذر از سکان آسمان بر آمد الامان الامان از زمین زمان بلند شد پس حسنین
علیهم السلام با جوانان بیرون ان بر سر بالین در آمدند یکی نشسته بر بالین مادر ساعد هوشی یکی کشیده چون جان حتی زهر
در آغوشش یکی بر پهلوی مادر گذاشته رو بر خاک یکی گرفته گریبان جامه را از دو چاک کرده بر او با در کو دله
نادر میکرد و مثل بحق تمکدا او را جابه میکردند و آن شیفته رسول الله بهمان ضربت از دنیا رحلت نمود پس
حضرت امیر المؤمنین علیه افضل الصلوات و اکمل السلام را باین اهانت بمسجد کشیدند و سلمان و ابوذر و
مقداد و عمار دیگر از عقب او میدویدند فریاد میکردند و میگفتند ای زود قیامت میکرد پای مقدم رسان ظلم او می‌دید
دیگر سر و بی ناز خود را تمام کرده بس بالاعیانات جمیع آوردند چون نظر ابوبکر بار افتاد و گفت دست
از او بردار حضرت سخنان چند با گفت از سلمان و ابوذر و مقداد و عمار و بریده گفتگوی چند کردند
و خطابات دیگر چند بر آن قوم بی حیا القا نمودند هیچ فایده نکرد و عمر شمشیر کشیده بر سر مرتضی علی علیه السلام
استاد و گفت یا علی بیعت کن والا گردنت بزنم و در آن وقت امام حسن و امام حسین علیهم السلام بر بالای سر پدر
خود استاده بودند چون این سخنان را از او شنیدند به پیش عمر دویدند و فریاد برآوردند و
رو بقبر جد بزرگوار خود کردند فریاد برآوردند که یا جدا یا رسول الله ما را بچه کار بعد از تو چون یتیمان ما هر جا یاد
مانده‌ایم پس حضرت ابن الزینه گفت ... و فرمود دیگر ... بخدا قسم که ایشان قصد آن دارند
که بود شما را بقتل رسانند پس آن برگزیده پروردگار رو بقبر حضرت مختار کرده باواز بلند گفت یا ابن
عم ان القوم استضعفونی وکادوا یقتلوننی ای پسر عم ببین که این قوم مرا ضعیف گردانیدند و میخواستند
مرا بکشند پس دستی از قبر رسول الله بیرون آمد که همه قوم شناختند که دست آنحضرت بود و صدایی ظاهر

شنیده

شنیده که همه شناختند که صدای آن حضرت بود و گفت یا ابا بکر اکفرت بالذی خلقک من تراب ثم من نطفة ثم
سواک رجلا یعنی ای ابوبکر کافر شدی به کسی که ترا آفرید از خاک پس از نطفه ترا مرد گردانید و مردم از این
معنی مضطرب و حیران شدند و در حیرت و اضطراب بودند ناگاه حضرت سیدة النساء مجروح و نالان و غمگین
و بیرنگ و با دل خسته و دست و پهلو شکسته و جعد به درد الم برسر بسته و پیراهن رسول خدا بر فرق انداخته با جمیع
زنان و دختران بنی هاشم داخل مسجد شدند و بنزدیک قبر مقدس پدر بزرگوار خود رفته و با آواز بلند برگشت
و آه چند از دل پر درد کشید و چون دید مرتضی علی را آن تشنه بیکس و عمر شمشیر برهنه بر بالای سر او استاده
فریاد برآورد و گفت ای ابوبکر ستمکار و ای عجب به کردار ظلم بر اینسان تو کوتاه کرده تو چه دیدی زین برنج که بنده
شفقت را چه چه قبل امام علیهم مینمودی دو نور چشم مرا یتیم میخواهی ای قوم دست از این عم رسول
بردارید و این ظلم را بر او روا مدارید بخدا قسم که اگر این ظلم و جور را دفع نکنید و دست از مرتضی علی
برندارید با پای برهنه و دل غمگین و دست و پهلو شکسته و دل افسرده و جان پژمرده و جگر سوخته و
از آتش غضب افروخته و مقنعه از سر کشیده و گیسوهای خود را بر سر پریشان کنم و پیراهن رسول خدا را بر سر افکنم
و دست بر دامن کبریای احدیت زنم و بدرگاه رب الارباب فریاد برآورم و ناله‌های زار زار از دل
افکار بر کشم و آه‌های آتشبار از سینه پر درد و داغ برآرم و دریای غضب الهی بجوش آورم و تزلزل در ارکان عالم
افکنم و زمین و زمان را بلرزانم و بیک نفرین همه را از هم بر هم زنم نگذارم ای ابوبکر ظلم بد ار دست ازین
عم رسول الله ... نجات ... فغان و ... حضرت الله برم فغان ... بر ... داد ... زنم
بگریه ... بجای ... ردم ... شعله در ... آرم زبان ... شکوه ... به ... سر
نگذارد رفیق و یار ... که ... در ... سلمان که ... در این وقت
در نزدیک آن حضرت استاده بودم دیدم که ... در زمین افتاد و ستونهای مسجد رسول الله بحرکت در آمدند
و دیوارهای مسجد بلرزه در آمدند ... ازین ... غم ... نتوانست نمود ... چون
آن حالت ... نمودم ... و آثار غضب الهی معاینه کردم دیدم ... آنحضرت رفتم
و استغاثه و تضرع نمودم ای سیدة النساء ... بتول عذرا و ای مادر سبطین ... گوشه ... شنیده
که ... ارواحنا ... ندا ... بر ... و رحمت برای قوم ... بحق ... برحمت ...
پدر تو رحمت عالمیان بود و شما اهل بیت رحمت و شفاعت ... کبراین قوم عذاب
نازل شود و شما باعث بر هلاک ایشان نشوید و آن جناب التماس مرا قبول نمود و بحجره ...

مراجعت نمود و هر بار که مسجد بر جای خود قرار گرفت چون بعضی از فضائل او را نبذی که بیان شد اطلاع
یافتند

منقولست علمای اعلام بطریق مختلف نقل کرده اند اخراج و اصوب و اشهر است
در میان شیعه رضوان الله علیهم اجمعین آن آنست که از واقعه نهروان که جمعی از خوارج در مکه جمع شدند
نهروان را یاد کردند و بر کشتگان نهروان گریستند و بر ایشان ترحم کردند و امرا و مشایخ را یاد کردند و گفتند
ایشان گفتند ایمه امرا در اسلام در راه حق بودند رفتند و بعد از این مکافات ما که خلق شدند و در
شب حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را و معاویه و عمرو بن العاص را بکشتن اورند پس ابن ملجم ملعون گفت
من علی را بکشم و برک ابن عبدالله تمیمی گفت من معاویه را بقتل آورم و عمرو بن بکر تمیمی گفت من عمرو بن العاص را
کفایت کنم و با یکدیگر پیمان بستند که در شب نوزدهم ماه مبارک رمضان ایشان را بقتل آورند و از یکدیگر
جدا شدند و برک ابن عبدالله از جهت قتل معاویه بشام رفت و عمرو بن بکر از برای کشتن عمرو بن العاص بمصر رفت
حکایت بخوبی از کتب شیعه نقل شده گذشت و بعد دیگر کیفیت حکایت ایشان در کتاب فایده ملتزم نیست
اما ابن ملجم ملعون بکوفه آمد و آن روز ها با هیچ از خوارج پنهان که در کوفه بودند اظهار نکرد تا روزی بخانه مردی
از قبیله تیم الرباب که از خوارج بود رفت قطامه ملعونه را که دختر شحنه ابن تمیم بود در آنجا دید و حضرت مرتضی
علی علیه السلام پدر آن ملعونه را در جنگ خوارج کشته بود و آن ملعونه در نهایت حسن و جمال و عرب
بعجبت و خوش روی مثل نزد ندی چون چشم آن ملعون بر آن ملعونه افتاد آتش عشق در سینه بر کینه اش شعله در گرفت
تو بلکه طاقت و هوش او ربوده شد تو در از خویشتن بیخود دید پس بنزد آن ملعونه آمد دید که آن ملعونه را گفت تو
از کدام قومی و قبیله گفت از تیم الرباب گفت بیوه یا شوهر داری گفت شوهر ندارم گفت رغبت شوهر داری
چون آن ملعونه دید که آن ملعون گرفتار شده و تیر عشق او در دل فرو رفته او چاکر ده و بکوش حسن
و جمال و شیوه و غنج و دلال او را ربوده و چه بطعنه و ناز گفت در هیچ وقت که هیچ طالب شوهرم اما مهر بلکه کس
بنده اسم کسی قوت آن ندارد ابن ملجم ملعون گفت مهر چیست گفت مهر سه چیز است سه هزار درهم و خواج
بکنیز لیله قتل علی ابن ابی طالب است آن ملعون بر جهت جهت مطلعت ابتداء گفت سه هزار درهم و کنیز را
بدهم اما کشتن علی ابن ابی طالب کاریست صعب و دشوار و از قدرت ما بیرون است و علت یا قطامه که او قدرت
بکشتن حیدر و قتال اجمله او و غیر ها بیار کرده و کشنده ابطال ممالکت ابیر مشرق و مغرب است باشد که و بعد
دعلی نیست و بلکه یا قطامه من یقبل و علی قتل علی ابن ابی طالب الحجاب الدعاء المفقود من الماء
و لاد ظهر من جوف من هیبة و الملائکة البیع الی خو متد فاری بر قرار قطامه کرد بارای آن بود

آنست

آنست که علی را بکشد و جهان آنکه مستجاب الدعوات و از آسمان باران باد و هر بسیر در زمین از زیبت او گفتند
الست و ملائکه بخدمت او شتابان و ملک من یقبل و قتل علی بن ابی طالب و هو ادا القاتل بیکون جبرئیل
من یمینه و میکائیل من یساره و ملک الموت بیان یدیه و در اینجا قطامه که قدرت بر قتل علی ابن ابی طالب
دارد و قال الله ادم هر گاه قتال کند جبرئیل از طرف راست او و میکائیل در طرف چپ او است عزرائیل در پیش
روی او است قطامه چون آن سخنان از ابن ملجم شنید زمانی بمنزل خود رفت و خود را شمحتی و زیور ساخت و جامه
نازک پوشید که تمامی بدن او پیدا بود و جامه های معصفر در بر کرده و کیسوی خود را که بجواهر بود از عقب در پای و بسیار
خود افکند و به نزد ابن ملجم آمد و سینه خود را در پشت معصفر بان ملعون نمایان کرد و بر ابن ملجم شرع
دیگر شد و کار او ساخته شد و اورا ربوده گفت ای ابن ملجم ظلمه یا فاتن باشی با من عیش داشتی بدون کشتن
علی ابن ابی طالب عیش نشود و جمال بکس را بتو بخشیدم اما از سر کشتن علی فرزندم دارد را فراکشتی و فرزند ش بزه الکراوط
کشتن پیش خواهی نمود و المرکشته شوی ثواب آخرت بهتر از زنده گانی دنیا است چون آن ملعون دید که در دل
بی او موافق است و در این امر ثابت و جازم است گفت بخدا قسم که من در شهر نیامده ام مگر بکشتن علی چون
آن ملعونه از آن ملعون سخنان را شنید بسیار مشعوف شد و گفت من نیز جماعت را همراه تو
میکنم که ترا اعانت نمایند پس قطامه وردان بن مجالد را طلبیده و با او در این امر یاوری کرد و ابن ملجم نیز
شبیب بن بجره اشجعی را با خود همداستان کرد و ایشان در آن ساعت قبول نمود که آن ملعون را در کشتن علی معاونت نماید و آن
ملعون را در کشتن علی معاونت نماید و آن سه ملعون که در شب نوزدهم رمضان مرتکب آن امر خطیر شوند
و پیش از آنکه موعد برسد ابن ملجم بخانه شیخ آورده ارشد و پدر و حقیقت بیعت کرد و معاودت و در وقت
رفتن بشب و بعضی داد بهار یمنی پیشوا نمود چون از شب تجاوز نمود و صفیر و آه ابطی واوی
ظاهر شد چون نگاه کرد و بدانست که صفیر و دود مرتفع مانند کوه عظیم برد من آید آن ملعون مضطرب شد و در کشتی
بر اعتقاد و عمد خش افتاد و ناگاه و بعد آن دود و دراقع شد و آتش از اطراف او بهردون می آید چون آن حالت را مشاهده
نمود بیهوش شد بعد از زمانی بهوش آمد شنید که نمل بگویید استمع و دع القول یا ابن ملجم انک فی امر
مهول معظم بیعت بنشوار پسر ملجم و بعهم بدر سیکم او در صدد امرید بنشاند که بر او ز امت قتل
القادسی الکرم اکرم من طاف و لبی و حرم و در دل گرفته او کشتن شجیع ملوک که غیر امم طوایف کنند
کمان و شیرکوبان و محرمات رست فانک علی ذر التفافا الاقدام فارجع انک لکی لا تنثی ام داة
شجیع ملکم عالی است که صاحب تقوی است و در تقوی مقدم است بر هر کسی پس توبه کن بخدا باز

بود گفت کی از این حال که بعد از این ندامت نکشی پس ناگاه گفت با شقی این شقی ایجاد در دل گرفته از قتل زاهد
عابد عادل رکوع سجده گذار امام مهدی در علم تقی و عروة الوثقی امیر المؤمنان در شوایان متفق ما بیران تطایع
شدیم و ما طایفه خوارج بدیم که دست از ایمان اورده ایم و در این وادی شکی داریم که نکرده ایم تو در این جا چه توزکن
زیرا که مرشد منم و مردودی پس شکیبا عظیم آن ملعون الکشید ما را از آنجا فرار نمود اما حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
چو ماه مبارک نزدیک رسید حکم از شهادت خود در آن ماه خبر داد و بر مردم خبر مفارقت خود میرسانید و چون خود
بدست این ملجم در این ماه از دنیا خواهم رفت هم چنانکه مروی است که روزی آن سال که در آن شهادت در
مسجد کوفه نشسته بود و در یکجانب او حسنین نشسته بودند و در یک جانب دیگر او ازهمی به نشسته بودند که ابن ملجم آمد
داد نزد ایشان بگذشت و سلام نکرد احوب گفت یا علی پسر ملجم را دیدی که از این جا عبور نمود و سلام نکرد حضرت فرمود
دعوه فان له شان من الشان والکدار به اورا شغلی است که بجا خواهد آورد آن شود پسی دست می پسی خود گذاشت و فرمود
بخضبان هذا من هذا بحق قسم که این محاسن از خون این خضاب خواهد کرد پس حضرت گفت بحث برادر چکرد تا خایت
شد و بعد از آن سر بزیر افکند و فرمود انا لله و انا الیه راجعون لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم قصه
که روزی حضرت امیر بمسجد رفت و در سجده شروع بگریه نمود و صدای گریه بلند شد چو سر از سجده برداشت
و بعضی از یاران بخدمت آن حضرت عرض کردند که ما تا حال چنین گریه از شما مشاهده نکرده بودیم این گریه تو دل
ما را پاره پاره کرد و درد چه خبر کردانید سبب آن چه بود فرمود در سجده بودم ناگاه مرا خواب
مرا خواب در ربود در خواب دیدم که حبیب من مصطفی در نزد من استاده میگوید یا ابا الحسن مفارقت تو طول
انجامید و من بسیار مشتاق لقای تو گردیدم و آنچه حق تعالی در باب تو وعده داده بود همه آنها
وفا خواهد شد بار دیگر زود فرزند حسن و حسین و سایر امامان تو در اعلی علیین منزل
ساخته است و در بهشت ما را از درجات جمیع مقربان بالاتر کردانیده است پس عرض کردم جعلت فداک
یا رسول الله شیعیان ما در کی خواهند بود فرمود با ما خواهند بود عرض کردم حال شیعیان ما در دنیا چه خواهد
بود عرض کردم فرمود ایشان از آل ما اند و اولاد ما از ما عرض کردم که حال ایشان در وقت مرگ چه خواهد
بود فرمود در آن وقت این مرا خواهد کرد اند سهل سازند در دنیا با عافیت و صحت و رفیق بهار عشق
با سرور و بهجت ملک الموت امر خواهند کرد که این مراعات کنند تعظیم طریق قبض روح ایشان مانند
آنست که کسی در روز ستبار گرم آب بسیار سرد بخورد که دلش تسکین گیرد و سایر شیعیان ما بعد ایشان
چنان باشد که کسی در نهایت استراحت در رختخواب خود بخوابد و بخواب رود پس حضرت بسیار گریست و فر

و فرمود رفیق من نزدیک شده است قصه روزی ابن ملجم ملعون بخدمت آن جناب آمد و التماس
نمود از خدمت حضرت مرخص شد و چون پشت کرد حضرت فرمود هر کس خواهد کشنده مرا ببیند این مرد را ببیند
جعفر از حضرت جعفر آن حالات بیان رسانیده با امیر المؤمنین چرا او را نمی کشی حضرت فرمود چه بسیار عجب و عجب است که
او کشنده کسی را که هنوز مرا نکشته است و از اسماعیل ابن عبد الله حلبی مروی است که بعد از قتل عثمان چون انقلاب
در جهان و در میان مردمان بسیار شده من از خوف فتنه آشوب از مردم عزلت اختیار کردم و به ساحل دریا رفتم و در آنجا
ساکن شدم و در نشا شنیدم که مردم در پی او رفته شب از خانه هاتفی از خانه بیرون آمدم دو قطعه مردم بجو رب رفته بود
ناگاه مردی را دیدم که در ساحل دریا بسجده افتاده و بجهت گریستن و از غایت شعف ناله زردیک او جا بر دو ر رفع مناجات
کرده و تضرع و استغاثه می نماید پس در کوشه پنهان شد و مراتب ملاحظه کرده مناجات او را از او شنیدم که میگوید یا
حسن الصحبة یا خلیفة النبی یا ارحم الراحمین البدی البدیع الذی لیس مثلک شیء والدائم غیر
الغافل والحی الذی لا یموت انت کل یوم فی شان انت خلیفة محمد و ناصر محمد اسئلک ان
تنصر وصی محمد و خلیفة محمد والقائم بالقسط بعد محمد اعطف علیه بنصرک او توفه رحمة یقینی که از زنده
که بلکه نیست آن شخص با قدرت بنیان بجا که از اول هم موجودات دارد با بنده منزه اختلافات داری
داری زنده بدون از موت و فنا و هر روز از برای شان است و تو خلیفه محمد و یاری کننده محمد
و تفضل و منه از سوال میکنم از تو که یاری کنی وصی محمد و خلیفه او را که قائم بعدل بعد از او است قدا باد ر محمد را یاری
کن یا الله بر زمان خود طلب کن و برفت خود برسان پس سر از سجده برداشت و برخواست و برروی آب روان
شد پس من از عقب او میدویدم که یا من بگویم که خدا تو را رحمت کند که بیا و من سخن نکفت شد و گفت ملایم حاشیه
بگفت آنکه محمد پس متوجه کوفه شدم و در شب بهار کوفه رسیدم آن شب در صحرا ماندم که چون صبح شد داخل
کوفه شدم بیغمبر شیث علم را فرود گرفت دیدم مردی آمد در پشت منبر ایستاده رباق مشغول مناجات شد
و مناجات او میگفت الحمد لله از مناجات الذی بود اللهم انی سرت فیهم بما امرنی رسولک و
نظلمونه وقلت المنافقین کما امرتنی فجهلونی و ملائهم و ملوئی و انعقتهم و ابغضونی یعنی خدایا
پیغمبر کردیده مرا امر کرده بود در میان ایشان بجا آوردم پس همه بر من ستم کردند و با منافقان جنگ کردم چنانچه
فرمودی پس مرا بجهالت و نادانی نسبت دادند خدایا من از ایشان دلتنگ شدم و ایشان نیز از من دلتنگ شدند
و من دشمنی کردیم و ایشان نیز بجمیع دشمنی کردند بلکه خیر مرا خبر داده اند بجهت غانه ملکی که خواست ابنست که در تنظار
او را ملاقات کنم و آن قصه ابنست که ابن ملجم ملعون مراد بر انگیخته شود و من مشتاق لقای تو شده ام و از تو ملاقات

نزاستسلال چکنم مرا ابقای خود برسانند و نداده ام از دنیا جنگ آمده است و آرزومند لقای تو بوده ام و در این زودی
مرا بسعادت لقای خود برسان چون فارغ شد متوجه کوفه شد و من نیز از عقب او روان شدم و باتفاق بیرون رفتم تا او را
داخل خانه شد از عقب تحقیق نمودم که این خانه از کیست گفتند از علی ابن ابیطالب رضی بعد از زمانی از خانه بیرون
آمد در خانه مسجد شد و من از عقب او روانه شدم چون داخل مسجد شد بانگ کرد فاهلا بهذه فهار السید
که چون ماه مبارک داخل شد در آن حضرت در مسجد شد دم اشراف و اعیان کوفه نیز در مسجد کوفه حاضر شدند پس آنحضرت
به بالای منبر برآمد و خطبه مشتمل بر حمد الهی و نعت حضرت رسالت پناهی ادا نمود و مردم را موعظه شافی و ارشاد وافی نمود و این ثنا
از خود انشا فرمود بسر رسانید و عشو باشاها و دابه و احمد دار کردانید پس جانب الست نگاه کرد امام حسن را در برنشسته گفت یا
بنی کم مضی من شهرنا هذا ای فرزند چند روز از این ماه گذشته رفت امام حسن عرض کرد که سیزده روز گذشته رفت پس
بجانب چپ منبر نگاه کرد امام حسین را گفت یا بنی کم بقی من شهرنا هذا ای پسرک من چند روز از این ماه
مانده است گفت هفده روز پس آنحضرت بجانب دست بر سر خود گذاشت و ریش مبارک را گرفت و فرمود و گفت
یخضبها اشقی الناس فی هذا الشهر من دم راسی بعض بعضت ترجیح مردم در این ماه ریش مرا از خون
سر من خضاب کند و این شعر را خواند که ادی بل حیوانه و برید قتلی عذیرک من خلیلک من مرادی
من کشتن مرا میخواهد نامردی از قبیله مراد و منی بلوم براحوال امام پس حضرت گریان شد و بجوی گریست که ریش
مبارکش تر شد و حاضران نیز بگریه و صدا بلند کردند پس حضرت فرمود از قوم گمان کنید که از مرگ بترسم و گریه
منی از خوف مرگ نیست و الله لابن ابی طالب انس بالموت من الصبی الثدی الی امه بخدا قسم
که انس پسر ابو طالب بمرگ بیشتر است از انس طفل به پستان مادر یعنی من مشتاق بودم و اشتیاق شهادت را کشیدم
اما گریه منی از برای فرزندان مظلوم است که باو و دانند بعد و عزیمی مبتلا شوند از وطن خود که مدینه رسول خدا است دور
با فرزندان مرا از باد آورد و بعد از من بسوی زمین سوگوار خواهند شد و پوشیدن ایشان امت براشان نخاهند
شهر بشهر و دیار بدیار بگردانند و در بعضی از آن کربلا که تشنه شهید نمایند و بدن او را در کربلا افکنند و سر او را
نظم بیاقوت شام برده سر او در ان سپهر بجنش سپاها از این سر پر سی خون عصر
تن فنه ابرجم بیت دلت فرق به بود و پر زحلق بسر پرسی در ماه افتاب فرو رفته ردشن روزن شخیخانه نیر نام
کمر پر سی در سینه اهدف شد نوش نار کره در جگر در دعو رخم از کمر پرسی پس فرمود از حاضران سلام مرا بجانان
برسانید که هر که در مصیبت فرزندان منی بگرید و در مایم ایشان بماند دار عزیزی و بکسی ایشان محزون شود و ناله او
در نزد خدا تعالی ضایع نخواهد شد پس آنحضرت از منبر فرود آمد و شب در خانه امام حسن و شب در منزل امام حسین ع

افطار نمیخود

افطار میفرمود و زیادت از سه لقمه تناول نمی نمود و میفرمود که ساعت منی به پروردگار نزدیک شده است بخدا قسم چون امر
پروردگار رسد الوده نباشم چون شب نوزدهم در رسید از برای افطار ام کلثوم طبق نزد آن سید ابرار گذاشت که در
آن سه قرص نان بود و کاسه از شیر و نمک ساییده چون حضرت از نماز فارغ شد و نگاه به آن طبق کرد سر مبارکش را جنبانیده و
بگریست که گریستن که ریش مبارکش تر شد پس خطاب به ام کلثوم کرد که ای دختر دو نان خورش در یک طبق در نزد من
حاضر کرده چه دانسته که در مکر به دو نان خورش تناول نخود بود مگر نمی دانی که منی متابعت برادر و ابن عم خود رسول الله را
میکنم که از وقت آمدن او به دنیا تا هنگام مفارقت او از این عالم سرا از برای او دو طعام حاضر نکرده اند ای دختر
مگر میخواهی پدر خود را از خدا شرمنده و پیش پروردگار استاده بگیرند منی از برای حساب حلال بکشند هر که اکل
و شرب او در دنیا نیکو است در قیامت وقوف او در نزد پروردگار بیشتر است ای دختر در حلال حساب است
و در حرام عقاب ای دختر بخدا قسم بخدا قسم که چیزی نمیخورم تا یکی از این نان و خورش بر نداری پس شیر را بر داشت
حضرت اندکی از آن نان جو را با نمک تناول نمود و بر خواست متوجه عبادت شد و در آن شب بوسیله تنگون
عادت پروردگار بود که در رکوع برود زمانی در سجده ابتهال فقوع می نمود و ساعتی بکریه و زاری بسر
میبرد و هنگامی راز مناجات قاضی الحاجات میکرد و بسیار از خانه بیرون رفت و بآسمان و ستارگان می نگریست
و میگفت صدق رسول الله و بسیار میفرمود که لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم و بسیار میگفت اللهم بارک
لی فی القادر اللهم بارک لی فی الموة ای خدا مبارک گردان از برای منی مرگ را پس اهل بیت خود جمع
نمود و فرمود با او تلاوت و اهل فی هذه الا یامی تفقدی و فی ای فرزندان و ای اهل بیت منی در این روزها
از میان شما خواهم رفت بدرستیکه پیغمبر را دیدم و فرمود فاقعد یا ابا الحسن انا مشتاق الیک ای ابا الحسن
بخدا قسم که منی بسیار مشتاق لقای تو شدم و انک قادم الینا فی العشر الاخر من هذا الشهر بدرستیکه در دهه
آخر این ماه بنزد من خواهی آمد به بهترین طریق که به بهشت تشریف است بر انگیخته خواهد شد و این محاسن
شرا از خون سر تو خضاب خواهند کرد یا علی هلم الینا فاعندنا خیر لک و ابقی یا علی بنزد منی بیا که
آنچه در نزد ما است برای تو بهتر و باقی تر است پس اهل بیت چون این سخنان جانسوز را شنیدند و بگریه
ایشان بر فراق آن عالیجناب رسید گریه صدا بلند کرده و ناله و بیقراری بلند کردند ام کلثوم عرض کرد ای پدر
چرا امشب خواب را بر خود حرام کرده و استراحت عزم خاطر و طبع مبارکرا بر خود را جانب سکون میفرمایند
پس حضرت فرمود یا بنیتا ان اباک قد قتل الابطال و خاض الاهوال وما علیه
اضطرب و دهشت الکنه مما اعتراه فی هذه اللیلة ای دختر پدر تو شجعان بسیار کشته و خود

شوق

بحال عظیم بسیار افکنده و هرگز اضطراب و وحشت از برای او هم نرسیده و اعجب خود را در نهایت وحشت
و اضطراب می بینم و مخفی نیست که وحشت و اضطراب او از کثرت اشتیاق به پروردگار و بشرف سینه ابرار
بود و شبهه نیست که کثرت شوق باعث وحشت و اضطراب می شود پس فرمود یا بنت قد قرب
الاجل و انقطع الامل ای دختر به رستگی اجل نزدیک گردیده و امید بریده شد ام کلثوم و سایر
زنان گریان شدند حضرت ایشان را قسم داد که ساکت شوید و این قدر وحشت بکنید و به زیر کار خود
باز مشغول عبادت پروردگار شد تا وقت آن شد که مسجد رود ام کلثوم را امر کرد که آب آورد و تجدید وضو
و جامه در پوشید فرمود اشدد حیازیمک للموت فان الموت لاقیکا و لا تجزع من الموت اذا
حل بنادیکا ای علی کمر را ببند از برای مرگ بدرستی که مرگ ملاقات خواهد کرد و جزع مکن از مرگ چون به وادی تو
فرود آید پس فرمود ... و در را واکرد متوجه مسجد شد و چون به صحن خانه رسید مرغابی چند
که در آن خانه بود و ... امام حسن به هدیه آورده بودند بر سر راه آنحضرت بالها گشودند فریاد برکشیدند
و دامن آنحضرت گرفتند و نگذاشتند که بیرون رود و پیش از این صدائی از ایشان کسی نشنیده بود حضرت فرمود
لا اله الا الله صوائح تتبعها نوائح و فی غداة غد یظهر القضا این مرغان فریاد می کنند بر فراق من و در
عقب این نوحه کنندگان ... و امروز تقدیر حق تعالی ظاهر خواهد شد پس ام کلثوم را گفت ای
دختر ... جانوران ... اینها را حبس نموده ... این مرغان را ... از ... اینها
... یا ... آب و ... پس آمد تا در خانه و چون خواست در خانه را بگشاید
قلاب در ... آنحضرت بند شد هر چند خواست آن قلاب را رد کند ... فریاد ... افتاد
حضرت فرمود لا اله الا الله ... و ... مرگ است ... کمر بند خود را از زیر جامه برداشت
و بر میان بست و گفت ... میان خود را از برای مرگ که ... ام کلثوم که این سخن را شنید فریاد برآورد
واجداه ... و ... این شب ... مرگ ... و ... امام حسن آمد ... عرض
کرد ... که ... شب ... خدمت پدر ... و عرض
کرد ... حضرت فرمود ای پسر ... فال نیست ...
... خواب دیده ام که جبرئیل ... ابو قبیس فرود آمد و سنگی از آن برداشت
بسوی کعبه رفت و بر بام کعبه ... و آن دو سنگ را بر هم زد تا ریزه ریزه شد و باد بر وزید و آن ریزه ها را
در مکه و مدینه پراکنده کرد ... خانه در مکه و در مدینه نماند مگر آنکه چند ریزه از آن در آن خانه داخل بالشد ...

فورا از

خواب آن است که ... شهید شوم ... خانه در مکه و مدینه ... داخل شد حضرت امام حسن
عرض کرد ... حضرت فرمود ... از دنیا خواهم رفت ... گفت ... بمیرید ... ای
قبل از ... ای پدر ... حضرت فرمود
... که ... آمده ... گذشته ... اعرا ... خود ...
... ایشان را قسم داد که ... پس ... از فرزندان ... وداع ... گفت ... الفراق
الفراق از ... بیرون شد ... امام حسن ... آمد و ام کلثوم و سایر اهل بیت محزون و غمگین نشستند
و حضرت امیر المؤمنین ... مسجد ... و ... خلوا سبیل المؤمن المجاهد فی الله لا یعبد غیر الواحد
... راه دهید مؤمن ... در راه خدا ... پس حضرت داخل مسجد شد
... که ... مسجد تاریک بود ... و حضرت ... چند رکعت نماز کرد
و ... مشغول ... شد پس ... و ... نماز کرد و ... مسجد برآمد ...
... و اذان گفت و چون ... اذان ... اهل کوفه ... آنحضرت را
شنیدند اما ابن ملجم ... شمشیر خود را ... زهر آب داده ... و باتفاق آن ... دیگر ...
... و شب ... آنحضرت را شنیدند ... به ...
ابن ملجم آمد و گفت ... از دست ... رفیق ...
خود را ... آن ملعون گفت ... خواهم رفت و خواهم کشت ... بدبخت ...
... شمشیر خود را ... باتفاق ...
... شب ... حضرت امیر از اذان فارغ شد ... مسجد ... در میان خوابیده
... مسجد ... حضرت از اذان فارغ شد ... مسجد آمد و شروع
نمود ... طریقه آنحضرت بود ... از اذان ...
الصلوة یرحمکم الله چون به ابن ملجم رسید دید که ... فرمود برخیز از برای نماز
... این خواب شیطان است فرمود ... نزدیک است که آسمان ...
و زمین ... خواهم ... داد که در زیر جامه ... پس از
آن ... مشغول نماز شد پس ابن ملجم ملعون به نزد ستونی آمد که امیر المؤمنین در

در اثنای نماز میکرد و در اثنای استاده حضرت رکوع و سجده را بطول انجامید چنانکه عادت او بود که جمیع
نمازها از واجبات و نوافل مرتبه بمرتبه رکوع و سجود بطول انجامیدی آن ملعون صبر نکرد تا آنحضرت
رکعت اول را ادا کرد و از رکوع فارغ شده و بسجده رفت و چون خواست سر از سجده بردارد اکو را
و بلا [illegible] که زبانت بر پریده باد مرغ روحت از قفس دل بپریده باد آن بدبخت ملعون شمشیر خود را
حرکت آورد و بغایت قوت که داشت بلند کرد و بر فرق همایون آن سید انس و جان و مقتدای عالمیان فرود
آورد و فقار افریت آن ملعون بر موضعی از آن سر همایون رسید که در روز حرب خندق عمرو بن عبدود بر آن سر
ضرب رسیده بود از ابن ملجم ملعون نقل شده که ضربتی بر فرق همایون حضرت امیرالمؤمنین زدم اگر در میان
اهل زمین قسمت میکردند آن ضربت همه را هلاک میکرد زیرا که آن شمشیر را بهزار درم دیگر تا زهر بزهر آب داده
بودم اما چون آن ضربت بر آن محل رسید تا موضع سر انور تا پیشانی منورش شکافته شد و اعلا آواز داد
زار سر برزد بلند فرمود بسم الله و بالله و فی سبیل الله و علی ملة رسول الله فزت برب الکعبة رستگار
شدم برب کعبه جاء امر الله و صدق رسول الله امر خدا رسید و صدق قول رسول خدا در رسید و ظاهر شد
پس آنحضرت بر رو در افتاد و [illegible] است که سر از سجده معبود بلند شود بسجده رود از ضربت این
عجب فرقت نبو فت و بر روی زمین افتاد و خون از او جاری شد و در آن وقت هم بپا [illegible] تا مسجد زمین
بخون رنگین شد آسمان بلرزید و دریاها بموج آمدند ماهیان خود را از آب بیرون انداختند بر خاک حشرات افتادند و در
[illegible] مسجد کوفه برهم میخوردند [illegible] طاقت [illegible] صداهای آنرا انداخت و خروش ناله از فرشتگان آسمان
در هوا بلند شد باد سیاه شد و رسید که هوا تیره و تاریک کرد و جبرئیل در میان آسمان و زمین ندا داد و بهر ندای
[illegible] که بیدار بود و شنید که تهدمت والله ارکان الهدی و انطمست والله نجوم السماء و اعلام
التقی بخدا قسم که بر هم شکست ارکان هدایت و تاریک شد ستارهای علم نبوت و برطرف شدند نشانهای تقوی
عبادت و انفصمت والله العروة الوثقی و گسیخته شد عروة الوثقی قتل ابن عم مصطفی قتل الو
صی المجتبی قتل علی المرتضی قتل والله سید الاوصیاء قتله اشقی الاشقیاء کشته شد پسر عم
محمد مصطفی و وصی برگزیده مجتبی و شهید شد علی مرتضی و سرور اوصیا و او را بدبخت ترین اشقیا شهید کرده
پس حضرت [illegible] فرمان کرد که یا ایها الناس قتلنی اللعین ابن الیهودیة و رب الکعبة قتلنی ابن ملجم
ای مردم بخدای کعبه که کشت مرا یهودی ملعون پسر زن یهودیه یعنی ابن ملجم ملعون و چون آواز قتل امیرالمؤمنین
باهل کوفه رسید جمیع اهل کوفه از مرد و زن بعضی با سر برهنه و بعضی سلاح بسته روی بمسجد نهادند سادات کو

در الوقت

در آن وقت غیر خروش و افغان و فریاد و واماماه از مرد و زن برآمد و دستها بر فرقها میزدند و دیگر چیزی [illegible]
نشد و چون مردم بنزدیک آن سید مظلوم رسیدند دیدند که در محراب افتاده و [illegible] او بر
[illegible] خود [illegible] کم [illegible] بعضی از زنهای خلق
[illegible] شمشیر [illegible] از زبان پسر [illegible] دیگر [illegible] بدست مبارک خون
خویش سر مبارک کرده و محاسن خود را [illegible] رسول خدا را بهم
و [illegible] با فاطمه زهرا ملاقات کنم [illegible] سید الشهدا امت [illegible] و باجی حضرت
برادرم جعفر طیار [illegible] اما چون صدای قتل شاه ولایت بگوش افتاده حضرت رسالت رسید ام
کلثوم [illegible] برادر [illegible]
و حسن و حسین علیهما السلام از خانه بیرون دویدند و مردم با سرهای برهنه [illegible] امیرالمؤمنین و امام
العابدین [illegible] فی سبیل الله بخدا قسم که کشته شد امام عابد [illegible] کسی که [illegible]
مردم [illegible] چون آن [illegible] مظلوم [illegible]
و فریاد و [illegible] برادر [illegible] داخل مسجد شدند چون بنزدیک محراب رسیدند دیدند
[illegible] در محراب افتاده و اعیان و اعظام کوفه [illegible]
[illegible] نظم
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] نظم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

فتم اینجا پیداست هنوز ماتم او بیاد محنت رسیده است هنوز فکار الم چکی دراز انیم بود محنت بجار دیگر فتاده ایم
هنوز محنت مادر پسر نیامده بود دل از غم آن در پدر رنجانیده بود فرقه نو غمکی پاشی زخم و نهاشد جماعت
غم ما حسا بیکسان دوباره شد از پدر دل نبار بهوشی دیده زمان بیکسان برای خدا جانسوز ده کان بخشم مرحمت
بکش الماپون اوراز کمر حسنین علیهما السلام بگوش مبارک آنحضرت رسید دیده باز کرد و بطرف آن دو سبط
رسول الله نگاه کرد و حسن فرزند و گفت ای فرزندان گرامی بعد از امروز دیگر پدر شما علی المرتضی نخواهد بود و دیگر
جد شما محمد مصطفی و مادر شما فاطمه زهرا و جده شما خدیجه کبرا با حوریان جنت الماوی بود در پدر شما برآمده و با ایشان رفتن
او را میگفتند پس شام یا شنبه دوست از کمر پیدا را دیده اکثر روی شما علامه السا بر کمر او در او و بعد پس سر مبارک خود را
بر دامن امام حسن گذاشت و چون آن بعجم ملعون شمشیر خود را بزهر آب داده بود و هم چنانکه نقل شده که هزار درم
داده بود که شمشیر او را بزهر آب داده بودند زهر در سر و بدن آن عالیجناب سرایت نمود و رفته رفته چهار کشتی
از روز ب سفید ما بین شد آنحضرت باطراف آسمان تفکر میکرد و زبان مبارکش تسبیح و تقدیس الهی
جاری بود و میگفت اسئلک یا رب الرفیق الاعلی فتم این سؤال میکنم از تو رفاقت انبیا و اولیا در
اعلی درجات جنت پس ساعتی مدهوش شد در این وقت حضرت امام حسن علیه السلام زار زار میگریست و روی خود را
بر روی او گذاشت و رفته رفته چهار کشتی و رخ بسوی در آن رسید و قطرات عبرات از دو چشم دیده های
نور چشم فرزند کاینات بر محاسن چون آب آن نور دیده مصطفی بر رخ علی المرتضی ریخت چشم گشود
فرمود ای فرزند گرامی چرا بر پدر خود جزع کنی و حال آنکه ملائکه ملکوت بدرگاه پروردگار رضا ما می‌بینند
نمودند و انتظار قدوم او میکشند و بعد از تو بعد از پدر برادرت شهید خواهی شد و برادرت حسین علیه السلام
در صحرای کربلا به تیغ اهل ظلم جفا از پا در خواهد آمد و در هیچ حالت بجز پدر و مادر ملحق خواهد
شد پس امام حسین علیه السلام عرض کرد ای پدر معامله ما تو کرده فرمود فرزند این تنه بود به عبدالرحمن پسر
ملجم و چرا که ... ساعت او را در کشته داخل شدند نمود ناگاه غلغله و فغان از مسجد پیدا شد
و این ملجم را با سر پا برهنه و دست بگردن بسته داخل نمودند و جمعیت بسیار برد در آن نابکار فراهم
آمده بعضی او را لعنت کردن و بعضی آب دهن بر صورت نحسش می افکندند و جمعی گوشت او را به
دندان بخاییدند و بعضی او را سرزنش و کردن گوشت بدن پلید نحس ملعون او را میکندند و [illegible] و امامان
و مصیبتزده میگفتند و فریاد [illegible] بر جمد اشته [illegible] شمشیر برهنه در دست داشت در
پیش روی آن ملعون معنون مردم [illegible] ناگهان [illegible] و سر او را [illegible] بوده

تو دم

چون سر او از ریش چپ شیخ چو رسن بود و چشمهای او ماننده دو نقطه خون بسته بود اما از خوف و وحشت بر فرق چپیدگی
فرو رفته بود و شعر [illegible] چنانچه که ملعون بجعفر آن بود و دلم چند نفس خود را بلعیت کردم راه و سر از این عمل شنیع ملامت
کردم [illegible] آخر مرا بجهنم رسانیده ای [illegible] از هول ملک منی در جهنم و چون نظر امام حسن علیه السلام بر او افتاد فرمود ای
[illegible] شده [illegible] بدترین خلایق را شهید کردی و امت خود را هلاک نمودی آن ملعون سر به زیر افکنده
[illegible] پس حضرت امیر [illegible] او شد و گفت یا [illegible] بد امیر بودم شما [illegible] نعوذ بالله [illegible]
[illegible] گفت با وجود اینکه منع با تو نیکوی کردم و مهربانی نمودم و بعضی [illegible] در حق تو نیکی [illegible] چرا
[illegible] سخت [illegible] در آن [illegible] منع [illegible] آن ملعون سر به زیر افکند سکوت اختیار کرد پس
[illegible] آن مرد که آن را آورده بود پیر سیاه [illegible] ملعون را [illegible] یافتم گفت خواب دیده بودم [illegible] در پهلوی
[illegible] بود ناگاه مرا بیدار کرد و گفت تو در خواب و [illegible] امام تو علی ابن ابی طالب را شهید کردند [illegible] از
خواب جستم و گفتم خدا [illegible] میکنند این چه سخن است که میگوئی [illegible] کرده است [illegible] سلطان
است [illegible] و شوهر چه زمانه [illegible] بوده است [illegible] نامدار است [illegible]
سالار [illegible] و گفت [illegible] شنیدم که قتل امیر المؤمنین [illegible] اهل کوفه
آن [illegible] باشند [illegible] قتل امیر المؤمنین بگوشم رسید [illegible] خواستم و شمشیر خود را
از غلاف کشیدم و [illegible] بیرون دویدم که ناگاه [illegible] این ملعون را دیدم که شمشیر در دست داشت
[illegible] و گفتم ای ملعون این شمشیر برهنه چیست در دست تو [illegible] امیر المؤمنین را [illegible] بر زبان او
جاری کرد و گفت [illegible] شمشیر خود را حواله او کردم و او [illegible] شمشیر خود را [illegible] ضربت او را رد کردم و او را
بر زمین افکندم [illegible] مردم در رسیدند و مرا مدد کردند و او را گرفتم و دست گردن [illegible]
به مسجد آوردیم پس حضرت امیر المؤمنین با امام حسن فرمود که با این اسیر رفق و مدارا کن ای حسن علیه السلام
گفت ای پدر [illegible] شده و ما [illegible] نموده و با [illegible] رفق [illegible] حضرت فرمود ای فرزند
ما اهل بیت عفو و رحمت و کرامت و شفقتیم [illegible] بخوردیم [illegible]
دهد و دست و پای او را زنجیر میکشید [illegible] و چون در [illegible] بضربت [illegible] پس
فرمود مرا ببرد [illegible] و [illegible] پس او را [illegible] امام حسن و دیگر [illegible]
[illegible] از مسجد بیرون آمدند [illegible] شده و عالم روشن شده [illegible] حضرت امیر فرمود [illegible]
مشرق [illegible] فرمودند [illegible] اذا تنفس [illegible] در روز قیامت

از تو شهادت خواهم و چون تو خلاف میکنی دیگر که از یزید است عمر که بار رسول الله کند را بسلام تمام و نیز سر را تو هرگز
نگفته دین جنت شراب النجس نمودم و نابود نا قیام بسم الله سجده کرده و گفت خدایا گواه باش که فردای قیامت که هر دست
هزار یزید کافر باشند گواهی دهی که از اول عمر خود آنچه هرچه فرموده بجان قبول کردم و از آنچه نهی فرموده اجتناب نکرده‌ام
مهر کرده هیچ لف سخنی خود نگفته نمودم جمیع اهل کوفه کافر بودند که علم بیکبار از سخن حضرت هر دو شیر آورد
حضرت نهایت ضعف بر داشته روانه خانه شدند و چون به در خانه رسیدند دختران فاطمه و سایر
زنان را زار و زار مطلع شدند همه از جا برخواستند و ناله و ابنا و علیا از روی زمین چرخ بر بین رسانیدند
و عکس با سرها برهنه و موی پریشان دویدند بیت روان شدند سراسیمه و پریشان حال ۞ پر درد زنان بسوی
پدر با استقبال ۞ و چون او را داخل حرم نمودند از نظر دختران فاطمه بر داشتند و کمال شدت ضعف جناب وحی
او در خون خود خضاب ۞ و عامه او پر خون و در رانه گلگون ۞ ز بحکم ... داشت فراهت ۞ اثر پیکار او
خضاب گشته بخون چهره مبارک او و هم یکبار دگر همه جا را فاکر و زنند و معتو از سر افکندند و فریاد بر آوردند
در اساس تعزیت بر پا نمودند ۞ شاید از شور در جهان فکنم ۞ غلغله در همه جهان فکنم ۞ رستخیز جهان برانگیزم ۞ شور بر
بسر پیر و جوان فکنم ۞ همه دختران فاطمه و سایر فرزندان و هاشمیه مخدرات ۞ یکدفعه بر پای مبارک او افتادند ۞ یکی
بجاروب از چهره خون ناب سترد ۞ یکی غبار ز پای مبارکش می برد ۞ یکی بشد بر ... نظر میکرد ۞ یکی فتاده فکر
الم بسر میکرد ۞ یکی بدامنش از درد سر و دل آویخت ۞ یکی بخون جگر آب دیده می آمیخت ۞ فروغ و اهل از غم الم
فکنده زلزله در گنبد زبرجد آدم ۞ از هر طرف سر و پا برهنه اهل حرم ۞ شد تا بر او چو حلقه ماتم جمع آمدند ز هر سو
دو شش ... کنار ... ۞ ... اساس تعزیت ... کرده ... ۞ ...
شبستان ... ۞ ... ۞ هنوز در درد غم ... بود ۞ هنوز شام ...
هنوز بود در اندوه حضرت زهرا ۞ هنوز بوده ... در ... ۞ ... سوز ... ۞ فتاد ...
... ۞ ... ۞ ... حضرت مولا ۞ خطاب کرد ... کنند
... ۞ ... ۞ بدختران ... ۞ ای
... بزرگوار ... ۞ ... ۞ ... ۞ ... بیچاره
... ما ... و ... بود و ... از تو کسی ... ما را با دگر
... فرزندان ... و پای حضرت امیر افتادند و بوسه بر قدم مبارک ... نهادند
... مادر ما ... زنده بود ... ما را تسلی داد ... مادر مدینه در سر مرقد

ببرد

ببرد و سر زده نالان دل خون و در سر رو فتاد و معلوم این حالت است که مادر را فتاده ضربت ... جمع شده و ام کلثوم
گفت نظم یا ابتاه حزننا طویل و صبرنا قلیل ... یا ابتاه من المصیبة الکبری ... بدر بزرگوار
رفته تو بیمار ... است و قریب دیده ... هرگز ... نخواهد شد ... دکان اهل بیت را
که ... خواهد داد و بزرگی ... خواهد بود ... فرزندان فاطمه را
تسلی حسرت بر افروخته شد و در ... بوقت ... را دیده باز بدر حضرت علی المرتضی
... بر گرفت و ... بر روی ایشان ... و ... کنید ... روزی ...
... حضرت مصطفی و مادر ... فاطمه ... حضرت مصطفی را دیدم ... مبارک ...
... آنچه ... ملالت ... معارقت
... حضرت امیر ... از سیاه ...
... یا ابتاه من لنا بعدک ... تغلبت البکاء ... بزرگوار
بعد از تو ... حضرت امیرالمومنین علیه السلام ...
... حالت ... دیده ...
... امام حسین ... حضرت ... دست مبارک آب از دیده ... دست ...
... فرزندان و برادران ... محمد ...
عظیم کنند و انقلاب ... آب دیده ... حضرت ...
فرزندان ... آب از دیده ... جاری شد ... مبارک ...
سرایت کرده بود ... حضرت امام حسن ... از شیر بدست آنحضرت
داد حضرت ... از آن تناول نمود و ... بدست امام حسن داد ... فرمود ...
... امام حسن ... و آب ... آن شیر را ...
داد ... حضرت فرموده بود ... ملعون ... شیر را گرفت
... حضرت امیر
... پس ... و ... حضرت امیر ... این شیر را ... آب داده
... بر گرفت ... کرد و گفت ... این شیر را ...
و این ... دریغ ... دریغ ... دریغ ... و چون شب ...
... آن شب ... جمع شده ...

که بر خدمت او برسند پس فوج فوج مردم بجامعه نو و سلام کردند حضرت جواب میداد و میفرمود سلونی ان تفقدونی
سؤال کنید از این پیش از آنکه دیگر مرا نبینید ای شیعیان خود سبک کنید و بعد هر فرقه ایشان را وداع میفرمود و چون شب
بیست یکم در آمد حضرت همه اهل بیت و فرزندان خود را جمع نمود و ایشان را وصایا چند فرمود و امر بخیرات و حسنات
و طاعات نمود و در آن شب اثر زهر در بدن مبارک بسیار ظاهر شد و هر چند خوردن دارو مبذول کردند
تناول نفرمود و ساق های مبارکش بذکر حرکت میکردند و عاشقانه مروارید عرق از جبین مبارکش میریخت و بدست مبارک
خود پاک میکرد و میگفت شنیده ام از ابن عم خود رسول خدا که چون رحلت مؤمن نزدیک میشود ناله او ساکن میشود و عرق
از جبهه او مانند مروارید میریزد پس همه اولاد و اهل بیت را از صغیر و کبیر حاضر گردانید و اسم هر یک را بزبان جاری
نمود و گفت ای حسن و ای حسین ای عباس ای محمد ای عون ای عبدالله ای زینب ای کلثوم استودعکم الله والله
خلیفتی علیکم شما را وداع بازپسین میکنم و حسن خلیفه بر شما و وصی حکم شما است پس برادرش حسین ع که معروف
است بجهان مظلوم و ابی عبدالله ... شما از زهر شد و من از شما ام پس فرزندان که از زهر قاطع داشت مطلقت
شد و گفت شما را وصیت میکنم در باره اولاد فاطمه و جدا دائی نگفت ایشان ... پس فرمود احسن الله لکم
العزاء و فداء شما را بر نیکوئی کرامت کند که ما بر حیات شب از جان شما جدا میروم و بجد شما مصطفی و مادر شما فاطمه زهرا
ملحق میشوم اهل بیت و فرزندان که این سخن از او شنیدند و فغان بر آوردند گفت ای پدر دوست از دنیا
سیر شده و عزم رفتن نموده زینب خاتون گفت ای پدر گویا مشتاق این جنت رسول خدا و مادرم فراق
شده اکنون که نزد ایشان میروی سلام مرا بجد و مادرم فاطمه برسان که زینب بیچاره در فراق تو سوخت و غم
رفت مادر پس پدر اندوهش بزرد که تو علی الاتصال گریانم با تشنگی است چون بسینه بریانم پس حضرت
بامام حسن فرمود که چون من از دنیا بروم مرا غسل ده و کفن کن و حنوط رسول الله که از کافور بهشت است و جبرئیل
بجهت آنحضرت آورده بود و جنازه مرا بر دوش بگذارید ... پیش تخت ... عقب ...
... آن برویده بر موضع که جنازه بایستد آن موضع قبر منست پس آنجا جنازه مرا بگذارید ای حسن تو اول
نماز من پس جنازه مرا از موضع خود بردار و آن موضع دور کن پس در آنجا قبر کنده و لحد ساخته خواهی یافت
در جوی منقش در آنجا خواهی دید در آنجا نقش خواهد بود که این قبریست که نوح نبی ازبرای علی ع فرزند
خود امیرالمؤمنین ساخته است پس مرا در آن دفن کن و بعد خشت بزرگ در آنجا خواهی یافت
آنرا بر در ... بجای ... بعد خشت را بردار و نظر بقبر کن و مرا در آنجا نخواهی یافت زیرا که بجدت رسول
ملحق شدم پس رو کرد بحضرت امام حسین و گفت یا ابا عبدالله انت الشهید هذه الامة فعلیک

بالصبر

بالصبر والتقوی ای حسین تو شهید این امت خواهی شد پس بتو باد صبر و تقوی پس ساعتی بیهوش شد و
چون بهوش آمد گفت در این وقت رسول خدا و عمم حمزه و برادرم جعفر بنزد من آمدند و گفتند یا ابا الحسن
عجل لنا فانا مشتاقون الیک بشتاب که ما بسیار مشتاق توایم پس دیده را بسوی اهل بیت و فر
زندان گردانید و نظر حسرت بایشان کرد و فرمود یا اولادی یا اهلی استودعکم الله جمیعا تا
وداع بازپسین نمایم ... خدای سبحانه و خدا خلیفه منست بر شما پس گفت السلام علیکم یا رسل ربی
ای رسولان پروردگار سلام من بر شما باد پس چشمهای آنحضرت در عرق نشسته و مشغول ذکر خدا گردید و رو
بقبله آورد و دیده ها بر هم گذاشت و دستها و پاهای خود را بسوی قبله کشید و گفت اشهد
ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله و از این سرای فانی درگذشت و بقدم شهادت
بروضه رضوان خرامید پس صدای ... رسید که قائلی میگوید ساعتی پیش ... رفتند و فغان و ناله بر آوردند
و در هوا ... اهل کوفه ... که امیرالمؤمنین ...
جاریه فرامید مردان و زنان هم ... بجانب حضرت آمدند ... اهل قبایل و اهل
بر که اطراف و نواحی و قرای کوفه بودند مطلع شده ... حاضر شدند و غلغله در کوفه افتاد که چشم
ندیده و هیچ گوشی نشنیده و در آنحال حضرت ... مردم حاضر شده میگریستند و میگفتند انا لله و انا الیه
راجعون پس گفت منقطع شد خلافت پیغمبر پس ... حضرت در آنجا بود ... که میگفت خدا
ترا رحمت کند ای ابا الحسن تو بودی که اسلام آوردی ... پیشتر بودی و ایمان ... و یقین ... پیشتر بودی و در
رنج و مشقت ... افزون ... از مناقب و فضایل آنحضرت تعداد نمود و مردم در
دور او جمع شده بودند ... کلمات ... گریستند ... ناگاه ... غایب شد و بعد از
آن معلوم شد که حضرت خضر بود و ... در اهل زمین یکبار فریاد و ناله و شورشی
و غلغله از آسمان ... صداهای عجیب و غریب می آمد ... صداهای تسبیح و تقدیس ...
بود و جعفر ... مرتفع ... که میگفت بنفسی و مالی و عشیرتی
اهلی فداک ... قتل ابن ملجم ... علی
... امیرالمؤمنین
وقد توفی العلائق فی الوفا فهدت لله ارکان بیت الحرم ... جان من فدای تو امیرالمؤمنین
وهو یکتب بمقتله البطحاء واکناف زمزم جان فدای امیرالمؤمنین که گریست زمانی در قتل او
که در شجاعت بالاتر است از جمیع خلایق بود و از شهادت ارکان بیت الحرام مضطرب شد

لبیک ودرم داخل آب زمزم لکاد الصفا والشعر کلاهما جبل و بان النقص فی ماء الزمزم نقص
علی خیر من ولی الصفا انا العالم السادسة العظم و نزدیک شد که صفا و مشعر از هم پاشیده شوند
و آب زمزم خشک گردید از جهة فقد بهترین کسان که [illegible] بر سنگ [illegible] برمی خاست و بر [illegible] راه رفتند حتی
برادر پیغمبر ما [illegible] و الحجر الاسود [illegible] لقتل علی [illegible] در قتل علی نور از نور
شهید زایل شد و مانند شب ظلمانی تاریک گردید پس حضرت امام حسن و امام حسین ع پدر بزرگوار خود را غسل
دادند و او را در تابوت گذاشتند عقب تابوت را گرفتند پس تابوت بلند شد و کسی نمی دید آنرا که برداشته
مقدمه که ملک جانب مقدم جبرئیل داشت و دیگر [illegible] که تابوت روانه شد [illegible] از کوفه برآمد و
جمیع زنان و دختران سر و پا برهنه از خانه بیرون آمدند و از عقب بیرون دویدند [illegible] خود را بخراشیدند
پس حضرت امام حسن ایشان را منع نمود و ایشان را برگردانید [illegible] شهزاده گان فریاد خود را بلا حول ولا
قوة الا بالله العلی العظیم و انا لله و انا الیه راجعون بلند کردند و گفتند وا اباه و انقطاع ظهراه
و آن مقدس از هیچ چیز نگذشت از دیوار و [illegible] مگر آنکه از جهة تعظیم سجده میکردند و هم
چنانکه از حضرت صادق ع روایت است که سبب خم شدن عمارتی که حال در سر راه نجف است و [illegible] آنرا حنانه
گویند آنست که چون جنازه امیرالمومنین ع از پیش آن [illegible] از جهة تعظیم و توقیر [illegible] و تاسف برادر پیغمبر
[illegible] و دیگر برخواست در پیش تابوت از [illegible] بیابان کنده و بیرون رفته [illegible]
در عرض راه سواری برقع افکنده رسید که بوی مشک و عنبر از او ساطع بود و بر ایشان سلام کرد پس به امام حسن گفت
انت الحسن بن علی [illegible] الوحی و التنزیل و خلیفة الله [illegible] حسن ابن علی علیه السلام که [illegible] وحی
و تنزیل و خلیفه پدر خود امام حسن ع در جواب عرض کرد نعم پس گفت هذا ابن علی سبط النبی
الرحمة و قطب النبوة و حبیب العصمة این حسین ابن علی است سبط پیغمبر [illegible]
و صاحب عصمت است امام حسن گفت بلی پس [illegible] حضرت امیر گفت هذا ابن [illegible]
[illegible] الوصی و خلیفة رسول رب العالمین عرض کرد بلی پس گفت بر من سلام کنید
و در امان خدا بروید عرض کردند که پدر ما [illegible] وصیت نموده است که ما سلام نکنیم مگر بر جبرئیل و حضرت
خضر [illegible] نقاب از رو برداشت چون نگاه کردند حضرت امیر بود پس امام حسن تبسم نمود و تعجب
کرد حضرت فرمود ای حسن تعجب مکن که هیچ نفس در مغرب و مشرق نمیرد مگر آنکه [illegible]
و او از هیچ کس غایب نیست این بگفت مخفی شد و [illegible] راه [illegible]

وتیع این ان

وتیع ایشان بند بود چون تابوت بموضع قبر شریف رسید پیش تابوت بزمین رسید و [illegible] اسم [illegible] آنرا بر زمین
گذاشتند [illegible] ابری ظاهر شد که در میان آن مرغان سفید بودند و بر سر ایشان سایه افکندند پس اول
حسنین ع بر پدر بزرگوار خود نماز کردند و بعد از آن حاضران نماز کردند بلکه جمیع ملائکه و ارواح قدسی هم بر نماز
او حاضر شدند و هم چنانکه روایت کرده اند که [illegible] بعد از [illegible] را [illegible] کردند و ایشان را [illegible] بردند او گفت
بر ایشان عرض کرده و ایشان را [illegible] پس امر کرد که روغنی [illegible] آوردند و ایشان را در میان آن روغن انداختند
تا هلاک شدند یکی از ایشان [illegible] ایشان را [illegible] رسانند و آن شخص [illegible] بلاد اسلام شد
ناگاه در اثنای راه در میان [illegible] شنید چون نظر کرد [illegible] خود را که در میان زینت
گذاشت هلاک کرده بود [illegible] آن شخص گفت شما را در [illegible]
بهشت [illegible] گفتند بعد از آن که ما شهید شدیم
وبلغ [illegible] که با شمس البر و البحر فما [illegible]
الشمس علی ابن ابی طالب فی هذه اللیلة یعنی از شهیدان [illegible] و در این شب سرور
شهیدان و [illegible] شهید شده [illegible] و با جمیع شهیدان عالم
برادر [illegible] چون از نماز فارغ شدند جنازه را برداشتند و [illegible]
[illegible] قبری [illegible] و بر آن تخت نوشته
بود که هذا ما ادخره نوح النبی [illegible] الطاهر الصالح المطهر علی ابن ابی طالب ابن [illegible]
[illegible] علی ابن ابی طالب پس [illegible] نقش پدر بزرگوار خود را
[illegible] الی التربة
الطاهر [illegible] اشتیاق الحبیب الی الحبیب [illegible]
[illegible] حضرت امام حسین و امام [illegible]
غار گذاردند [illegible] حضرت امام حسن ع
پرده از بالای سر آنحضرت دور کرد [illegible] حضرت رسالت پناه و نوح و ابراهیم [illegible]
امام حسن پرده را [illegible] فاطمه زهرا و مریم و آسیه [illegible]
نمودند [illegible] صعصعة ابن صوحان [illegible]
خود ریخت و گفت بابی انت و امی یا امیر المومنین هنیئا لک یا ابا الحسن پدرم و مادرم فدای تو باد

یا امیرالمؤمنین دیگر مارا باد بر تو کرامت های خدا بتحقیق که صبر تو قوی بود و جهاد تو عظیم و با نچه از زندگانی رسیدی
و [illegible] دیگر خود در [illegible] و در جوار ابن عم خود ساکن شدی خدا بشارت خود را باستقبال تو فرستاد و ملائکه
خود را بر دور تو جمع نموده و شراب بدر و برادرت محمد مصطفی رسانید پس سؤال میکنیم خدا را که مارا توفیق دهد که پیروی
تو کنیم و بسنت طریقه عمل نمائیم و با دوستان تو دوست باشیم و با دشمنان تو دشمن باشیم و در قیامت در زمره
دوستان تو محشور شویم و بسیار دیگر از فضائل و مناقب آنحضرت گفت و اهل حال بسیار گریستند و از آنجا
مراجعت بکوفه نمودند و چون آن سبطین علیهما السلام بدر کوفه رسیدند از میان ویرانه ناله و زاری شنیدند پس
ناله رفتند و غریب و ضعیف ناتوان را دیدند که در خرابه تنها بر خاک افتاده و خشتی بزیر سر نهاده بسوز دل
مینالید و میزارید و اشک حسرت از دیده میبارید گفتند چه کسی که چنین زاری میکنی گفت مردی غریب و بیمار و عاجز
و بیخویش و بی یار و [illegible] و فقیر و رنجور و مشغول [illegible] و شکسته [illegible] و در مانده از همه کس باز مانده نه یاری
دارم و نه پدری و نه فرزندی و نه خویشی دارم نه برادری و نه خواهری پس گفتند که چند روز است که تو مبتلا شده و متوجه احوال
تو کیست گفت یکسال است که در این شهرم هر روز مردی می آید و بر بالین من می نشیند و چون پدر مشفق و برادر
مهربان ملاطفه و دلداری میکرد و متوجه احوال من میشد و آنچه مرا در کار بود از برای من می آورد و گفتند میدانی آن کسی که بود و چه
نام داشت گفت نمیدانم گفتند آیا نامش را از او پرسیدی که نام تو چیست فرمود ترا با نام چه کار من تعهد حال
تو از برای خدا میکنم گفتند آن مرد چه رنگ و صفات بود و چگونه بود گفت نابینایم و از آن نشان نتوانم داد و اما سه
روز است نزد من نیامده و تفقد احوال من ننموده نمیدانم او را چه پیش آمده باشد گفتند از رفتار و کردار او هیچ
نشانی داری گفت آری نشان او آن است که پیوسته تهلیل و تکبیر و تسبیح میکرد و چون آواز تکبیر و تسبیح بر داشتی گویا
در و دیوار [illegible] و [illegible] تسبیح ملائکه بگوش من میرسید و از در و دیوار و سنگ و کلوخ آواز تسبیح می شنیدم [illegible]
[illegible] می نشست میگفت مسکین جالس مسکینا غریب جالس غریبا [illegible] و غریبم بالغریب
همنشین میکنم شهزادگان این علامت را شنیدند [illegible] بیکدیگر نظر کردند و زار زار گریستند و گفتند ای پیر آن شخص
پدر ما [illegible] و در [illegible] حضرت مصطفی [illegible] بود و پیر گفت آنحضرت [illegible]
داده که [illegible] گفتند ای بخت [illegible] از دنیا رحلت فرمود [illegible]
[illegible]
[illegible] امام حسن و امام حسین آن پیر غریب را [illegible]
[illegible] پس گفت [illegible]

عذاری

مقدار شبانه مرا بسر قبر او ببرید تا او را زیارت کنم پس امام حسن دست راست او را گرفت و امام حسین دست
چپ او را و او را بسر قبر [illegible] حضرت امیر بردند و آن پیر خود را بر روی قبر انداخت و گریه و زاری بسیار کرد و پس گفت خداوندا
بحق صاحب این قبر که جانم بستان که دیگر طاقت مفارقت [illegible] و دعای آن پیر [illegible] اجابت رسید و نقد جان را
[illegible] از دار فانی رحلت [illegible] جاودانی شتافت [illegible]
حضرت امیر [illegible] بیت [illegible]
[illegible] حضرت امام حسن [illegible] امیرالمؤمنین [illegible]
[illegible] حضرت امام حسن [illegible]
[illegible] لعنة الله
[illegible]
[illegible]
در مسجد الحرام بودم [illegible] مقام ابراهیم [illegible] مسلمان شده [illegible]
چون [illegible] مقام ابراهیم نشسته [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
عبدالرحمن ابن ملجم [illegible] امیرالمؤمنین [illegible]
[illegible] تا روز قیامت

مجلس چهارم در شهادت حضرت امام حسن مجتبی علیه افضل التحیات [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم سبحانک اللهم و بحمدک یا من [illegible]
ربنا بمحمد رسول المصطفی خاتم النبیین و طهر قلوبنا بولایة سید المرتضی صالح المؤمنین [illegible]

بانتقاد او لیاء الاکرمین واصفیائه المکرمین و وسع سرایرنا باتباع احبائه المنتجبین ولاة الخلق
اجمعین دعوه سیار العارف و الیقین و تصلی علی رسولک الذی عظم بلا شرح ادا امانتک
وطاعتاوفه فی ابلاغ رسالتک واظهر فیک حق الجهاد و تحمل ما تحمل من اهل الجور والعناد
فانتجب الاکرمین و الداعها الزکیة و فوز فی سبیلک وعترته الطاهرة العلیة فصل علیه افضل
ما صلیت علی احد من انبیائک المقربین واصفیائک المکرمین و تصلی علی وصیه وخلیفته وصاحب
اعلامه وسریرته و بیل البیت الحرام امیر العرب والعجم افضل المجاهدین و اشرف القائلین صاحب
الجود والحکم و باب المدینة العلم ومظهر العجایب ومظهر الغرایب امام المشارق والمغارب
الذی حبه فرض علی الحاضر و الغایب ابی الحسنین علی ابن ابی طالب و علی زوجته المعصومة المظلومة
المقهورة الحرومة ذات المصایب والنوایب دکی شجان ام سادات الشهداء ووالدة قادة السعداء
بنت خیر الانبیاء وحلیلة سید الاوصیاء البتول العذرا فاطمة الزهراء و علی ابنیهما سیدی الشهیدین
السعیدین النورین النیرین الشمسین القمرین النجمین الفرقدین الکوکبین الازهرین العالمین فاخلیفی الکل
ملوین المظلومین المعصومین المحرومین الشهیدین القتیلین الکبیرین الحسنة ذبنیک و للعرش قرطین
فی الجنب المقتولین والعصاة الذین تشفعین للمصطفی سبطاک والمرتضی ولدین و فی الزهرا قرة عینان
ابی محمد الحسن و ابی عبد الله الحسین و علی باقی ائمة المعصومین الانجبین المظلومین صلوات
الله علیهم اجمعین ولعنة الله علی اعدائهم اجمعین الی یوم الدین ویلا وا ویلا ارزمصیبت
اولاد رسول و فغان از محنت فرزندان بتول چه بلاها از گردش ایام با اهل بیت رسید وچه زوالها از فاخانواده سید
ابرار روز و شب لیل و نهار کشیده مصایبکم بال طیه مصیبه و رزو علی الاسلام الحمدیة الفکر بجن
عظیمه است باسلام رسیده سامکم بالعدوی عند شتی و ابکم حزن اذا قبل العشی ارزمصیبه
جمعی دردمند محنت و الفت من ازروی غربی و اندوه برشان کریه و نوحه جملهم چون ماه محرم در آید نظم سنگ شود
کوه ز بیم خون شد کیه جگر الماسی قرون شد در زشت ما تمنه چو ماه دو آفتاب بیهوده بر بیان فلک
نیلکون شد بر باکرفته هر دست روزگار کوسعدی که زبیر چینی شکون شد موج سرشک رفت باوج فلک
کشید ازنا به فغان بعجم رسید فتنده دل ز بیر دی بعد رعا عجب الماسی چو سکون خانه دلگیر واعجب
بجهه ودوانش پیداد شاه جهان در فقد آن نام کرد عجب الماسی ربه کشته نفس ارغم حسن کوه شره
شره جگر واعجبا سنک بلیه احباب کوه از بلیه شکسته کردد عجب نخلی رسنگ دل بوستان ازو فاکش نشده
غزا

غمک بر وا مصیبتاه و چگونه کسی بر غم و محنت اولاد رسول نالد وزار بر و حال آنکه یک را ز هر کرده و چگونه کسی
بر مصیبت فرزندان پیغمبر وحال آنکه جن و ملک و وحش و طیر و جبال و دریا و نبات و رحمت زمین و زمان هوا و ماهیان
دریا بر غم و بیکسی ایشان میگریند تقربون عن اوطانهم و دیارهم یتنوح علیهم فی البوادی و
حوشها فرزندان رسول الله دور افتاده که شده از اوطان و دیار خود و حوش بر ایشان نوحه میکنند و کیف
که ببکی العیون جمعتی فسیوف الاعادی فی العلا و نفوسها و چگونه دیده گریان نباشد بر جماعتی که شمشیرها
دشمنان در علانیه بدنهای ایشان را فرا گرفته پاره پاره میکنند بیت من قوادی فقدها فعزیت عاصها
سنحها فوق الخلا و فوق تیها ستاره کانی اند که روشنی ایشان پنهان شد و زینت نخلوا ایشان منتغیر
شد و فانهائی بیابان نفس ایشان شد و بر این قبیل مثال این مصیبت باید گریه کرد که کمر پشکنند کان و نوحه کنید
و نوحه کنند کان حضرت امام جعفر صادق بجمیع این گروه گفت ارحم از آن روز که حضرت امیر را شهید کردند
تمامی زمین و آسمان از برای ترحم میگریند و ملائکه بر ماپیش از دیگران میگریند و از آن روز که ملائکه از
گریه کردن ساکن نشده اند و هر که گریه بسبب ترحم بر ما اهل بیت حق تعالی رحمت فرود اشت مثل حال او که او
پیش از انکه اشک از دیده بیرون بیرون جاری شد اگر قطره از آن بر جهنم بر بیزند حرارت آنرا فرو نشاند و کسیکه
مصایب که بما رسیده محزون شود در وقت که مرگ جنتی جان او بند شاد خرم کرود خوشحالی که انرا دل از دلش بیرون نه
رود تا آنکه در کنار حوض کوثر بر ما وارد شود و چون دوستان در کنار حوض کوثر آیند آب کوثر از آمدن ایشان
شاد گردد و از لذت اقسام طعامها که بطعام ایشان رسانند که نخواهند از آن برگردند از جمیع مرکبات
شربت از آن آب بخورد هرگز تشنه نشود و غیض و ضعف نه بیند و آن آب در سردی مانند کافور است
و بوی مشک ازان ساطع است و از عسل شیرین تر و از مسکه نرم تر و از آب دیده کان صاف تر و از عنبر خوشبوتر است
از چشمه تسنیم بیرون آید و بر جوی های بهشت جاری میشود و از مرواریدها و یاقوت دارد و مرواریدها مختلط و در حوض کوثر
ابعد ره قدح از طلا و نقره ریخته است که عدد آنها بیشتر از ستاره کان است بوی آن آب از هزار ساله راه بمشام
بخشم میرسد و چون کسی اراده کند که از آن بیاشامد جمیع بوهای خوش بهشت بمشامش آید و اشامنده او کوید
که ایشان رهایی مرا بجنت دربینی گذارند و غیر دیگر خواهم از جمیع مواها نهند خوابی بود که از آن حوض بیرون آب
نگردد و هر دیده بران مصیبت ما گریان شود و اینه بنظر کردن بحوض کوثر شاد و خرم میکردد و هر دوستان ما از آن
آب منه و هر کس بقدر محبت با ما دارد و لذت آن می یابند و حضرت امیر المومنین عصا از عوسج در دست ی
دارد و در کنار حوض کوثر استاده و دشمنان ما از زمان دور میکند حکایت شهیدی شهید توکل کشتان

در خصوص شهادت سید الشهدا

رسالت دو نونهال بوستان سعادت جامع فروع و اصول دعا طلب بلا واسطه حضرت امام حسن علیه السلام
ارزیده خون دل خونفشان گلگون جگر فرزندان را روز سیاه برده ریام نظر فرزندان را کزانب سبز لعل عقیق حسین رفت باقوت
تن زنجیر مرجان فرزندان را حشر طلب ای دل از حفظ حسن را الماسی حفظ خود کن بر جگر فشان ابر دو سبز بکلش سرشت
تمام شده خود را به دست غم فلک پس فرزندان را مادر زهرا اخبار چند در فضیلت و جلالت قدر صاحب دو جهان ایراد کنم
و بعد از کیفیت شهادت او را ذکر می نمایم از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله که در روز قیامت عرش پروردگار را زینت
می شود و به دو زینت بعد از آن دو هزار نور می آورند که طول هر یک صد چهل ساله راه می باشد و یکی را بطرف راست
عرش می گذارند و دیگری را بطرف چپ پس پروردگار عالم امر می کند که امام حسن و امام حسین علیهما السلام را امر او زهر یکی را
از دو منبر بالا بالا می کنند عرش خود را بایشان زینت می دهد هم چنانکه زنان گوشواره خود را بگوشواره زینت
می دهند از ابوهریره مرویست که روزی از راهبی شتر سوار داخل مدینه شد گفت ای مردم مرا دلالت کنید به
خانه فاطمه بنت اسد او را بدر خانه فاطمه بردند آن راهب بعد از تحیه و سلام گفت ای فاطمه پسران خود را بیاور من ا
ایشان را ببینم حضرت فاطمه امام حسن و امام حسین را بیرون فرستاد و راهب ایشان را در بر کشید و ایشان را می بوسید
و می گریست و می گفت که اسم ایشان در تورات شبر و شبیر است و در انجیل طاب و طیب است پس گفت صفات
و شمایل پیغمبر را از برای من وصف نمائید و چون او صاف و شمایل او را نقل کردند گفت اشهد ان لا اله الا
الله و اشهد ان محمدا رسول الله و از سلمان فارسی رضی الله عنه مرویست که روزی شخصی انگور در فصل زمستان بعنوان
هدیه بخدمت حضرت رسول آورد حضرت فرمود ای سلمان حاضر کن حسن و حسین را که با من از این انگور تناول
نمایند من بمنزل ایشان رفتم ایشان را در آنجا نیافتم پس در منزل ام کلثوم ایشان را طلب نمودم و در آنجا نیز
نبودند و در بعضی مواضع که گمان بود که در آنجا باشند نیز نبود بخدمت حضرت رسول معاودت نمودم و صورت دیگر
حال را به وقوف عرض رسانیدم حضرت رسول از این خبر مضطرب گردید و ... خاطر برخواست یا حبیبی از جمیع
از هر طرف در صدد تفحص ایشان برآمد و معجز نمود که هر که دلالت بر الحسن و حسین کند در روز قیامت می
او را به بهشت جزا و رشت دلالت خواهم کرد جبرئیل فرود آمد و گفت یا احمد فرزندان تو در باغ الود حداج ... حسنین ...
در خواب بوده اند حضرت در کمال سرعت بجانب الود حداج روان شد چون بآنجا رسیدند دیدند که حسنین دست
در گردن یکدیگر نموده بخواب رفته اند و اژدهایی در بالای سر ایشان نشسته و دسته ریحان در دهن دارد
و باد بر ایشان می زند و چون آن اژدها حضرت رسول را دید آن دسته ریحان را از دهن افکنده استقبال
پیغمبر را نمود گفت السلام علیک یا رسول الله من ملکی بودم از ملائکه آسمان لحظه از ذکر الهی غافل

شدم

شدم پروردگار عالم مرا مسخ کرد بصورت اژدها و مرا بسیار افکند و حال چندین سال است که باین
صورت در زمینم امروز شنیدم فرزندان تو آمده و بجده ملکی رسر ایشان مشغول شدم و امیدوارم که به
برکت شفاعت ایشان پروردگار توبه مرا قبول کند پس حضرت رسول در بالای سر حسنین حضرت
در ... ایشان می بوسید تا از خواب بیدار شدند پس حضرت ایشان را برداشته بر دوش خود نشاند و دست بسوی آسمان
بلند کرد پس حضرت فرمود ای نور دیده گان این فرشته بسبب ... ولی بابن ... شده در روز
شما امید شفاعت دارد بر هر بزرگوار پروردگار در خواست کنید او را عفو نماید حسنین بر خواستند و دو خوکر ... شد
و دو رکعت نماز بجا آوردند و گفتند اللهم بحق جدنا الجلیل الحبیب محمد مصطفی و بحق ابینا علی المرتضی
و باشنا فاطمة الزهراء اما ... الی حالته ... ای بار خدا بحق جد ما محمد مصطفی و بحق پدر علی مرتضی و بحق مادر ما فاطمه
که این ملک را بصورت اول برگردان هنوز دعای ایشان تمام نشده بود که جبرئیل با گروهی از فرشتگان فرود
آمدند و آن ملک را بشارت دادند که پروردگار از تو راضی شد و آن فرشته بجانب آسمان اول عروج و جبر
پرواز کرد و بمواضع عبادت پرداز خود از مقداد ابن اسود مرویست که روزی پیغمبر با بعضی از اصحاب از خانه
بیرون رفت بطلب حسنین و من نیز با ایشان بودم ناگاه رسیدیم بموضعی که حسنین در آنجا خوابیده بودند
و درختی بر ایشان سایه افکنده بود و در آن موضع هیچ کس درخت ندیده بود و بعد از آن آن درخت را
بریده شد و افعی در بالای سر ایشان بود که طول آن از درخت خرما بلندتر و قامت از شتر فراخ
بیشتر و چون که پیغمبر را دید بار یک و ضعیف شد و مانند ریسمانی شد متوجه پیغمبر شد و گفت الحمد
لله الذی لم یمتنی حتی جعلنی ماد ستا لا ... سبکبار الخدا ... برد و تا به ها سیا ... حضرت
زندان تو ... شدم پس آن افعی را سر خود را گرفته رفت حضرت اقدس نبوی و بالای سر حسنین
آمد و پسران ایشان را برداشته و زبان خود را بر دیده های ایشان مالید و ایشان بیدار شدند و بالیجه
می گفتند و باز بخواب می رفتند تا آنکه بیدار شدند حضرت ایشان را برداشت بمنزل خود معاودت
نمود و از سلمان رضی الله عنه مرویست که روزی بدر خانه فاطمه رفتم آنحضرت حسنین را در دست
ایشان ... می داد و گفت ای سلمان این فرزندان من گرسنه اند و قدرت بر طعام ندارد
و ایشان نیز و پدرم رسالت سلمان میگوید که ایشان را بردوش گرفتم بخدمت پیغمبر آوردم چون
حضرت ایشان را دید فرمود ای نور دیده گان شما را چه می شود گفتند ای جد بزرگوار گرسنه ایم و مدت
می شود که طعام نخورده ایم حضرت پیغمبر سه مرتبه گفت اللهم اطعمهما بار خدایا ایشان را طعام

بر سان ناگاه در دست آنحضرت سیبی بود بسیار عظیم که از برف سفیدتر و از عنبر خوشبوتر است و از مسکه
نرم‌تر است پس حضرت آنرا به دو پاره کرد و نصف آنرا به حسن داد و دیگری را بحسین سلمان گوید من نگاه
کردم بان به دو دار روی آنرا داشتم حضرت فرمود ای سلمان گویا خواهش این داری گفتم بلی حضرت
فرمود این الجوانشت است و کسی از حساب فارغ نشود نخواند آنرا بخورد و بعضی رسیده که حضرت
امام حسن شبیه‌ترین مردمان بود برسول خدا و در بعضی اهل سنت مرویست که روزی جابر امام حسن را بر دوش نشسته دید
تو شخص او گفت این پسر نیکو مرکبی است که سوار شده تو به حال فرمود که او نیکو سوار است ابن عباس روایت
کرده که روزی فاطمه گریان بخدمت پیغمبر آمد و گفت این دو بزرگوار حسن و حسین معدوم است که از خانه بیرون رفته‌اند
ناکاه نیامده‌اند و من نمیدانم که در کجا رفته‌اند و کسی ندارم که بطلب ایشان فرستم حضرت که این سخن را از فاطمه شنید بر خواست
رفت و جمعی از صحابه همراه بود تا رسید بدانجا که ایشان درست در کنار یکدیگر خوابیده‌اند و دو مار بر سر ایشان ایستاده
ایشان را محافظت میکنند ابوبکر گفت ایشان را بر دوش خود بر دارم حضرت رسول فرمود ایشان را بر دارد التزم
امام حسن را بدوش راست خود نهاد و امام حسین را بدوش چپ و جعفر از عقب پیش آمده عرض کرد که یکی را من دهید تا بر
داریم فرمود که رسول خدا فرمود بگذار ایشان بزرگان دنیا و آخرتند و پدر ایشان بهتر از ایشان مردمان چنان که تم انچه حق
با ایشان کرامت فرموده است پس حضرت بعد از آن مردم گفت بخوانید فرمود ای مردمان میخواهید خبر دهم شما را بهترین مردمان
از جهت جد و جده گفتند بلی یا رسول الله فرمود حسن و حسین اند که جد ایشان رسول خدا است و جده ایشان خدیجه کبرا است که
بهترین زنان است ای مردم میخواهید خبر دهم شما را بهترین مردمان از جهت پدر و مادر گفتند بلی فرمود این دو پسر من حسن
و حسین که پدر ایشان مظهر العجائب اسد الله الغالب علی ابن ابی طالب است و مادر ایشان فاطمه بنت محمد است ای
مردمان میخواهید خبر دهم شما را بهترین مردمان از جهت عم و عمه گفتند بلی یا رسول الله فرمود این دو برادر که عم ایشان
جعفر طیار است و عمه ایشان ام هانی دختر ابی طالب است میخواهید خبر دهم شما را بهترین مردمان از جهت خال و خاله گفتند
بلی یا رسول الله حضرت فرمود این دو پسر و دو بزرگ اند که خال ایشان قاسم پسر پیغمبر است و خاله ایشان زینب دختر
و آگاه باشید که این دو فرزند من در بهشت خواهند بود و جد و جده ایشان در بهشت خواهند بود و پدر و مادر ایشان
در بهشت خواهند بود و عم و عمه ایشان در بهشت خواهند بود و خال و خاله ایشان در بهشت خواهند بود
هر که ایشان را دوست دارد با ایشان هم در بهشت خواهند بود **و از ابوهریره روایت** شده که حضرت امام حسن را
بسیار دیدم که از دهان او آب جاری میشد بسبب آنکه روزی او را دیدم که در دهان خود قرار میداد و زبان خود را
در دهان مبارک رسول خدا داخل میکرد و حضرت رسول دهن خود را میگشود دست خود را از قفا او در دهن خود

دو جگر پیش مرتبه او فرموده بار خدایا دوست دارم او را دوست دار و ابن‌سراویل مناقب و فضایل آنحضرت بیش از حد است
و با جهت بودن که آن حالی که او خواب میدید و از همه اهل زمان بود و هر وقت که به حج میرفت پیاده میرفت و گاهی
برهنه پا میرفت و هر وقت مرگ یا قبر یا حشر یا صراط و جزان در نزد وی مذکور میشد گریان میشد و هر وقت
در عرض اعمال بر خدا مذکور میشد بیهوش میشد و بعضی آورده‌اند که چون از برای نماز وضو میکرد و رنگ مبارکش
متغیر میشد چنانچه رنگ مبارکش زرد میشد و بعضی فرموده که در نزد پروردگار عالم حاضر میشوم و در عرض اعمال اقتد از زرد شوم
و در بعضی روایات معتبره رسیده که روزی سینه عالم با جمعی یاران نشسته بود و در حضرت امام
حسن داخل شد چون نظر مبارک حضرت بر او افتاد بسیار گریست و فرمود که فرزند
دل‌بند و در این حسن دل مستمند پیش من آمد و او را بسیار فرزند راست و بعضی از صحابه عرض کردند که باعث گریستن
از دید امام حسن چه بود حضرت فرمود که فسم بخدای که محمد را بر خلق مبعوث گردانیده که حسن و حسین ... فرزندان برادر شماست کرامی‌ترین خلقند در نزد خدا
... و بسیار زیاده از آن دوست میدارد و حسن فرزند پسندیده و میوه دل منست داد
... جوانان اهل بهشت است و چون بحال وی نظر کردم از بعد از من بدو خواهند کرد که ظلم آید و بر کسی
و مظلوم ... از وطن بیرون کنند و در میان دشمنان چون گرگ بگذارند و ...
... چندی بر او بسیار ستم رسانند و آخر او را زهر دهند شهید کنند و ملائکه آسمان به جهت او ... در ماتم او
بگریند و زمین و آسمان در مصیبت او زاری نمایند و مرغان هوا و ماهیان دریا ... و ... کسی که او را یاد کند و هر که در مصیبت
او بگرید روز قیامت که دیده‌ها نابینا شود چشم او روشن شود و هر که به عزای او آید دل او زنده شود و
در آن روز که دلها مرده باشند دل او زنده باشد و هر که او را زیارت کند در روزی که قدمها بر صراط بلغزد
قدم او ثابت شود پس بر شیعیان لازمست که در مصیبت آن برگزیده عالمیان گریه و زاری و ناله بیقراری نمایند **و شیعیان**
ال مصطفی من ینوح لی و یبکی الامام الفاضل الفصل **از شیعیان اهلبیت مصطفی** گریه کنند و زود
باری کنند و زاری کنند بر امام فاضل برگزیده فقوا انباتک عن ذکر حبیب لعلی و خلوا ذکر کل حبیبا و منزلا
از دوستان با سینه تابان کینه برخود و ال هم والله بر ذکر دوستان و منازل خود را و از خاطر او تعذیب شهادت
آن مظلوم پیچ پابی طریق است که چون حضرت امیر المؤمنین شربت شهادت چشید بر روضه رضوان شتافت حضرت
امام حسن بمسجد رفت و بر منبر بر آمد خطبه مشتمل بر حمد الهی و درود حضرت رسالت پناه و در نهایت فصاحت
و بلاغت بیان فرمود پس گفت ای مردم امشب از میان شما مردی رفت که سابقان مثل او ندیده و متاخران
مانند او نخواهند دید و در شبی متوجه بارگاه الهی شد که موسی ابن عمران در آن شب وفات نمود و عیسی ابن مریم

در آن شب بآسمان رفت و بعد از ادای نماز شروع فرمود در بعضی از مناقب و فضایل آنحضرت در اثنای ذکر بیع
و مناقب پدر بزرگوار که به برادر خطاب شده بجای بعضی اهل مسجد برپا در آمدند و فریاد و فغان از ایشان
برآمد پس فرمود ای مردم پدرم رفت ما را بحق دعوت میکنید شما دعوت بیعت پس بعضی از روی رضا و
رغبت با او بیعت کردند تا چهل هزار نفر بشرف بیعت وی رسیدند و در آن وقت سن شریف وی سی و هفت
سال رسیده بود و چون این خبر بمعاویه رسید با شصت هزار لشکر متوجه عراق شد و حضرت نیز تهیه اسباب حرب
نموده با لشکر خود بعزم حرب معاویه از کوفه بیرون رفت و معاویه نامه ها بر رؤسای لشکر امام حسن نوشت که
کسی از او برگردد و بنزد من آید هزار درم خواهد بود و مناصب عظیمه و اموال جسیمه وعده خواهم کرد و هر که او را بقتل رساند
با یک دختر خود با وی تزویج خواهم کرد و نوشته ها و رسایل آن فکار بآن منافقان رسید لشکر کوفه از اطاعت
امام حسن برگشتند مایل معاویه شدند حضرت در چند مرتبه امیری با جمعی لشکر تعیین نمود بسر راه معاویه فرستاد و ایشان
در سر راه خود با لشکر معاویه ملحق شدند و چون حضرت دانست که کوفیان در مقام نفاق و غدرند و ... مقابل معاویه
عمران شده از برای امتحان ایشان ... ایشان ... جمع نموده گفت مرا با کسی جدال
و نزاع نیست و سلامت و صحبت مسلمانان در نزد من بهتر است از تفرقه و هرچند ... چون منافقان این سخنان از آن
سرور عالمیان شنیدند ... گفتند از کلام مفهوم میشود که اراده صلح معاویه دارد ایشان نیز ... خاطر این بود که
همراه او نشوند ... در مقام ... در آمدند و این خبر بمعاویه رسید ... در نزد او ... با خنجر ...
بفهم ناقص خود ... از کلام آنحضرت نمودند ... ایشان بود فرصت غنیمت شمرده بر او
بشوریدند ... آن جناب ... غارت کردند ... که در آن نشسته بود از زیر پای مبارکش
کشیدند و در آن ... حضرت چون آن صورت را مشاهده نمود با قبیله از شیعیان سوار شده متوجه
مداین شد و در اثنای راه جراح بن سنان اسدی در کمین نشسته بود ... بیرون شده و خنجر بر ران مبارک
آنحضرت زد که باستخوان رسید ... آنحضرت ... جراح ملعون را گرفته ... آنحضرت
رنجور ... بمداین ... در آن ... از ... شد ... نوشته
که ... عراق ... امام حسن را گرفته تسلیم ... نماید ... آمده
و بعضی ... مجلس ... از ایشان ... آنحضرت ... شد ... شد
که ... صلح نماید ... در ... از ... است ... زمان ...
شد و ... کرد ... از ... معاویه ... در مقام ...

بعد از آنکه بر طایفه شیعیان آن مقتدای مؤمنان شبخون زده قریب بسی و چهل سال از ایشان بقتل
از ایشان بقتل رسانیده اند حضرت از آنحضرت السلام ما را ... نقض عهد نموده با تفاق عبد الله بن جعفر ... نزد
معاویه ... از آنحضرت شکایت نمودند و معاویه ... گفت نظر ... وقت ...
و معاویه ... قبول نمود ... بر ... آن ... افتاده
... آنحضرت ... نمود ... قبل از ... آنحضرت
معاویه ... زهر ... آنحضرت ... شهید گردانید
... آن امام مؤمنان رنجور
شد ... آنحضرت ... از عمل ...
... آنحضرت آن ... واصل نمودند و کیفیت اطلاع ... بر ... فایده
از ... رنجور ... مدینه شد ... آنحضرت ...
... فرستاده ... قطره ... عجل
... با امام حسن ... داده
... از مروان بعد از اطلاع ... آن امام مظلوم ... در کیفیت آن
... امام حسن ... بنت اشعث
... معاویه ...
... امام حسن ... در ...
... آن ...
شد ... امام حسن ...
... مروان ... فرستاد ...
از آن ... رنجور شد ...
... زمان ... و بعد از
... بعد از آن زهر ... بر
... آنحضرت ... آنحضرت زیاده از ...
... آنحضرت ...
شد ... جواب ... بزرگوار ... بر ...
از ... شد ... بیرون رفت ... با جمعی از ...

خود عوض بدر رفت در ورث هم کوری بود بغایت دشمن اهلبیت بود چون شنید که حضرت امام حسن ع بموصل
آمده با خود گفت که هیچ بهتر از آن نیست که بموصل رفته باوضع دوستی [illegible] فرصت [illegible] پس سنان
عطار که داشت بزهر آب داده بموصل رفت و بعد از رسیدن بخدمت حضرت اظهار دوستی و محبت نموده
و هر روز در عقب وی نماز بگزاردی و [illegible] و دایم منتظر فرصت بود تا روزی آن سرور
از نماز فارغ شده از مسجد بیرون آمده و بر در [illegible] که در آن حوالی بود نشسته پای راست را بر پای
چپ انداخت و مشغول شد آن کور بعینه از مسجد بیرون آمده سر عصا را بر زمین گذاشت قبضه را بر سر آن
سنان بر پشت پای امام رسیده بقوت تمام آن سنان را با پای وی فرو برد و آن امام مظلوم آهی کشید
و بیهوش شد پای مبارکش ورم کرد و چون از آن جاری شد و موالیان آن کور را گرفتند که بسزا رسانند
حضرت فرمود دست از وی بدارید که او در نظر من با فقیر کور است و در روز قیامت با من
مخاصمه خواهد شد پس دست از آن کور برداشتند برفت و درد پای مبارک حضرت شدت نمود و اطبا را
[illegible] فرمود که خواستم دو سه روز از بلا و محنت و بعید دشمنان رستگار باشیم هر جا که میروم بلا و محنت
[illegible] پس جراح را طلبید و چون نظر جراح بر آن زخم افتاد گفت واویلاه که آن آهن
بزهر آب داده اند و جای [illegible] زخم را نزده [illegible] یاران که این شنیدند گفتند که چه کار کردیم
حضرت فرمود غم مخورید که او بسزای عمل خواهد رسید اما چون جراح دانا و ماهر بود بعلاج مشغول شد
و آن زهر را از عروق آن حضرت کشیده دیگر بهبودی نمود و بعد از چند روز عباسی برادر آنحضرت
در موصل براهی میرفت و آن کور را دید که همان عصا را در دست گرفته میخواهد که از موصل بیرون
رود و چون نظر عباسی بر وی افتاد آن عصا را از وی گرفته بر سر و روی او زد تا پاره پاره شد نقل است
که [illegible] و چون آوازه قتل آن شقی [illegible] مردم رسید موالیان جمع شدند و چند [illegible] را
[illegible]
[illegible] مروان [illegible]
[illegible] رفت [illegible]
[illegible] کلاب کرده [illegible]
[illegible] کشته برآمد در طلب فرصت
[illegible] ماه صفر [illegible] از هجرت [illegible] از آن زهر [illegible]
آنحضرت [illegible] اگر کسی [illegible] و اگر کسی [illegible] از این [illegible]
آنحضرت [illegible] بدم که زنان [illegible] حضرت امام حسن در حجره [illegible] بود و آن

مقدمه شهادت حضرت امام حسن ع

ملعونه

ملعونه زبان جعده در آمد دید که حضرت در خواب است و دختران و خواهران او در جانب راست و چپ او
خوابیده اند و کنیزان پایان وی خفته اند آهسته آهسته بیامد و کوزه آبی که بر سر بالین جعده بود برداشته دید که سر
کوزه بکرباس بسته و مهر نموده اند آن سیاه دل آن زهر را بر آن کرباس ریخت و بازگشت می چکید تا داخل کوزه
شد و از حجره برآمده بمنزل خود رفت و چون اندک زمانی گذشت آنحضرت از خواب بیدار شد و خواهر
خود زینب را آواز داد و گفت حالی جدم مصطفی و پدرم علی المرتضی و مادرم فاطمه زهرا را در خواب دیدم
قدری آب بیار تا وضو سازم و خود دست مبارک فراز کرد و آن کوزه را که بر سر بالین وی بود برداشت
و نگاه بمهر آن کرد دید [illegible] رسیده است کوزه را در سر کشید و چون اندکی آب بیاشامید کوزه را گذاشت
و گفت آه آه این چه آب بود که از حلق تا ناف مرا پاره پاره کرد و افغان [illegible] خود و دختران و خواهران [illegible]
وی در آمدند و از شدت درد آن حضرت [illegible] و زاری در آمدند و فی الحال کسی فرستاد و امام حسین ع
را طلبید و چون امام حسین ع داخل شد دید برادر در حالت جان [illegible] و زاری میکنند و خواهران گریان و
نالان گرد وی جمع شده و چون نظر امام حسن بر برادر خود افتاد گریان شد و بغل کشیده و او را
در بر گرفت و گفت ای عزیز برادر و ای جان برادر در بیماری بغایت افتاده و حالی جدم و پدرم در خواب
دیدم که در بهشت [illegible] و دست مرا گرفته [illegible] بهشت [illegible] و جدم میگفت ای فرزند
شاد باش که از دست دشمنان خلاص یافتی فردا شب نزد ما خواهی بود و در هر طرف [illegible] بهشت مادرم
و جدم [illegible] خدیجه کبری ایستاده و در برابرش [illegible] بهشت و حوریان بگرد
سرشت [illegible] مادرم چون مرا دید گفت ای نور دیده نظر کن بجد و پدرت که اشتیاق ترا دارند
و طاقت فراق تو ندارند که از بهر تو ترتیب نموده اند ای جان مادر جهد کن که فردا شب در نزد من
باشی ای عزیز من در نظم [illegible] بسرای عصمت ع بیا بگلشن فردوسی استراحت کن ع [illegible]
بیدار شدم و از این کوزه آب چاشت [illegible] از حلقم تا ناف ببرید و [illegible] که کارم
ساخته شد امام حسین ع آن کوزه را برداشت و گفت من از این آب بچشم [illegible]
آن نموده اند خواهران با فریاد و افغان از جا در آمدند و زینب خاتون از جا بر جست و [illegible]
شتابان بسوی امام حسین ع رفت کوزه را از دست وی بستد و گفت نظم ای برادر [illegible]
که آب ترا چنین داد ع ترا نصیب جگر تشنه [illegible] ع [illegible] فتاده خواهد شد ع مخدرات
مخدرات ترا در [illegible] خواهند ع تو تشنه لب [illegible] شهید خاک شد ع تو [illegible] بر سر
خواهی شد ع [illegible] نعش تو [illegible] خواهد بود ع تنت [illegible] خواهد شد ع

سرت به نیزه سوی اهل شام خواهد رفت سوی یزید پلید ملعون خواهد رفت ای برادر شهادت منم
از نوش شربت شهادت نوازش تشنگی و آب نیافت مپندار آه از حسین کز جهان چون شبی سر زد
در جهان از آن جواد امام تشنگی ای رادمان بحضرت که خود دراب حسن فرمان از آن دم که نخورد آب حسین امام حسین هم
آن کوزه را بر زمین زد و شکست و آب بریخت در همان ساعت آن موضع که آب بدان رسید بجوش آمده در هم
نگفت تا آنکه شکم مبارک آن امام مظلوم را درد گرفت و بر زمین میغلطید و ناله میکرد و از شدت
الم و اضطراب که بی تکیه بر دوش خواهران میکرد و زمانی دست بسر کرده و آغوش برادران میرفت تا آفتاب برآمد
دفعه بر آن برادر آنحضرت افتاد و طشتی در پیش نهادند و پاره پاره جگر او از حلقوم مبارکش بیرون آمد و بر طشت می افتاد
تا هفتاد پاره جگر و بقولی هفتصد پاره در طشت افتاد آه نظم جگر بسوخت شفق را چو لاله ناسور دل ز حسرت جگر
تشنگی حسین در اندرون صد هفتاد پاره شد جگر ز غم هم زراه گلو ریخت در کنار حسین لبش که بود ز بار چو شد
بیرون ز نقش زخم شهید و شکر گهر حسین بستد خون جگر بند به فشم الم بند براست جگر خم الکبار حسین بیاع عزت
بعد از فرزندان ستم برخاست مادر نسب من زنو بیمار حسین نقشی پای سر حسرت لف ده بر زانو زنبور خاکیه روی نمخ زار
حسن امام چون آفتاب بهند شد رنگ مبارکش هزار ده سبز گشت و از امام حسین هم بسید ای برادر رنگ و روی
بچه بدل شده امام حسن گفت بسبز تبدیل نموده گفت ای برادر حدیث معراج ظاهر شد این را بگفت و دست
دلکردن امام حسین گرد و روی مبارک خود را بر روی او نهاد و هر دو بگریه در آمدند و از گریه ایشان فرشتگان
از خاطر آن برآمدند پس بعض از حضار گفتند یابن رسول الله ما را از حدیث معراج خبر دهید حضرت امام حسن
فرمود که جدم در شب معراج مرا خبر داد که در شب معراج مرا بر درخت جنان بردند دو قصر دیدم در پهلوی یکدیگر
اندازه یکی از زمرد سبز و دیگری از یاقوت سرخ که نقاش آنها دیده را خیره میکند و از جبرئیل پرسیدم که
این قصر از آن کیست گفت قصر سبز از حسن است و قصر سرخ از حسین هر دو بیک رنگ نیستند گفت یا حبیب الله
در این سر حکمتی است که نهفتن آن اولی است حضرت مبالغه در اظهار آن نمود جبرئیل گفت چون حسن را بزهر شهید
کنند در دم آخر رنگ و رویش سبز خواهد شد بدین قصر زیرا از زمرد آفرید و چون حسین را بضرب
تیغ شهید خواهند کرد در وقت رفتن رنگ مبارکش از خون خود سرخ خواهد شد قصر او از یاقوت
سرخ آفرید حسن هم این بگفت روی برروی برادر در نهاده هر دو بگریه و زاری در آمدند و جوی بگریستند
و با یکدیگر وداع کردند که اهل بیت بر طاقت مشاهده آن نبود و از گریه و وداع ایشان فرشتگان و حوریان
و انسان و وحشیان و مرغان و ماهیان دریا و آدمیان در دریا دوار جوانی نقشی رو و جگر گوشه نبی ابرار
چون سحاب الکبار گریان و نالان بودند نظم و لیکن با بیان شد از آتش وداع یارب که بر فتند در جهان

ملتقم

رسید انقطاع پس امام حسین علیه السلام برادر خود پرسید که مرا خبر ده که تو از حرکت که عزم فرمودی ای برادر ای کسی که مرا از هم
مادر بستان خود خواهد رسید و خوشی نمادم که او در رسول گرم و در خلوت آنی را طلبید و بوی گفت ای بیوفای ناساز
کار سرایت شکایت دل جفا کار آخر چه بدی از من به تو صادر شده که طفلان مرا یتیم کردی و حق صحبت و حق مادرت را
فراموش کردی آخر ای سبب و به جهت چه چون دست تاب آورد که مرا چنین کردی ای زن که کسی پاس بار گشته
و اینطور چون منی یار و فادار گشته تو دست بکیره و شمنی خود بکیر مرا کسی دشمن خویش چنین بار کشد پس گفت ای جعده
که فرزندان و برادران مرا از سر تو آگاه کردم و پرده از سر تو بر نداشتم و در دنیا بسزای خود خواهی رسید
پس روی او در یکه بانید و گفت ای حسین شرم از تو دی و درد شو میدانم که مراد و مقصودی که در دل داری
بان ترسی دارم فرمان شد که چون او را به نزد معاویه بردند باد گفت ای ملعونه تو با فرزند رسول الله و مصاحب
خود چه کردی که با پسر من چگونه بسر آمد کرد او را به بدترین حالی بقتل رسانیده پس حضرت ام کلثوم را طلبید
و گفت ای خواهر فرزندم قاسم ما را فراموش مکن چون قاسم را آوردند او را در بر گرفت و روی بر بدن او بسید و زار زار بگریست
پس دست او را گرفت بدست امام حسین هم سپرد و گفت ای برادر من قاسم ای فرزند ما مرد قاسم ترا بسپردم
باید نظر لطف و شفقت از وی دریغ نداری چون وقت در رسید امانت و همراه تو سپاردم در آن وقت
از پرده کیان سرادق عظمت فغان و زاری برآمد امام حسین زار زار بگریست و گفت ای برادر قبول
کردم و چون شب شنبه بیست و نهم ماه صفر در آمد حال آنحضرت دیگرگون شد دیده بر نهاد و بیهوش
شد و بعد از زمانی بهوش آمد چشم باز کرد بجانب برادران و فرزندان و خواهران در بالین جمع بودند نظر
حسرت دواند آن بنگریست و زار زار بگریست و گفت استودعکم الله علیکم السلام شما را بخدا سپردم
و سلام مرا بر شما باد و با امام حسین هم گفت ای برادر ادران و خواهران و فرزندان را بتو سپارم و با جمعیت ترا بخدا
داری و جانب اینها فرو نگذاری و جنازه مرا نقصیر از بعضی بیرون سفو کن و بجهت خاطر آن در نزد مرقد
جدم ترا وداع باز پسین اه رفت بر سرم دل بر دار افتم صحبت و براینها را بگذاشتم وقت شد که این عصه و غم
از هم بر غم شادی عالم با غم پس گفت اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله و بدست مبارک
بجانب آسمان اشاره نمود و بالرفیق الاعلی ابن عالم فانی را وداع نمود و در کمال شوق و ذوق بروضه جنت شتافت
و خواهران و برادران و فرزندان همه ناله و گریه بلند کردند و گویا در آن وقت از در و دیوار ناله در فغان
بگوش آدمیان رسید نظم و احسرتا که سرور ان از جهان برفت یعقوب که نور دیده ز هراسی برفت از شوق
بسوی شجگر خون فرو بچر رویش تب سرخ نسترن برفت یعقوب وار دیده مردم سفید شد کز
مصر ناز یوسف گل پیرهن برفت که چون او را دفن کردند جمیع بنی هاشم گرد آمده و قبر وی برآمدند امام حسین
در سر قبر در پیش روی در ایستاد و گفت ای دنیا و دستی ام اطیب مجالسی در اسلک تعقوب و انت طیب

آیا من بعد از این سر خود را در حضرت تو خواهم ساید و به تو خواهم گریست و جان تو به سر تو در زیر خاک است و به تو

بر تخت بر زمین افتد فلا دلت ابکی ما نفت حامة علیک و ما هبت صبا و جنوب بر تو خواهم گریست

ماه انور پیکر تو طویل است و از اشک هاى دیده هاى خون باران و تو از من دور و تربت تو بمن نزدیک است

غریب و الحی فی البیوت محوطة الاکل من تحت التراب غریب ای برادر غریب باد جمیع اطراف و جوانب قاتل مردم

بغیر تو متصل است و این سبب آن است که هر که در زیر خاک است البته غریب می باشد اگر چه قبرش پیداست و خویشان

نزدیک باشند ادوح بغم ثم اغدو بمثله یا ذمع القلبین سکوب شب را برود آوردم و شب را بروز

رسانیدم در حالتی که اشک ها می ریزان فللعیان من عبرة بعد عبرة و للقلب منی ونیة و نحیب

از برای چشم من اشک ها ریزان و از برای دل من ناله و اندوه بی پایان مجلس پنجم در بیان رفتن حضرت سید الشهدا

امام حسین از مدینه به مکه و غیره بسم الله الرحمن الرحیم نحمدک یا من اعظم مصیبة مصیبة صاحب الاحزان

و الاشجان و سیدی و لدی من نار الحزن و الکرب و شمس الی بن مطلب خاتمة کتاب السعادة و فاتحة مصحف

الشهادة المجاهد فی سبیل الله ثالث شرط الله الذی فجع فی مصیبة خاتم الانبیاء و فخر الاصفیاء و الحج

فی ذریته سید الاوصیاء و اشرف الاولیاء و بکت علیه الارض و السماء ابن من هو بن زینة و سید الذی

سقط الصیبة اللذین الهواء صاحب المحنة و البلاء و المدفون بارض کربلاء و اسیر الاسرا و غریب الغرباء و

روح مع الحزن و النجاء بن القرآن ابی عبد الله الحسین و نقد سی اللهم یا من اجل رزینا علی ابی الثالث

و منبع السعادت و شفیع الامة یوم العرصات و قائد شیعته الی الجنة و الجنات قتیل العبرات و ابن

الکربات نور العین و قبلة الحرمین ابی عبد الله الحسین یا ایها الناس مصیبة من هو راس مقطوع و جسد

علی التراب موضوع و اهله عن الفرات ممنوع القتیل الظمات و الفقیر من الاوطان الذبوح المقطوع الوتین تو

حالقت فخر العالمین و للمثل من کل شیئ ابی عبد الله الحسین و اسفاه من ذریته من

نکبت علیه و هو حو شی الصغار و ترته حرة الهول و الاوحاد و لخل من وحشة الذی اولم

اطفال الصغار و شکت الله من ابیها سید الابرار و تذججا حبیب کل ادیب الثقلین و شمس الضحی

فنعی الی عبد الله الحسین اواه من مصیبة اواه من محنه و بلیته و اویلا و یلی من کربته فرحت جمیع الاشیاء

و ملاه کل النواحی و الاصقاع مامن عین الا دمعها باکیه و ما من الاذن الا و اعیته صیقت صدور

الاحباب و لحرقت قلوب النابعلین و الاصحاب نظم تا چرخ داغ بر دل احباب می نهاد داغ چو داغ تو

ننهاد یا حسین در خاک و خون زبسکه چلیدند دوستان از پیکر تو بود دل بدرا افتاد یا حسین قاسم فتاد در خون

جگر بهای بهتر عهد می دادی به امان یا حسین سجده ها تا ابد فکنده نه عابدان از موج اشک حضرت سجاد یا حسین

پس در غمت تمام فغانست یا حسین از دل به هر کس نیز چو قالست یا حسین زان لاله های زخم که بر

بکرت نگفت نخل بهار عمر خزانست یا حسین از آن تو از رخسار رخم که بهار دلت خنده احمد بن نعمت کرد در بر

جانت یا حسین آرزو در جان تخراثی اسیران کربلا ببعت ... خلق نام چاک است یا حسین از بر باد شوق نبت اقوانند

چشم دوستان چون دجله فرات روانست یا حسین اگر گشته خضم فاسق کردن عجب نیست یا رحمت که تو

یا حسین ای برادران مصیبت کربلا از عجایب است که هیچ دیده به هیچ روز مصیبتی در خاکدان دنیا ندیده و هیچ گوشی

مثل آن را در هیچ قرن از هیچ زمانی نشنیده این چنین تا جهان است هیچ بنی آدم هرگز حادثه نگردیده و نخواهد این چشم

زنشیبا اهل السلام نرسیده بود انفه که در افتقه کربلا بر جانهای بی جاداران اهل بیت گذاشتند و چه نیمها تعقیبر

شور آن دشت محنت و بلا بر اهل بیت شیعیان و پیروان خاندان مرتضی علی انگاشتند بلکه نمی توانند خنده که افتد

اینها ... و تا این ساعت ارشت شیعیان که تا ابد کل جا محبت آل رسول سرشته و تخم ولایت ذریه

الله در مزرعه قلوب ما کشته پیروی رود هیهات هیهات افتنی حسینا با الطفوف نجرله دمن

حولد اطهاد کالانجم الزهر آیا فراموش خواهم کرد حسین را که در صحرای کربلا در میان خاک و خون

بی سر افتاده بود و آیا فراموش خواهم کرد ابدان مطهر یاران و برادران او را که مانند ستاره در زمین

در حوالی جسد او در بیابان افتاده بودند افتنی حسینا هو مبیل امیر علی الوجه مثل البدر لیلة البدر

آیا فراموش خواهم کرد رو نبرا الکو نیزه به مدین و رخ جنان بعد آمین در آمد و سر حسین را در نیزه کردند

و مانند ماه شب چهارده می درخشید و از شهر به شهر و دیار به دیار گردانیدند افتنی النساء یا من بناة

محمد یکمسن من بعیر الصیانة و الحجاب آیا فراموش خواهم کرد اسیران اند دختران

رسول الله که باوجود آنکه پرده کیان سرادق عزت و عظمت بود و برات نشر ابر و نه ... چادر چیانها کربلا بند

بنفسی خدود فی التراب تعفرت و بنفسی جسوما بالعراة لعفرت جانم فدای رخسارهای

یا ... که بر خاک افتاده بود و در رو جانم فدای بدنها بی که برهنه در بیابانها افکنده بودند بنفسی رؤوسا

مولیات علی القنا الی الشام تهدی ها رات الاسنة جانم فدای سرها با که بر نیزه ها

کرده بودند و هدیه از برای یزید پلید به شام می بردند بنفسی شفاة ذابلات من الظماء و لم تحظ

من ماء العراة بقطرة جانم فدای لبهایی که از تشنگی خشکیده بودند و قطره ای از آب فرات

بخشیده نشد بنفسی عیونها غائرة شخص الی الماء منها نظرة بعد قطرة جانم فدای دیده ها

بارکه فرو رفته بود از تشنگی به سرعت به آب فرات کشود جشدند بحسرت در آن هنگام رسیده ابرها
در آن ساعت فعل باد جود از در ب سینانست دار تشنیع بهره انداز ند و بسیار از اشعار در ماتم امام
حسین هم گفته و بسی اظهار رحم وشفقت از این مصیبت نموده اند از آنجمله بلعجب بهتوسته که این اشعار از است
نادره علا قلع والفواد کتب داد ت یومی والفواد عجیبه باند که از دل منم بیرون می آید و چون
رحم کرد در دل مغز با نموده است و خواب من به بیداری مبدل شده و عجیب است که دیگر مرا خواب ببرد
و ما تفتیح جسمی و شیب طفلی اتشاد بق ایام لهمن خطوب و از جمله اموری که سبب سپیدی موی می گ
طرف سفید گرداند امور عظیم بنده است که از کثرت ایام حادث شده فمن بلغ عنی الحسین رساله فان
کرهتها النفس و قلوب کیت از جانب من بحسین بن علی رساله برند و اگر بعض از نفوس و قلوب
این معنی را ناخوش دارند ذبیح بلا جرم کان قمیصه صبیغ بماء الارجوان خضیب که پیغام مرا ان حسین رسانند
پرسنقره دیلکه او را ذبح کرده اند او را بخون غلطانیده اند چو بلند که گویا پیراهن او را با آب ارغوان رنگ
کرده بودند فلیبف اعوال للرمح دنتر والخیل من بعد الصهیل نحیب آه در وقتی که لشکر کفار
بران مظلوم والی ب او حمله کردند و صدای شمشیر و نیزه ها بلند شد و سم اسب ها تا آسمان رسید
تزلزلت الدنیا لال محمد وکادت لهم صم الجبال تذوب از برای آل محمد دنیا لرزیده و نزدیک شد
که کوههای محکم و سنگهای سخت آب شوند و غارت النجوم واقشعر کواکب وهتک استار و شق جیوب
در مصیبت آل رسول است ستاره ها که ... بر ... روشنی از آنها برطرف شد و پرده ها که در بیت ماتم
دریده شد و جیبها و جامه ها که در این غم چاک شد یصلی علی المبعوث من آل هاشم و یغزی
بنوه ان ذا لعجیب ... صلوات ... بر پیغمبر میفرستند و با فرزندانش جنگ میکنند این نزاع
نسب تعجب میکنند لئن کان ذنبی حب آل محمد فذلک ذنب لست عنه اتوب اگر گناه من
دوستی آل محمد است پس هرگز از این گناه توبه نخواهم کرد هم شفعاء یوم حشری وموقفی اذا ما
بدت للناظرین خطوب ایشان شفیعان منند در روز محشر در وقتیکه کارها صعب است برای خلایق رو
داده شود و ... ظاهر شده که اکثر طوایف جنیان بر آن بیکس مظلوم نوحه کرده و در تعزیه بر او نوحه نموده
مار صوان الله علیهم بسیاری از حکایات نوحه های ایشان و اشعار که در نوحه بر آن شهید کربلا خوانده اند در

کتب

در کتب خود نقل نموده اند از آنجمله در بعض کتب معتبره از هند ... چنین روایت شده چون حضرت نبی با ...
از مکه به مدینه هجرت نمود با صحاب در خیمه ام معبد فاطمیه فرود آمد و از او شیر خواهش نمود ام معبد عرض کرد که گو
سفندان مرا ... ابرده اند بغیر از گوسفندان لاغر شده که اصلا شیر ندارد و از ضعف قادر بر حرکت نیست دیگر
گوسفندان در خیمه نیست حضرت فرمود مرا رخصت ده تا آن گوسفند را بدوشم چون رخصت یافت حضرت دست
دست مبارک خود را بر پستان آن گوسفند گذاشت و بمجرد رسیدن دست مبارک آنحضرت شیر از پستان
آن فرو ریخت پس حضرت فرمود آنچه ظرف داری حاضر کن ام معبد هر ظرف در خیمه داشت با ظروف قبایل خود
آورد حضرت از شیر آن گوسفند همه را پر کرد و هر که در آنجا بود از اصحاب ... از شیر آن خوردند تا سیر شدند و چنین
از برکت ... حضرت با یاران در خیمه او قیلوله کردند و بعد از بیداری حضرت آب طلبید و در زیر درخت
خار ... وضو ساختند و آب دهان مبارک خود را در زیر آن درخت ریخت و چون از وضو
فارغ شد گفت از این درخت امور عظیم بهم خواهد رسید پس حضرت برخواست و در وقت نماز
بجا آورد ام معبد گفت من با قبیله خود از این احوال تعجب بسیار کردیم زیرا که در آن وقت هرگز ... بود
بودیم و چون روز دیگر شد دیدیم آن درخت بلند شد و بسیار بزرگ گردیده و خارهای آن فرو ریخت و شاخهای
بسیار بهم رسانیده و ... و برگهای سبز با طراوت بر آن ظاهر شده و بعد از
آن میوه های بزرگ از آن بهم رسیده ... شبیه بود ... و هر که از آن میخورد
سیر شد و هر تشنه از آن میخورد سیراب میگردید و هر بیمار از آن میخورد شفا می یافت و هر محتاج ...
میخورد ... و هر صاحب حاجت میخورد ... و هر شتر و گوسفند میخورد شیر دار بسیار میشد و از
آن روز که حضرت ... ما فرود آمد برکت و خیر ... در قبیله ما بهم رسید و آن درخت را شجره مبارکه
می نامیدیم و اهل بادیه آن اطراف می آمدند و در سایه آن درخت فرود می آمدند و برگ آنرا از جهت برکت
با خود می بردند و در بیابانها که آب و نان نیست ... و بعوض آب و نان میخوردند و ...
سیراب میکرد و بعد از آن درخت چنین بود تا آنکه صبح برخواستیم و دیدیم میوه های آن درخت فرو ریخته
و برگها زرد شده بسیار محزون شدیم از سبب این حادثه متفکر بودیم تا آنکه خبر وفات حضرت
رسالت پناه به ما رسید و ثابت شد که آن حادثه در روز رحلت حضرت بهم رسید و بعد از آن آن درخت
میوه داد اما میوه های آن در طعم و لذت کمتر بود از اول خورده تر بود و طراوت برگهای آن
کمتر بود و سی سال ... بود تا آنکه صبح برخواستیم دیدیم سر تا پا آن درخت سیاه شده و میوه ها بیش

مودت شیدن ... خواب ... گوسفندان

منقود در خیمه

ریخته شده و طراوت و نزاکت ساق و ساقها و ریشه‌های آن برطرف شده و بعد از چند روز معلوم
گردد آن نهال لطافت اثر طلوعات اسد از تو نهار رحمت فرموده و بعد از آن دیگر مطلق میوه نداد و برگهایش بریزد
و شاخ داشت و قبایل عرب می‌آمدند و از برای استشفا به برگهای آن اکثر امراض دردمندان شفا می‌یافتند
می‌رسیدند و مدتی بسیار به همین منوال ماند پس روزی برخواستیم دیدیم که از زیر آن درخت خون تازه می‌جوشد
و برگهای آن می‌ریزد و شاخها و برگهای آن محو و خاک شده و از شاخها و برگهای آن خون تازه می‌چکد
از این قضیه بسیار ترسیدیم و غمناک شدیم و ترسان و هراسان بودیم که آیا چه حادثه روی نموده چون شب در آمد
صدای غلغله و نوحه و گریه و ناله و زاری از آن درخت برخاست و صدای نوحه کننده که او را نمی‌دیدیم بلند شد و صدای
گوینده بلند بگو مشتمل بر نوحه و بکا [illegible] نوحه‌های [illegible] بودند قابلی از ابیات که مذکور است و میگفت
ایا ابن الوصی و یا ابن بقیة السادة الشادة الکرام ای فرزند مصطفی و ای جگر گوشه علی المرتضی
و ای باقی مانده از آن پاکان و بزرگواران و ای دیگر [illegible] یا ابن الشفیعین احمد خیر القوم
جعفر طیار [illegible] المقتول اجابک [illegible] فی الوجه [illegible] و ای فرزند شهید و ای [illegible]
او [illegible] جهان [illegible] الشهید [illegible] دارم از [illegible] که [illegible] آن [illegible] در خاک غبار آلوده
بود و از بسیاری [illegible] که [illegible] بعد از چند
روز خبر رسید که در آن روز [illegible] در کربلا به درجه شهادت رسید پس [illegible] فلک شد
در هم شکست و دیگر از آن باقی نماند چنانچه نقل شده که جمعی از [illegible] از جماعت جنیان شنیدند
ابکی [illegible] شجیا [illegible] بنوح للنساء و البها شیاه زنان [illegible] خاطر افسرده دل از فرزند
و ماتم فرزند رسول الله [illegible] حسینا [illegible]
[illegible] النقبات [illegible] ثیاب [illegible] القصبات [illegible]
[illegible] مصیبت عظمی [illegible] جهان [illegible] و بر فرق خود [illegible]
[illegible] سیاه [illegible] بعد از [illegible] علما اول [illegible] فی طریق [illegible] از این
[illegible] نیست [illegible] آری **نظم** جهان [illegible] **بیت** [illegible]
از این غم [illegible] در دل [illegible] جهان [illegible] دل [illegible]
[illegible] در مصائب [illegible] دنیا و آخرت [illegible] باشد [illegible]
در ایام محرم [illegible] **نظم** [illegible] حرف [illegible] جواهر [illegible]

[illegible] سبط رسول مختار [illegible] امام [illegible] که [illegible] مصیبت عظمی [illegible]
[illegible] سبط [illegible] رشک [illegible] **بیت** [illegible]
بر [illegible] که [illegible] جا [illegible] بر [illegible]
تنوحو یا شیعة المولی ابن الحسن علی الحسین الغریب البلاد و الوطن [illegible] مرتضی
علی [illegible] و ابکوا علیه [illegible] الطفوف علی [illegible] و خضب [illegible]
[illegible] در حالتی که [illegible] بر [illegible] افتاده و خون از حلقوم [illegible] و ابکوا
صدره بالطف [illegible] خیول [illegible] الحقد و الاحن [illegible]
[illegible] بر نیزه [illegible] زبان [illegible] و ابکوا علی الاثبات
رسول الله بنی [illegible] فی الامصار و المدن [illegible] دختران رسول
[illegible] اولاد [illegible] و ابکوا علی السبل السجاد مقصلا فی [illegible]
لله [illegible] و [illegible] زین العابدین [illegible] بودند [illegible]
و [illegible] ضعیف و نحیف شده بود و [illegible] سکینه [illegible]
مع [illegible] دل و حزن و اندوه از [illegible] امام حسین [illegible] در حالتی که [illegible]
مصیبت [illegible] کربلا [illegible] بود [illegible] بود [illegible]
[illegible] و کدام طاقت و [illegible] شرح احوال مصیبت [illegible] **بیت** [illegible]
[illegible] حال [illegible] زبان [illegible] **بیت** [illegible]
المقطع [illegible] اهل [illegible] مصطفی [illegible] حضرت [illegible] اندوه [illegible]
[illegible] لا [illegible] مصیبت [illegible]
[illegible] که [illegible] برادران [illegible]
[illegible] که [illegible] که [illegible]
[illegible] شیعیان [illegible] غم [illegible]
[illegible] و [illegible] دل [illegible]
شرح مصیبت [illegible] حضرت امام حسین [illegible]
[illegible] مظلوم [illegible]
[illegible] از [illegible] در بعضی از کتب مروی است [illegible] امام زین العابدین

مقدمه ساربان ملعون

زین العابدین علیه السلام بعد از شهید شدن حسین به مکه مشرف شدم روزی در طواف بودم دیدم شخصی را دست که
ندارد و دعا میکند شب تار سیاه شده بود و بجامه کعبه آویخته و میگوید رب البیت الحرام اغفر لی وما احسبک
تفعل ولو تشفع لی سکان سمواتک وارضک ای پروردگار این خانه و حرم چهار رکن [illegible] که مرا بیامرزی
واگر جمیع سکان آسمان و زمینها شفاعت می کنند چون مردم این عبارات را از او شنیدند از طواف باز ماندند و هم
بر سر او جمع شدند و گفتند وای بر تو ای شیطان گناه اگر کرده باشی نباید از رحمت ناامید باشی پس بگو که چیست
گناه تو آن شخص گریست و گفت ای قوم من خود میدانم که چه گناه کرده ام و چه خیانت بجا آورده ام مردم
او را اصرار نمودند که بگو چه گناه کرده گفت من رو سیاه تیره روزگار از مدینه تا عراق
ساربان امام شهیدان بودم و در شب منزلها [illegible] جمع کرده بود آنحضرت زیرجامه بود و در وقتی که میخواست
وضو بسازد او را بیرون کرد و در [illegible] در آن زیرجامه بندی بسیار نیکو دیدم که [illegible] و اشرف
تر بچشمم بود [illegible] پس بدبخت شقاوت پناه در آن طمع کردم و در صدد آن بودم که آنرا از آنحضرت
بدست آوردم بهیچ طریق این امر میسر نشد تا انکه امام حسین را با یارانش شهید کردند و ابدان مطهر ایشان را
در صحرای کربلا افکندند و آن زیرجامه در پای مبارک آنحضرت بود نفس اماره مرا بر آن داشت که خود را در
مکانی پنهان کنم و چون شب در آید خود را به نعش آنحضرت رسانیده [illegible] خود را [illegible] پس خود را در
موضعی پنهان کردم و چون شب شد از انجا بیرون آمدم خود را بمعرکه رسانیدم که بدنهای شهیدان در آنجا
افتاده بود نظر ساختم دیدم آن صحرا از نور آن ابدان منور و روشن گردیده و آن بدنهای بی سر مانند
ستارهگاه درخشان در آن صحرا افتاده پس شقاوت و [illegible] مرا بر آن داشت که بدن امام حسین را جستجو کنم
و بند زیرجامه را بردارم پس در میان کشتگان میگشتم و بهر یک نظر میکردم تا که بجسد منور امام حسین رسیدم
فوجدته مکبوبا علی وجهه وهو جثة بلا رأس پس او را یافتم که دیدم سر او را بریده اند و نوره
مشرق و نور آن جسد بر اطراف هوا و زمین تابیده مرمل بدماء والریاح سافیة علیه و در خون
غلطیده و بادها بر آن [illegible] خاک میریزد پس ملاحظه نمودم دیدم [illegible] زیرجامه را پوشیده و آن
بند را که مطلوب من بود کشیده و گرههای بسیار بر آن زده پس نفس شوم بر آن داشت که شروع نمودم
بگشودن آن گرهها و یکی بعد از دیگری تا یک گره [illegible] آن باقی ماند چون خواستم آنرا نیز بگشایم آن
جناب با وجود دست راست را فرا کرده و آن بند زیرجامه را گرفت منع ملعون نمود که دست آن
مظلوم را گرفتم قوت بسیار کردم که آنرا رفع کنم نتوانستم پس ملعون از شقاوت قطعه بر آن داشت
که خنجر برهنه کنم دست مبارک او را قطع کنم و خود را بمطلوب رسانم پس برافراشتم در آغوش کشتم

تا تیغ را گرفتم

تا تیغ را گرفتم و آنرا بر کمر نهادم بسر جسد آنحضرت رفتم و آن تیغ را در بند دست مبارک او گذاشتم و
[illegible] ایمن بودم [illegible] شدم و [illegible] بشدت بند جدا کردم و بر آن برآن بزدم تا آن دست منور را
که بوسه گاه محرمان بارگاه قدس بود از بدن جدا کردم و دست نحس خود را دراز کردم که آن بند را بگیرم آن جناب
دست چپ خود را فراز کرد و آن بند را گرفت و هرچند خواستم دست او را دور کنم قدرت
نداشتم [illegible] ملعون [illegible] گشتم تیغ را گرفته بر دست چپ زدم تا آنرا جدا کردم و چون
خواستم که دست خود را به بند زیرجامه او رسانم دیدم آسمان و زمینها بلرزه در آمده و زلزله و شورشی در
سکان سموات و زمین پیدا شد چون سر زد این عمل از من [illegible] غوغا شد در آن زمین و بلند بانگ و شیون
شد فلک بر آتش [illegible] سینه گریان شد ملک از این غم [illegible] شد رسید ناله و صیحه الامان
بجائی رسید [illegible] قدسیان [illegible] ناگاه غلغله عظیم واقع شد و دیدم بعضی [illegible] ناله و افغان
و نعره [illegible] آسمان [illegible] بر هر طرف [illegible] بر زمین نزدیک شدند تا آنکه
افغان ایشان بلند [illegible] که میگویند وا ابناه وا مقتولاه وا ذبیحاه وا قتیلاه
واغریباه وا حسیناه یا بنی قتلوک وما عرفوک ومن شرب الماء منعوک ای فرزند دلبند [illegible]
[illegible] کشته اند [illegible] قدر و منزلت ترا نشناختند و ترا از آب کوثر منع نمودند [illegible]
دیدم [illegible] این کلمات را شنیدم [illegible] زدم [illegible] در میان کشتگان افکندم ناگاه دیدم [illegible] مرد و
[illegible] بر جسد [illegible] و شهیدان ایستادند [illegible] شخص بسیار
[illegible] ادب ایستاده و آن [illegible] قدسیان و فرشتگان [illegible] شورشی
[illegible] در آن [illegible] برپا خواست [illegible] یکی از آن سه نفر [illegible] بزرگی [illegible] و علامت
[illegible] گفت یا ابتاه یا حسین قتلوک [illegible] وامکنک
[illegible] ای حسین [illegible] ای فرزند [illegible] دیده [illegible]
[illegible] بگذار [illegible]
[illegible] نشست
ودیدم که آنحضرت [illegible] قرار گرفت و گفت لبیک یا رسول الله یا ابتاه یا امیر المومنین
لبیک یا اماه یا فاطمة الزهراء سیدة نساء العالمین لبیک یا اخا المقتول بالسم

علیکم منی السلام ای جد و الا ای پدر و ای جده ای مقداری مادر برکزیده و ای برادر پسندیده سلام من
مصیبت زده برسان بالای قد بزرگوار او را که کشت من تشنه لب و مصیبت من با دستی
پر چون بیان بیند که برمن و اهلبیت من در این ... رسید و قبر خارج ... که در میان امت کذاشته
بود در این وادی ... کشته یا جداه قتلوا والله رجالنا یا جداه ذبحوا
والله اطفالنا یا جداه سبوا والله نسائنا یا جداه نهبوا والله اموالنا عز والله
علیک ان تری حالنا وما فعله الکفار بنا پس آن بزرگوار زمانی بود تا مظلوم ایستاده
و بسی بر ... ادکر بیستند ناکاه فاطمه خطاب به پیغمبر کرد و گفت ای پدر بزرگوار دیدم اشقیای امت تو با فرزند من
تو به کردند ای پدر آیا مرا اذن میدهی که خون از این سر حسینم که با آن خضاب شده بکیرم و بر صورت خود و در بازوان
خضاب نمایم و با این هیأت با پرورکار خود ملاقات کنم حضرت فرمود ای فاطمه از خون حسین
خود را خضاب کن که من نیز چنین خواهم کرد و با این هیأت با مالک الملک ملاقات خواهم کرد ناگاه دیدم
که پیغمبر و مرتضی ... فاطمه ... از خون حسین امام حسین هم با آن خضاب شده کرفتند و صورت و کردن و سینه
و دستهای خود را ... با آن خضاب کردند و پیغمبر فرمودند فی بنیک یا حسین بعز والله ان اری
مقطوع الرأس من ملی عینی و ادی لجی بکیو یا علی فقال فی کلک الرسول و انت
طریح مقتول مقطوع الکفین ای حسین جانم فدای تو باد بخدا قسم بر من کران است که ترا بی سر و با دوری
خون آلوده می بینم و بر من سخت است که ترا بریده حلقوم و بر افتاده می بینم کاش من نتوانستم دید
که بر تو ... عوض لباس بدن ترا پوشیده باشد و من نتوانستم که بدن تو بی سر و دست و
پامال افکنده باشند ای حسین ... دستهای ترا قطع کرده حضرت امام حسین هم حکایت
مرا با پدر چنین بیان کرد و گفت آن شخص حال خود را در میان کشتگان پنهان نمود حضرت رسول
الله که این را شنید و زار زار گریست و بر فرق ... من در میان کشتگان آمد ناگاه دیدم
که سر بلای سر من ... در نهایت ... یا جمال نقطع یدیک طالما قبلهما جبرئیل
وملائکة الله اجمعون و تبرکت بهما اهل السموات و الارضین ای ستمکار ... ترا بر
این داشت که قطع کنی دستهایی را که جبرئیل و سایر ملائکه مقربین ... بوسیدند و اهل آسمان و زمین
با آن تبرک می جستند ای ملعون آنچه پیغمبر ... کرده بود و بر تو ... دیکر تو مرتکب این شده
قدار در ترا سیاه کنند و دستهای ترا قطع کنند و ترا با ... که خون فرزند مرا ریخته محشور

کنند

... و منوز دعای آنحضرت تمام نشده بود که دستهای من قطع شد و پایهای من شل شد و بدن من ...
... چون روی من سیاه شد ... پیش خود ... بر رسیدم ... فقال الشفیع ... سالم
... نماند و کناه من ... بخواهد شد ... که ... حکایت او را شنود
... جمیع اهل ... حکایت او را شنیدند بر او لعن کردند پس ... بیمار از اعمال این حکایت
... خود ... در این مصیبت ... یا اعلی ... ان الخلائق الی یوم الدین
باکی الی ... الباکی علی ... ای ... که امام از مفارقت یاران و اوطان کریه کرده
... بر مصایب ... ابکی ... الصبر ... احب الیه و ساعدی ... بفضة
... الحزن ای ... ثواب آن ... است و فضیع ... رسیده و ... فاطمه
... فلمّا بارض الطف جاءت ... علی القتیل الغریب النازح
... زنی ... بر کشته ... از ... و النوح و ... بانات
الحسن المرتفع و قلبها موجع بالثکل فالجمع ... کفن ... شد و ...
این ... آمده ... لیهفی علی فاطمة الزهراء ... بالدمع ... اسلوبه
... بر فاطمه زهرا از کریه ... بر ... شده لهفی علی قولها ...
... شو الحسین بلا غسل و کفن ملقی علی الارض عاری الجسم ... الجبین ...
الاوداج ... ابن ... وا ... لنا و ... و اعتدی ...
... از آن زمانی که نظر فاطمه بر جسد ... افتاد و ... از ... رسیده و خون از
حلقوم ... جاری کردیده و در آن وقت فاطمه گفت آه ... یاران و یاوران ... و فریاد
... ماه ... سید ... لهفی علی سبط النبی ... فی اسرهم
... اجل البعدن و ... بر امام زین العابدین ... السیر کرده و
... و ... و ... با ... و ... انا الکریم السبط الشهید کا
... قوق ... اللهم ... سبط رسول الله ... شهید
... مصیبتها بالبحسرة ... القلب ... از ... کم مصیبت
عام ... رسیده و ... آن ... رسیده و ... المصطفی
... الی الاطراف ... المصطفی ... و
... مصطفی ... و ... اطراف ...

بکوداند کانتی بالعقول الظهر واقفة فی الحشر تشکوا الی الرحمن ذی المن وگواهی یعنی فاطمه
زهرا را که در خرقه تحفه بسوی پدر برده وکار شکایت بکند فاتی وفی قمیص ثوب الحسین دماً مسی
سحره وهی تبکی بی الحزن والشجی خواهد آمد بعرصات در حالتی که پیراهن پر خون آلوده باد خواهد
بود و ناله و فغان خواهد نمود ونعو الالی یا ابن سوی باسفی علی قتیلی وباگریه بآه خواهد
گفت ای فرزند زهرا تو تیره های وای واندوه من بر فرزند کسر از تن بریده من و باید بر گشته
کان بر قسای بداند که بر ایشان ضایع نخواهد شد و فرشتی در روز در مانده گی و [illegible] بکار ایشان
خواهد عرصات در حالتی [illegible] آلوده باد خواهد بود [illegible] خواهد [illegible] آمد از تفسیر امام
رضا مرویست که من تذکر مصابنا فبکی لما ارتکب منا کان معنا فی درجاتنا یوم القیامة کسی
که مصیبت ما یاد کند و بگوید سبب آنچه بما رسیده است و داشت از ابرار او منزل در جا خواهد بود
از ابرار ما است و من ذکر مصابنا فبکی وابکی لم تبک عینه یوم تبکی العیون وکسیکه مصیبت ما را
یاد کند و بگرید و بگریاند دیگران را نخواهد گریست روزی که چشمها گریان باشند و من جلس
مجلسا یحیی فیه امرنا لم یمت قلبه یوم تموت القلوب وکسیکه در مجلسی نشیند که احیای
امر ما در آن می شود نمیرد دل او روزی که دلها مرده شوند و از جمله وقایع که باعث حزن واندوه
قلوب شیعیان [illegible] است حکایت مهاجرت سرور شهیدان از مدینه و مکه [illegible] کیفیت این
قضیه را بعضی علماء رضوان الله علیهم ذکر کرده اند و آنچه اقرب بصواب است ایراد میکنم و بیان آن
چنان است که چون هنگام رحلت معاویه بدار البوار رسید فرزند پلید خود را که یزید بود
طلبید و گفت ای فرزند بدانکه من از برای تو گردن کشان عالم را ذلیل و منقاد گردانیدم و [illegible]
[illegible] برادم را [illegible] تسخیر کردم و جمیع بلاد [illegible] خاص و عام و عراق و
شام را تابع و مطیع تو نمودم و اسباب و شوکت [illegible] شهر [illegible] از جهت تو مهیا ساختم
و لکن [illegible] از برای تو [illegible] و اسلاف خود ملحق می شوم [illegible] بر تو میترسم
و میدانم که بعد از فوت من [illegible] خواهند کرد اول عمر ابن الخطاب علیه اللعنة
والعذاب دوم عبدالله ابن زبیر سیم [illegible] علیه السلام اما عبدالله ابن عمر [illegible]
از تو جدا [illegible] شود [illegible] است [illegible] عبدالله پسر زبیر
[illegible] است [illegible] تو خواهد [illegible]
و اما امام [illegible] حفظ من رسول الله [illegible] امام [illegible]

نوبت وقرابت او را با رسول [illegible] و میدانی که او پاره تن پیغمبر است و گوشت و خون
آنحضرت پرورده است و من میدانم که اینها اهل عراق او را طلب خواهند کرد [illegible]
نخواهند گذاشت ای یزید اگر بر او ظفر یابی [illegible] و قدر و منزلت او را بشناس قرابت
او را با جناب رسول الله [illegible] بهر [illegible] باد [illegible]
است [illegible] دارم [illegible] که در این مدت [illegible] کرده ام [illegible]
معاویه رخت از این عالم فانی بدار الجحیم کشید و [illegible] خود ملحق گردید ارکان دولت اجتماع
نموده یزید را بر مسند حکومت نشانیدند و بیعت امارت او را باطراف جهان [illegible]
[illegible] یزید [illegible] حاکم مدینه [illegible] مروان ابن حکم را از جانب معاویه [illegible]
معزول [illegible] تا بگیرد [illegible] باید از جمیع اهل مدینه [illegible] از امام حسین و از عبدالله
زبیر بیعت [illegible] چون [illegible] بر مسند حکومت قرار گرفت [illegible]
[illegible] نامه [illegible] نوشت که چون بر مضمون نامه مطلع [illegible] اهل مدینه بیعت
[illegible] در این باب [illegible] ابن [illegible] عبدالله ابن
عمر و عبدالله زبیر عبدالرحمن ابی بکر [illegible] پدرم [illegible] و امارت من فرد
[illegible] بیعت [illegible] در این باب [illegible] ابن [illegible]
[illegible] بیعت [illegible] اگر بیعت [illegible] ایشان
بقتل [illegible] چون نامه [illegible] رسید بر مضمون نامه [illegible]
یافت انا لله و انا الیه راجعون [illegible] فاطمه [illegible] است و بعض [illegible] الله [illegible]
[illegible] بود [illegible] در آن خصوص با مروان ابن حکم مشورت
نمود [illegible] گفت [illegible] بیعت یزید از ایشان بگیری [illegible]
بقتل [illegible] امر [illegible] طلب ایشان
فرستاد [illegible] رسول [illegible] پیغام [illegible] رسید [illegible]
گفتند [illegible] ایشان گفتند [illegible]
[illegible] بیعت یزید و در این باب [illegible] عمر و پسر ابی بکر [illegible]
[illegible] پسر زبیر گفت [illegible] به بیعت یزید [illegible]

حضرت امام حسین ع فرمود شاید به نزد او می باید رفت و ایشان در این سخن بودند که رسول
ولید باز آمد و گفت که امیر منتظر شما است حضرت امام حسین با نشاط برون رفت که ابن عم تجدید ارادی
سبب است اگر بمجلس نه به من خواهم آمد فاما هرگز بیعت باز گشت و صورت حالرا با ولید تقریر
کرد مروان گفت به ولید بیعت مکن بخدا که بیعت نخواهد آمد ولید گفت ای مروان خاموش باش
و این قسم سخنان بحسین مگو او مکرر سه بیعت داده هرچه وعده کند وفا می کند چون رسول
ولید از نزد امام حسین ع باز گشت حضرت بخانه آمد و سی نفر از دوستان و غلامان خود
فرموده که سلاح بر خود مرتب نمودند و ایشانرا فرمود که با من بسرای ولید آیید و بر در
سرای او بنشینید اگر آواز من بلند شود شما بخانه در آیید و اگر آواز من نشنوید از جای خود
حرکت نکنید و متعرض کسی نشوید پس آنحضرت عصای حضرت رسول الله بدست گرفت و روانه خانه
ولید شد چون بخانه او رسید دید که ولید با مروان نشسته است چون داخل شد تعظیم او را
بجا آوردند حضرت در مقام خود نشست فرمود که بیعت بر امثال من پست و ولید صورت
حال را بعرض او رسانید حضرت فرمود ای ولید مناسب نیست چون من کسی پنهان بیعت کند
و کو با تو هم با من معتبر را فردا که این خبر آشکارا شد اهل مدینه مجتمع شوند آنچه صلاح در
ثواب باشد بعمل خواهد آمد ولید او را تحسین کرد و عرض نمود بمنزل خود مراجعت فرمائید
مروان گفت ای ولید دست از حسین بر مدار که اگر الحال از او بیعت نگیری دیگر ترا بر او دست نخواهد
بود او را حبس کن تا که بیعت کند یا گردن او را بزن حضرت از سخن آن ملعون در غضب شد و گفت
یا ابن الزرقاء انت تقتلنی ام هو ای فرزند زن زرقا تو مرا خواهی کشت یا او
بخدا سوگند که دروغ گفتی زیرا که هیچ یک از شما آن نباشد که مرا بکشد پس رو بولید خطاب کرد و فرمود نحن
اهلبیت النبوة و معدن الرسالة و مختلف الملائکة بنا فتح الله و بنا یختم ای ولید
ما ایم اهلبیت نبوت و معدن رسالت و خانه ما محل آمد شد ملائکه و ما ایم اعلام دین و رایت
نهال راه یقین و خدا بما فتح نبوت و خلافت کرده و بما ختم خلافت و امامت خواهد کرد و یزید مرد
و بیت شرابخوار فاسق انواع فسق و فجور را علانیه مرتکب می شود من چگونه بیعت بکنم
فرداست که مجلس اهل اسلام منعقد شود آنچه گفتنی باشد بگویم و ببینم که سزاوار خلافت
بیعت این را گفت بمنزل خود با یاران و غلامان مراجعت فرمود چون حضرت از مجلس ولید

بیرون

در بیان نافلهها نافله
ظهر هشت رکعت
مقدم بر ظهر و هشت
رکعت نافله عصر
مقدم بر عصر و چهار
رکعت نافله مغرب
اما بعد مغرب
رکعت ایستاده
و دو رکعت نشسته
بجای یک رکعت حساب است
بجهت عشا رکعت نافله
و دو رکعت نشسته نافله
خفتن است بعد از
خفتن ادا نماید
و تیره بکو بشند
هشت رکعت نماز
شب و دو رکعت
نماز شفع است
یک رکعت وتر است
وقت اینها بعد از
نماز شب است
و دو نافله صبح از
فجر اول تا سفید شدن
سرخ مشرق رفت

مجلسی

بیرون شد مروان بولید گفت سخن مرا نشنیدی و حسین را گذاشتی از نزد تو رفت بخدا قسم
که دیگر بر او دست نخواهی یافت ولید گفت ای مروان بر تو وای مرا بکشتن حسین ع تکلیف می کنی که جگر گوشه
مصطفی است امر بحکم کو یا بخواهی مرا در دنیا و آخرت هلاک کنی بخدا قسم که اگر شرق و غرب عالم را
بمن دهند ذره سعی در کشتن او نخواهم کرد ای مروان فردای قیامت نامه اعمال کشنده گان حسین ع
از حسنات خالی خواهد بود سبحان الله کسی راضی میشود که در روز رستخیز حضرت رسول الله و علی
ابن ابی طالب و فاطمه زهرا خصم او باشند مروان که این سخن را از ولید شنید در ظاهر گفت اگر با حسین
بجهة متعرض نشدی نیکو کردی و در باطن فعل او را راضی نبود ولید بطلب عبدالله زبیر فرستاد
بیا و یزید بیعت کن ابن زبیر در آمدن تعلل کرد تا چون شب در آمد با جمعی از خواص خود از مدینه
بیرون آمد و از راه غیر معروف بمکه رفت ولید جمعی از عقب وی فرستاد و نیافتند باز
گشتند پس ولید نامه به یزید نوشت و کیفیت حال را بسمع او رسانید یزید جواب نوشت که
اینان بیکار و بیکار رهبر جا که باشند دشمنی و سخن مبتلا خواهد بود اما باید حسین ع را بقتل رسانی و سر
او را برای من بفرستی و چون ولید بر مضمون نامه یزید اطلاع یافت و گفت لا حول و لا قوة الا با
بالله العلی العظیم خدا نخواهد که کشنده حسین باشم بخدا قسم که اگر یزید عمر دنیا را بمن دهد من
در کشتن امام حسین سعی نکنم و هر قدر که در این خصوص از یزید بمن رسد باک ندارم پس ولید
آن نامه را بدست یکی از محرمان خود داد و بخدمت حضرت امام حسین فرستاد و آنحضرت مطلع شد مقیم ر
رفتن شد چون شب در آمد بقصد وداع روانه روضه مطهر و مرقد منور جد خود شد مزار جان
بجان گرامی روضه او چون بنزدیک ضریح مقدس آنحضرت رسید نوری از قبر مقدس آنحضرت
ظاهر شد حضرت امام حسین ع چون آنحال را مشاهده نمود بمنزل خود مراجعت نمود و شب دیگر برون
رفت و آمد و در نزد قبر آنحضرت ایستاد و گفت السلام علیک یا رسول الله انا الحسین
ابن فاطمة فرخک و ابن فرخک و سبطک الذی خلفتنی فی امتک منم حسین ابن فاطمه و منم سبط
تو در میان امت بود بعیت [illegible] ایشان [illegible] حالا [illegible] شدم
[illegible] شعر منم حسین [illegible] پرورده تو منم
[illegible]
[illegible]

وداع حضرت

بیکردم ای برادر زینب غریب زیارت نمودت کی است پای و تحفه تاب فرقت تو نه ترا طلوع بشیر صد بد بلا دارم ای بتو بهیه تو
سوی اهل ظلم رو آرم ای می نگریستم زرد و در بسته پای ظلم ای برادر قدری بعد از این نظاره کنم ای نور رسول ای اهل فلک ر
می بودی ای تشنه دل امیدوار می بودی ای با بیننده گواه باشی برادر ای که مرا یاری نکردند و حرمت مرا نیا
نیاوردند ضایع و محروم گذاشتند درین مجلس تو از شکایت می از این است چون جهنم تو ملاقات قدیم بتقبیل
شیخ اتاق مرا اعراض رسانم پس شب دیگر است دوران روز مطهره مشغول نماز شد و در عبادت و نماز
بود با طلوع صبح انقلاب خانه مراجعت نمود شب دیگر باز بسر تربت انور حضرت رفت و چند رکعت نماز کرد
و دست مناجات بدرگاه قاضی الحاجات برداشته گفت خداوندا این قبر پیغمبر ملیح تست و من فرزند پیغمبر
توام مرا امر روز داده است که بعد از تو چیزی رو نکنم ما دوست دارم دیانا آنکس غایم و بیدار
دشمن دارم ازان حکم داد تو رسول بحکم ای صاحب حضرت و جلالت بحق این قبر و صاحب آن که آنچه
نماز برای من اختیار نمود بفضل رسول نور سازی باشد پس بسیار تضرع و زاری کرد و گریان سر گریبان
مبارک خود را بر قبر مبارک آن حضرت نهاد بخواب رفت ناگاه دید حضرت رسول الله با فوجی از ملائکه
ظاهر شد و امام حسین را در بر کشید و سر او را ببوسید و چشم پر آب جان دو چشم او را ببوسید و گفت ای حسین
ای حسین شهید منی و ای نور کل ای فرزند من ای پاره سر و گلستان منی و ای اسیر غم و محنت ای قوت دل
کاردان مصیبت و ای وفا کننده عهد از ما و ای شفاعت کننده امت ما ناجی ای رها شده از عذاب ابدی
ای رسانندهٔ دستها از ایشان بسر من ای شمع شبستان سعادت ای گل گلزار شهادت و ای سرور
سینه ام ای جگر ای کشته و ای نور دیده پدر و مادر رسیده ای مرهم دوغ و داغ مادر بفراق دیده ای داغ
و داغ دیده برادر از غم ما آنا ببینیم زود باشد که ترا اهل شقاوت در زمین کربلا سر از تن جدا کنند و در
فرات خود دست و پا زنی ای ان که با تو ایشان کنند امید شفاعت از من داشته باشند و حاشا شفاعت
می باشد ای برادر پدر و مادر و برادر تو بحر زن و خفا کرده بنزد تو آمده اند همه بدیدار تو مشتاقند و انتظار
دارند و همه ملائکه و انبیا منتظر قدوم تو اند بلکه گفت گلزار نور در دوح صبحی دیدی و در بهشت کشیده
همه گرانقدر منزلها اهل آسمان دارند ای بلکه خراب مفقود فرشته گان دارند ای تمام اهل سموات و ملکوت ای
ستارهٔ برآسمان شهادت بعالم جبروت ای کشیده صف همه ارواح انبیاء را ای سنه منتظر خدمت بدبده دارد ای
زهره طرق زده صف قدسیان برده کرده کشیده اند اهل بی زمینی بهم ابنوه ای برای مقدم تو فرشتگان کشیده برین ای
بلکه گرانقدر خلق نار نور حور العین ای باشد در قدوم مقدمت تو جان برلب ای بولسته زانو زده مخفون یا حق ای

ن دولت

نکاه کن که پدر من زار کشته جدا دره ای بجای فراق چه کرده است با برادر تو ای بین مباقی چو بچه بر عزا رم نوام ای اکبری
بس مخنت الم غم بر تو رسید ای نور السبر من ای بی تماد خواهی شد ای غریبا بلکه بجانب کربلا خوار شده ای سیی بنمان
می بیچ و گشته شد و کربلا در کربلا شهید و شق تو مجروح شده و بیرون زمین ای افکنده و سر ترا بر نیزه کنند
و شهر بشهر و دیار بدیار بگردانند اما جمیع پیغمبران و دیگر را فرد مرحله تا باشی که در بهشت در جات است
که آنرا ابدا بدون شهادت در شوال یا فت ای حسین نزدیک است که تو بزه قتل پدر مظلوم و قتل مادر مظلوم
و مانند برادر مسموم شوی اما بعد از آنکه جمیع رنج ای از جهت الم فارغ شوی پس شتاب کنی که بسوی کربلا
روانه شوی و حضرت امام حسین عرض نمود که ای جد بزرگوار مرا بدنیا حاجتی نیست مرا بر کرده با خود ببر انده علی و المعه و فلاح
کن حضرت فرمود ای نور دیده ترا چاره نیست از بر گشتن بسوی دنیا تا شربت شهادت بچشی و ببیند
بهشت مرتبه ای ای که سعادت ابدیت که از برای شهدا باشد بهر دو سرور شهیدان میگویند که در
این حالت دیدم رودی گلنار رسول الله مانند زعفران زرد شده و موی مشکین او آن فخر ابرار پر
گرد و غبار گشته من خوف کردم و گفتم یا رسول الله این چه حالت که بر تو ظاهر شد حضرت فرمود ای نور دیده
من که این نشانه زد کربلا است پس آن حضرت با اندوه و فزع از خواب بیدار شد و بشارت شهادت یافت
و مرثیه ادراک ملاقات جد خود دیده و مادر را رسیده بمنزل خود مراجعت نمود و اهل بیت و یاران دریافت نموده
آل رسول الله پریشان شد و البته محزون و مغموم گشتند پس حضرت تهیه اسباب سفر گرفته عازم مکه شد و در شب
آخر بسر تربت مطهره مادر بزرگوار خود آمده و گفت السلام علیک یا اماه حسین تو وداع تو آمده است
و این آخر زیارت است ناگاه از این قبر مقدس آوازی آمد که علیک السلام ای مظلوم مادر و ای غریب
مادر پس بجوی با حضرت اضطرابی یافت که دیگر طاقت تکلم نداشت و ازانجا بسر مرقد منور برادر خود امام
حسن رفته او را وداع کرده چون صبح الم از مشرق عالم طالع شد حضرت سرور شهیدان امر کرد که خدام و غلامان
کمر کجا و از خوانات محبت را برنادند و اهل بیت را بر محمل سوار بکنند پس خدام و غلامان با میران امام
علیه السلام مشغول حمل و نقل شدند در آن وقت محمد حنفیه بخدمت برادر آمده و گفت ای برادر گرامی و ای محبوب
ترین خلایق بگو بجه که اراده کدام دیار داری ای نور دیده تحجت امروز مضطرب است بر تو نهایت
دست نشنیدم ای برادر ای بجرو رنج بدیدم بالکرام دارم جز تو هیچ کس ندارم ای نوح نکنت می بینم جان

شبیر من نمود اهلبیت تو کم اختر منزلی تهاست در معرض تلف در آوارند حضرت گفت ای برادر پس
بکجا روم و بکجا بدیده چاره کنم محمد حنفیه گفت بار زاگر جمله بمروی اگر اهل مکه با تو نیکو بوده اگر نه متوجه بلاد یمن شو که حال
اهل آنجا شیعیان و دوستان پدر تو اند و مرتهای بسیار دارند و اگر امر تو در آنجا راستقامت نگیرد متوجه
کوهها و صحراها شو و شهر بشهر رفتی تا عراق نزدیک شود و ابدام نزدیک کوفیان نزا افکن پس محمد حنفیه بسیار گریست
و حضرت نیز گریان شد و سخن ایشان قطع شد پس حضرت دوات و کاغذ طلبید و وصیت نامه
نوشت بامضمون بسم الله الرحمن الرحیم این وصیت است از حسین ابن علی ابن ابی طالب بسوی برادر
خود معروف بابن حنفیه بدرستیکه حسین شهادت میدهد که خدا یکی است ... و بهشت حق است و دوزخ
حق است و قیامت آینده است که در آن شکی نیست و بدرستیکه از ارض اقدس مدینه بیرون
نرفتم از برای طغیان و فساد بلکه از برای اصلاح امت جدم ... ایشان کنم به نیکیها و نهی کنم ایشان را از بدیها و
عمل کنم در میان ایشان بطریق تقویت و سیرت جدم و پدرم ... پس هر که قبول کند و اطاعت
نماید حق تعالی بعوض خواهد داد و هر که بر من رد کند صبر میکنم تا خدا میان من و او براستی حکم کند پس آن وصیت نامه را
بمحمد بمهر خود مهر ساخت و محمد حنفیه ... کاغذ دیگر طلبید و در آن نوشت که بسم الله الرحمن الرحیم این نامه است
از حسین ابن علی ابن ابی طالب بسوی بنی هاشم اما بعد بدرستی و تحقیق که هر که بمن ملحق میگردد البته شهید خواهد
شد و هر که از من تخلف میکند هرگز رستگاری نخواهد شد والسلام آن نامه را پیچیده و بشخصی داد که کرده
بنی هاشم برساند پس حضرت امر کرد که زنان و خواهران و دختران به محملها سوار کردند پس حضرت ذوالجناح
طلبید با برکاب گذاشت و سوار شد و با یک جانب سه دختران خود برادر و داع کرد تا که مخدرات بنی هاشم
ناله و فریاد بر آوردند و بعضی در کوچه زار زار میگریستند و بر فرق سر با میزدند و بعضی دو
بر فرق الشهدا میکردند ... الله ... و سیدند و طایفه بر کاب آن عالیجناب آویخته امام مظلوم مانند
چون آن حالت را مشاهده نمود فرمود که بخدا قسم همه را بیدار ... بجنگ مانند آن مخنت
زدهگان دل سوخته گفتند ای سید ما ... ما ... ذکر و زاری ... منع کنیم ... و حال
آنکه مثل تو ... بچه جهت و ما را ... دعا کرد بنی هاشم امروز ... بعد از
شما کسی را نداریم چون شما از میان ما بیرون روید ما چگونه ... بی ... مانیم و با ... جود این ... داغم نگار
شما با قوم
با قوم اشقیا بلی منع خواهد شد پس نوحه و زاری از برای آنکه گویند بخدا بدهم بخدا قسم که این روز مثل روز حلت
کمحان و ث وه ... محمد المصطفی ... مثل مدینه است که بدرستی علی المرتضی بعد شهادت رسید ... خدا
فدای تو کنند ای یادگار بزرگواران وای محبوب قلوب مؤمنان پس حضرت فرمود ای عزیزان صبر باید
کرد زنان با بعضی عراق روم و باید در آنجا شهادت برین شوند و در این انتها از جهان آنحضرت فرود
و شیون برآوردند و گفتند ای وقت شنیدیم که بنی ابن کرامت تو ... میکنند و میگویند شهید کردند از آل هاشم که
حبیب رسول است و هرگز بدرستی این را ... بظهور رسیده و مصیبت او چون مانند کرده ... عظیم
و جمیل گردانیده ... پس آنحضرت ... کرد و زاری و ... پس این مرتبه ... شنوند و مصیبت آنحضرت
خواهند بود پس بگریه و داع نمود تا که نزد و مطهر حضرت رسول الله انف بیرون رفت و گفت ای فرزند گرامی
مرا محزون مگردان و با ایشان بیرون رفتی با بعضی عراق زیرا که من مکرر از جدت شنیده ام که میفرمود فرزندم
کشته میشود در عراق و در زمینی که آن را کربلا گویند شهید خواهند کرد حضرت گفت ای مادر من نیز میدانم که شهید
خواهم شد و چاره نیست از آنکه از مدینه بیرون روم بخدا سوگند که میدانم کدام روز کشته خواهم گشت
و در کدام ساعت خواهم گشت ... اهلبیت و یاران من کشته خواهند شد ... این تقدیر باید
واقع شود ای مادر من ... شهید خواستند و مخدرات حرم ... اسیر خواستند ... ای مادر ... بخواهی
که ... تو آن را ... کشته خواهم شد پس آنحضرت ... بر ... کرد و بدست مبارک
اشاره نمود پس ... زمین کربلا پست ... حضرت ... فرود آن شهادت
... دفن ... ام سلمه ... ام سلمه ... گفت ای مادر
... زمین کربلا ... شهید شوم و فرزندان ... من در
آنجا ... و اهل بیت و زنان و دختران مرا اسیر کرده ... ستمکاران
... ای فرزند ... بزرگوار تو قدری
از آن خاک ... داده است در شیشه ... امام حسین ... دست مبارک خود ... گردانید
زمین کربلا ... بام سلمه داد و گفت این خاک ... در شیشه ... و ... خون
شود بدانکه مرا شهید کرده اند و دیگر ... پس حضرت سایر مؤمنان را نیز وداع
نمود با تفاق اهلبیت از مدینه بیرون آمدند و چون از مدینه رفتند گردی بسیار ... فغان و زاری

از فرشتگان بخدمت آن سید ابرار مختار آمدند و سلام کردند باین طریق که السلام علیک یا ابا عبد الله
وعرض کردند ای پیغمبرزاده در مواطن بسیار حق تعالی ما را چهار بنصرت فرستاده و یاد دشمنان او تنگ
کردیم و حالا بنصرت شما آمده ایم و هر حکمی که بفرمایند باد الا طاعت میکنیم و اگر سفر فرمایند ما در جمیع
منازل در خدمت شما باشیم که هرگز از دشمنان بشما نرسد حضرت فرمود هیچ کس قدرتی نمیتواند رساند
تا بمحل شهادت نخود که در زمین کربلاست برسم چون باین رسم ابد ... آنجا بشرست شهادت بنوشم و در آن
وقت بخدمت بنوا دفن شوم و ... اینجاست پس افواج جن و جمعی از مسلمین جن بخدمت آن
سرور آمده سلام کردند و عرض کردند که ای سید ما ... دوستان شمائیم و باطاعت شما مأموریم اگر اذن
دهید همه در همین ساعت جمیع ... را هلاک میکنیم حضرت ایشانرا دعا فرمود که باید من بدرجه شهادت
برسم زیرا اگر من شهید نشوم این گروه تا روزگار بدرود ... خواهند شد که بعد فنون فوالله
شد در زمین کربلا کشته شوند و آمدن ایشان را باتخج باشد ... ایمن ... واقرت
ایشان قرار داده بجد فتحم که قدرت بر دفع ایشان بیشتر از قوت شماست و بعضی بجواب ایشان ...
و تقدیرات الهی را نقب ... باشم ... ازین کار بزودی بزدی خواهید آمد و در روز دهم
ایشان ... رسد ... و ... شهید کرده باشند فرزندان و برادران و یاران مرا کشته باشند غیر
از زنان و دیگر کسی از اهل بیت من باقی نمانده باشند و سرهای ما را به نیزه ها کرده باشند از ... بزید برندیسی ...
از خدمت آنحضرت مرخص شدند و لشکریان با اهل بیت تودروفن داخل ... آنکه مجلس ششم در بیان شهادت
مسلم بن عقیل رضوان الله علیه . بسم الله الرحمن الرحیم نحمد یا من اجل مصیبا ...
خلیله ابن خلیله ... والجاهد فی سبیله ... ولده وعشیرته ... الذی قبض علی اشرف
ما قبض علیه ... ابون ... علی افضل ما ... علیه ... یوم ... والذی
اشتعل ... العرش وبکت علیه کل ما فی النطع والفرش ... سادة النقباء وخامس آل
عبا مولانا ابی عبد الله ونقوسلک اللهم یا من عظم ... سفک ...
... فطمه ... اهله واشهب ... تغلب
تمنا ... ویتجرع من القصص ... ولا ... الغرب من الاوطان البعید
والشهید من اللهفان ... من ندی الانجاد والجال علی ... وهو المحق

ابن

ابن ولخلق امام ابن اشراف النجبا سیدنا ابی عبد الله ونجد لک اللهم یا من انتقل ...
علی ما ناصح علیه ... الوری ولم ... علیه ... من دون السلیه الی ... مسلوب
الشباب ... فی التراب ... انقطع ... وله ... جده الذی ...
بنصر الاسلام وتعطلت ... الحدود والاحکام واظلمت الایام وانکسفت الشمس
واظلم القمر واحتبس الغیث والمطر واهتز العرش والسماء واقشعر الارض والبطحاء واشمل
البلاد واختلفت ... وفجع به الرسول وانجحت البتول وطاشت العقول ابن المیامین
... الکبری ومولانا ابی عبد الله فصل اللهم علیه علی ... المطهرة الطاهرة
والانجم الباهر الزاهرة علی الارض ... الذی بذلوا مهجهم علیه وسفکت
دماؤهم ... علی التابعین من الصحابة والعارفین من احبائه الذی ترکوا الاخوان
والاولاد ... وتغربوا من الاوطان والبلاد ... وصل علی الملائکة الذی یفجعون
علیه ویبکون فی نواحی کربلا ... وعلی الملائکة الذین حول قبره حافون
علی ... طائفون ... معتکفون ... و ... متضرعون ... الکفر
الذین ... واطفال ... ویبکوا ابا القتیل ... المطهرة ...
الحمام ... الحق ... خانه ... فردی ... چیست ... زمین زمان
... رسید ... ورد ... چیست ...
تشنه ... افرات ... کاروان ... آمد
... افق ... چیست ... رخوان ... چیست
... بعد ... معایب ... الرسول والاولاد البتول
... ارباب الحرب والحراب والصحاب القبلة والقباب واساس
الکعبة ... علیهم لسان الصلوة ... الخلوات ... المساجد ...
... اجرام العلی ... الرسالة ... الخفاء واجسام السفلی
... والصفا ... رسال ... من
... فاسقا ... علوی ... درات ... سفید ... ارفیه

نمراه

تکرم

از ... سلم ... عقاب

بیان شمه‌ای از آنست که از بیابانها و معادن و سنگهای سنگها باشند اندکی از بلاد بمحضر آل الله از بلید کربلا رسیده
روشنی فقد اظلمت الغبرا و اقلعت باهلها و صبغت رایات الخضرا بالشمس و السما من نایح و نوحها
الزهر [illegible] و سابات مصیبا الذی هو یبقیها فی الله ما فاداسی و ما عاینت عینی البحر
مثلها از روز قتل که زمین اهل خود را برد افتند و آسمان بجوز شید و ستارگان گرد خونی گو از نهیب بهلا [illegible]
شده است [illegible] از باب بلا و بند نشده اند عالمیان بمصیبت و زینه بحزانه که [illegible] عقل مصیبت اهلبیت رسول
الثقلین مانند آن ندیده نسیی الرزایا [illegible] و ابتدء العزام [illegible] حسین فرزند فاطمه بنت
خلایق بود و بیابان او [illegible] بودند تفیضت العبرا علیهم من جفا تخلو من روضات
الجنان [illegible] آن براین [illegible] کرده و بسوی [illegible] فرا بید [illegible]
اظلمنا و حارات [illegible] علی الافاق کالنجم و الدجا از روز ظلم و ستم کشته اند و سرهای
ایشان را [illegible] مانند ستارگان در رفتن در شب تار کرداید [illegible] ابدان [illegible]
نحد ها [illegible] علی الناس [illegible] الفنا پس [illegible] که ابنت [illegible]
آن حضرت و بزرگی بر [illegible] و ابنت [illegible] که بر نیزه ها بلند شد و تلک الذی [illegible] من سلالة
احمد [illegible] اساری [illegible] و نیست [illegible] از سلاله احمد [illegible] مانده السبر [illegible]
مرکب اساری کاهل [illegible] و الطلق اساری لاهل بیت [illegible] و اسیران هند
فدا داده [illegible] اسیران اهلبیت رسول [illegible] فبالت نفسی [illegible]
بالیت و [illegible] کانی [illegible] ایشان [illegible] عوض ایشان
بلا را [illegible] فیکونوا من [illegible] و کو نوا من الباکین [illegible] از شیعیان
از روی [illegible] ایشان [illegible] که بکنند فهلا یا حاسبتی علی النوی [illegible] ابنا
البتول [illegible] پس ای [illegible] برادر [illegible] مصطفی [illegible]
شهید شد [illegible] بلا [illegible] ابد [illegible] وانده [illegible]
[illegible] فرزند [illegible] از [illegible] باب [illegible] از سوز [illegible] سراب [illegible]
از ریان بن شبیب [illegible] که روز اول محرم بخدمت حضرت امام رضا علیه السلام رفتم حضرت فرمود ای پسر شبیب آیا روزه
گرفته پس فرمود ای پسر شبیب [illegible] اهل جاهلیت [illegible] در این ماه حرام [illegible] این امت
[illegible]

چون کار [illegible] این ماه را [illegible] و [illegible] در این ماه [illegible] کردند و زنان
و فرزندان ایشان را اسیر کردند پس خدا [illegible] یا بن الشبیب ان کانت باکیا الشیء فابک للحسین المظلوم
ای پسر شبیب [illegible] حسین مظلوم که او [illegible] در این ماه [illegible] سر [illegible]
و [illegible] از برادران و فرزندان و پسران برادر [illegible] و شهید کردند [illegible] در روی زمین
[illegible] بعد [illegible] بر مظلومی و شهادت حسین [illegible] از برای او
[illegible] در قبر [illegible] آن مظلوم شهید شده [illegible] از ایشان [illegible]
[illegible] گریه [illegible] روز [illegible]
[illegible] که خواهند گفت یا لثارات الحسین
[illegible] حسین ای پسر شبیب [illegible] حسین شهید شد [illegible]
و زمین [illegible] ای پسر شبیب [illegible] بر حسین علیه السلام [illegible] بر روی تو [illegible]
شود حق تعالی [illegible] ای پسر شبیب اگر خواهی [illegible]
[illegible] با رسول الله و آل او [illegible] لعنت [illegible] امام حسین ای پسر شبیب اگر خواهی مثل ثواب
شهیدان کربلا داشته باشی پس هر وقت [illegible] یا لیتنی کنت معکم فافوز فوزا عظیما [illegible]
[illegible] و [illegible] ای پسر شبیب اگر خواهی که [illegible] بهشت [illegible]
[illegible] حق تعالی [illegible]
در [illegible] روایت [illegible] بخدمت حضرت امام جعفر صادق آمده [illegible]
بعضی [illegible] از اهل کوفه در خدمت آن حضرت بودند [illegible] جعفر [illegible]
[illegible] شعر [illegible] حضرت فرمود [illegible] بخوان [illegible]
[illegible] گریستن [illegible]
پس فرمود ای جعفر [illegible]
[illegible] بهشت [illegible]
فرمود [illegible]
[illegible]
[illegible] امام حسین باشد
پس [illegible]
[illegible] آل مصطفی [illegible] فرزند علی المرتضی [illegible]
کربلا [illegible] امام حسین [illegible]

شهید کردند و سایر اسیر کردند و از قتلگاه شهدا روانه کوفه نمودند و چون بقتلگاه رسیدیم و نظر با نعشهای کشتگان انداختم
خود را از شتر انداختم [illegible] تا بسر نعش [illegible] رسیدم [illegible] شدم [illegible] آمدم شنیدم [illegible]
[illegible] شیعتی ما ان شربتم [illegible] ماء عذب فاذکرونی او سمعتم بغریب او شهید فاندبونی [illegible] شیعیان [illegible]
[illegible] شهید [illegible] شهادت [illegible] وانا السبط الذی
من غیر جرم قتلونی وبجرد الخیل بعد القتل عمدا سحقونی [illegible]
[illegible] لیتکم فی یوم عاشورا جمیعا تنظرونی کیف استسقی لطفلی فابوا ان یرحمونی
[illegible] اطفال [illegible]
[illegible] وسقوه سهم بغی عوض الماء المعین [illegible] یا لرزء ومصاب هد ارکان
الحجون [illegible]
[illegible] فالعنوهم ما استطعتم شیعتی فی کل حین [illegible]
[illegible]
[illegible] امام [illegible] مظلوم [illegible]
[illegible] کربلا [illegible]
است [illegible] کردم [illegible] شهدا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] کردم [illegible]
[illegible]
آن [illegible] کردم [illegible] بخواب [illegible]
[illegible] آفتاب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] رسول
[illegible] وهذا حسین [illegible]
[illegible] علیه السلام [illegible] شهید [illegible] رسول خدا [illegible]

داد و ابطلم

مقدمه نور فاطمه

داد و سابطلم [illegible] مظلوم [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین علی المرتضی [illegible]
گریه و زاری کنند [illegible] امام حسین [illegible] فاطمه زهرا [illegible]
[illegible] فاطمه [illegible]
حسین [illegible] در بعضی از کتب معتبره [illegible] مذکور است [illegible]
زنی فاحشه بود [illegible] معروف [illegible] امام حسین [illegible]
مشغول بود [illegible] آتش [illegible]
[illegible] آتش [illegible]
[illegible] آتش [illegible]
از آن [illegible] آتش [illegible]
[illegible] آتش [illegible]
[illegible] بخواب [illegible] قیامت
[illegible] آتش [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
ولکن [illegible] قیامت [illegible] کوثر [illegible]
[illegible] حسین [illegible] فرزند علی [illegible]
[illegible] حسین [illegible]
[illegible] علی الحسین [illegible]
[illegible] کربلا [illegible] کربلا
[illegible] الا ایها [illegible] انا قتیل [illegible] حسین [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] مظلوم [illegible] کربلا [illegible]

... بکوند ... آواره اسفی علی النسوان من نسل النبیا بادلهم بکی احد هالک

جمیع ... اهلبیت ... بودند ... بود ... بشنود ... عن قطاطیعی جواد

خنجر ... بیرون ... بدند ... ایشان را ... سنک

یا ... و ابتدیء ... عمامه ... بقطع ... امام ... رسیدند ...

... در دست ... بجوانب ... فاطمه ... السبط بالعصا ...

... مسلمان ... ایشان ... اسلام ...

... الله ... و ... آمد و ... ملائکه ...

... آمدند ... نجوم ... ذلک ... السماء ... بعض ... جمیع ...

... الجبال ... و ... هنالک السقیع ... بند ... کردند

و ... الشمس ... ان ... و ... اسما ... حتی

و ... الربیع ... جمیع ... آمدند ... از ...

... النوح ... البلد ... قطع ... را

... شب ... علی حسین ... جمیع ... جمع

و البیان ... ایشان ... شهادت ... الحسین

و سلبوا ... و اسباب ... امام حسین ... کردند ... کردند

ایکی نسوان حسین ... البر ... من تقطع ... گریه ... دختران حسین ... سر برهنه

... کردان ... بودند ... جان ... کسی ... باشد ... ابن علی ... مقیم

مالقیم مکشوف ... مکشوف ... بستند ... بودند ایکی

زینب ... تقول ... ارفع ... زینب ... ام کلثوم ... کفتم ...

... کردند ... علی ... الحسین ... ام کلثوم

ابن ... کردن ... برادر ... بریدم ... پاره ... وداع

کنیم قولی الیه ... هذا العشیره و ... برادر ... بسوی ... حسین ... دیکر

سوار ... کردن و ... برادر ... برادر ... جمع

ای برادران یاد ... اهلبیت ... وداع ... زینب ... شد ... خواهند

... کربلا ... کربلا ... الحسین ای زمین کربلا ... حسین ... سپردم ای

زمین کربلا ... جان ... مهمان ... زمین کربلا ... مهمان است

این ... امیر المومنین مهمان است ... ای زمین کربلا ... نوجوان ...

فاطمه

فاطمه است این ... فاطمه است ای زمین کربلا ... جان ... جان تو

فدا ... شهزاده ... فاطمه ... قربان ... ای ...

تراب ... السلام ای ... السلام ... السلام ای ...

... السلام ای ... شهادت السلام ... جان ... السلام ... الوداع

ای ... الوداع ... الوداع ای ... امام ... الوداع ... الوداع ای ... الوداع

الوداع ای ... الوداع ... شهدای اهل ... شهادت مسلم ابن عقیل ...

است ... کسی ... اهل کوفه ...

ایشان ... امام ... کوفه ... امام ... است

... کوفه ... ایشان ... رسید ... حضرت

جواب ... حضرت ... مسلم ... این

عقیل ... بود ... کوفه ... کوفه ...

اهل کوفه ... اسلام ... کوفه ... اهل کوفه ...

این ... مسلم ...

... مسلم ... از طرف ... آمد ... بسوی

... کرد مسلم ... دست ...

امام حسین ... رسول الله ... حضرت

... مسلم ... رسول الله ...

... مسلم ... مسلم ...

... وداع ...

... حضرت ... وداع ... مسلم ...

حضرت ... منزل ...

... مسلم ... ای مسلم ... کفت ...

امام حسین ... مسلم ...

... مسلم ... رسول الله ... مسجد ...

... محمد و ابراهیم ... دست ...

... وداع ...

و از مدینه دو نفر دلیل از قبیل قیس گرفت و بیرون رفت و متوجه کوفه شد قضا را در بیابان راه را گم کردند و آبی
بر داشته بودند تمام شد و آن دو نفر دلیل از تشنگی هلاک شدند و مسلم و فرزندانش از هزار مشقت خود را به آب
رسانیدند مسلم این واقعه را به فال بد گرفت و به هزار زحمت و مشقت خود را به کوفه رسانید و در خانه مختار
ابن ابی عبیده ثقفی نزول کرد و آمدن دوستان بخدمتش شروع شد و در نمودند خوشحالی گشتند فوج فوج بخدمت
او می آمدند و در نامه امام حسین را بر ایشان میخواندند ایشان از استماع نامه آنحضرت گریان شدند و فریاد
وا غوثاه میکشیدند و بیعت از ایشان میگرفت تا آنکه مسلم با هیجده هزار نفر بیعت کردند چون این خبر بمنصوب
[illegible] و منصب امارت نعمان بن بشیر از جانب یزید پلید حاکم بود از این مطلع گشت به مسجد جامع
در آمد و بر منبر رفت و گفت ای اهل کوفه از خدا بترسید و بر تو در هم نکنید و در فتنه از خدا بترسید [illegible]
باعث ریختن خون مسلمانان و نهب اموال ایشان نشوید و من ابتدا بجنگ کسی نمیکنم و باعث فتنه نمیشوم
و تا کسی متعرض من نشود من متعرض او نمیشوم و بعد از آنکه بر من خروج نماید و بیعت مرا بشکند تو اهم
کشید و من به خواهم کرد با شما مغلوب و منکوب خواهم کرد با کسی خواهم بود گفت و [illegible] این سخن از
ایشان [illegible] از منبر فرود آمد بدار الاماره رفت و بعضی از دوستان یزید که در کوفه بودند نامه بیزید نوشتند و گفتند
که اگر کوفه را میخواهی مسلم بن عقیل آمده و مردم با او بیعت کرده اند و نعمان بن بشیر در دفع او تقصیر کرده چون یزید مضمون
نامه آگاه یافت بعد از مشورت با دوستان و ارکان دولت منشور امارت کوفه بنام عبید الله ابن زیاد ملعون
کرد و آن وقت والی بصره بود نوشت و به او نوشت که چون رسیدن نامه من بی آنکه توقف نمائی خود را بسرعت تمام بکوفه
رسان و امر آنجا را انتظام ده و فتنه که در آنجا بر خواسته فرونشان و مسلم ابن عقیل را بنزد من فرست یا او را بقتل رسان
و سرش را بشام فرست چون نامه آن ملعون بابن زیاد رسید بسیار شادمان شد و برادر خود را در بصره نایب کرد و با جمعی از
اعوان بطرف کوفه روانه شد و چون بحوالی کوفه رسید توقف نمود تا دو ساعت از شب رفت پس جامه سیاه پوشید
و عمامه سیاه بر سر گذاشت و نقابی بر رو انداخت و شمشیر حمایل کرده و قضیب در دست گرفته بر استر سوار شده و
با خادم و ملازمان خود بکوفه داخل شد مردم شنیده بودند که امام حسین بکوفه می آید و منتظر قدوم
شریف او بودند و چون آن ملعون را دیدند گمان کردند که امام حسین است پس فوج فوج به استقبال او بیرون آمدند
و سلام میکردند و رسم تحیت بجا میآوردند و رکاب او را بوسه میدادند و میگفتند خوش آمدی یا ابن رسول الله
آن ملعون جواب سلام ایشان نداد و دیگر هیچ نگفت از راه نقب بخانه های ... و بیرون از طرف آمد تا به باب قصر الاماره
آمد و امر کرد که در قصر را باز نمودند نعمان بر بام رفت چون قریب بقصر رسید آن ملعون را دید گمان کرد که حضرت امام حسین است
گفت یا ابن رسول الله ترا بخدا قسم میدهم که متعرض من نشوی و بمنزل دیگر نزول کنی تا فردا بنگریم که چه پیش خواهد رسید
و چون قاصد بسیار جمع کرده اند و دشنام میدادند که در باز کن که فرزند رسول خدا داخل شود در را گشودند آن ملعون

ابن الملعون بتمامی بانگ زد که ... شرمنده ابن عبید الله بن زیاد است در آن وقت پسر زیاد طلب مادر پسر را مرد است
و بانگ زد که ... بگیرید مردم کوفه که در برابر او خدمت متفرق و پراکنده شدند نعمان گفت در را باز کن
چون آن ملعون داخل دار الاماره شد و چون صبح شد امر کرد که منادی ندا کند که اهل کوفه در مسجد جمع شوند و بعد از
اجتماع مردم در مسجد بر بالای منبر بر آمد و منشور ایالت خود را برایشان خواند و گفت از جانب یزید مامورم
که ... ابن ... غافل ... من نیستم ... ادب کنم و شما ... بسیار ... داشت این خبر بمسلم
رسید چون خبر آمدن ابن زیاد بسمع شریف مسلم ابن عقیل رسید بسیار خائف شد و از خانه مختار بیرون آمد و
بخانه هانی ابن عروه رفت گفت ای هانی من آمده ام که مرا پناه دهی و مرا و شما میهمان ... باشند و ... از شیعیان
علی ابن ابیطالب هستی ... بخواهد دیدم ... گفت هزار جان من فدای تو باد و رسول الله با جان و دل ... در راه
تو بکوشم پس ... مسلم در خانه ... قرار گرفت و شیعیان پنهانی بخدمت او می رسیدند و بیعت می نمودند اما ابن زیاد در
طلب مسلم بر آمد و هر چند سعی نمودند و برای پیدا نمودن او ... را داشت معقل نام غلام خود را طلب کرد و سه هزار
درهم به او داد و گفت برو با شیعیان اهل بیت ... کن و اظهار محبت اهل بیت کن و بهر ... از ایشان
بگیر خبر ... درهم را بیاور ... و بگو ... که بمسلم تسلیم نمائی و طریق ... شاید
نزد مسلم ... کند ... پس آن ملعون زر را برداشت به مسجد جامع آمد و
نگاه بمردم کرد که در آنجا مشغول عبادت بودند نظرش بر مرد سفید پوشی که ... و اثر ... ظاهر بود در
کمال خضوع و خشوع نماز میکرد و گفت این مرد ... است زیرا که ... و خشوع ... این علی ابن ابی طالب است ...
توقف کرد تا از نماز فارغ شد آنگاه نزد او رفت و سلام کرد ... ابن زیاد ملعون ... کرده بود ... گفت
... گفت ... یا ... گفت شیعه ام ... بر ... رسیده که او از جمله دوستان اهل بیت
آن مرد ... گفت ... ابن عوسجه ... مسلم ابن عقیل ... کرده مقام
... از این ... نمیتوانم ... تو مطلوب ... کنم ... ایمان ... قسم یاد کردی
... و ... این ... تو مطلع ... پس ابن عوسجه او را ... دلالت نمود و گفت فردا
بیا ... بر ... پس روز ... معقل ... ابن عوسجه آمده و برابر ... بخدمت مسلم برد
... معقل ... بدست ... مسلم ... سه هزار درهم زر ...
... مسلم ... و ... بیعت نمود ...
... اطلاع حاصل کرده ... بیرون آمد و نزد ابن زیاد رفت و کیفیت ...
گفت ... هانی ... ابن زیاد ... بهانه ... بیمار ... ابن زیاد ... حقیقت
... مطلع شد ... محمد ابن اشعث و ... و عمرو ...
... گفت ... بیمار است گفت شنیده ام که ...

شنیدند که هانی [illegible] است شما باید البته او را [illegible] که او از اشرف [illegible]
جان مادر اورد دست [illegible] ایشان تبعیت نمودند [illegible] آمدند [illegible]
[illegible] و چون مجلس [illegible] ابن زیاد در عتاب نمود و گفت ای هانی این چه فتنه است که برپا کرده و مسلم را
در خانه خود جا داده [illegible] انکار نمود ابن زیاد گفت [illegible]
معقل را طلب نمود و گفت این شخص را میشناسی هانی او را دید و دانست که آن جاسوس [illegible] بود دیگر
نتوانست انکار نماید با ابن زیاد گفت [illegible] شده و مرا
شرم مانع شد که او را از خانه بیرون کنم اکنون سوگند یاد کنم که چون به منزل خود روم [illegible]
بخواهم و از خانه خود بیرون کنم ابن زیاد گفت هیهات هیهات دست از تو بر نخواهم داشت تا مسلم را در اینجا
حاضر نکنی هانی گفت بخدا قسم که این هرگز نخواهد شد [illegible] و عقل نیکو نباشد [illegible]
بدست دشمن دهم [illegible] ابن زیاد گفت [illegible] شمشیرها از
غلاف کشند [illegible] ابن زیاد [illegible] اگر [illegible]
[illegible] ابن زیاد در غضب شد و امر کرد [illegible]
قدری نزدیک [illegible] گفت اگر مسلم را حاضر نکنی ترا بقتل آورم هانی گفت هزار جان	تا ابن زیاد
من فدای مسلم باد پس چوبی که در دست ابن زیاد بود [illegible] آن چوب را بر بینی او زد که چوب بشکست و خون بر محاسن او
[illegible] شد و امر کرد [illegible]
[illegible]	حبس
مسلم را [illegible]
نسبت با اهل بیت رسول الله [illegible] هزار جان [illegible]
فدای خانواده رسول الله باد [illegible]
در دست [illegible]
آمده [illegible] هزار مرد [illegible]
با اهل کوفه [illegible] مسلم سوار شد [illegible]
[illegible]
[illegible]
شد [illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible] ایشان [illegible] متفرق شوید [illegible]
[illegible] کلمات را شنیدند در
رسیم [illegible] رسول الله [illegible] متفرق شدند [illegible]
[illegible] آفتاب غروب نموده بود که با مسلم [illegible] چون مسلم [illegible]
از برای ادای نماز بمسجد در آمد چون از نماز فارغ شد از مسجد بیرون آمد [illegible]
[illegible] غریب مظلوم [illegible] بدست دشمنان گرفتار
[illegible]
غریب [illegible] سلام [illegible]
[illegible] در آن شب [illegible]
[illegible] بود مسلم گفت
یا امة الله [illegible] آب [illegible]
طوعه گفت [illegible] مسلم [illegible] آب [illegible]
[illegible] طوعه گفت [illegible] مسلم گفت
[illegible]
[illegible]	تا بسترا
[illegible] طوعه گفت [illegible] مسلم گفت [illegible]
[illegible] مسلم بن عقیل [illegible] کوفیان [illegible]
[illegible] امام حسین [illegible] اهل بیت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] طوعه [illegible] بلال [illegible]
[illegible] بلال [illegible] مسلم [illegible]
[illegible] بلال [illegible]
[illegible] ابن زیاد [illegible] مسجد [illegible] اهل کوفه در مسجد جمع شوند [illegible]
[illegible] اهل کوفه در مسجد حاضر شدند

پس آن ملعون به منبر برآمد و گفت ای اهل کوفه مسلم گریخته است هر که او را بگیرد و بر این درگاه آرد ده هزار دینار بوی دهم و هر که
در خانه وی باشد و مرا خبر نکند بعد از آنکه پیدا شود مال وی را غارت کنم و وی را به قتل رسانم و در آن وقت بلال در مسجد
حاضر بود چون آن وعده و وعید شنود بی توقف در بند تا به خبر کردن ابن زیاد و محمد بن اشعث بدار الاماره رفت بلال نزد
ابن اشعث رفت و صورت واقعه را بروی گفت ابن اشعث نزد ابن زیاد رفت و حکایت حال را بوی تقریر نمود ابن زیاد
ملعون بسیار خوشحال شد و سیصد سوار مکمل و مسلح از شجاعان جدا کرد بمحمد اشعث داد که برود مسلم را بگیرد و بیارد
محمد اشعث سوار شده و با آن لشکر به در خانه طوعه آمدند و یکبار در خانه و بر اطراف جان گرفتند اما مسلم چون آواز پای اسپان بشنید
دانست که به طلب وی آمده‌اند گفت انا لله و انا الیه راجعون پس بر خواست و سلاح خود را آراسته کرد و شمشیر
برهنه در دست گرفت از خانه بیرون آمد چون خصمان که بر ایشان حمله کرد و جمعی از آن قوم بیچاره که صفت
هلاک را افکنده و به هر طرف که روی آورد آن قوم را از پیش خود برمیگردانید و چند جوان پهلوان تیغ زنان را به جهنم فرستاد
و بعضی از مردان قوی هیکل را به یک دست بگرفت و بر بام می انداخت تا بعضی آن شمشیر چشمی به غضب تیغ بی دریغ چون
جان را قالب کوفیان شام را بی کس کردی و بر تخت و آن دلاور هر دم بعضی را جزا داد آن مرد را بعض آن ملاعین
نافرجام را بحیث اما چون ابن اشعث دید که بی شدت بر مسلم نمی توان یافت گفت ای مسلم چرا خود را به هلاک میکنی
ما ترا امان میدهیم و به نزد ابن زیاد بریم و او را اراده قتل تو ندارم مسلم گفت مرا امان شما نمی باید هیچ جنبش دیگر قول
شما اعتماد ندارم ابن اشعث بر ایشان حمله کرد و بر آن جمع دیگر را به جهنم فرستاد و چون آن قوم ناپاک دیدند که هیچ ره
صبر آن صفدر را طاقت ندارند جمعی بر بامها برآمدند و آن مظلوم بیکس را سنگباران کردند و جمعی دیگر آتش در نی
زدند و بر آن غریب بیچاره انداختند و جسم نازنین او را بسنگ و آتش مجروح کردند با وجود این آن شیر
معارک با ایشان می ورزید و تیغ او بر هر که میرسید چون خیار دو نیمه میکرد ناگاه حمله کرد از بکر ابن حمران که کینه‌ای
ضربتی بر روی مبارک او زد و لب بالا و دندان او را بیفکند و در آن وقت مسلم با خود خطاب کرد که ای مسلم مرگ را اختیار باشی
در یغا که غریب مرگ تو شده‌ای و دیگر بعد از من سوی رزمی نبود و در آن اثنا ملعونان سنگ را بر بینی آن مظلوم انداختند بیهوش گشت
و چون به هوش آمد در شهر خون بر روی او فرو ریخت و در آن وقت مسلم رو به جانب کرد و گفت السلام علیک
یا ابا عبد الله السلام علیک یا ابن رسول الله یا ابن عم العلم ما منو یا ابن عمک ای پسر عم اما خبر داری که پسر
عم تو را گرفتند و سنگ دیگر بر لب او مجروح و دندان شکسته او زدند که چون از دهن آن چهار شده بودی که
شیر بیشه وادی ما کشی بخون شد پس مسلم از سبب براحت و کثرت زخمها منکر که از آن خدا اسب بیرون
شیر بیشه رسید و ضعف و ناتوانی بر آن غلبه کرده و دیگر تاب مقاومت نداشت پشت بر دیوار نهاد و گفت
لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم و گفت ای قوم بیچاره چون مرا جرعه آب دهید که تکلم نتوانم کرد

ودردم

و درد دم آتش حرارت افروخته و هیچ کسی از آن قوم پی منفعت او نشد و او را آب نداد تا آنکه پیره زنی از خانه
بیرون آمد قدحی آب آورد بدست وی داد آن سینه جز کوار خواست که بیاشامد قدح پر از
خون شد آب را ریخت آن پیره زن بنه و دیگر قدحی آب بوی داد چون آن نیز خون آلود شد بار سوم قدحی دیگر
آورد ابن چون خواست که بیاشامد دندانهای مبارکش در قدح ریختند و مسلم قدح از دست نهاد و گفت آه آه آب
خوردن من به قیامت افتاد پس ملعونان از عقب مسلم درآمدند و نیزه بر پشت مبارکش زدند که بر در افتاد در آن وقت
مسلم گفت انا لله و انا الیه راجعون پس آن کافران هجوم آوردند و بر او دست نمودند و اسلحه وی را گرفتند و او را بر استر سوار
کردند و به نزد پسر زیاد بردند و چون مسلم را در مجلس آن ملعون بردند سلام نکرد ابن زیاد گفت ای مسلم چرا سلام
نکردی گفت از سبب آنکه بر من سلام دادن ترا نباید لیکن ابن زیاد سر به زیر افکند و مدتی تفکر نمود و سر
برآورد و گفت ای مسلم چرا امام زمان خروج کردی مسلم گفت امام زمان حسین ابن علی است که فرزند فاطمه و سبط
محمد مصطفی و سایر اولاد او در ایشان است و چند سخن در میان ابن زیاد و مسلم مذکور شد که ذکر آنها
در این مقام ضرورت نیست پس مسلم گفت ای پسر مرجانه یقین میدانم که مرا خواهی کشت پس پیش از آنکه مرا
بقتل آوری بگذار تا یکی از قبیله قریش را طلبیده وصیت خود آرم ابن زیاد قبول نمود و بعد از آن عمر سعد آورد ابن زیاد
گفت هر که را خواهی وصیت کن مسلم بر عمر سعد دید گفت با تو قرابت و خویشی که در میان ما
هست باید وصایای مرا بشنوی و بعد از آن بجا آوری ای سعد از برای خوشی آمدن ابن زیاد متعرض نشد ابن
زیاد گفت ای ابن سعد قرابت را برعایت شرط اقرابت رسیده است چرا از قبول وصایای وی امتناع می نمایی این امر رخصت که تو را بکسی
نیست ابن سعد چون از جانب ابن زیاد مطلق شد گفت ای مسلم وصایای خود را بیان کن مسلم گفت ای پسر
سعد سه وصیت دارم وصیت اول آنست که در این شهر هفتصد درم قرض دارم اسب و شمشیر مرا در ورثه مرا
بفروشی و قرض مرا ادا کنی وصیت دوم آنست که مرا شهید کنند و میدانم که سر مرا به شام خواهند فرستاد تو باید جسد مرا
از ابن زیاد درخواهی و در موضعی دفن کنی وصیت سیم آنست که نامه در جیب من نوشته‌ام که کوفیان چون ما را کردند و
بسر حجت زده شهید کردند و مرا یاری نکردند زنهار که از قبل او قدم بجهت رسول الله بیرون نیاید و متوجه این
صوب نگردد ابن سعد قبول نمود و وصایای او را شنید ما حاجت الا ان که بعد از این لازم است چندان که دید که چون او را بکشیم
دو دفن کردن جسد او موافقت نخواهیم کرد و اما حسین اگر قصد ما نکند ما نیز قصد نخواهیم کرد پس ابن زیاد بکر بن حمران را طلبید
و گفت مسلم را به بام قصر بر و او را بقتل رسان و سر و جسد وی را از بام قصر بزیر افکن پس بکر حمران ملعون دست آن مظلوم را گرفت
و دوار و سلاح و اضحیه را گرفت و بر بام قصر برآورد و در اثنای راه مسلم زبان به تسبیح و تهلیل و تقدیس الهی و درود

دو روی و حضرت رسالت پناهی جاری نمود و میگفت ربنا احکم بیننا و بین هولاء القوم بغی خداوندا تو
حکم کن میان ما و میان قوم که مرا فریب دادند بعد از آن چون بر بالای بام برآمد نظر بجانب مدینه کرد و گفت السلام
علیک یا ابا عبدالله السلام علیک یا بن رسول الله آیا خبر از این امت داری و بمضمون این نظم مترنم شد
ای صبا عزم دیاری سوی قوم فدا کن که شهزاده حسین است ببین بشنو حدیث عشق کی هر یک که زکوفیان بیوفا
فرزند رسول را خبر کن برگوی که مسلم ستم کیشی شد کشته تو چاره دیگری مفرما زنهار سوی کوفه وز فتنه جهان حذر کن
پس گفت یا رسول الله آرزو داشتم که یکبار دیگر ترا ببینم اجل امان نداد و این آرزو را بگور بردم و وعده دیدار
بقیامت افتاد جان دادم بغم از هوای تو در دام رفتم بی که تخم دفا تو در دلم و بعضی از علما نقل کرده اند که مسلم
در حالت فرو نظر کرد و جمعی از کوفیان را دید که استغاثه و نظاره می کنند مسلم رو بر ایشان کرد و التماس نمود که قرآن
مضمون آنچه بر زبان اینست ای کوفیان چون سر از تن من جدا کنند باری مرا بسوی قافله برید هر کاروان که بیابید
مکاروان خلق بهراهی مرا بسوی آن کاروان برید چون طفل کاروان خبر مسلم طلب کنند از من تحیت بسوی آن طفل
برید رحمی آب بینم بیچاره می کنند آنقدر که باز گشتی من برزبان برید پس کلمه شهادت برزبان جاری گشت و مرقد
فیض استقام بکر ملعون بنزدیک وی آمده چون خواست تیغ بر وی زند دستش بلرزید و بجوان گرفت بیرون بدوید
در باز طلبید گفت ترا چه شد گفت ای امیر چون خواستم که او را ضربت زنم مردی مهیب سیاه دیدم که برابر من ایستاده است و
انگشت خود را بدندان میگزید از این رو ترسیدم ملعون تبسمی کرد و گفت چون همچو آن کرا دیدی خلاف عادت را فتنه
شومی دیدی رو بر خیز و خدا را بکش آنرا پس دیگری را فرستاد چنانچه بر بالای سر او رسید و اراده قتل مسلم نمود
صورت حضرت رسالت دید که آنجا ایستاده از بیم ترسید ازین شده متحیر بجهنم واصل شد چون این خبر بملعون
چنان رسید مرتبه سوم بکرد فرستاد آن ملعون بر بالای بام آمد و آن سلاله اخیار را از آن لعین
بزرگوار را بی جرم ضربت شهید کرد و سر مبارکش از بام قصر انداخت و بر ناپاکی بزرگ ملعون بردند ابن زیاد ملعون
حکم از غلامان خود کفت نادانی این مرده را بر بام برد و از هم عقب ساخت کسی آن غلام نامی را از قصر بیرون آورد و جمعی
دیگر گرفتند دیده نگریستند پس او را از قصر بیرون کرد و بنی مقتول ذکر آنچه بود پس آن غلام ملعون اورا ببند و
و ضربت برآورد ذکر دلا گفت ای مولا لعنت الله اللهم الی رحمتک و رضوانک و باز گفت یا بسوی خدا
خداوند آمد سوی ما رفت و هم یکی از ایشان بجشتو تو دید و برین دیگر برادر و او را از اهل بیت المرتضی بند
دو یکی ابو عبدالله پسر این زیاد ملعون امر کرد که جسد مبارکش را بر در دار زدند و سرهای این سرا بزید بدمشق فرستاد

بالله مجلس هفتم در کیفیت شهادت مسلم بن عقیل بسم الله الرحمن الرحیم

مخدره

نحمدك يا من اعظم من شابعوث صاحب المصيبة الراتبة والواقعة الساكبة الفجوع الحزين و المقطوع
الطعمين مهجة المرتضى بهجة اخا الحسن الرضا خليفة و آية الله العظمى و حجة وصى فلذ عينيه و ربيبة حا
حب الى ما و السائلات و النحور المنحورة و الرؤوس المرفوعات و الخدود المخشوشات و الاعضاء
المقطعات و الاجسام المجروحات و الالف من الحطاط و الثياب الخضبات ابن سيد الانبياء و زين
كبد الزهرا و سيدنا ابي عبد الله و شكر لله اللهم يا من اجل كربا بنا على كربة من مصحنا عليه محرقة و نفو
عليه مشتاقة و عيوننا عليه باكية و عبراتنا عليه ساكبة و رزئنا عليه طاهرة و زرنا عليه عظيمة و مصيبتنا عليه
كبيرة و اخواننا عليه محزونة و اشجاننا عليه متتابعة و همومنا عليه طويلة و غمومنا عليه جليلة ابى الائمة
الاتقيا و سيدنا و مولانا ابى عبد الله و اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له و ان محمدا عبده
و رسوله و انه جواد كربلاء بشط الفرات بقرب دخل و تراب و اشهد ان عليا ولى الله و وصى رسوله
و ان القتلى بعترته و هتكوا حرمته و اسروا ذريته و سلالته و سبوا النساء و حسبوا و اشهد ان
ان ذريته خلفا الله و اولياء رسوله ان ايبوا الحق و ابتلوا بالاحزان و النوائب عظم الله
اجورنا و اجوركم بمصيبة ابن يعسوب العزة و اشرف الناس في الحسب و النسب فخر الاوصيا الاشرف
و شمس العجل مناف الذى اسهب ماله و سبى عياله و انتهك حرمه و سلب نعمته الخز الكتب
القتيل الغريب صاحب المحنة و البلاء و الكربة و العثار و اسير يا بني انبياء السطفا و سليل خاتم
الانبياء ابا عبد الله السلم الشهيد بالعطاش مصيبة قطعت الاصلاب و فرقت الاحباب من زمان شجرة
فنا المحسبي شعورهن و وضعن التراب على رؤوسهن و جوهن نقر بن خل و نهي و هتك
الاهل و سود هن و بكو عيونهن دار فو نلو بهن قطو الى اقتل الحسين و بكى عليه **بيت**
جانها دیگر ز ماه محرم کباب شد ۱ در فلک شور و ولت عبادرهم تیر کباب شد ۲ از تاب نار معرکه بر فرد فرخنده ۴ دهد جو شجی کرد
عالم ادم کباب شد ۳ در فلک شر برآمد دود این آتش رنت ۲ قلبی شد و مان هم در هم کباب شد ۱ از تاب تشنه جان تجمع کربلا ۱
در طبع آهوان حرم هم کباب شد ۱ این بر تو جسم تشنه لب تشنگان تو ۲ از خون سکینه و جان کباب شد ۱ با برادران کم
نقد کربلا در شاه روشن کرده بنیان ظلم بر خوانده فرمنگ آن روز عاشورا دارد جنبش ماتم بر طوایف شد باد عالم
روشن در ده دفا ع ز لب تشنه بیم که این عجز تقییر بر فرقه از فرده فرهنگ یا طایفه اسیده با شد بابی بیت از شهادت امام
سبی هم تا این زمان که هزار یک صد بیست و دو سال است هرگاه سر محرم نو شده رقم بجدید این مصیبت بر قلوب
اهل ایمان دیگران آن بیشتر از زمان گشته بیشتر در این روز محنت و مصیبت نمودار میکند و در هر شب دی

وعشرت بر روی خود بسته و ابواب اندوه و محنت بر رو دل‌های سوخته مبتلا شد بعده داشک خونین از چشم جاری
دیده باز نه آه سوزناک از دل بر می‌آوردند و صدای نوحه و افغان‌ها از اطراف عالم برداشتند جوش و غوغا فزون در جهان
بنی آدم را فرا گرفته شور و غلغله در جهان زلزله در زمین و زمان بر افکندند نظم باز این چه شورش است که در خلق
عالم است باز این چه رستخیز عظیم است کز زمین بی نفخ صور خواسته تا عرش اعظم است این صبح تیره باز دمید از
کجا کز او کار جهان و خلق جهان جمله درهم است گویا طلوع می‌کند از مغرب آفتاب کاشوب در تمامی ذرات
عالم است گر خوانمش قیامت دنیا بعید نیست این رستخیز عام که نامش محرم است در بارگاه قدس
که جای ملال نیست سرهای قدسیان همه بر زانوی غم است جن و ملک بر آدمیان نوحه می‌کنند گویا عزای
اشرف اولاد آدم است خورشید آسمان و زمین نور مشرقین پرورده کنار رسول خدا حسین است این شهیدان
هر چند نازنین‌اند دلی دوستان بهر قدر بوده و بهر ادای [illegible] گشت از تعزیه‌ها بلکه کربلا حسین بن علی گوئی
خوابیده در جنت از محنت اهل بیت ندیده آه اتی بشیعو ادکار عصائبه باطراف الفاخریات فتک
بهم و انده و می‌آورد مرا یاد طایفه که در اطراف زمین کربلا شهید شدند و من بینهم سبط النبی محمد و مهجة
فوق القضیب محدل از جمله ایشان سبط محمد بود که خون او برو حال ریخت قد طحنته منه جناح
صدره ورض وضمه الکرب الرجح بمحل استخوان‌های سینه او را خرد کردند و سر او را بر نیزه کردند
د شهر بشهر گردانیدند و رجل بنی الهادی النبی مودع بقاسم قوم طاعوه بدلهم ثابت حلا لکبا
و اموال فرزندان رسول را همه قران تاراج کردند و در میان خود قسمت نمودند [illegible] الهم حرق محلل
نسوفه وضوا نهم بالسبج جرح ونکل وآن اهل بیت هر یک در گوشه زمین کربلا افتاده و زنان
ایشان برهنه و اسیر و بیچاره و زار می‌گشتند و نعم ما قال السید الواصفی رضی الله عنه کربلا
لا زالت کرب و بلا ما لقی عندک آل مصطفی ای کربلا تو همیشه محل اندوه و بلا چرا که در تو آن
بر آل مصطفی رسیده کم علی تربک لما صرعوا من دم سال ومن دمع جری و چه خون‌های
کربرخاک ریخته شده و چه اشک‌ها که بر روی [illegible] ریخته شد کربلا آن صیوف [illegible] قوة ان لو فیها
علی عیر عوی چه مهمانانی که بر صحرای کربلا بی‌گناه تو وارد شدند ثم بلذوق الماء اجتمعوا بجد
السیف علی ورد الوداد نچشیدند آب از دم شمشیر شربت آب نچشیدند تکسف
الشمس الشریق منهم لا تلاقیها علو اوضیاء و حال آنکه آفتاب‌ها بودند و نوران [illegible]
غالب بوده و بنور آفتاب [illegible] منکسف مرضود و در [illegible] آفتاب هیچ [illegible]

پایان

عارض‌ان ندالت وجوه کالمصابیح فمن قمر تاب ومن نجم الهوی وایشان روها بودند که چون
شمع‌ها روشن بودند ای کربلا تو بس ماه‌تابان که در تو در خاک پنهان شده و بس ستاره که در تو غروب نموده
غیر بحق اللیالی وعقد حانث الحکم علی بن بلی بغربه داد روح‌های اعزاز سرها و گردها و لهیب‌ها
ان ظلم و ستم [illegible] العقبانی و بعض اسیر شده بودند و من محصن وبلیغ الظمأ من عاطش یتقی
انابیب القنا و بعض از حرارت کربلا سوخته بوده و ایشان را منع از آب بیکران و بعض تشنه بوده و ایشان را
از آب منع نموده و آخر از نوک تیرها سیراب شدند جرت فانجرد الاماطی فسائه ثم ساقوا اهله سوق
الاکادو برید ند گرده نهاد نسل حسین را هم خیام گردن گو بعضه قربان می‌بریدند و اهل بیت او را که داشتند نیز همچنان
بکنز اسرا [illegible] فتلوه بعد علم منهم انه خامس اصحاب الکسا و کشتند حسین را با دانستن آنکه بود
نشسته پنجم آل عبا است بنت نبی فاطمه و ابوها علی ذو العلا و چون اینها جمله اولاد شهیدان
شهید است که [illegible] بر او بسته زنان فاطمه زهرا و بقیه از زنان و [illegible] که فاطمه زهرا نیز بر
ده ماله وجدا [illegible] حسین بر کرم بیده او را که قتل گو بعضه ان سر بریده نظم آه که فلک فاطمه کشی در آب
دیده خونین نمی زشیوه زمانه طوفان ظلم دیده خونین نمی زجور اهل ستم دیده هر گردن همی بدرازای
بجان ستم رسیده خونین نمی فغان از آن که کند [illegible] از بن خصر بحجر قامت تا با بدل تمیده
خونین نمی فغان از آنکه کند دامن تنظیم پر زپاره دل آلای غم چشیده خونین نمی فغان از آنکه پر از [illegible] و مراد ایام بخشم
[illegible] خاک [illegible] خون چکیده خونین نمی فغان از آنکه جوان زاده [illegible] بد وش جا بر خون نور دیده خونی
فغان از آنکه بر جان [illegible] فرود [illegible] دیده [illegible] فغان از آنکه [illegible]
گرفت [illegible] فغان از آنکه [illegible] و خلق تشنه [illegible] کشیده
خونین نمی ای [illegible] تا از قتل گاه [illegible] و در آن دشت زینب [illegible] خطاب
بجسد برادر [illegible] ای برادر و ماه
[illegible] اولاد زنان شده [illegible] برادر [illegible]
[illegible] ای برادر [illegible]
[illegible]
[illegible] شغلوا علیک اللهو [illegible] ای برادر کار تو بجایی رسید که دیگر [illegible]
کربلا مانده باعضای پاره پاره در دیده گل برگ سینه [illegible] نظم ماننده غنچه شده ه چاک از دریغ

نظم

ان

دهند شرق غم زرع ادراک ملائک کفتند در صوامع افلاک ای دریغ یعنی ب حلا انبیا ازین آنا با دعض الطف نسبی کالماء
دشوارست به بیند پدر مادر از دریا کربلا ماند که تران السبر اهل حق و نیش عابدین من تراه بکتب و هو فی الغل
البلاد ای برادر فرزندانت و زین العابدین سوی بی کبر بردی می رفته سبب کران زنجیر بند وحی اکثر ابدا و جور بغی
دشمنانت اخی هذا سکینة مع حیاها نجر باعجات واعلاه ای برادر دختر تو سکینه است بخواری
در زاری از جوانی بیرون می کنند ای عزیزان حزن داننده مصیبت کربلا افزونست که تا دامن قیامت در میان ماتم زده
کان این امت باقی خواهد ماند زیرا که مصیبت از این بالاتر در عالم کدام دنیا روی نداده و بعض از اکابر گفته اند ماه محرم
ماه بی دو گرم و حیف این حالت می محتشم ای معاندان جاهل و منافقان سنگین دل نه حرمت ماه را نگاه
آوردند و نه حرمت شاهزاده کون را نگاه داشتند ماه محرم یکی از ماههای حرام و روز عاشوره با احرام دیوم
جمعه سید ایام و در وقت نماز جمعه محل اجابت دعا و نزول رحمت شده و در چنین ماهی قصد چنین شاهی
کردند و در روز عاشوره آتش بسا از اهل بیت برآوردند و در چنین روزی روشن رحمانیت جان سوخته
بجای حرمت چنان صاحب دولتی ارباب انعام کنند عجب روز کار اصحاب انبیا جهان در سایه او در زمره ملائکم جواب
بموافق سید اولین و آخرین ایا این واقعه کربلا کران لشکر دوران بهشت و جنت با کرده کرنت
بار بعزت با بتول جدها اتفاق نمودند و در آن روز شمر لعین فخر کینی بر حلق نازنین شاه زاده نهاد راست
در آن روز تشنگی آب محل خلوت و جوی کاه اهل بیت سیراب بودند و شیر که کان بیش و اما من از تاب
تشنگی اضطراب نمودند و در آن وقت بیان خدا را به ترد برده و شمشیر مجروح ساختند و سر مبارک او را برداشته
بنیزه کردند و جسد شریف را بر خاک کربلا گذاشتند و این معنی است که انده که آن از دلهای شیعیان بیرون خواهد
رفت پس ای شیعیان شما نیز ز ماتم فرزند رسول حسرت از دیده بیارید و ساعتی سوز ناله از دل برآرید شعر
ای عزیزان در غم سبط پیغمبر ناله و فغان کنید ۶ بسیار از سوز شه کربلا بریان کنید ۶ از غم آن تشنه لب بر خاک کرد
ای برنیواز چشم ۶ در میان گریه با آن غم خنده ان کنید ۶ چون ز خاک کرد آن بو اور بدان دوستان ۶ ابر وار
از دیده های خونفشان باران کنید ۶ الا نوحوا و ضجوا بالبکاء علی السلطان الشهید بکربلا ای شیعیان
نوحه کنید و صداها بلند کنید بر کریستن سبط انبیا که شهید شده است در زمین کربلا الا نوحوا البک الدمع
ترنا علیه وامزجوا با الدماء و نوحه کنید کنید و اشکها با خون ممزوج باشد الا نوحوا علی من قتل
بکا علی الطهر خیر الاوصیا نوحه کنید بر کسیکه زار زار براد کرات علی المرتضی بهترین اوصیا

الانوحوا

الا نوحوا علی من بکت له جیبه احمد سید النساء نوحه کنید بر کسی که گریست برای جگر
الف وزر و بدو سید انبیا علی نوحوا علی من قد بکاء لعظم التحمید ملائک السماء نوحه کنید
بر کسی که در مصیبت او ملائکه آسمانها در گریستن مصیبت او گریستند الا نوحوا علی من بنا علی هو لکف
من بعد القضاء نوحه کنید بر ماه روشن که منخسف گشت الا نوحوا علیه و قد احاطت به خیل العفاء
الاشقیا نوحه کنید بر آن مظلوم در جنگ لشکر اعدا و کافران اشقیا بر او احاطه نموده بودند و او
را در میان گرفته بودند بدانید که گریه بر امام حسین موجب اجر جزیل و ثواب جزیل است نظم دیده گریان
بهر شهید کربلا شد اشکبار ۶ باید از روی سعادت روشن روز کار ۶ هر که او امروز گریان نیست از بهر
امام حسین باید خندان بود فردا العبد را قد ان ۶ سلبوا و قید پدر مرا و فات السید و لیلی گشت
و زبان لی حسته گشت از پی قضیه حسین تو ام اسرار مردم مخفی داشتم و در تنها از او اغلو ادم
رفتی نمودم و از بسیاری غم و اندوه غناک و ملول بودم چون شب در آمد بخواب رفتم و بیدار در خواب
دیدم ما بر روی بود از وجانه سفید پوشیده گفتم ای پدر رو فت مرگ علامت شخصی در روز ما مر الدکعت
آری ای فرزند آن علامت آن بود که حضرت مرا خود کردم اما چون مرا بغیر داو آوردند هم چنان ۶ روی
سیاه و زبان لبت بود هم ناگاه دیدم رسول خدا با آمد و خطاب بکرد انت و عبل و عبد الی
شهید آ ۱ اهل بیتی لولی و عبل که مرثیه در حق شهیدان اهل بیت من گفته عرض کردم بلی یا رسول الله
حضرت فرمود که در مرثیه که در حق ایشان گفته ام شروع کردم در خواندن این ابیات ۱۴ فمحک
الله سن الدهر ان اضحک و ال محمد مظلومون قد قهروا و هرکز دنیا و اهل من فدال
مبادا و حال آنکه اهل بیت رسول به سر ظلم و ستم رسیده خار و زار کردیده حضرت دوف تعواها
عفر داوهم کا نهم جنو ما لیس تعیق ای بهرو سنم ارضا کرداده ودار جود آوار مکردا
سیده و این ده بلا بر سرایشان آوردند که بایشان از آن فخر ساد ارشاده بود که که دلخ شود
دعبل گفت چون تا آخر ابیات شعر خواندم حضرت رسول مرا گریست فقال بابا او ان حضرت
مرا ثابت موزید و تقصیرات مرا عفو نمود و مرا بمرتبه عالیه بر که عترت الطاهره رساند

ابن ابی طالب است پس برخیز و بخدمت پیغمبر رسیده بودم و گفتم یا جداه ای کاش [illegible] برادران و مردان ما را کشته
و طفلان ما را ذبح نمودند و ما را اسیر کردند یا جداه لو تری بالطف من قتل رجالنا و ابنک السبط النجیب
[illegible] که یا جد ببین در کربلا چگونه کشتند مردان ما را و فرزندان تو افتاده بود یا جداه لو تری بالشعب فلا
نعات فی قطعوا منی در [illegible] قال جدا بزرگوار کاشکی میدیدی ما را که فریاد میکردیم و کسی بفریاد ما نمیرسید
و هر [illegible] ما را بریسمان بسته بودند یا جداه لو تری عیناک ابنک بین الیدی عند و [illegible] قال پدر بزرگوار
کاشکی چشم تو میدیدی که چگونه جان [illegible] و فرزند برگزیده تو [illegible] افتادند یا جداه
نوادبنا ولیس لنا من اعلی الناس من فوق المطی و قال ای جد [illegible] کاشکی میدیدی ما را [illegible] بر شتران
[illegible] که [illegible] از مردمان بپوشیم پس چگونه حضرت رسول [illegible] از گفتن من گریان شد و مرا در بر گرفت
و گفت ای [illegible] که این امت من با فرزندان من چه کردند پس حوری گفت ای سکینه [illegible] که حضرت
رسول [illegible] دست مرا گرفت و داخل قصری کرد دیدم در آن جا پنج زن بودند در نهایت
حسن و بها و نور و صفا [illegible] در مرتبه از همه بالاتر و [illegible] از همه زیباتر و لباس سیاه
در بر کرده و موی سر خود را پریشان نموده و پیراهن [illegible] در دست گرفته [illegible] اندوه
[illegible] و گاهی [illegible] و گاهی بر میخواست [illegible]
و چون او بر میخواست ایشان نیز بر میخواستند از آن حور پرسیدم که اینها کیستند گفت
حوا [illegible] ابراهیم و مریم مادر عیسی و [illegible] آن زن که در نهایت اندوه است
[illegible] که ای سکینه [illegible] فاطمه زهرا [illegible]
[illegible] رفتم [illegible] و گفتم ای جده [illegible] ما را [illegible]
[illegible] گریست
[illegible] و الجفاء [illegible] باقلیل الصحب و الرفقاء [illegible]
[illegible] فرزندی [illegible] یا طول لهفی علیک الیوم [illegible]
[illegible] فرزندی [illegible]
[illegible] سکینه [illegible] بفعل [illegible]
[illegible] که فرزند [illegible] و بلاه و بلاه
[illegible] که فرزند مرا [illegible] کرد [illegible] و کفن

کردن

کرد بلا و [illegible] فی ریسانی [illegible] و وصول النعش
وانطلقا وا ویلاه [illegible] فرزند مرا کرد [illegible] و ا ویلاه من [illegible]
علیه و من [illegible] طبقات [illegible] که فرزند [illegible] قبر [illegible]
[illegible] فاطمه [illegible] و گفت یا سکینه قد قطعت [illegible] و [illegible]
[illegible] فاطمه [illegible] و بجروح [illegible] خون آلوده [illegible] تمام خون آلوده
[illegible] آسمان [illegible] فرشتگان [illegible] و زیارت [illegible] فتنه
[illegible] آن زمان [illegible] دیدم [illegible] در [illegible] خدا [illegible] بیدار [illegible] از [illegible]

و بعضی

[illegible] که مرد [illegible] دیدم [illegible] خدا [illegible]
[illegible] چون این قسم [illegible] آن مرد گفت [illegible]
[illegible] امام حسین [illegible]
[illegible] فرود آمدند [illegible] و گرد بر گرد [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] نشستم [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] بیدار [illegible] آواز برآمد و از عقب آن
[illegible] ایشان [illegible] آسمان [illegible] امام حسین [illegible] جمع [illegible]
[illegible] امام حسین [illegible] دیدم [illegible] بزرگ ایستاده [illegible]
[illegible] گفت ایشان [illegible] آدم [illegible] میکائیل
[illegible] گفت [illegible] یا صفی الله فرود [illegible] آدم [illegible]
[illegible] جبرئیل [illegible] گفت [illegible] یا خلیل الله [illegible] فرود [illegible]
[illegible] ابراهیم خلیل و اسماعیل و اسحق فرود آمدند [illegible] گفت [illegible] یا روح الله فرود [illegible] عیسی [illegible] حضرت
عیسی [illegible] فرود آمدند [illegible] آن حضرت [illegible] السلام [illegible]
[illegible] مبارک [illegible] حضرت مصطفی [illegible] المرتضی [illegible]
مجتبی [illegible] حضرت رسول [illegible] امام حسین [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] جبرئیل [illegible]
[illegible] آن [illegible]
زار [illegible] جبرئیل [illegible] رسول [illegible] آمد و گفت [illegible]

آن کنیم که با قوم لوط کردیم حضرت فرمود آن مجرم اسم که در قیامت بایشان عمل کنیم جبرئیل گفت جمعی فرشتگان فرود آمده‌اند
و منکشف شده مأموریم که این پنج نفر را هلاک کنیم حضرت فرمود بلکه آنچه مأمورید چنان کنید پس آن فرشتگان حربه‌های آتشین داشتند
هر یک حربه زدند و بهم زدند حربه بر بدن آنها سوختند و خاکستر شدند و چون آن پنج نفر سوخته شد نوبت بجمع رسید
نعره زدیم که الامان یا رسول الله حضرت فرمود که بر رفقا [illegible] منع نمایم که دعای آنحضرت سببی باین
و بعد از دیدن آن واقعه مجنون گردیدم که صورت من تغیر شده باین حالت شد و این را گفت نقل [illegible] غریب [illegible]
و چون روی [illegible] ماننده [illegible] اهل حرم [illegible] بیرون [illegible] کردند و مخفی نماند که جمله حکایات جگرسوز و
واقعه شهادت نونهالان گلستان نجابت پسران مسلم ابن عقیل است و کیفیت این [illegible] که مسلم [illegible] در
روضات [illegible] دیگر [illegible] باین [illegible] طرف [illegible] افتادند [illegible] سبب
آن دو نور دیده [illegible] همراهی [illegible] که مسلم از خانه [illegible] رفت پسران [illegible] در پنهان [illegible] شریح قاضی
فرستاد و [illegible] بسیار [illegible] ایشان [illegible] مسلم [illegible] شهادت [illegible] بعضی از [illegible]
[illegible] شهر [illegible] پنهان [illegible] و چون آن ملعون [illegible]
[illegible] که [illegible] پسران مسلم [illegible] آن خانه [illegible]
[illegible] آن خانه را غارت کنند و صاحب [illegible] شریح [illegible] آن دو طفل را طلبید و چون نظر
بر ایشان افتاد [illegible] گریست [illegible] آن طفل [illegible] شریح [illegible]
گفت ایا ایها القاضی [illegible] کرد [illegible] شریح [illegible]
[illegible] شریح [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] گفت [illegible]
[illegible] کردند و دست از [illegible] آن [illegible] رسید
[illegible] آن دو طفل غریب [illegible] بر فرق
[illegible] و [illegible] بکریه [illegible]
و نعره [illegible] شریح [illegible] گفت [illegible] که [illegible] در طلب [illegible]
[illegible] آن خانه را غارت و صاحب [illegible] آوردند آن دو طفل [illegible]
این خبر [illegible] شریح گفت که ماند [illegible] در این شهر [illegible] ما

جمله بفرستم پس [illegible] گفت شنیده‌ام که امروز از کوفه [illegible]
این دو طفل را [illegible] بشخصی که از اهل صلاح [illegible] باشد [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] از ایشان [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] آن دو طفل
مظلوم [illegible] و [illegible]
[illegible] آن دو طفل [illegible] ایشان پسران
[illegible] آن دو طفل مظلوم [illegible] آن ملعون [illegible]
[illegible] ایشان را [illegible] زندان فرستاد [illegible]
اهل بیت [illegible] آن دو طفل مظلوم [illegible] منزل [illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
ایشان [illegible] گفت [illegible]
[illegible] اهل بیت [illegible]
[illegible] و [illegible] هزار
[illegible] رسول الله [illegible] آن دو طفل از [illegible] این سخنان از [illegible]
[illegible] چون شب [illegible] ایشان [illegible]
و گفت [illegible] برادر [illegible] این [illegible]
[illegible] طفل [illegible] برادر [illegible] شدند [illegible]
[illegible] و چون روز شد [illegible]
[illegible] پنهان [illegible]
چون [illegible] دست [illegible]
و چون [illegible] گفت [illegible] برادر [illegible] آن دو طفل [illegible]
که ما [illegible] مظلوم [illegible]
[illegible] و [illegible] گرفتار [illegible] آن [illegible] گفت
[illegible] ایشان [illegible] گفت [illegible] پسران

بسر ما رسید چون آن دو طفل گریان گریان گفتند آری ای جاریه ما غریبیم و از دوستان اهل بیتیم دایم هر که ما را گمان خواهد کرد
آن کنیزک گفت ای نور دیده گان من خادم بهترین زنان ... [illegible] ... از دوستان اهل بیتم و آرزو دارم که از هواداران
و جان نثار اهل بیت باشم ... چون بخانه رسید آن نیکو زن خاتون
خود را خبر داد چون بتربیت ایشان ... آن زن گفت ای پسران مسلم را در آورده ام خاتون
از استماع این بشارت غایت فرح دلش در هم رسید و آن دو طفل را در کشیده و سجده کرد آن کنیزک را آزاد
ساخت و فرمود که خانه را خلوت کردند پس استقبال آن دو طفل مظلوم را با سر پا برهنه بیرون دوید و خود را بر پای ایشان
انداخت و دست و پای ایشان را بوسید و مانند مادر مهربان نوازش میکرد و میگفت ای نور چشمان جگر گوشگان مظلوم من
مادر دار بیچاره من مادر و ای بی کسان که شما را یتیم کرد و با ایشان ملاطفت مینمود چون کنیزان در خدمت کاران
در خدمت ایشان سعی میکرد و کنیزک گفت با پسران زنان را پنهان دار شوهر مرا بکسی خبر مکن زن
اما چون خبر رسید که زندان بان پسران مسلم از زندان بابی زیاد و بر ایشان رسید مشکور رنجانید و اطلبید از او پرسید که پسران
مسلم را چه کردی گفت بجهت الهی دو طفل را به جهت حضرت الهی آزاد کردم و خاتمه آخرت خود را آباد ساختم پس گفت از من نمیترسید
که بدون اذن من چنین کردی گفت هر که از خدا ترسید از تو نترسد ای ملعون پدر بزرگوار ایشان را شهید کرده ئی و بان اکتفا
نکرده اراده کرده که دو طفل یتیم را داغ دیده و دلسوخته گردانی کشته را بقتل رسانی من از جهت کاظم بعلم ایشان را
از زندان نجات دادم و خود هم کردم اما آن محنت در روز قیامت دارم ابن زیاد ملعون در غضب شده و گفت هم الحال سزای
تو را بهم میرسانم گفت هزار جان من فدای ایشان باد پس امر کرد او را انعام های عذاب کشیدند و جلاد پانصد تازیانه زدند
چون او را به عقوبت ها کشیدند و تازیانه اول بوی زدند گفت بسم الله الرحمن الرحیم و چون تازیانه دوم زدند گفت خداوندا
اجر ده و تازیانه سیم گفت خداوندا مرا بیامرز و در تازیانه چهارم گفت خداوندا گواه باش که مرا بجهت فرزندان جعفر و جنت بکشند
و در تازیانه پنجم گفت خداوندا مرا بمحبوب مصطفی و اهل بیت او برسان آنگاه ساکت شد و بعد از پنج نگفت و پانصد تازیانه
بوی زدند و چون عطشی بروی غالب شده بود آب طلبید بعضی فرمان شدند که آب بوی دهند ابن زیاد مانع شد و از هر ضرب
تازیانه بدن او خسته بخون مجروح شده بود که از حرکت افتاد و تواناش بر کرسی نمانده جمعی شفاعت او را کردند
و چون او را از عقوبت ها بیرون آوردند و چشم گشود و گفت مرا آب کوثر سیراب کردند و فی الفور روح از بدن
وی مفارقت کرد و در رحمت الهی پیوست رحمة الله اما آن زن حافظ فرزندان مسلم را در منزل نگاهداری داد و نوازش
و دلنوازی و غمخواری ایشان میکرد چون شب در آمد از جهت ایشان طعامی بجا آورد ایشان از طعام
خوردن فارغ شدند ایشان را خوابانید و چون زمانی از شب گذشت و شوهر آن زن حارث ابن عروه بخانه در آمد

بانهایت ضعف و ناتوانی در در خانه گریان گفت شترم بگریختم گفت چنان است ابن زیاد منادی کرده که پسران مسلم را از زندان بر
رها شده و هر کس بیاید سر ایشان را به نزد ابن زیاد ملعون برد در برابر آن خلعت و صله و انعام بسیار بیابد از آن وقت هی در
جستجوی ایشان بودم جهد و سعی نمودم و اسبم هلاک شد و ایشان را نیافتم آن زن مومنه گفت ای مرد از اهل بیت رسول
اندیشه کن و از خدا بترس چه کار است که ایشان را بکشی آن ملعون گفت ساکت باش ترا چه کار است طعام از برای
من بیاور آن زن حالیه ساکت شد و از بیم آن ملعون طعامی حاضر نمود و بعد از خوردن طعام بخواب رفت و چون پاره از
شب گذشت برادر بزرگ که نام او محمد بود از خواب بیدار شد و برادر کوچک که نام او ابراهیم بود از خواب بیدار کرده
گفت ای برادر ما خواهند کشت زیرا که در این ساعت در خواب پدرم را دیدم که با محمد مصطفی و علی مرتضی و جعفر و حمزه رضوان الله علیهم
در بهشت میخرامند و در ما نظر کردند پس گفت ای مسلم چگونه تاب آوردی که این دو یتیم مظلوم
را در میان ظالمان گذاشتی پدرم عرض کرد که اینک ایشان از عقب من میآیند و فردا نزد ما خواهند بود ابراهیم که این سخن را
بشنید گفت ای برادر بخدا قسم که من نیز همین ساعت این واقعه را دیدم پس هر دو برادر دست در گردن یکدیگر آویخته شروع
بگریه و زاری کردند و گریه بسیار میکردند و آن ملعون از صدای گریه ایشان حارث ملعون
از خواب بیدار شد و بزن گفت این فغان و زاری چیست و این صدای گریه از کجاست آن بیچاره زن از غایت ترس جوابی نداد
و ندانست که در جواب چه گوید حارث برخاست و داخل آن خانه شد که در آن جا بودند دید دو کودک دست
در گردن یکدیگر کرده و زار زار میگریستند گفت شما کیستید ایشان گفتند ما از دوستان اهل بیت و
ما فرزندان مسلم ابن عقیلیم حارث گفت عجب من امروز در طلب شما اسب خود را هلاک کرده و شما در خانه
من بوده آن دو طفل مظلوم که این سخن را شنیدند پس آن ملعون چنان بر روی هر یک طپانچه زد که بر رو در افتادند
و هم چنانکه بر روی برادر بزرگ زد خون از بینی او روان شد و چند دندان او شکست و گیسوهای ایشان را
بهم بسته آن زن گفت ای بیحیا از خدا بترس و از پیغمبر شرم کن و بر یتیمی و غریبی این کودکان رحم کن القصه آن زن بیچاره
را بیرون انداخت خود در خانه در افتاد و دست و پای او را بر بست و گفت دست از این طفلان غریب بدار ای ملعون
قبول نکرد و آن زن را در خانه بند کرد و آخر در بیرون قفل کرد و بر محل خود رجوع نمود چون روز روشن شد آن سنگدل
آن دو طفل مظلوم را بدست غلامی داد و شمشیر بر داشت و ایشان را با خود روان کرد تا بکنار آب فرات
رسید و آن زن مومنه در عقب ایشان میدوید و در خواست ایشان مینمود چون بطفلان رسید و ایشان
را دید گفت ای حارث شمشیر را از آن بیچارگان دور کن و هر چند و پسر و غلام حارث نیز
در عقب وی میرفتند تا بکنار فرات رسیدند حارث شمشیر خود را بغلام داد که دو طفل را بقتل رسان

غلام گفت از خدا و رسول شرم دارم که منسوبان خاندان رسول را بقتل رسانم حارث گفت اگر من این کار نکنم غلام گفت اطاعت
آنست که این دو کودک را بنزد ابن زیاد ببرید حارث گفت اگر ایشان را نکشی من ترا بقتل رسانم غلام گفت اگر مرا پاره پاره
کنی متعرض ایشان نشوم حارث در غضب شد بروی حمله کرد غلام در دفع در برابر آمد و در یکدیگر آویختند آخر آن بدبخت
دل تیره آن غلام را بی تقصیر شهید کرد پس شمشیر را بر پسر فرو داد و امر کرد بقتل ایشان پس گفت ای پسر تو ازین
چنان کار که نبودم بخدا قسم که چنین ظلم و ستم را ... که این امر نشوی و زن بیچاره گریه و زاری بسیار کرد
هیچ فایده نکرد و آخر گفت این طفلان را بمن ده و از آنجا ... پس گفت که ایشان را آزاد
دارد پس ... ضایع نکو بشمشیر بکشید و اجل قبل آن مظلومان کرد زن بیچاره که آن حالت را دید
در ... گفت ای ... رحم کن برای کودکان غریب رحم کن ... از روی پیغمبر شرم کن ... عذاب الهی بترس هر چند خواست
زن ... دست ... اغلعون ... زخم چند بر آن بیچاره زد که بدن او مجروح افتاد پسر که این را دید برپا
حمله کرد و گفت ای ... غلام مرا کشتی و مادرم را مجروح کردی ... حارث
... بقتل رسانید آن زن بیچاره که این حال را دید ... ناله زار از دل ... برادر دراز سوز دل گریست
... اغلعون قصد آن طفلان مظلوم نمود و در دست گرفت ایشان را گرفت ... آن طفلان غریب گفتند ای
مرد ... بسبب قرابت رسول ... رحم کن گفت ... رسول ... قرابت نیست گفتند ... دو کودک ... رحم کن گفت در دل
من رحم نیست گفتند ... است پس گفتند ... ابن زیاد ...
... در باره ... گفت ... شهر ... مردم ... از دست ... آن مظلومان گفتند پس
ما را آنقدر مهلت ده که وضو ساخته دو رکعت نماز بگزاریم اغلعون گفت ... مهلت دهم پس آن دو طفل مظلوم
گریان دست بر داشته رو باسمان کردند و گفتند یا عادل یا حکیم احکم بیننا و بینهم بالحق ای خداوند عدل و داد
ما را از این ... اغلعون متوجه قتل ایشان شد و قصد هر یک را نمود دیگری ... که اول مرا بقتل رسان که برادر خود را
کشته ... آخر برادر بزرگ را ... جدا کرد و تن او در آب انداخت ابراهیم برادر کوچک چون آن حالت را مشاهده
کرد ... برادر ... برادر ... در بر گرفت ... لب بر لب می نهاد و
صورت بر صورت ... از عقب تو ... واخاه
واقتلناه حارث ملعون ... سر او را گرفت و سر او را نیز جدا کرده تن او را در آب انداخت
راوی گوید چون او را در آب انداخت ... برادر بزرگ ... دست در گردن یکدیگر کردند و در آب فرو
رفتند و در میان آب ... آواز بیرون آمد رب بلا تعلم و تری ما فعل هذا الملعون فوق

لنا حقا منه

لنا حقا منه یوم القیامة ای خداوند ما خود بین که این ملعون با ما چه کرد ... روز
قیامت پس حارث ملعون سرهای ایشان را در توبره گذارده ... بکوفه و دارالاماره کرد
و چون بنزد ابن زیاد رسید توبره را پیش او انداخت و گفت این سر دو دشمنان تست ...
... ابن زیاد ... امر کرد ... توبره ... بنزد ابن زیاد ... چون
بر ... ایشان ... روی ... ماه ... مانند ... ابن زیاد
... و ... ابن زیاد
... حارث ... ایشان را در کنار آب فرات کشتم ابن زیاد
گفت ... گفتند غریبیم و کودکیم ما رحم کن ابن زیاد گفت تو در جواب
چه گفتی گفت گفتم در دل من رحم نیست ابن زیاد گفت ... ملعون گفت گفتند ...
... ابن زیاد ...
... ابن زیاد ...
آواز ناله ایشان بلند شد پس ابن زیاد گفت ... آب ... این ملعون ...
... ابن زیاد ... آن ملعون ...
ابن زیاد ... شخصی ... مقاتل ... گفت این
ملعون را بکنار آب فرات برو ... موضعی که این طفلان را شهید کرده ...
این کودکان را ... مقاتل ... حارث ... از مجلس بیرون برد ... دست
... بازار ... فرات ... مقاتل ... مردم آن ملعون را
لعنت می کردند ... چون مقاتل ... آن طفلان رسید نظر ...
ایشان افتاد ...
... مجروح ... مقاتل ...
این ... آن زن بیچاره ... مقاتل ...
غضب ... این ملعون را ...

کنند دشمن لعنهم الله و اسب راندند بدن او را پاره پاره کردند و در آن اثنا زن مخالفت برای
طمع دنیا منسوب بخاندان رسول را کشتی پسر و غلام خود را بقتل آورد الحمد لله که بمطلوب
نرسید و فرار بر آن محروم و قاتل بغلامان فرمود که اسب بر بدن او رانند و آن بی دادی او را در
آب افکندند بعد از دقیقه آب موج زده او را بکنار انداخت باز دو نوبت او را در کنار انداخت
و او را بیرون افکند و قاتل این صورت را ملاحظه نمود امر کرد که چاه عمیق کندند او را در چاه افکندند
و بر آن روی خاک کردند بعد از یک ساعت زمینی برزه در در آمد آن مقتول را از چاه
بیرون افکند تا سه نوبت چنین کردند و زمین او را قبول نکرد و چون مقتول دید که زمین بدن بیب را او را
قبول نکرد امر کرد که هیزم بسیار جمع کردند و آتش افروخته او را در میان آتش افکندند و سوزانیدند
بند بند و کسته او را بباد دادند بس سرهای مظلوم را باب آنداختند بعد رسیدن سرها با ب
جسدهای ایشان از آب بیرون آمدند هر یک بدن خود چسپید و بعد از آن هر دو دست در گردن یکدیگر
کرده باب فرو رفتند پس مقاتل جسد پسر و غلام را دفن کرده مراجعت نمود مجلس بستم در رفتن امام حسین
علیه السلام بجنت با ذکر جد و مجلس مجنت و ابتلا
بسم الله الرحمن الرحیم
نحمدک اللهم یا من سلکنا فی سلک احباء الحسین وشرفنا علی الامم الماضیة والقارة
الغالیة بالدخول فی زمرة اصحاب الحسین ونشکرک اللهم یا من جعلنا ممن خصهم
بالنعمة الجلیلة والکرامة الجلیلة من ادل لبادر الحسین وصیرنا ممن احبهم بالاکرام بالانعام
من اهل ولاء الحسین ونقدسک اللهم یا من نعم من ارجنا بالحزن والبکاء فی عزاء
الحسین واسنی معجنا بالمفارقة عن اوطان والمسافرة لزیارة کربلاء الحسین ونصلی
اللهم صل علی رسولک المختار الذی طالت احزانه وکثرت الاشجانه للمحبة وابتلاء الحسین
ونبتهل الیک ان تجعلنا من نال شفاعة العظمی فی یوم القیامة الکبری تحت لواء
الحسین وان تلعن الکفرة الفجرة الظالمین من اعداء الحسین اعظم الله اجورنا بمصیبة
ابکت فاطمة البتول واحزنت قلب المصطفی الرسول الاجل ها ابکت السماء دما وقیحهم لها
فوق الطباق ما انما مصیبة طالت ما شاعت بین الانام واشتهر عند الخاص والعام

نظم با قوت

نظم با قوت آب کشتند کرمان کربلا / افغان زلعل تشنه صحرای کربلا / فریاد از آن زمان که حبیبان کربلا
از ضعف شد خواهش بر خواهر کربلا / افغان از آن زمان که فنا شد تعشقه جان / پروانهای شمع شبستان کربلا
آه از دمی که برده گیمان از پیه وداع / گشتند جمع بخش بر نیزان کربلا / اما نکه از جبات نکردند دیده سیر
تشنه قصد مهمان کربلا / از زخم تر خونیش زینب یافت بر تنش / بر پیکری مبارز حبیبان کربلا / باتان
جانش هم رسیدن خرد و مافت / گلگون شدند بخون شهیدان کربلا / کرد دبرات عفو مصیبت کشان
رقم روز جزا ز دفتر دیوان کربلا / مرغیان قلزم اشک شد سیاه / بالا گرفته شورش طوفان کربلا
از دود آه ماتمیان گرد آفتاب / ایم کسوف گرفت برای یوان کربلا / بر خویش کرد خرام آن زمان ترام کربلا
فنا رسر و قرآن کربلا کرد الله اشباها بکت عیون تهم فی هذه المصیبة و فرحت جفون تهم
فی تلک الرزیة فدا رحمت کند شیعه از دیدهای ایشان در چون مصیبت گریان است و سینهای ایشان بریان در بلا
او سکنت مع العابدین بالعراق و نفاسی شهد الزوراء ای شیعه ابا فرو فخر از اشک چشم خود لب و لکرهای
لکلاست دلها تعویض کشیده از سخن بیرون آمدن نفس ما تو و تبکی علی ال النبی محمد فقط ضاق منک
القصور بالحسرات ای شیعه ابا لکه بر حمکن بر اهل بیت رسول خدا چون گریه مکن و حال آنکه شهادت است
سنه بقول رب حسرت ما و غمهای ایشان الا فابکهم حق و بل علیهم عیون نا اریب الدهر من بکاة
ای شیعه گریه کن بر ایشان چه راسن در دیده چشمهای خود را با شک ریزان از برای آنچه از حوادث دوران
بر ایشان آمده و تلاتس فی یوم الطفوف مصابهم و داهیه من اعظم النکباة ورد آمدن
که یکون مصیبت ایشان را که در صحرای کربلا واقع شده و فراموش بکن دالم و غم ایشان را که از مصیبتها و محنتها رد
سیقی الله اجل الجحافا علی الارض کربلا مرابیع امطار من الزنا تة ندا دهیکه باران رحمت
جاری اند بر آن خبر ناکه واقع است در زمین کربلا و صلی علی روح الحسین حبیبه قتیلا لدی النهر
فی الفلواة و صلوات فرستد بروح مقدس حسین که حبیب او است و کشته چا بان کربلا کرید است
قتیلا بلا جرم فجعنا بفقده فریدا بنادی این حامی و حسین کشته است بلکه کردی ماد
یه رد آورد در دشت کربلا تنها مانده بود و ندا میکرد که کیست کمک یاری کند مرا کسی نبود
که او را یاری کند انا الظامی العطشان فی ارض غربت قتل و مظلوم بعد فراه دان مظلوم ندا میکرد
که منم جگر سوخته منم لب تشنه و منم تنها مانده در زمین غربت و بلا یعنی دشت کربلا کشته خواهم شد
منظلم و جفا آیا کسی طلب خون کند از کشتگان من و قد فعل راس الحسین علی القناف

تعب و رنج
بیب

واساقی ساری لهما حضرت برتحقیق نشد که دشمنان امام حسین با جمع نزد او و بردند اهل بیت در غنا او را
بخواری نقل کرد ابن سعد عن ابن عباس ثم بخذلان الله اهل ملعون عذاب القیمة انا ان بالالعنات بسی بخور
بعمر سعد که خدا عذاب روح در از بجهه کند زود باشد حالات کی عذاب جهنم را با لعنتهای ملائکه جمیع انسی
اس برادران ببدانید که معیبت صعب بزرگ مشهور نزد از مصائب امام حسین در دنیا کدام نظر و ... رسیده جنبی است که درد الم
بهم رسانیده خون ده ماتمان تلف شده بود و در بحر بر انتم نقل از عالم بالا بر آمد فرد و شی از عرش بر آمد از ان زاری
که روح مصطفی کرد آه بر آمد از مرقد زهرا بر آمد و نه سپر هاشم آل محمد در دم انیا فوق بر آمد و این مصیبت که جمیع فرقه
انبیا و اولیا انان اخبار کردند چنانچه مروی است که در رد وقتی آدم بطلب حوا در زمین میگشت در نشان گردش به زمین کربلا
رسید و چون پا اورا آن جرح رسید افواج هموم و غموم رو بدو داد و چون بمقتل گاه امام رسید پا بلغزید و خون بر آمد
و زخمی شد و خون از ان جاری شد و گفت الهی هل حدث منی ذنب اخر که مرا باز گرفته ای تا در دنیا از جمیع سر زده است
در جمیع زمین گردیدم و اندوه والم که در این زمین بمن رسید در هیچ زمین نرسیده پروردگار عالم بوحی کرد که ای آدم این
زمین محنت و بلا است و موضع روزه و مصائب است در این جا سبط سید آخر الزمان شهید خواهد شد و اهل بیت او
در اینجا اسیر خواهد شد و خواستم که تو در این زمین اندوه و محنت او را بکشی و خون تو در این زمین بریخته شود
همچنانکه خون او در این جا ریخته خواهد شد حضرت آدم گفت بار خدایا قاتل او که خواهد شد حق تعالی فرمود قاتل او
یزید خواهد شد که جمیع اهل آسمانها و زمینها برا و لعنت میکنند و حضرت نوح بر کشتی سوار شده بود و کشتی در آب میگشت
آمد چون بزمین کربلا رسید چرخ نحس نازل شد و گفت ای نوح این زمینی است که در اینجا فرزند دختر خاتم پیغمبران و فرزند
امیر المؤمنان شهید خواهد شد به تیغ فسق که نام او یزید است کشنده او خواهد شد پس حضرت نوح گریه بسیار کرد و لعنت کرد تا کشتی او
استقرار یافت و حضرت خلیل رحمن روزی سوار از صحرای کربلا گذشت اسب آنحضرت لغزید و حضرت از اسب در
آمد و فرق مبارکش بشکست و خون از آن جاری شد حضرت ابراهیم شروع با ستغفار کرد و گفت پروردگارا چه گناه از من سر زده
که مستحق این نا رسیده شدم و جبرئیل نازل شد و گفت ای خلیل رحمن گناهی از تو صادر نشده و لیکن این زمینی است که تو دیده
پیغمبر آخر الزمان در آن کشته خواهد شد و خون او برین زمین ریخته شود خدا خواست که تو در این جا با او موافقت کنی و خون تو در این جا ریخته شود
ابراهیم گفت ای جبرئیل قاتل او که خواهد شد گفت کشنده او یزید خواهد شد که جمیع اهل آسمانها و لوح و قلم برا و لعنت کنند پس
حضرت دست برداشت برا و لعنت کرد و هر مرتبه که او لعنت میکرد بقدرت الهی اسب او آمین میگفت حضرت ابراهیم
باسب گفت تو برا این میگوی اسب گفت از برای آنکه شنیدم که پیغمبر خدا فرمود که هر که مرا بر زمین
زدی دار تو طلب لعنت کنیم و چون حضرت اسمعیل در صحرای کربلا گوسفندان او را بچرانید چند روز آب نخورد

ام جابی

شد

حکایت

بگفتند ای من گوسفندان آب نیاشامیدند جبران شد که کیفیت را بعرض حضرت ذبیح الله رسانید حضرت با حق تعالی
مناجات نمود جبرئیل نازل شد و گفت ای اسمعیل سبب ان را از گوسفندان سوال کن که بقدرت حق تعالی جواب خواهند گفت چون
سوال کرد گوسفندان بزبان فصیح گفتند یا ذبیح الله بما الهام شده که در این زمین فرزند تو حسین و جگر گوشه سید المرسلین تشنه لب
شهید خواهد شد ما عزم کردیم که از جهت آن در این موضع آب نیاشامیم و به موافقت او در تشنگی باشیم
حضرت کلیم الله موسی ابن عمران با وصی خود یوشع ابن نون بصحرای کربلا رسیدند چون داخل آن صحرا شدند نعلین او بگسسته
گسیخته شد و بای او مجروح شد و حضرت کلیم گفت خداوندا سبب چیست عرض این حالت چیست خطاب رسید که یا موسی
این زمین کربلاست که خون فرزند حبیب من در این زمین ریخته خواهد شد بدست یزید که ماهیان دریا و وحشیان صحرا و مرغان
هوا برا و لعنت میکنند پس موسی دست برداشت بر یزید لعنت کرد و یوشع آمین گفت و حضرت سلیمان ابن داود بر بساط خود
نشسته بود و باد او را در هوا میبرد چون بهوای کربلا رسید باد بساط او را سه مرتبه بگردانید و نزدیک شد که بساط سرنگون
شود پس باد ساکن شد و بساط بزمین آمد سلیمان باد را عتاب کرد که اضطراب تو از چیست باد بقدرت پروردگار
بتکلم در آمد و گفت ای سلیمان این زمینی است که سبط پیغمبر آخر الزمان در این جا کشته خواهد شد و قاتل او یزید خواهد
بود که خدا و ملائکه و مخلوقات الهی برا و لعنت میکنند تا شما هم لعنت بکنید نمیتوانیم از اینجا گذشت پس حضرت دست
برداشت برا و لعنت کرد هم آدمیان و جنیان و هم جنیان آمین گفتند پس باد بساط برداشت و برا و لعنت کرده از اینجا گذرانید
حضرت روح الله عیسی با حواریان در میان بیابان بصحرای کربلا رسیدند و چون خواستند از آنجا بگذرند شیری بر سر راه ایشان آمد و مانع
رفتن ایشان شد حضرت عیسی گفت ای شیر چرا سر راه بر ما گرفته ای گفت با روح الله این زمینی است که سبط پیغمبر آخر الزمان فرزند
علی و فاطمه در این جا کشته خواهد شد تا لعنت بر قاتل امام حسین نکنید نمیگذارم از اینجا بگذرید پس حضرت عیسی دست
برداشت و برا و لعنت کرد و هم حواریان آمین گفتند از اینجا گذشتند و از ابن عباس مرویست که در وقتی که در خدمت
حضرت امیر المؤمنین بعراق میرفتیم چون بزمین کربلا رسیدیم حضرت امیر ساعتی ایستاد باین زمین نگاه کرد و اشک از
دیده های مبارکش جاری شد بعد از آن فرمود هذا مناخ رکابهم این محل خوابیدن شتران است هذا ملقی
رحالهم این موضع انداختن بارهای ایشان است هیهنا مهراق دمائهم اینجا ریخته خواهد شد خون های ایشان
طوبی لک من تربة تراق علیها دماء الاحبة خوشا بحال تو ای خاک که ریخته خواهد شد بر تو خونهای دوستان
خدا و در تو خواهند بود خوابگاه شهیدان که مانند ایشان نه کسی بوده و نه بعد از این خواهند آمد پس فرمود
ای پسر عباس اگر میشناسی این موضع را گفتم نه گفت اگر بدانی آنچه من میدانم از اینجا نگذری تا گریان نشوی همچنانکه
گریستم و بسیار گریه کرد و اشک بر محاسن شریفش جاری شد پس فرمود اه اه ومالی ولآل ابی

ابن سفیان ومالی ولا لی الحرب وجند الشیطان واولیاء الکفرة والعن والله مر اوی راست تا بل ابی سفیان
والله پسر دشکر شیطان و مراو ایک راست یار اولیاء الکفرة پس روی بامام حسین کرد و گفت اصبر یا اباعبدالله فقد
بلقی ابوک مثل الذی تلقی منهم عن قریب ای اباعبدالله که به پدر تو خواهد رسید پس آب طلبید و وضو ساخت
و چند رکعت نماز کرد و بعد از آن خوابید و چون از خواب بیدار شد زار زار گریست و گفت ای پسر عباس در این ساعت
خواب دیدم که گویا مردان بسیار از آسمان فرود آمدند که علمهای سفید در دست داشتند و شمشیرها را ایشان
برق سفید می چکید و خطی کشیدند پس این زمین را خط کشیدند پس دیدم که شاخهای این درخت و بر کشیدن آنها بر زمین آورد و گویا
صحرا را بس خون شد و بر آن خون حسین [illegible] حسین من در آن غرق شده و فریاد میکرد و کسی بفریاد
او نمیرسید آن مردان که از آسمان فرود آمده بودند ندا میکردند و میگفتند اصبروا یا آل الرسول فانکم تقتلون
علی ایدی اشرار الناس [illegible] آل رسول [illegible] که شما کشته خواهید شد بر دست بدترین مردم وهذه
الجنة یا اباعبدالله الیک مشتاقة ای حسین اینک بهشت بسوی تو مشتاق است پس از آن
نزد من آمدند و مرا تعزیت [illegible] فقالوا البشری یا اباالحسن فقد اقر الله به عینک یوم القیامة بشارت
باشد ای علی که دیده تو در روز قیامت بدو روشن خواهد شد پس گفت یا ابن عباس هذه ارض کربلا و یقتل
فیها الحسین و سبعة عشر من ولدی و ولد فاطمة این زمین موضع کربلاست که درو فرزندش حسین را
و در آن هفده نفر از اولاد من و اولاد فاطمه شهید شوند و این زمین در آسمانها معلوم است و معلوم و معروف است
پس فرمودند ای پسر عباس برخیز و طلب [illegible] پشکلهای آهو بدو رسید که بعضی را [illegible] فرو داده است که در این صحرا [illegible] چند
خواهم دید که رنگ آنها زرد شده باشد [illegible] غزال [illegible] ابن عباس [illegible] و بعد از آنکه [illegible]
بچند [illegible] صفت مجمع یافتم و حضرت را خبر دادم حضرت رفت و آن پشکلها را برداشت و بو کرد
میگریست و گفت ای پسر عباس [illegible] این پشکلها را عیسی و مریم بو کرده است [illegible]
وارد شد و کیفیت [illegible] که حضرت روح الله با حواریین وارد شد [illegible] عیسی [illegible] آهو برادر [illegible]
در اینجا [illegible] حضرت [illegible] نشست و گریه بسیار کرد [illegible] بزرگ [illegible] اما سبب گریه [illegible]
و بعد از آنکه سبب گریه را پرسیدند حضرت فرمود هذه ارض یقتل فیها ولد الرسول و فرخ الطاهرة البتول
شبیهة امی این زمینی است که در آن کشته خواهد شد فرزند رسول و فرزند [illegible] فاطمه بتول که شبیه مادر من است
در آخر زمان و در اینجا مدفون خواهد شد [illegible] این زمین [illegible] و این آهوان [illegible] میکنند

و بز محمه

و بز مبه [illegible] در اینجا [illegible] بسبب شوق [illegible] آن شهید [illegible] صحرا [illegible] از جمله آفات محفوظ می باشد
پس حضرت عیسی دست فراز کرد و پشکلها را برداشت و بو کرد و بر زمین گذاشت و گفت [illegible] این پشکلها را [illegible]
باقی بدار [illegible] بزرگوار حسین [illegible] زمین [illegible] بو [illegible] حضرت [illegible] حضرت عیسی [illegible] مانده
پس آنحضرت [illegible] گریست گفت ای خدای عیسی ابن مریم برکت [illegible] کشندگان حسین را و آن [illegible] گریست [illegible]
شد [illegible] و [illegible] و چون [illegible] آمد [illegible] از آن پشکلها [illegible] خوب است [illegible]
و گفت ای پسر عباس [illegible] وقت که خون از اینها جاری شد بدانکه حسین [illegible] کشته شده است ابن عباس گوید من اینها را بر
داشتم و در آستین خود بستم و [illegible] آنها را محکوم [illegible] روز [illegible] خوابیده بودم چون بیدار شدم دیدم که خون از آن پشکلها
جاری شده و آستین [illegible] از خون [illegible] و آن روز دهم ماه محرم [illegible] گفتم بخدا که [illegible] امروز حسین شهید شده است و هر گز دروغ
نشنیده ام چون از خانه بیرون آمدم دیدم غبار مدینه را فرو گرفته [illegible] یکدیگر را نمیتوان دید و قرص آفتاب [illegible]
[illegible] سرخ شده بود که گویا خون در [illegible] شده [illegible] زیاده شد [illegible] بر گشتم ناگاه دیدم که [illegible] میگفت اصبروا آل محمد
اصبروا آل محمد [illegible] قد قتل فرخ البتول [illegible] شده است [illegible] بتول [illegible] نزول روح الامین بالبکاء والعویل
روح الامین با گریه [illegible] زمین نازل شد صدای [illegible] آن قاتل [illegible] و این یقین [illegible] قطع حاصل شد و بعد از آن [illegible]
آنحضرت در روز [illegible] بعد [illegible] بلا [illegible] است که قبل از وقوع [illegible] اندوه بر آل [illegible] گذشت و [illegible]
[illegible] برحمت [illegible] است که از آن [illegible] از مخلوقات [illegible] تغرب [illegible] لقد صفت [illegible] الآفاق
[illegible] فلا تنجلی [illegible] لا ینقطع [illegible] آفاق [illegible] از مشرق [illegible] از مغرب [illegible] عالم از آن
[illegible] شده [illegible] قطع میکرد [illegible] کل البلاد صواعق [illegible] له الریح [illegible]
[illegible] در همه عالم [illegible] بر [illegible] منازل اهل الجود [illegible] کل بلدة [illegible] و اهل
العدل [illegible] منزل اهل [illegible] لقد ضاقت الآفاق
و [illegible] النفاق و بئس لاهل الدین فی ارض [illegible] موضع [illegible] عالم گرفته است [illegible]
[illegible] یقولون [illegible] العراق [illegible] میکنند [illegible] عراق
[illegible] و اضطراب است [illegible] الحسین [illegible] بالطف
تضیعوا فراموش [illegible] حسین [illegible] و عترت [illegible] در کربلا [illegible] میکردند [illegible] فوق [illegible]
بجسم [illegible] وهو [illegible] فراموش [illegible] حسین [illegible] شمر [illegible] محل [illegible] استخوانهای [illegible] خورد

میکرد و لم ار مظلوما یحامی القفا وقد کان نور اقدمه الارض ملمع و امور غریب که آن شهید مظلوم را که سر او را از
قفا بریدند و حال آنکه او نور خدا بود که در زمین درخشان بود تقبله الهادی النبی محجره وموضع تقبل النبی نقطع
بخنجر حلقوم او را بوسه میزد شقی بدبخت گاه او را پاره پاره میکرد زند تزلزلت الافلاک من جانب تکاد السماء تنقض
فی الارض تقطع از مصیبت او آسمانها لرزیدند و نزدیک شد که زمین از جا کنده شود و عجج جبریل ینوح حزنا
وتبکی املاک السماء تفجع و جبرئیل با نوحه اندوه به آسمان عروج نمود و فرشتگان آسمان را خبر کرد همگی محزون و گریان
شدند وتبکی املاک السماء وتناوحت وطیور افلاک والقفر والجن اجمع و فرشتگان بفغان و ناله آمدند و مرغان
و وحشیان و جنیان همگی نوحه کردند و چون ذکر عمات السبط من حواسرا ولم یبق جیب لا یشق ومفجع و دختران فاطمه
همگی با جسد اطهر بسر نعش امام حسین علیه السلام رفتند و گریبان و رخسارها خراشیدند که باید تشبه نشد تقبل جسمان البتول
سکینة و تنعم الغابا بالسوط ضربا تقطع سکینه جسد مبارک فرزند فاطمه را میبوسید و شمر تازیانه با و میزد و او را از بوسیدن
بدن مطهر منع میکرد قوما ما ضرب التباما ان نلتجی بعضها من حیث بالقرب یوجع از بسکه بازو تازیانه
برزد و از ورم درد بیتاب شده بپناه بعمه خود برد و با و ملتجی شد یقول لها یا خیر و یحلت خلقها اذ کان بالتقبل ترضع
و تقطع و زینب خاتون میگفت ای شمر یا ای برو تو این کودک را که بوسیدن پدر رفق را خوش دهان الکتف و نفحت میکنند
چرا او را طاقت منع میکنی و منع نمائی که باید کسی این مصیبت را ماند که اشمر و گریستن و نوحه کردن مرغان و وحشیان و جنیان را
انکار نکنند در اخبار معتبره انبیا و اولیا از مصیبت امام حسین گریستن ایشان با آنحضرت ظاهر که مرتبه او در نزد رسول خدا
افزون است و تمام عمارتش در نزد سوا ایشان مشهور است اگر بخواهی بر تحمل از قدر و منزلت او در نزد خدا و رسول مطلع
شوی مستمع باش و از حضرت امام جعفر صادق ع روایت که چون امام حسین ع متولد شد پروردگار عالم امر کرد جبرئیل را
با هزار فرشته نازل شد و او را تهنیت گویند چون جبرئیل نازل میشد بر جزیره از جزایر دریا بگذر رسید که ملائکه را فطرس
می گویند و تمام فطرس بود در سبب اینکه ترک اولی از او صادر شده بود و بعزت در رسید و بال و پر او را سوزانیده و او را
از فیض اعلا در رحمت عالم بالا دور گردانیده در آن جزیره افکنده و هفتصد سال در آن جا عبادت حق تعالی میکرد
[illegible] او را مجبور گردانیده میان [illegible] آفرت او [illegible] و [illegible] کرده حق تعالی او را
در آن جزیره [illegible] معلق گردانیده [illegible] فطرس جبرئیل را با آن گروه ملائکه دید گفت ای جبرئیل اراده کجا داری
جبرئیل گفت پروردگار عالم فرزندی به محمد ص کرامت فرموده و ما را به تهنیت او فرستاده فطرس گفت ای جبرئیل
مرا اطلاع دارم که محمد در نزد پروردگار عزیز است و محترم است و دعای وی در درگاه او مقبول است مرا

باقی

با خود برد و چون گذشت بخدمت رسید و تهنیت گفت و قصه فطرس را بعرض اقدس رسانید حضرت فرمود که امام حسین را آوردند
و او را برداشت و گفت و فرمود ای فطرس بیا و خود را باین طفل بمال و بمکان رفیع خود عروج کن چون فطرس خود را بامام حسین
مالید و پر بر آمد و از جانب پروردگار امر رسید که ای فطرس بعالم بالا عروج کن که ببرکت حسین ترا آزاد کردم پس فطرس
بآسمان رفت و او در میان ملائکه آزاد کرده حسین مشهور است و باین معنی مفاخرت بر سایر ملائکه میکرد پس جبرئیل بخدمت را
عرض کرد خداوند تعالی میفرماید امت تو این طفل را شهید خواهند کرد و بر رشت که هر که او را زیارت کند من زیارت او را
بپوشانم و هر که بر او سلام کند من سلام او را با و رسانم و بطلاق بعتره روایت در وقتی که امام حسین را بمجلس یزید پلید
حاضر کردند شخصی نصرانی که رسول ملک روم بود بسوی یزید در آن مجلس حاضر بود چون نظر بسر امام حسین کرد و [illegible]
کرا است که این سر او را [illegible] پس رو به یزید کرد و گفت ای یزید [illegible] که از صاحب این سر [illegible] دارم و [illegible]
از برای تجارت [illegible] درجات [illegible] بعنوان [illegible] بعد [illegible] و خوشحال کردم از خدمت پیغمبر
بهر ارمغان آنحضرت [illegible] از بعضی اصحاب سوال کردم که آنحضرت از چه چیز را دوست میدارد گفتند آنجناب
عطریات را بسیار دوست میدارد [illegible] از بوی خوش [illegible]
و قدری عنبر اشهب برداشتم بخدمت آنحضرت رفتم [illegible] حاصل شد و افتاده شدم
و دیدم [illegible] طلعت مبارک [illegible] نوری از روی مبارکش [illegible] آسمان را
روشن کرده [illegible] روشنی [illegible] محبت او در دل جای کرد [illegible] شوال
و نجوی فرح و سروری از رؤیت آن [illegible] سلام کردم و آن عطر را [illegible] در نزد
[illegible] حضرت فرمود [illegible] عرض کردم [illegible]
[illegible] قبول [illegible] اسلام قبول کن [illegible] ایمان [illegible]
[illegible] اسلام اختیار کردم و بدست وی ایمان آوردم پس
فرمود [illegible] وقت
[illegible] اسلام [illegible]
[illegible] از اسلام [illegible] فارغ شد [illegible]
[illegible] طفل بود [illegible]
که [illegible] عالم [illegible] آغوش [illegible] حبیب [illegible] خوش آمد

ای نور دیدهٔ من پس او را در کنار گرفته بوسه بر لب و دندان او می‌داد و می‌گریست و می‌فرمود لعن الله من قتلك
یا حسین خدا لعنت کند کسی را که ترا خواهد کشت و مظلوم از آب و سیراب دادی و می‌فرمود از رحمت خدا دور باد کسی که این مظلوم را
خواهد برید و دیگر منقولست که روزی امام حسن و امام حسین در مسجد بودند دیدم صاحب این را برادر بزرگ نزد جد عالم آمدند و گفت
ای جد بزرگوار من و برادرم حسین کشتی گرفتیم و هیچکدام بر دیگری غلبه نکردیم می‌خواهیم در نزد شما کشتی بگیریم تا معلوم شود
کدام یک بهتر است حضرت فرمود ای نور دیدگان کشتی گرفتن لایق شما نیست بروید خطی بنویسید و هر یک خط او بهتر باشد پس
رفتند هر یک سطری از خط نوشتند و کاغذ در دست گرفته نزد جد آمدند و عرض کردند که ببینید کدام بهتر است حضرت سخن
در آن تأمل کرد و نخواست که دل یکی از ایشان شکسته شود و خاطر آن افسرده شود فرمود ای نور دیدگان چنین
امری است که پدر شما ... از این کار بهتر می‌داند بخدمت پدر بروید تا او در میان شما حکم کند پس ایشان نزد
پدر رفتند و چون روز اول خوانده شد پیغمبر برخاست از عقب ایشان و حکم فاطمه الزهرا رفت و بعد از زمانی از فاطمه پرسان آمد
و سلمان فارسی نیز در خدمت آنحضرت بود چنان شنیدم سلمان بن عبد الله بود گفتم ای سلمان می‌خواهیم بیان کنی
بزرگوار ایشان در میان ایشان چگونه حکم کرد سلمان گفت چون خط را بحضرت امیر دادند حضرت تأمل کرد و فرمود
اگر بگویم خط حسین بهتر است دل حسن شکسته می‌شود و اگر بگویم خط حسن بهتر است دل حسین افسرده می‌شود پس ایشان
فرمود که ای نور دیدگان بخدمت مادر بروید تا در میان شما حکم کند پس ایشان بخدمت مادر رفتند و گفتند
حال را بعرض رسانیدند حضرت فاطمه سخن ... و گفت جد بزرگوار و پدر ایشان نخواستند که دل هیچ کدام افسرده شود
و من اگر ... کدام افسرده شود پس گفت ای جانان مادر این گلوبند که در گردن دارم
هفت دانه مروارید دارد من او را پاره می‌کنم و بر زمین می‌ریزم هر یک از شما که مروارید بیشتر بردارد خط او بهتر است
حضرت فاطمه دست فرا کرد و آن قلاده را گسیخت و گوهرها بر زمین ریخت ایشان الحسن والحسین دانه برچیدند و امام حسین
سه دانه بدست آورد و هر یک سه دانه برداشتند و یک دانه مانده بود که در این حال جبرئیل امر کرد که در باب
حسنین ... و دانه که دل هیچ کدام شکسته نشود جبرئیل بر طرفة العین از سدرة المنتهی نازل شد و پر خود را بر آن
مروارید زده آن را دو نیم کرد پس هر یک نیمه از آن نیم برداشتند پس نعره زد و گفت ای ... و پیغمبر هم
نخواست که افسرده کس خاطر او باشد و علی و فاطمه نخواستند که از ایشان کسی ملال خاطر بدل آید ای ...
یا بیه خدا نخواست ... بحضرت رسید و ... ملعون او را به ... خنجر ... سر و برادر
جمع ... که فرزند پیغمبر ... نعره ... و ... حضرت ... برداشت و برسر

جسد ... از ... و می‌گریست و می‌گفت یا حسین اشهد لا عین لک جد المصطفی و عین ابیک علی المرتضی
المرتضی و عین امک فاطمة الزهراء ای حسین گواه باش در زمین ... محمد المصطفی و بحرمت علی المرتضی و عادت
... ما ... این سخن از دل ... شد و گفت اگر رسول ... بحق ... گفت
... اتفاق ... که احترام رسول ... جمیع ... و ... المرتضی ... و ... حق ... و چون
... در ... رفیع درجات ...
ثبات از اعمال صالحه که مثل آن ... فیا عینی ... للغریب و ابکی و ... الدجا
الغاشیه ... ای ... بر ... امداد ... بعد از ... عادت ... شهر ...
بار رسید در شهادت ... که ... لا ... امغف ... ما ...
و ... زینب ... برادر ... در ... خون آلوده ... مثل الجبال
مجرحا و حسرتاه ... و ... زینب ... برادر ... و جبل ...
انفتر ... پاره پاره ... و ... ولد ... داغ ... یقطع راسه و جنوده
یجر علی اعضائه وا حسرتاه ... المظلوم ... واحسرتاه ... السنان
برجسد ... والمر ... و یقول عادی ... قتل الحسین
و هتک ... و ... المنحر ... مظلوم ... که
بر ... که ... و ... بلند ... گفته شد حسین و ... زمان
محمد ... القلوب علی ... وحاکم
و ... سبط ... ایام ماه محرم در ... مقدسی
جمع ... که ... مقتل امام حسین می‌خوانند و چون باکی
حدیث رسیده که حضرت ... فرموده است که هر که در ماتم امام حسین بعد ... و ...
بیرون ... حق تعالی گناهان او را ... مرد ... عالم
بود در آن مجلس حاضر بود گفت این حدیث ... صحیح ... اگر
ایشان ... باشد ... سخن ... اعتقاد ...

فقط ...

خوش بخت برخاست بمنزل خود رفت چون روز دیگر شد کربلاییان نزد ما آمدند و در اظهار ندامت از سخنان خود عفو خواست و گفت ای
برادران چون از نزد شما رفتم و شب شد بخواب رفتم دیدم که قیامت برپا شده و مردم را در صحرا جمع نموده و نزدیک او
اعمال او بخشند و صراط را بر روی جهنم کشیده‌اند و نامه اعمال مردم را کشوده‌اند و جهنم را فروختند و زبانه جهنم گرد ...
و صحرای قیامت بحدی تفتیده است که هر کسی را جگر تابیده از گرمی و تشنگی جوش می‌آید در آن وقت تشنگی بر من غالب شد
دیدم جانب راست بنده حوض کوثر است و مردم بپای خود می‌روند و آب می‌گیرند و می‌نوشند و بر لب حوض دو مرد دیگر
زنی ایستاده‌اند که مردم را آب میدهند و نور ایشان محشر را روشنی کرده است اما گریه میکنند و جامه
سیاه پوشیده‌اند شخصی در نزد من ایستاده بود از وی پرسیدم که ایشان کیستند گفت یکی از ایشان حضرت
خیر الانبیا محمد المصطفی است و دیگر سرور اولیا علی المرتضی است و آن زن فاطمه زهرا است گفتم چرا سیاه پوشیده
و گریه میکنند گفت مگر نمیدانی که ایام عاشورا است و مشغول ماتم شهید شهیدان کربلا است من نزد حضرت فاطمه رفتم
و گفتم ای دختر سید الانبیا من از محبان و دوستان شمایم از تشنگی نزدیک بهلاکت رسیده‌ام مرا قطره از آب بده آنحضرت
از روی غضب بمن نظر کرد و فرمود که تو چگونه از دوستان و شیعیان مائی و حال آنکه انکار میکنی فضیلت
ثواب گریستن بر فرزند دلبند من حسین شهید مظلوم که منع آب کرده بودند از دهشت از خواب بیدار گشتم و از گفته
نادم گردیدم و استغفار کردم و آمدم نزد شما عذر خواهی نمایم که از تقصیر من درگذرید ازین نقل معلوم
شود که ثواب گریستن در مصیبت حسین چه قدر عظیم است و در خبر آمده که حضرت فرمود هر کس گریه کند یا بگریاند بسید
الشهدا درجه شهادت دارد و کسیکه در این مصیبت عزادار باشد چه تنها در روز قیامت شاد خواهد و سینه کسیکه درین
مصیبت کربلا در حزن نباشد در قیامت امید شفاعت از حضرت ندارد این حال را بیچاره دانسته باشد نظم کرده‌ام بنویسم
باد غم این عزا روز دل | در دو روز جهان باز امید رفتن دل | خواهد چگونه داغ از این داغ تا بحشر
بر سینه‌های سوخته‌گان تا جهان رود | غم از هجوم غم شده سرگشته بهر جا | بیچاره دل که زنده کنند غم رود
از جفای چرخ چو نظر نکنیم براو | جفت رست هر جفا که برنج بود فارود | امروز زیر سلسله ابوان کربلا
با جوش غم بکنند آن سته ببارد رود | امروز ما ... که ... شد کهباز | خونها تازه از ... کربلا رود
امروز کس نتواند در میهن باقی | از بسکه دل به پیرش حاجب عزا رود | ما از غم ... حکایت
غم امروز و واقعات جگر سوز سرور سید الشهدا سبحان در ... است از ... و آمدن ایشان

بر زبان محبت قرین کربلا و تحقیق از ائمه اثنی عشر رضوان الله علیهم اما این واقعه بابتدای این طریق نقل کرده‌اند که در ابتدا
در ورود مسلم بکوفه چون بیعت کردند از اهل کوفه بیست هزار بامسلم بیعت کردند و اظهار نقض در رکاب امام حسین نمودند مسلم
نامه بحضرت نوشت و صورت حال را بعرض رسانیده و استدعا آمدن حضرت را نمودند لهذا حضرت اراده توجه بعراق
فرمود و چون همراه ایشان حرم و جمیع اهل بیت بودند بعد از ان اهل البیت در ورود حضرت رسالت پناه در معنی گفت
یا ایها الناس بدانید که حق تعالی مرا که در امانت نهاده در کربلا جمیع فرزندان آدم لازم گردانیده فانی اشوق الی اسلافی
مثل یعقوب و یوسف جد بزرگوار با با و اجداد خود مشتاق تر از یعقوب به یوسف و پیر و دلدار از برای شنیع یعقوب
شوق اخبار نمانده است که بعد از یقین خواهد رسید و کان قد حالی قد تقطعت فی الارض معادیه دلکوب این نظم که در حین
فداء احصاری مع و سکم بلاء بر بلا پاره در عطیه اقدس در روز نهم رسول الله مجمع خواهد شد پس هر که خواهد جان در مبارک
من دریاره و در کنار جای دیده حاضر گردد در رفیق ما گردد و بعد از فراغ ... خود رفت بزیارت امام حسن علیه السلام نزد
در آمده عرض کرد یا رسول الله اهل کوفه دلهای ایشان با شما است و شمشیرهای ایشان با بنی امیه حضرت ... بست
مبارک خود بسوی آسمان اشاره کرد و ناگاه دیدم درهای آسمان کشوده شده آنقدر از ملائکه نزول نمودند
که عدد آن غیر از خدا هیچکس نمیداند پس فرمود این همه حاضر از برای ادراک سعادت شهادت و شوق ملاقات
حضرت رسالت در هر یکقدمی صفات احمد نمیرسد بعد از ان لشکر اعدا جمع کردیم که تا ... من و اهل بیت
در بیابان ... درین صحرا شهید شویم و در آنجا دفن گردیم و فرزندان من بغیر از امام زین العابدین دیگر کسی
از فرزندان ما نخواهد یافت پس عبدالله ابن عباس بنزد آن حضرت آمده و مبالغه در ترک عزیمت آن سفر کرد
آنحضرت فرمودند ای ابن عباس جدم رسول الله مرا فرموده و فرموده در آن لشکر است که بعد از این
بقلعه در خواهد آمد و مرا در آنجا درستی است که مقدر از وجود و خود شنیده ام و با یاد نقل
ابن عباس نشاید که حضرت از حیات احمد ... نماید و مصحف را کشود این آیه برآمد که کل نفس
ذائقة الموت و انما توفون اجورکم یوم القیامة حضرت گفت انا لله و انا الیه راجعون صدق
رسول الله یا ابن عباس دیگر مبالغه مکن که چاره از قضا ... نیست پس ابن عباس گریان بیرون رفت و گفت
و احسینا و ... اراده کرد که آن شب ... عراق ... محمد ابن حنفیه بخدمت در آمد و گفت ای برادر
من ... و کوفیان با تو بیوفایی کنند و با تو مهمان کنند ... نمایند ... حضرت گفت ای برادر
مرا ازین ... چاره نیست بیرم ... مبالغه ... حضرت فرمود ...

دربن باب تأمل کنم و صلاح ترا اختیار کنم چون صبح شد امام سحر شد امام کلثوم با برادران و خویشان و یاران جمع شدند و عزم انتقال کرد سنه اهلبیت باید

در عقب داخل گردند و حضرت نیز سوار شد محمد حنفیه رسید و جانه آمد و عنان مرکب برادر را گرفت و گفت ای برادر تو مانع وعده

کردی که دیروز [illegible] ترا این زودی متوجه شوی حضرت فرمود ای برادر چون رفتی حضرت رسالت جانب

بنزد من آمد و گفت یا حسین اخرج فان الله تعالی قد شاء ان یراک قتیلا ای فرزند حسین بیرون

رو که حق تعالی میخواهد ترا در راه خود کشته ببیند محمد حنفیه گفت انا لله و انا الیه راجعون پس هرگاه تو بایستی کشته شوی

زنان را چرا با خود میبری فرمود حق تعالی میخواهد که ایشان را اسیر ببیند پس محمد با دل بریان و دیده گریان آن بزرگوار را

وداع کرد و برگشت و حضرت از مکه بیرون رفت و آن در سیم ماه ذی الحجه بود که قتل مسلم در همان روز در بلده واقع شده

بود چون اندکی راه مسافت از مکه دور شد عبدالله ابن عمر مطلع شد در کمال تعجیل خود را بآنحضرت رسانید و گفت یابن رسول

بعراق خواهی رفت و بفتح و نصح این قوم غدار [illegible] حضرت فرمود البته باید بروم عبدالله گفت میدانم شهید خواهی

شد و در بلا [illegible] ترا [illegible] پس گفت [illegible] آنحضرت [illegible]

کشود عبدالله ابن عمر [illegible] همراه حضرت با یاران متوجه عراق شد قطع منازل می نمود تا چون در

سرآب [illegible] نزول نمود آنحضرت [illegible] و گریان از خواب بیدار شد علی اکبر [illegible]

سبب گریه [illegible] حضرت فرمود ای فرزند این ساعت است که در آن خواب دیدم [illegible] در این خواب دیدم

که هاتفی آواز داد [illegible] علی اکبر گفت [illegible] حضرت فرمود

بلی ای فرزند [illegible] باز گفت [illegible] علی اکبر گفت

پس از مرگ [illegible] حضرت فرمود [illegible] ای فرزند [illegible] چون [illegible]

حضرت [illegible] حضرت [illegible] گفت [illegible]

آن [illegible] حضرت [illegible] که حضرت [illegible]

در [illegible] گفت [illegible] فرزند رسول [illegible] حضرت [illegible]

بخدمت سید الانام رفت حضرت گفت [illegible]

یابن رسول الله هزار جان [illegible] که از [illegible] این دولت و شوق [illegible] این سعادت

[illegible] پس زهیر برگشت [illegible] پس گفت [illegible]

دارم [illegible] بخدمت فرزند رسول رفتم تا جان [illegible] کنم [illegible] گفت

ارنیم

ای [illegible] بخدمت [illegible] قیامت [illegible]

دختران فاطمه [illegible] قیامت [illegible] بخدمت [illegible]

دختران فاطمه [illegible] شهادت [illegible]

[illegible] اسلام رفتیم

[illegible] حضرت [illegible]

[illegible] که [illegible]

[illegible] بخوب [illegible]

[illegible] عبدالله [illegible]

[illegible] مسلم ابن عقیل [illegible]

[illegible] حضرت گفت انا لله و انا الیه راجعون پس حضرت [illegible]

[illegible]

عقیل [illegible]

یابن رسول [illegible] مسلم [illegible]

[illegible] امام حسین [illegible] حضرت

[illegible]

[illegible] یابن رسول الله [illegible]

حضرت [illegible] مسلم

[illegible] حضرت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] منزل حضرت [illegible]

[illegible]

[illegible] حضرت [illegible]

با فرزندان و یاران و برادران [illegible] حضرت با یاران [illegible] گفت [illegible]

دستوری دارم که هرجا که خواهم بروم و هیچکس مرا نگیرد گفت یا ابن رسول الله هزار جان ما فدای تو باد اگر امروز ما سعی از تو بگردانیم فردا بکدام روی جد تو را
نگاه کنیم و بکدام روی سوی مادر تو بهشت توانیم نگریست حاشا و کلا ای فرزند سید الانام که از معیت تو کنیم ایا جانهای خود را فدای راه تو
در نبازیم و خونهای خود را بخون مبارک تو آمیخته نسازیم حضرت ایشان را دعا کرده و از آنجا روانه شده و در بطن عقبه نزول نمودند
اما چون خبر به ابن زیاد رسید که امام حسین متوجه عراق است آن ملعون حر ابن یزید ریاحی را با هزار سوار به محافظت و منع از کوفه بیرون
فرستاد و گفت سر راه امام حسین و اصحاب او را بگیرید و نگذارید که از طرفی بیرون روند و قربان لشکر راه [illegible] گرفته و امام
حسین می طلبیدند و حضرت در بطن عقبه نزول نموده بودند که مردی از بنی عکرمه بخدمت حضرت رسید حضرت از او خبر کوفه را پرسید
آن مرد گفت یا ابن رسول الله جمعی را که بسوی شمشیر و نیزه جنگ [illegible] زیاد لشکر انبوه بطلب تو در جمع آورده اند [illegible]
یا [illegible] لشکر کوفه گرفته [illegible] و اطاعت امر الهی واجب است پس حضرت از آنجا بار نموده در شراف
نزول نمودند و سحر از آنجا روانه شدند و چون وقت ظهور رسید لشکر حر با سپاه [illegible] در بیابان [illegible] لشکر
فرزند سید الانام آمده صف کشیدند و چون آن [illegible] و بود [illegible] از لشکر حر از تشنگی [illegible] همه را
امر کرد [illegible] آب دهند و خود بنفس نفیس [illegible] تا آن لشکر [illegible] سیراب کردند پس حضرت
فرمود [illegible] السلام علیک یا ابن رسول الله و رحمة الله
و برکاته و نام و نسب خود را گفت حضرت بعد از جواب سلام گفت یا حر النا ام علینا ای حر یار مایی
[illegible] گفت یا ابن رسول الله [illegible] ترا [illegible]
[illegible] حضرت گفت لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم [illegible] وقت نماز پیشین بود گفت
ای حر وقت نماز پیشین است [illegible] گفت یا ابن رسول الله [illegible]
[illegible] و امام حسین [illegible]
سوار [illegible] امام حسین [illegible]
که [illegible] حضرت [illegible] نامه [illegible]
[illegible] گفت یا ابن رسول الله [illegible]
[illegible] سوار شدند و حضرت نیز سوار شده [illegible]
برگردند لشکر مخالف برابر راه آمدند مانع شدند حضرت فرمود یا حر ثکلتک امک [illegible]
تو [illegible] گفت یا ابن رسول الله [illegible] مادرم [illegible] البته متعرض [illegible] مادر تو [illegible]

تعظیم و اکرام تو بزبان نمی توانم آورد پس گفت یا ابن رسول الله دلها [illegible] هیچ متعرض شما نشوم
از پیش زیاد [illegible] از رسول خدا شرم دارم [illegible] جواب گویم پس پنهان
از سپاه خود نزد امام حسین آمد و گفت ای فرزند سید الانام [illegible] تیغ [illegible] کشته [illegible]
برکنده باد اگر بر خیانت [illegible]
[illegible] آمده ام [illegible]
[illegible] پس گفت یا رسول الله [illegible]
[illegible] همراه [illegible]
فرود آیند چون مردمان بخواب روند [illegible]
شود معلوم [illegible] حضرت [illegible] لشکر
[illegible] فرود آمدند [illegible] لشکر [illegible]
با یاران [illegible] راه [illegible] راه را گم کردند [illegible]
[illegible] اهل بیت [illegible]
چون راه گم کردن [illegible] مضطرب [illegible]
[illegible] برادرم [illegible] گفت [illegible] کربلا [illegible]
[illegible] حضرت امام حسین [illegible]
[illegible] امام حسین [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] این زمین [illegible] رسول [illegible] زمین را
[illegible] حضرت گفت [illegible] الله اکبر [illegible]
[illegible] و موضع [illegible] این زمین کربلا است و موضع [illegible]
[illegible] محمد [illegible]
زمین است که اهل [illegible] و فی هذه [illegible] الرؤس [illegible]
[illegible] کربلا و در این زمین [illegible]
هذه [illegible] کربلا [illegible] و در این زمین [illegible]

بپرسید که نام این زمین چیست گفتند کربلا بود اینجا نجف عالم کرب و بلا بود اینجا بود که تیغ بر آل نبی کشیدند اینجا بود

که ماتم آل عبا بود اینجا محذرات حرم اینجا بی‌پرده شود اینجا جگر بندان خیر النسا اینجا غرقه خون شوند آب چشم و خون شیر اینجا

ماهی که در آب صفا بود پس حضرت بانی جهان را از مرکب کرده فرمود اینجا فرود آیید و چون قدم مبارک بر خاک

کربلا رسید زمین کربلا را رنگ زرد شد و غبار زرد وارد بر رخسارهٔ دلجوی امام حسین ع نشست گیسوان آن

مظلوم بر گرد آن پس حضرت زنان و خواهران و فرزندان را طلبید و هر یک را در نزد خود جمع کرده و ساعتی نظر حسرت

در ایشان نگریست و زار زار بگریست و گفت خداوندا ما عترت پیغمبر توایم که ما را از حرم رسول تو بیرون آوردند و بر ما

ظلم کردند خداوندا تو داد ما را از ایشان بگیر پس ام کلثوم گفت ای برادر این چه بادیهٔ هولناک است که از آن خوف عظیم

بر دل من جا کرده حضرت فرمود بدانید که من در وقت عزیمت صفین با پدرم امیرالمؤمنین به این زمین رسیدیم پدرم فرود

آمد و سر در کنار برادرم امام حسن نهاد و ساعتی در خواب رفت و من بر بالین وی نشسته بودم ناگاه از خواب بیدار

شد و زار زار بگریست برادرم گفت یا ابتاه چه شد گفت در خواب دیدم که این صحرا دریایی از خون شده

در میان آن حسین در دست و پا می‌زد و هیچکس به فریاد او نمی‌رسید پس رو به من کرد و گفت یا ابا عبدالله کیف یکون اذا

وقعت بک هیهنا الواقعة ای فرزند چگونه خواهی بود هرگاه که این واقعه دریابی [illegible]

کرد گفت صبر خواهم کرد [illegible] پس امر کرد که خیمه‌های اهل بیت را نصب کردند و اصحاب در آنجا فرود

آمدند روایت بعد از آنکه حضرت با یاران خود در آنجا قرار گرفتند [illegible]

و مالک زمین کربلا بودند طلبید و فرمود ای قوم ما و فرزندان و برادران و یاران و دوستان در این زمین شهید خواهیم

شد و قبور ما در این زمین خواهد بود و بعد از آن شیعیان ما از اطراف و اکناف عالم روی به این زمین

خواهند آورد و گروه گروه از راه‌های دور به زیارت ما خواهند شتافت و جمعی کثیر از ایشان [illegible]

[illegible] خواهند شد [illegible] این زمین را بخرید [illegible]

آن قوم قبول کردند و حضرت زمین کربلا را به بیع [illegible] از ایشان خرید اما چون خبر به ابن زیاد رسید که امام حسین ع

با [illegible] در زمین کربلا نزول نموده آن ملعون نامه نوشت به حضرت [illegible] نامه [illegible] از تو [illegible] با تو

محاربه کنیم چون آن نامه بحضرت رسید آن را خواند و بیفکند و چون رسول ابن زیاد طلب جواب نامه نمود حضرت فرمود

ماله عندی جواب لانه حقت علیه کلمة العذاب نامهٔ او جواب در نزد من نیست و سزاوار او [illegible]

عذاب [illegible] و چون رسول ابن زیاد [illegible] رسانید آتش غضب آن ملعون مشتعل [illegible]

عمر را [illegible]

حرب فرزند رسول الله شد پس عمر بن سعد را طلبید و او را تکلیف به حرب امام حسین ع کرد آن ملعون در ابتدا ابا و منع نمود و اقرار

به ایالت ری و طبرستان قبول کرد و گفت میدانم حرب فرزند رسول خدا در دنیا موجب عار و در عقبی موجب نار است اما

حکومت ری و جاه و دبدبه [illegible] آن ملعون عذاب ابدی و شقاوت سرمدی را اختیار کرد و با [illegible] هزار سوار

روانهٔ کربلا شد پس پسر زیاد به مسجد در آمد و امر کرد که مردمان مجتمع شوند پس بر منبر بر آمد و گفت ای قوم شما میدانید که آل

سفیان با دوستان خود چه نوازشها می‌کنند و با دشمنان خود چه سیاستها [illegible] یزید [illegible]

رسیده [illegible] پس از منبر به زیر آمد و [illegible]

و به بذل اموال شروع نمود آن قوم [illegible] آن ملعون [illegible]

به لشکر [illegible] حرب امام زمان [illegible] روانهٔ کربلا شدند و اول کسی که بعد از عمر سعد بیرون رفت شمر ذی الجوشن

علیه اللعنة و العذاب بود با چهار هزار کس [illegible] روانهٔ کربلا شد و بعد از آن [illegible] سوار رفت

القصه [illegible] تا روز ششم ماه محرم [illegible] هزار لشکر جمع شدند [illegible] لشکر از کوفه

و شام و [illegible] در برابر [illegible] فرود آمدند و ابن سعد [illegible]

فرات فرستاد [illegible] آب بر [illegible] اصحاب امام حسین ع [illegible] چون تشنگی بر اهل بیت [illegible] غالب شد

و فریاد العطش العطش از اطفال برآمد حضرت امام حسین ع [illegible] برآمد [illegible]

[illegible] برداشت [illegible]

با اهل بیت و یاران [illegible]

و چون این خبر [illegible] به عمر سعد نوشت [illegible] امام حسین ع [illegible]

[illegible]

[illegible]

شد و این واقعه در روز هشتم ماه محرم بود و حضرت امام حسین ع چون [illegible] کسی نزد ابن سعد

فرستاد که [illegible] آن ملعون قبول نمود [illegible]

از لشکر [illegible] و حضرت [illegible] کرده پس

حضرت از برای اتمام حجت گفت ویلک یا ابن سعد اما تتقی الله الذی الیه معادک

[illegible] ابن سعد [illegible]

ابا عبدالله منع مقاتله میکنی و غیب از کرمی فرزند کیستم چرا از ای الله شد جواب در کنار ای سعد گفت یا اباعبدالله امروز مهلت که فاطمه
فرزند کنی حضرت فرمود که ای از من فرو رفتی بهتر جا کنم گفت من سالم هرگز تو را نگیرم حضرت فرمود منع سر از علما از نان خود ادر جز
نخوری بخشم که صبح برابر آن ارزد داغ غلول امر بر برافکنم هیچ نگفت حضرت دید که موعظه در آن سنگ دل اثر نکرد
فرمود ذبحک الله علی فراشک فلا غفر الله لک یوم حشرک فما زال در میان در میان رفت جواب نقل سر شد
حمد را آفرین تمام آنجا مرسند و امید دارم که بعد از من عمر او در پس عثمان که گردند و جناب الحجاب را بعث نمود اباجعفر
شمر ذی الجوشن ملاقات امام المتقین با ابن سعد اطلاع یافت پس مکتوب اعلام کرد که میان امام حسین و ابن سعد ملاقات
واقع میشود و شبها با یکدیگر چون آن خبر با ابن زیاد رسید آتش غضب آن ملعون مشتعل شد و نامه نوشت به آن لعین
که ترا بجهت امام حسین فرستادم نه بصحابت او نشسته ام که با یکدیگر ملاقات بکنید و او را در بغل بخسبید بیعت بستان و جواب
من طلبید و الا کبیل سوزن بکر ب او مشغول نشوی بر تو کمر کسی بر نوشته سیاست رسانم چون آن نامه به ابن سعد رسید
خایف شد عمر الحال سوار شد و با تمامی لشکر رو بحرب امام حسین نهادند در روز پنجشنبه نهم محرم بود در آن وقت
امام حسین سر بر زانوی مبارک گذاشته بود و بخواب رفته بود چون فریاد لشکر کفار و نعره سواران بلند شد
فغفغه سلاح بگوش زینب خاتون رسید برادر احمد برادر بیدار از خواب یافت [illegible] ادا بیدار و دیدار
حال مطلع کرد حضرت گفت ای خواهر ای دفت در خواب دیدم جدم محمد مصطفی و پدرم علی المرتضی و مادرم فاطمه زهرا و برادرم
حسن مجتبی که نزد من آمدند و گفتند ای حسین در همین نزدیکی بنزد ما خواهی آمد زینب گریان شد و حضرت برادر خود
عباس را طلبید و گفت که برو نزد این قوم و از ایشان التماس کن که مهلت دهند امروز
و امشب مهلت طلب کنی که [illegible] و خلایق [illegible] امشب برقرار
مانده و وداع عبادت پروردگار بجا آورم [illegible] مشتاق و خواهان عبادت و بندگی خدا بوده [illegible] امشب را برای
مناجات و تضرع بدرگاه قاضی الحاجات [illegible] برابر لشکر ابن سعد آمد و فرمود [illegible] که ای
قوم جگرگوشه رسول خدا [illegible] امشب مهلت می طلبد و چنان میداند که امشب بامداد [illegible] از جنگ اوست
درخواهد [illegible] وداع عبادت پروردگار [illegible] ابن سعد علیه اللعنه [illegible] نعره زد که کسی را [illegible] جنگ بکنند
از لشکر ابن سعد [illegible] برآمد که این چه [illegible] که اگر کافر [illegible] مهلت طلبید [illegible] آخر [illegible] جگرگوشه
پیغمبر است که از شما یک شب [illegible] وداع عبادت پروردگار مهلت طلب [illegible] امتناع میکنید
شما [illegible] لشکر [illegible] چون ابن سعد صورت حال [illegible] در میان لشکر [illegible] کرده حسین

بود یا [illegible]
[illegible]

[illegible]

دعا بخشش را مهلت طلبیم و شکر این السعادت بجا آورد آنگه [illegible] شب در آمد حضرت امام [illegible]
بلکه طلبید جمیع برادران و خویشان و دوستان را جمع کرد و خطبه در نهایت بلاغت و فصاحت خواند و فرمود الحمد لله علی السراء
والضراء [illegible] فجزاکم الله عنی خیرا [illegible]
از من [illegible] و بیعت خود را از گردن شما برداشتم در این وقت ظلمت شب
علم [illegible] رسول الله [illegible]
تو [illegible] جانم چه قدر است که بجهت تو فدا کنیم [illegible]
[illegible] یا ابن رسول الله [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] کذلک [illegible] الجنة [illegible]
[illegible]
[illegible]
حضرت امام حسین [illegible] بدست مبارک [illegible]
[illegible] شهادت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] مشغول عبادت و طاعت پروردگار [illegible]
[illegible] بدرگاه کریم [illegible] مناجات بدرگاه قاضی الحاجات

[illegible]

در ذکر الم و درد و حزن رسالت پناهی مشغول شد آن امام مظلوم مستوفی در بیان جهاد رب الارباب گردید
گاهی در تضرع و مناجات بود و زمانی [illegible] بس و تسبیح پروردگار مصروف می‌نمود و ساعتی در گریه و زاری و گاهی گریه
و بیقراری بود و گاهی قیام می‌نمود به سجود و رکوع ادا می‌نمود با خضوع و خشوع گاهی بیان حدیث فراق فرمود نظم که [illegible]
در دوری [illegible] که دیده حسرت [illegible] کل فراق [illegible] فرزندان [illegible] القصه [illegible]
[illegible] کربلا [illegible] حسرت [illegible] جاری بود [illegible]
لیلة تقتل فی صبحها قرة عین الرسول و نبی اولاد فاطمة البتول و ابلا [illegible] آن قتل شوق فرزند
سید الانبیاء و البرشود فرزندان فاطمه فراق [illegible] بلیلة [illegible] نجوم السموات العلی علی
ارض الماریة بالاجساد العادیة [illegible] در آن روز [illegible] ستاره‌های آسمان عزت بر زمین
کربلا [illegible] و امتحانا من لیلة عند ارتفاع ظلمتها تقطع اعضاء سادات الانام و عظماء
اهل الاسلام بسیوف اهل الشرک و الاثام و امتحانه [illegible] که در میان زاید شد [illegible]
[illegible] و برزی [illegible] جمیع اهل اسلام [illegible] ارباب کفر و ظلم [illegible] آن شب [illegible] صحرای
کربلا [illegible] چون سحر شد حضرت [illegible] خواب [illegible] بیدار شد [illegible]
که در خواب دیدم که [illegible] برسر [illegible] حمله کردند [illegible] که [illegible] بر قلب کرد [illegible]
[illegible] دیدم که جدم رسول الله [illegible] و جدم فرمود [illegible] مظلوم
[illegible] فرزندان [illegible] شهیدان [illegible] عالم بالا [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible] آسمان [illegible] شهید [illegible] خون [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] وداع [illegible]
[illegible]
[illegible] حرم [illegible] اطفال [illegible]
[illegible] زینب [illegible]
[illegible] شهادت
[illegible] اهل ظلم [illegible] شهید شد [illegible]

بعد [illegible] ناله [illegible] چون [illegible] حرم [illegible]
از این [illegible] رسول الله [illegible] اضطراب [illegible] بسیار [illegible]
[illegible] زینب خاتون گفت [illegible] کجا رو [illegible]
منقطع [illegible] اهل نفاق [illegible]
[illegible] آن امام [illegible]
[illegible] اهل [illegible] شربت [illegible]
شهید [illegible] وجود [illegible]
تکبیر [illegible] القصه [illegible] آسمان [illegible]
که [illegible] شهادت [illegible] آن امام مظلوم
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible] شهید [illegible] لشکر [illegible]
[illegible] لشکر [illegible] سواره [illegible]
[illegible] سپاه [illegible]
[illegible] سوار شد [illegible]
[illegible] حضرت امام حسین [illegible] رسول الله [illegible]
آن حضرت [illegible] آنحضرت را سوار شد [illegible] لشکر [illegible] حجت [illegible]
ای اهل کوفه و شام [illegible] محمد مصطفی و سبط رسول [illegible]
علی المرتضی است [illegible] فاطمه زهرا است [illegible]
[illegible] سید الشهدا است [illegible] رسول الله [illegible]
[illegible] که [illegible] کرده ام [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] الم تعلموا [illegible] الکرار [illegible]
[illegible] فهل
کنت فی دین الاله [illegible] کرده ام [illegible] احللت

مانند حق الطرحی ما حق کان قبل محللا مکرّم حرام محمد را حرام حلال کرده ام یا حلال را حرام کرده ام آخر نه پیغمبر را
مکرر بر تو رسیده و بارها مرا بوسیده و بارها فرموده که حسین منی و انا من الحسین و مکرر فرموده است که حسن
و حسین اماماناند و جوانان اهل بهشت اند جمعی کثیر از آن قوم بجا فریاد کشیدند که یا حسین آنچه میگوئی حق و صدق است
حضرت فرمودند پس بچه سبب خون مرا حلال دانید و تشنه که در دو دام و نفسی و بیجواب از آن ربع آب منع
در دختران من و طفلان رسول الله بار جگر بید و در این اثنا صدای طفلان و زنان بناله بلند شد حضرت
از آن سبع ان مشاهده گشت و گفت لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم حضرت عباس و علی اکبر برادر و علی
دیگر بیاید باشان مگوئید که بعد از حسن عترت [illegible] را بسی ربایید گریست و حضرت در گریه تعجب میکنید و چون عباس
و علی اکبر پیغام امام را بآن بیکسان رسانیدند و چون رضا خاموش شدند پس بآنها نگاه کرده بجیب بکنار رسید که من برگردیم
و بگریم [illegible] دولت نمایم و دختران پیغمبر را از غربت و بیکسی در اوردم آخر دعوی میکنید که از جمله
اهل اسلام و برو ان سید الانام اما فیکم ایها الناس من احسن الغیر او کلاد النبی و صوت ابرادم
از رحم کنند و در باره نسبت با ولاد پیغمبر دریغ ندارید آیا قتل مظلوما و قد ماعلمتم بان
بان لیس فی العالمین عدیل بر این مظلوم شهید خواهید که روحی آنکه در نشیبه کام از زخم دردمندی زبانی نیست
الیس ابی خیر الوصیین کلهم اما فاطمة البتول النبی سلیل آیا پسر برادر حیدر نیست و ان منم فرزند پیغمبر
نیستم اما فاطمة الزهرا امی و ابکم و علی ابیها جعفر و عقیل با فاطمه زهرا مادر من نیست و ابا جعفر
و عقیل دو عم نیستند دعونی او دعا و الفرات و و دعکم لقتلی فونی لیطعان عقیل بکنار رسید که من
ابسرزان رویم منعوض من تشویه که جان از تشنگی لهیب شده طفلان من بی تاب گردیده اند پس آن قوم
بجهادر جواب گفتند که هیچ ما نقول با بن علی تراب والذا ای مسلمان را ابن سر ابو تراب فلیس لک الی
بتعجیل سبیل نیست انبرای تو ای عطشان با حجر قلبی لا و لک حتی لیبقیک کاس الموت را شسته از تو
برغم داریم تا خبر تیر بکر بخشی پس در این وقت عمر ابن سعد علیه لعنه تیری در کمان نهاد و گفت ای اهل کوفه
شاهد باشید که اول کسیکه تیر بجنگ امام حسین انداخت بودم پس آن تیر برای نسبت امام حسین انداخت
و چون آن ملعون تیر انداخت دیگر فوج همچو باران تیره بار او کمان گذاشت بجانب آنحضرت انداختند و کم کسی
از اصحاب آنحضرت ماند که مجروح نشد پس حضرت دست فراگرد و محاسن مبارک خود را گرفت و در آن وقت
بجه اهل پسر از عمر شریف آنحضرت گذشته بود و گفت شدید شد غضب بر اهود در وقت که گفتند عزیز برسر قناعت

والنبوله

ازینجا بیت بخوانم
خداوندا مرا سکان سر راه و شرم کرده نیستم
غریب بیکس بیجا ترا و او بهتر زان سوی
از زبان سکینه
آه چه حسرت برده بچه قدر از اعطا ایلیم
حیا ... الله لا بید [illegible] ایلیم
کرد بر زمانا که زرم اما شیر کویکا
نغ نه لا آب قوم جا قحمه فریاد ایلیم

در شه بدشه عذاب بر سرکار برنشاندی در رحیل که گفته بیچ فرزند فدا است شه بدشه و فدا امده شه سحطا فدا
و دنار نجار برای کرده این انشراره که فرزند پیغمبر در این رسانند بشهیدت پس حضرت فرمود که حجت خدا بر شما تمام کرد و حالی
بغیر از شکیبائی دیگر چه بنمایم و با عدم سامان و قلت انصار و عوان با قلیل از بزرگواران باشمهد جهاد میکنم و
دریدن بخم که تشنه شهید خواهیم شد و من توکل بر خدا شما کرده ام و هر چه آنچه خواهد بکند پس مرکب را برگردانید و
بنزد اصحاب خود باز آمد و دل بجا رفته مجلس نهم در شهادت حر بن یزید ریاحی رضی الله عنه
بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی جعل کریمانی محبت ال
لرسول افضل الرغائب والسعادات و صرّ میاه قطرات عبراتنا فی مصیبة اولاد البتول اشرف
لقرب و الطاعات و الادل لاهل البکاء والعویل فی بلیة سبط رسول الجلیل مکان قبطها
الافهام والبصائر حیا الاهل الصراخ والانین فی رزیة ابن سید المرسلین صنوف المصطفی و
شرح صدور بالاشجان والغموم فی نوائب ذریة المرتضی و نشهد ان لا اله الا الله وحده لا
شریک له شهادة تجعلنا من اولی الولایة والقربی فی حلنا فی اهل الکرامة والزلفی
و نشهد ان محمدا عبده ورسوله بادائه اشرف الناس فی الاخرة والاولی ذکروا انهم فی الدنیا
والعقبی السلام علیک یا مولای یا اباعبدالله لقد عظمت الرزیة وجلت المصیبة
بک علینا و علی جمیع الاسلام السلام علیک یا علی ابن الحسین الذبیح الظمآن السلام علی علی
ابن الحسین زین العابدین المکروب الحزین السلام علی انصار المجاهدین و الاقرباء المقاتلین و
الاحبار المستشهدین السلام علی زینب النقیة و علی سکینة سیدة النساء و علی فاطمة و و رقیة
السلام علی ایتام المجبفة السلام علی البنات الهاشمیة و علی السادات العلویة السلام علی
جمیع من سفک الدماء فی ارض المادیة و علی جمیع من بکی و حزن فی هذا الرزیة علی زوار
الحسین بکربلا و علی المجاورین فی رحمة و الساکنین فی جواد من الاموات والاحیاء و رحمة
السرور من کان ذا اه من مصیبة تتضجع الاکباد و اکلها اه من مصیبة ادمعت عیون الانام و احرقت
قلوب الخاص والعام اه اه من مصیبة نفتح حوش فی الوکنات و تنوح عنها الطیور فی الوکنات
اه از مصیبت که زهرا اشان کرها و کثیرها از آن بریان و جهانیان در درد غم و دلها از آن اندوه و ماتم مدرب ملائک اعلا از آن
مدهوش و ساکنان عالم بالا بغصه غم آغوش متمکنان منابر قدس نوحه سرا و متوطنان حظایر انس سیاه پوش از این عزا

نسیاب در اطراف بنیاد لوای تعزیه برافراشته دهقان در نواحی کربلا ناله بر افراشته پر ماتم است که در شهر مدینه
انجمن است جهان سراسر از این غم مصیبت اکبر است کدام چشم است که از غم فرزند رسول گریان نیست
در چه دل است که در مصیبت جگر گوشه علی و بتول سوزان نیست جهان ماهی نیاید در غمش فغان دارند
غم آن بود که بر ایشان در آسمان زده و اقبال تیره شده بر ما جهان چون پری که سکینه که زد آتش غم
نوحه گری کدام شهر است در عالم که در ماه محرم لباس ماتم در بر نمی کنند و کدام طایفه است
از بنی آدم که در این ایام خاک بر سر نمی نماید بلکه در است در این زمان در این ایام اهم پراکنده فلق جهان
مخصوص و زحام او از چشم تر که چو سیل در دشت در گذشت ارزم و ملک بر سر که آتش زلم گذشت دریای
ارز دگی کنار جهان نداشت با موجهای که پیوند دارد زتالکه گذشت بهمن کوه زبون زیر آب بر سر تست شده عرض
بر چه رنگ چو بر سر گذشت امروز بعض غمی شنیدم ازدم جابر زدن که شهیدان کربلا گشت امده قران
غم چون جیشی زده شده نسیم چهره بر گلستان در دو شده از خشم سلاله الطهر ما بر بسی جمر و شکیب آه و رحم اندر و شده درهم
در سینه غم پرده جگر جیشی شد طرد اجابت سر دو شده اذا ذکرت نفسی مصائب احبتی بقلبی تواریق و
دالحشا بتقلقل هر گاه متذکر مصائب بقایای خود گردم دل بدرد ره رسی آید و لرزه بر اعضای من افتد فاد
طال قلبی بالهموم ملاقیه لما باب من هذا القلب بابعه مقفل منزل هاوی دل منی محل هموم شد و دروغ
شعور به روی دل من بقفل اندوه مقفل شده هلم انسها بنت الحسین سکینه کفر الی اعلامها وهی
تسل اباعنا ما للاخرجاد عونا بنا بالقول قومی بالصدا وسی تشکو تو در حوالی غم کنم سکینه دختر امام حسین
در حالت که مبتلیت دراز چشم خود می رسید کجای عمه بدر در جوار که قطلان ما را ذبح کردند در درد ما ن مراکنشه اباعنا الحوار
سلبنا و ما فیتا حتی نقاب رفتی کی ای عمه ما آنان مال ما به جهه کردند و چرا مال خوار و ذلیل نمودند اباعنا
هذا الحسین علی الثری سلیب الرداء عن حول ما الطهر عجل ای عم این حسین است پدر من است که
بار راه و جامه بر در خاک اوفتاده در حالتی بر بالای او پرواز کنند و از بعض ثقات مسموع شده که در وقتی
جمعی از شیعیان در یکی از افق بلاد رسنه در شب بودیم که ماه محرم شد و چون با اهل آن دیار آمیزش نداشتیم و
مطلع در مذهب و طریقه ایشان نبودیم و خوف داشتیم که در میان ایشان بعزاداری شاه شهیدان مشغول
شویم پنهان اقرار داریم که روز عاشورا به صحرای دور دویم و از این آن دیار دور شویم و در آنجا لوای
تعزیه برافراشیم و داشک عزا الود بر رخسار فکنده و دمان سینه زنیم و خود را با فن تعزیه داران جابر تمهید روز عاشورا

ازدرمانه

و در راه چون بیرون رفتیم و داخل صحرا شدیم دیدیم اهل آن دیار از مرد و زن در آن صحرا در میان خاک نشسته
اشک حسرت از چو بارودیه بر رخسار افشانند از یکی ایشان پرسیدیم که سبب این قلق و مصیبت کوی این ها
اهل این جمعیت چیست و بعد از واقعه که در ما اینجا رسیده است شما را به این روز روز نیست که جمعه دادای ما را شهید کرده اند
امام را پشتوان ما را تیغ بسته روغ در صحرای کربلا ز با در آورده اند که ما از انشنیدیم آفتاب عالم را خود در نظر ما ظلمت
و روز روشن در پیش ما تیره و تاریک شده و ستاره ها خود را چون غموم درسها خود را بر سر کردیم و خود را
در میان ایشان افکندیم و خاک بر سر میکردیم و فریاد میزدیم که امام دادای ما را بر حسین و سید مقتدای
شما سید و مقتدای ما نیز است و بعد از ایشان را بهم جمعیت نمودند و شورش و غلوی شده که دیده روزگار ندیده
و ایچکس مثل آن نشنیده و نه دیگر کسی بعد از جمعیت ترک گرفته که شوندای بیاد رسانان این مصیبت است که از زمان خلقت عالم
تا اینجا هیچ کسی مثل آن را نه دیده و احدی قطعا مثل آن نشنیده و همچنین ظلم در هیچ عصری از اعصار و قرنی از قرون روی نداده
سعادت که فرزند بتول که را تیغ بسته روغ از پا در افکنند که واقعه نیست در داغ مصیبت بر جگر مصطفی نهاد الذکر
قتل یک جرعا طلیم حادثه نیست دیدن سبب جن و انس از این قضیه محزون و دو حشر و طیر از این بلیه دلم خون
سماو و هاو حاب له دمع علیه هول حسین کشته است که بر در تربیت از روی آسمان خون و اندوه آسمان
در بحث و در مصیبت وی اشک ما را بر زدان او النیی حسنا السماء دمیعه و خیل المعقل نقیا علیه تحول اپاعوا اقربی
خواهم کرد حسین را در حالتی که ازما برابان کردند دیا در قرار تر فما اهم کرد اولاد رسالت گو برآید در اسباب جولان بیلوند
کفاه فی البریه انه لا حد و النقص البتول سلیل از برای بزرگی و علو مرتبه آن امام کافیست که فرزند مصطفی و دوم فرزند
فاطمه زهرا است و ما کل جد جمیع الرجال محمد و لا فی کل ام النساء بتول جد به محمد مصطفی نمی تواند بود و هر مادر را فاطمه
زهرا نمی تواند شد بنفسی و اهلی الخد جول لکنه اطفال الرسول قتل جالی و اهل من قفار رو بود و دفاطمه
که بر زمین کربلا افتاده در ره مبارک شی بر خاک دشت شهید و در دو دو ری بیسی آن کشتگان اولاد رسول افتاده بود
کان حسینا نبصر بین رحالة کی انجاحول السما حلول و جسد حسین در میان کشتگان مانند ماه
بود و جسد برادر شهید مانند ستاره کان بعد نه در اطراف ماه جمع شده بودند قصع طابا لانا دو طام بقصه
شرابه الوری عن وروده و یقول شهید شد تشنه و حال آنکه آب بسید بین یعنی الشراد اودر اد بلا ریث دانشی
و اف بیدن منع کردند و اهل چاو و دیس السبط دون ورود و ما لیده عن ابیک الحوادث تخول و برد
در دو ادبر بلا صفوم و بر اب بیدیوه فب ثبها که کو نیال در حفت با د کردند بنفسی اخت السبط بعلی من بها علی فقدها

محزونه تقول فما رخواه حسین بشوم [illegible] بیاد [illegible] نموده میکرد و در نهایت اندوه میگفت اخوه باهلا لاعاب بعد

و حاف بعد عنی الجمال الفوک این برادر در این حال که طالع شد و بعد به کان رسید خراب کرد این قال رسول الله فی [illegible]

قال الزیاد فی القصود [illegible] رسول الله در دیار غربت [illegible] کنند قال [illegible] در قبر [illegible] نشسته اند

قال علی فی القبور [illegible] قال ابو سفیان [illegible] تحت السود [illegible]

فرزندان مرتضی علی [illegible] در این سوز [illegible] متفرق است [illegible] از ایشان [illegible] همه زنان

بگریه [illegible] و اولاد ابو سفیان در نهایت عزت و دولت [illegible] و علم بر سر ایشان منصوب است [illegible]

حرکت میکنند علیک یا ابن خیر المرسلین [illegible] وان طال الزمان طویل از فرزند حضرت پیغمبر [illegible]

اندوه [illegible] در کامل الزیارة از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده که روزی [illegible]

از اصحاب [illegible] فرمود [illegible]

حضرت فرمود [illegible]

[illegible] امام حسین [illegible]

[illegible]

[illegible] حضرت [illegible] امام حسین [illegible] انواع [illegible]

[illegible]

جعفر [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] التقدیس [illegible]

[illegible] حضرت [illegible]

آنحضرت [illegible] غلام

[illegible] حضرت [illegible]

ابن رسول الله [illegible] قتل ابن رسول الله عطشانا [illegible] فرزند رسول الله [illegible]

[illegible]

[illegible] آنحضرت [illegible]

[illegible] حضرت فاطمه [illegible]

۱۲۰ [illegible]

بوده است [illegible]

[illegible] نوح [illegible]

[illegible]

[illegible] کربلا [illegible]

[illegible] آل محمد [illegible] نوح [illegible]

[illegible] الطف وهو ذبیح [illegible]

[illegible] علیه [illegible] نوح [illegible]

[illegible] الوجبات وهو ذبیح الیوم [illegible]

والطهر موسی [illegible] نوح [illegible] فاطمه [illegible] امام حسین [illegible]

[illegible] مصطفی [illegible] الیوم آدم [illegible]

[illegible] آدم [illegible] الیوم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] والطاهر [illegible]

[illegible]

[illegible]

صاحب [illegible]

[illegible] رسول الله [illegible]

در روز قیامت [illegible] در روز قیامت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

که دره ...

مرغان نشد و بسبب سرود و ذکرام که بابت آن از رحمت دور مانده شد و سرهنگان و خرقه متمتع باشد اعظم مرغان چه کذشت حکایت کرده
که اهل فنا و کوفیان چون قاتلان حسین را لعنت کردند فاسق شهید کربلا را از بالا در آوردند و داغ سبب بر تیر کلام و انکار این شهادت و جبه انوار
او را در سایه ضریحی کربلا افکندند منفعه اسمان او چه جاری بود اما مرغ سفید در رسید خود را بر آن جسه شریف افکندند و در ساعت خون مبارک و منقطعه خود را
خون آلود خون بر پرواز نمود خون او تا زمانی [illegible] و در اثنای پرواز رسید مرغان جمعند که بر شاخ خار و درختان نشسته بودند و ابلیاب نغوم
بر دل [illegible] بر افشان [illegible] پرواز بود مرغ آن و کرده بابت آن یا دیکم انشغلون بالالهی و ذکر الدنیا و اللاهی
و الحسین بارض کربلا فی هذا الحر جلال سیفی ظمی مذبوح و دمه مسفوح ای دارین غمی مشغول لهو و لعب در قرار دنیا و سرور باطلاند
حق آنکه درین انجا کارا فرزند رسول خدا را شهید کردند و بدن او را بر روی خاک افکنده شد و خون از آن جاری است پس آن مرغان
بجانب کربلا پرواز نمودند و چون بانجا رسیدند و بدن امام حسین را دیدند بر در زیر پاهای سم [illegible] جدا نسل کفنی در انجا مانده قد سقط
علیه السلام بار بار جسد ادریز شد و خاکها بر روی سرافشاندند و بعضی تر خوض فی هذه الخیول الصوافن و بدن بیمار کشتی
بامر لی [illegible] سوار شد و ذوبه و حوش الفلا در کشتی صحرا انجا فوج اسند و زیارت تربت کربلا میکردند و ندبه جبی
الهول [illegible] در جهان عموره بادیه بر در راه [illegible] خونها نمودند فلا اضاء التراب من انواره [illegible] کربلا از نور
[illegible] خورشید [illegible] امامت روشنی شد [illegible] و هوا از [illegible] مطهر [illegible] سعادت درفشنده
کردید اما چون مرغان این حالت را مشاهده نمودند همه یکبار فریاد و فغان بر آوردند و کفار [illegible] نمودند و خود را
بر خون مبارک آن شهید مظلوم افکندند و بر غلطیدند و بعد از آن هر یک بجانبی از بلاد و [illegible] پرواز نمودند تا اهل آن
موضع را از شهادت حسین خبردار نمودند از قضا مرغی از آن مرغان بجانب مدینه پرواز نمود و خود را بحرم محترم رسول الله
رسانیده و بر در روضه منوره آنحضرت جلوه دید و خون از بالها او میچکید و با واز بلند برکشید الا قتل الحسین
بکربلا الا ذبح الحسین بکربلا آه ها شهید ای اهل مدینه سید الطیر [illegible] کشته شد [illegible] حسین در کربلا درین حکایت مرغ
خون آلود وارد مدینه شد و بر دیوار فاطمه [illegible] دختر امام حسین نشست و آغاز نوحه نمود [illegible] فرود راست کرد
همینکه او را دید فریاد بر کشید و زار زار میگریست و این ابیات فرمود نعب الغراب فقلت من تنعاه ویلک یا غراب
یعنی [illegible] بر کشید گفتم وای بر تو ای غراب خبر مرگ کرا آوردی قال الامام فقلت من قال الموفق للصواب
گفت خبر مرگ امام آورده ام گفتم کدامست آن امام گفت امامی که توفیق صواب رسیده است [illegible] ان الحسین بکربلا
بین الاسنة [illegible] که حسین در کربلا در میان نیزه ها و شمشیرها واقع شد فابکی الحسین بعبرة
ترجی الاله مع الثواب پس گریه کن بر حسین الحال [illegible] اقتلت الحسین فقال لی حقا

نقل یکی

نقل یکی التراب گفتم ای مرغ پس تو خبر مرگ حسین آورده گفت آری [illegible] تحقیق که حسین در میان خاک شد آرام
گرفت ثم استقل به الجناح فلم یطق رد الجواب پس آن مرغ بحسن حرکت آمد و دیگر طاقت نداشت
که جواب بگوید بکیت مما حل به بعد الدعاء المستجاب پس بسبب این مصیبت که بخبر رسید [illegible] زار
گریستم بعد از دعا و که در درگاه الهی مستجاب شد پس شهادت حسین را با اهل مدینه داد و بعضی از [illegible] گفتند
دختر [illegible] عبد المطلب تازه کرد و بعد از آنکه زمانی آواز شهادت آن [illegible] بر [illegible]
٢ مخالف داشت که فاطمه [illegible] دختر [illegible] است [illegible] که مرغی از آن مرغان وارد بیکی از بوستان
مدینه شد و بر درخت نشست و خون از [illegible] میچکید [illegible] آن بوستان از شخص یهودی بود آن
یهودی را دختری داشت کور و لنگ و زمین گیر [illegible] با انواع مرضها مبتلا بود [illegible] اورد [illegible] بود
[illegible] مدینه رفت و آن دختر را [illegible] بگذاشت [illegible] به بوستان [illegible]
کنه و آن دختر در ساعت شب در بوستان [illegible] آواز گریه [illegible] آن مرغ [illegible]
او رسید [illegible] و جای [illegible] مرغ براو [illegible] خود را [illegible] آمد [illegible] رسید
هر زمان که آن مرغ [illegible] آن دختر [illegible] از [illegible] قطره خون بر [illegible] چشم آن دختر
چکید [illegible] قطره دیگر [illegible] شفا یافت [illegible] قطرات [illegible] خون [illegible] قطره اخر
عضو [illegible] رسید [illegible] آن عضو صحت یافت [illegible] جمیع اعضا [illegible] شد [illegible] بیمار [illegible] یافت [illegible]
خون [illegible] صبح طالع شد [illegible] داخل باغ شد دختر را دید در آن باغ فرح کنان [illegible]
[illegible] یهودی از [illegible] رسید [illegible] دختر [illegible] در این باغ قدرت [illegible]
[illegible] آن دختر گفت [illegible] دختر تو [illegible] یهودی [illegible] بیهوش شد [illegible] آمد کیفیت
حال از او پرسید دختر حقیقت واقعه را بیان نمود پس آن یهودی با تفاق آن دختر بجای آمد رفت
آمد مرغ را دید [illegible] از آن درخت نشسته [illegible] یهودی گفت ای مرغ [illegible]
[illegible] قدم قسم میدهم ترا بخدا که ترا آفریده است که با من تکلم کنی و کیفیت حال بیان نمائی
[illegible] بقدرت الهی [illegible] هدایت یهودی بتکلم آمد
و گفت ای یهودی [illegible] از مرغان [illegible] بر درخت [illegible] بودیم
در رسید و گفت ایا الطیور تاکلون و تتنعمون و الحسین فی ارض کربلا

فی هذا الحجر علی ابن مظاهر مضطجع و راسه مقطوع و علی القفا من فوق [illegible] در راه [illegible] نیزه شکسته
و صحابه امام حسین در کربلا در این شدت که ما بر زبان [illegible] افتاد و سر او را بریدند و بر نیزه کردند و فساد [illegible]
[illegible] و زنان او را اسیر نمودند و [illegible] او را سر با برهنه [illegible] دستگیر کردند ما که این خبر شنیدیم
بکربلا پرواز نمودیم چون بآن وادی پرواز نمودیم در رسیدیم دیدیم [illegible] مظلوم [illegible] افتاده غسل [illegible] خون
خود [illegible] داده شده و کفنش [illegible] و کفن او ریگ بیابان بود [illegible] کافور [illegible] کربلا کافور او بود
و [illegible] بسیار [illegible] و [illegible] خود را [illegible] و [illegible] تعظیم
[illegible] پرواز نمودیم [illegible] افتادیم [illegible] گفت [illegible] امام حسین [illegible] و اجداد
پیغمبر [illegible] کرامت [illegible] غم شد پس آن [illegible] بر زبان جاری نمود [illegible] شد [illegible]
که این [illegible] دل [illegible] دوستان فرزند رسول الله [illegible] موجب [illegible] روان [illegible] هواداران
جگر گوشه بتول است واقعه شهادت [illegible] است [illegible] شهادت غلام او و برادر او و شهادت [illegible] ابن
حسن [illegible] کیفیت آن [illegible] است که چون جناب سید الشهدا [illegible] العباس [illegible] شهید در دشت کربلا اقامت
حجت فرمود بر آن قوم [illegible] در قلوب [illegible] ایشان [illegible] نکرد [illegible] آنحضرت [illegible] حرب [illegible] و چون
صفوف از طرفین آراسته شد [illegible] ابن سعد [illegible] و گفت [illegible] گفت [illegible] قتال [illegible]
[illegible] جواب رسول [illegible] گفت [illegible] بود [illegible] شوم و [illegible]
[illegible] غرق شود پس [illegible] اعراض [illegible] و به بهانه [illegible] آب [illegible] دادن از لشکرگاه بیرون
رفت و [illegible] لشکر امام حسین شد لشکر مخالف [illegible] رسید [illegible] امام حسین [illegible] و نیزه بر اندام [illegible]
و دل در بر [illegible] در پهلوی او بود آواز او را شنید [illegible] رسید [illegible]
[illegible] و گفت ای [illegible] در هیچ معرکه [illegible] حضرت [illegible] شجاع [illegible] روزگار [illegible]
این حالت است که [illegible] گفت ای برادر [illegible] و [illegible]
[illegible] نعره برکشید [illegible]
[illegible] امام حسین آمد و [illegible] و دست بر سر نهاد و رکاب آنحضرت را
بوسه داد [illegible] و گفت یابن رسول الله [illegible] ابتدای سر راه
[illegible] دوستان [illegible]

ذکر وقعه شهادت حضرت [illegible] علیه الرحمه

[illegible]

چنین خواهند کرد چون [illegible] شد [illegible] امام [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] دست مبارک [illegible]
[illegible] و گفت تو [illegible] قبول است [illegible] بس [illegible]
گفت یابن رسول الله [illegible] در خواب دیدم [illegible] آمد و گفت [illegible]
[illegible] امام حسین [illegible] و گفت [illegible]
رسول خدا [illegible] است [illegible] رسول الله [illegible]
شفیع تو باشد در بهشت [illegible] برادر [illegible]
اما چون [illegible] برادر [illegible] آنحضرت [illegible] آمد و گفت
ای برادر [illegible] امام حسین [illegible]
هر دو [illegible] برادر [illegible]
آورده [illegible] رسول الله
مرا اجازت ده که ابتدا [illegible] حرب [illegible] حضرت فرمود [illegible]
بحرب [illegible] فرزند رسول الله اول کسی [illegible] اول [illegible]
کشته [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] بمیدان [illegible] آمده [illegible]
در [illegible] سوار [illegible]
بنزدیک لشکر مخالف رسید [illegible] فرزند رسول خدا
بنزد [illegible] آب فرات [illegible]
از او [illegible] جواب پیغمبر [illegible] روز قیامت
از [illegible] ابن سعد [illegible] بمیدان آمد [illegible] امام حسین [illegible]
شد و صفوان [illegible] گفت [illegible]
نصیحت [illegible] قبول [illegible] صفوان در برابر
[illegible] آمد و گفت ای [illegible] امام [illegible] گفت [illegible]

برادران علی اند نجیم بود ابوبکر بن علی و مادر امام حسن فرزند عبدالله بن علی شد بیست سالگی تزویج مادر داد
در بهشت شده در حجر گهواره در برابر محمد مصطفی [illegible] که کسی دست از جنبانی
کشتن برادر در بود و لادن آورد و خون خاک رسیم جسمان و لیکن حب دنیا دیده بصیرت تو را پوشیده
و اما
انکار صفوان چون این سخن از حضرت شنید در غضب شد نیزه حواله کرد و نیزه در برابر افکند و نیزه در برابر پاره پاره
ساخت و فتنه برابر نمود و سنان نیزه او را از صدر زین در ربود و بر دست آورد و بر زمین افکند و بخون کشید
لشکر او دیدند آنکار بر زمین رسید بخود آمد و با خود گفت که بر زمین نشد خود کشی و فغان از هم دو لشکر برآمد اما صفوان
سه برادر بود چون حال برادر چنین دیدند بیکبار بر سر حمله کردند و تا مدار حضرت بر روی رباعیات یاد کرد مرکب را جولان
آورد و نعره از جگر کشید که یک یک را گرفته از صدر زین بر زمین زد چنانکه بر زمین زد که کرد و تن شکست و دو برادر دیگر
بطرف رو برگشتند چون پاره پاره کرد و در یکی ... بر دیگری تیغ بر سر او زد ... جان بر زمین نشست
بر ذرکه سنان از سینه اش بیرون شد و در اسب کرد بود و جان بجانان فرستاد پس در بستان حضرت امام حسین کرد
و گفت یا ابن رسول الله رخصت میدهی ای فرزند رسول خدا یا از من راضی شدی در آن بلا کرد حضرت فرمود نعم
انت حی کما منبسطت فی اعلی [illegible] ای از نور رافت بر شدم و فغانی از دل برآورد حضرت امام حسین بر روی مبارک
قیامت [illegible] جهنم [illegible] خواب بود پس روی بمیدان نهاد و در قلب لشکر زد و بیک حمله چهل نفر از آن
کافران بر خاک افکنده و بهر طرف روی آورد از کشته پشته ساخت و بهر جانب که متوجه شد سواره پیاده
از پیش گریختند و بسی از شجاعان و ابطال عرب و معرکه کارزار را بر خاک هلاکت انداخت و اقرار نام مردی اسب
او را بی کم کرد و او در پیاده آمد و بضرب شمشیر جهار از ان قوم نابکار بجای آورد اما چون حضرت امام حسین
عمر را چنانچه دیده که در میدان عرب خونخوار در کمین بجای از بالای او فرود آمد و در باب و مرکب بود رسیده شخصی
هم که شده و بر سر سینه و بر سوار شد و بر جانب که میکرد و آمد میکرد و جمعی از ایشان بر سینه و بر کنار را بر خاک افکنده
سخت و اراده کرد که جای امام حسین آمد نعره زد و بانگ ... که ای جان برادر کجا ... من در میدان ... فدوم تو
لشکر آن بر رفته بر روی امام کرد و گفت یا ابن رسول الله ... در قدمت ... پیغام داری که بوی
رسانم حضرت گریان شد و گفت ای عزیز ... باشد که هم از حضرت برسیدم در آن وقت قدرتش از پاره
امام حسین بر آمد و فداکاری ... شدی ... لشکر مخالف ... زدند ضرب کرد که نیزه از ... بر
شد پس شمشیر بر کشید و در میدان ... و بعزم ... او ... جمله ... و که در

جسد و عمود ... قلب لشکر ... شد ... لشکر ابن سعد متفرق کرد که عمر سعد با بانگ بر سپاه زد که یکباره از وی بجنبند
بگیرد و برابر گرفتند و از اطراف و جوانب زخم بر وی میزدند و آن شجاع نامدار حمله میکرد و میگفت و بجوشید ... بخون
تا از سعود نیزه بر سینه حضرت زد و بر ان تکلف خون از آن جاری شد و در اثر کتب ... دید و فریاد بر آورد که یا ابن
رسول الله ادرکنی ای سید برادر باب حضرت مرکب برانگیخت و بر قلب لشکر ابن سعد زد و ابن را متفرق ساخت
و فرار از میان ایشان در ربود و بنزد اهل بیت خود آورد و هنوز رمقی از حیات او باقی بود و فغان ... ای او
جبر ... حضرت ... برابر ... گرفت و با سینه مبارک ... کرد از روی او باک ... میکرد و میفرمود لنعلم الحمی ریاحی
صعد عنق الجنان الی باب ... خوش بجای ... خوش بجای ... که نیزه ... و ... می آمد
ونعم الجواد ... حسینا ... عنق البقاع و خوش بجای در ... که حسین را ... و ... آمد
و چون خود را در راه او نثار کردی فیا رب اصنعه الی الجنان و زوج مع الحور الملاح ای فدا و ندا اورا
داخل بهشت کن و حوران جنگو منظر را به ترویج او در آور پس حر دیده را باز کرد سر خود را در کنار امام حسین دید گمی
کرد و گفت ای فرزند رسول الله آیا از من راضی شدی فرمود بجلی ... از تو راضی شدم خدا از تو راضی باشد پس حر
جان خود را بجان آفرین تسلیم کرد اما چون مصعب برادر حر دید که برادرش به شرف شهادت رسید بخدمت امام حسین
آمد اجازه طلبید بمیدان کارزار رفت و جهاد کرد تا شرف شهادت نوشید و علاقه برادر خود رسید اما چون
عمر ابن سعد علی نام و غلامی بود حمزه نام که میان لشکر مخالف بودند چون پسر دید که پدرش و عمش شهید شدند ... رخصت
شده با غلام مرکب تاخت و خود را بنزد امام حسین رسانیدند و علی ابن حر از مرکب فرود آمد اول رکاب امام حسین را
بوسید بعد از آن بر سر شریف سیدالشهدا و بر روی مالید و زار زار گریست و میگفت خوش بجای بقوای ...
که جان خود را در راه امام حسین فرزند رسول الله در باختی حضرت فرمود این طفل کیست علی بن حر است
زبان ادب بگشود و گفت منم پسر حر که در راه تو جان نثار کرد و من نیز آمده ام که در خدمت تو جان نثار کنم و بجز
مرا اجازت دهی تا بمیدان روم و لشکر ... پدرم ... شربت ... حضرت ای علی پدرت جان نثار کرد و او را
خلفی که از وی یادگار باشد فرزند تست تا و جود را نگاه کن که ... علی گفت یا ابن رسول الله شهادت
در راه تو بهتر است از زنده گانی دنیا ... چون بسیار مبالغه نمود حضرت و ... برادر
و دستور حرب داد پس علی مرکب را بجولان در آورد و بمیدان کارزار آمد و هر که در برابر او در می آمد
بر خاک هلاکتش می افکند و بسیار را از صدر زین در ربود و بر زمین افکند و حضرت سیدالشهدا با آواز

بشنید با وی بمقاومت نمود و تفرقهٔ لشکر هجوم آوردند و او را در میان گرفته شهیدش کردند و به پدر و عمش ملحق گردید اما غلام فرزند که خواهر
و خواهرزاده که هر سه شهید شدند بجانب شدند و دلش از مفارقت ایشان بدرد آمد و از دیده‌ها رود در اشک حسرت فرو بارید
و جزع و شکیب و سکون از وی مفارقت نمود و عنان اختیار از دست داد بدون طلب اجازه از امام حسین ع روی بمیدان
نهاد و جمعی از آن کافران بقتل رسانید پس به نزد امام حسین ع آمد و زمین ادب را بوسید و گفت یا ابن رسول الله
مرا بکرم خود معذور دار که گستاخی کردم و بدون اجازه تو بمیدان رفتم اما در فراق آن دو نور زاده خود دلسوخته بودم
و طاقت از این سبب شده الحال امر فرمای که بمیدان کارزار روم و جان خود را در راه رضای خدا کنم و فردا بر جدم فرو آید
کان افتخار خود برغایت عفو فرمت و بر او دعا کرد و دستوری حرب داد آن غلام با نهایت فرح و نشاط بمیدان آمد و بعد از آنکه جمعی بجهنم
فرستاد و شربت شهادت چشید با قاپان خود ملحق شد رحمة الله علیه بعد از این ظهیر ابن حسان اسدی که از قبیله
بنی اسد بود و در آن نزدیکی دستی از وطن و اهل بیت خود برداشته بود یاری فرزند رسول الله آمده بود بخدمت آن حضرت
آمد عرض کرد اجازت طلبید بمیدان کارزار رفت و شجاعت بنوعی اظهار نمود که در میان تمامت ارجمند دلاوران عرب
ربوده بود و بسی از کافران را بجهنم افکنده بود چون بکشف بمیدان رسید سام اذدی نام ابن سعد در برابر او
آمد و او دلاوری بود نامدار و بر اسب کوه پیکر سوار و در جوشن و سلاح ملوکانه پوشیده بود ظهیر با وی گفت ای بدبخت
ناکسی از خدا شرم نمی‌کنی که شمشیر بر روی ذریت رسول خدا می‌کشی خواست سخن گوید ظهیر نیزه بر دهنش زد که سنان
از پشت سر آن ملعون بیرون آمد غازی بر زمین کرد و افتاد و جان بمالک جهنم سپرد پس ظهیر در برابر لشکر ابن سعد ایستاد
گفت ای اهل کوفه هر که مرا شناسد بشناسد و هر که نشناسد من ظهیر ابن حسان اسدی … آمده
نامور و نامی معلوم شود و چون اهل کوفه نام او را شنیدند همه ساکت شدند زیرا که همه شجاعت او شنیده بودند ایشان را
رسیده بود در آن سپاه خواه مبارزت او را شنیدند پس بتحریض ابن سعد جمعی از شجاعان و سه برادر زادهٔ شخص
نفر ابن کعب و برادر او حاتم ابن کعب و بشر ابن کعب ابن نفر بمیدان او آمده حمله بر او کردند افتادند و از ضرب
تیغ او بجهنم واصل شدند چو ابن سعد دید که دیگر کسی جرأت نمی‌کرد که بمیدان او رود ابن سعد بحجر الاشجع گفت تو چه می‌نشینی برو
سر ظهیر جا بیاور حجر الاشجع گفت هیهات هیهات از شجاعت او نشنیده‌ای که او را با هزار سواره برابر کرده‌اند
مگر از جان خود سیر شده‌ام که بحرب وی روم مگر اینکه لشکر انبوه در حربش … مطلع نشوند پس عبید الله
روم و چون بر پیش حمله کنند یکجانب لشکر گریزم و آن لشکر از یکجانب آمده سر راه بر روی بگیرند و کار بر وی تنگ زند
سیصد سوار سلاح و مکمل در سوی … در یکجا نشسته و ظهیر ابن حسان از آن غافل بود و چه فیروز بمیدان رسیده

بالب

بالب تشنه و دل پر غم و دهان از گرد و غبار میدان بر خاک افکنده … نهایت خوف و بیم … برابر او آمد و ایستاد و ظهیر گفت
یا ابن الاشجع بترس از خدا … گفت حجر گفت ای ظهیر بنزد تو بجنگ نیامده‌ام بلکه به نصیحت تو آمده‌ام ظهیر در سخن وی در غضب
شد حجر … روی زمین نهاد ظهیر … بجانب آن غلامان خود را بکمین گاه رسانید و نعره برکشید که یکبار
آن سیصد سوار از کمین برآمده بر ظهیر حمله کردند و در میان گرفتند ظهیر اصلا اندیشه نکرده نیزه برکشید بر ایشان حمله کرد و
بهر که میرسید نیزه بر سینهٔ یکی زد … مدتی بر افتاد با نیزه … که نیزه او ریزه ریزه شد پس دست فرا
کرد و تیغ از نیام کشید و چنین جنگ نمایان در میان آن گروه … افتاد که … سواره را بقتل رسانید
اما از بسیاری زخم دیگر طاقت نداشت و قرار در اسب … از مرکب در گردید و … برآورد و گفت یا ابن رسول الله
ادرکنی حضرت سید غلام امیر المؤمنین فرمود که ظهیر را از میان ایشان برآورد بخدمت امام حسین در آید و حضرت
چو شنید بر سر بالین او ایستاد … ظهیر چشم گشود امام حسین را در بالای سر خود ایستاده
دید اشک حسرت … روی خود را بر پای امام حسین نهاد و زبان را به گفت …
… گفت ای ظهیر … سخن گوی … جان …
ظهیر گفت یا ابن رسول الله برای تو جان آوردم … و بعد از آن سخن گو حضرت فرمود ای یاران
جای ظهیر را بوی نموده اند و آن شراب بهشت است که بوی داده‌اند در بهشت … فرزند …
از جام کوثر خورند پس ظهیر … تسلیم کرد انا لله
وانا الیه راجعون مجلس دهم در شهادت وهب ابن عبدالله و مسلم ابن عوسجه و حبیب ابن مظاهر
علیهم التحیة والثنا بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی اعظم مصیبتنا بفجایع
مصیبات الحسین واجل رزیتنا بفجایع وفیات … واطفاء النیران … و معاصینا
التی … میاه عبرات المحبین … علی الایام الماضیة والقرون الخالیة بما …
الحسین … بالبکاء والعویل علی الاحزان وبلیات الحسین …
والانین علی الاشجان و کربات الحسین ورفع … الشهدا والتابعین واعلی …
العلی … الذین بذلوا مهجهم فی سبیل الله و … رحالهم فی جوار …
الحسین ولعنة الله علی الکفرة الفجرة الذین … و خضبوا بالدما … الحسین …
دموع العیون علی صفایح خدود … المصطفی و … الحسین و …

الحول صور بصیانته وحمایه وهتکوا استار مخدرات الحسین اه امن مصیبت احرقت القلوب
الاحباء واذرفت جفون التابعین والمحبین مصیبة لا ترفع بین سابالیا ولو صبت علی الایام صرن لیالیا
نظم دیگر آمد محرم صبر و قرار رفت / عیش و نشاط و خوشی از روزگار رفت / منشور ماتم شهدا منتشر شده چون / عز و دولت
غم بسکه بار رفت / افسرده غنچه های فراق زان رسید / پژمرده بلبلان گلستان بهار رفت / افغان بلبلان نشود کم بروز
گار / زین غم که نیست کار جز این روزگار رفت / تا از کنار رفت جگرپاره رسول / از دیده جاده های فغان در کنار رفت / دلهای
پاره پاره گشته بدل خلق ملت / زان ماجرا که باشد الماس خوار رفت / گرد از نهاد عرش چون فلک / زین تشنگی که در ره کر
جانها بکه رفت / از جور و ستم جان جگر از خار رفت / اینست که چون ماه محرم داخل می شود هر فرد از افراد مومنان
جزا بر جمع و غمگسار می شود نوع انتشار و دوستی و رحمان که دوستی سبب آفرا زمان دارند لوای تعزیه برپا کنند اه هلال
ماتم اعظم چو از افق سر زد / بی زیست بر سر گریبان شهر بدر / غم و درد و غروب جهان سیه پوشیده / هلال ماتم عزیز جان اهلبیت
شمار هجوم ام تحقیق نزاع هوا / کشتار بر سر شهر رسیده کمان غم سودا فلک / افسون اندوه ازدیده گیسی سپه سیاه / از سبزه برپا در سیم
گلها / بر شاخ گل تو رسته بطفل نی / اشک جبهه شد دیده است و از شیدا و برآمده اه فغان از نواع ملکوت / فتاد گریه
بر اهل خطابر جبروت / جلیه جبرئیلی در فردوس بر مکان / رسیده شام گرد جهان بکو خیمی زینب / عصر رسیده برآمده هر عالم / تن مه
بر اسرافیل کرون کرد از این ماتم زینب / خانه و دیار زخم بکوشش آمد / فلک زدیم زد زرتشت در فردوس / ابدای بر او مردان یک
باید عید تعزیه سینه خوانان [illegible] در اشک حسرت از چهار دیده جاری نمایند هلموا عضوا اینک الحجاب
العباد وذریة سبط خیر الانبیا [illegible] رسد اشبوه ای گریه کنم بر آل علی و سر بر نه و از ابرار خاکلوده و بیدار اینا هلموا
ابنک مقتول العلیل ابکی و [illegible] الفلاک بخلیده ای محبان شیطیعه گریم بر کشته که بر و بر در سینه دو انجمن
صحرا در رجال الا فابکو قتلا فی الطف بعطش [illegible] گریه کنید ای شیعیان بر کشته که کرب بر او فاطمه را
الا فابکو الشاه الطف عندما الا فابکو الذیبوح القفا گریه کنید اندر ره رانده و تن از ابرار کشیدا مر شما
در کربلا بر در رضا کس / انتدبو گریه را مکرر کنید برآمد از پشت سر گردن بریده الا فابکوا بمن الجن علیه
تنوح الجن حزنا فابکوا ای شیعیان گریه کنید از برای آن کسی که بر جنان در ماتم او محزون و گریان در نار رفعان
الا فابکو المستعفر ذبیح علی الرمضاد و شلوا بالتراب گریه کنید از برای شیعیان بر به بر در کربلا
تهاب بر دیده و باعث زیاده بارها برای کربلون حنطیه الا فابکوا قتلا حسبا حالا فابکوا ما الرحل بالاسار
ای شیعیان گریه کنید بر کشته که مبتلا کرد کیش بز خم کار ای مباح کشته بنفسی جسم منطلع حریح علی الحر صعید

بلا فطار

بلا فطار درین شیعیان گریه کنید بر کشته فدای آن حسین شوم که بر زمین کربلا با قرابت همه حیوانات نچن نیمه تهی
کسی از رد و فتح تا کرد نبود بنفسی من بحول الخیل یکف عبید و هو مسلوب الرداء رفتار زنده ای حسین کنم که
دشمنان جمهور سپاه برآن روانه نمود ماسا ایشان ردا از دوش مبارکش دور کرده بنفسی ها شیبه سیاها بنقل ان دهنی
مر قبل السبا جام فدای اهلبیت رسالت و اسیران دوره مان سعادت که ایشان را در دشت کربلا و بر بلا بظلم
رحم رکو نیاوان چون دشمنان چون ظلم و جفاکاری و زاری مانند اسیران جهانکشید بنفسی فسوة جادت البدر
نحو من کلات باشجار و فدای شاه و هو قرآن و قوام ان حسین شوم در روز قتل ایشان را از کربلا بکوفه میبردند
دچوه بخشکار سیده شده صدای نوحه و شیون بلند کردند و خود را از شتران بر زیرانداختند و بسوی حسین بودند
نفر علی البتول یا زاهات حس نفح حولک بالبکاء ای مقتول کف رای سینه بزرگوار دارای جلالت کوثر
فاطمه زهرا و بر مادر خود دشوار است که نزاله بینید که غرب و بیکسی شهید شده باشی و مادر و نوکر گنیم د
حال از نو دو رسیوم نفر علی ابنائک نی خضابا رض الطف قبیه کالا ماما ای جگر گوشه مصطفی دار نور
دیده مرتضی و دشوار است بر پدر و مادر برابر این حالت بین بینند که در زمین کربلا مارا مانند اسیران
جای و خضر سر بگردند باید شیعیان بدانند که اعظم وسایل تمسک بولایت اهلبیت رسول است و ا
تفضل جویی سر بر حسین و زیارت آن برگزیده عالمیانست چگونه ز چنین باشند و حال انکه معاویه ای وهب
لا اعظم اصحاب امام جعفر صادق علیه السلام رسید بگوید در روز عاشورا جناب امام جعفر علیه السلام رفتم
در ده دفر رسیدم که آنجناب در سجده بود من در گوشه نشستم آنحضرت سجده را طولانی در سجده میگفتند
اللهم یا من خصنا بالکرامة و وعدنا الشفاعة و حملنا الرسالة و جعلنا ورثة الانبیا و بعضی
فداها ما که مارا مخصوص چنین گردانید بکرامات و وعده داده ای بالشفاعت روز قیامت و در ما قرار داده رسالت
و امامت را و گردانیده مارا وارثه پیغمبران اغفر اللهم اغفر لی ولاخوانی الزوار لقبر ابی عبدالله از
این پدر و مکاد مارا و بیرادرانم اینها مرا او زیارت کنند جدم حسین که در دولت او مالهای خود را بذل
بکنند و بدنهای خود را در زیارت در رنج و تعب افکنده از برای نیکی کردن ما و خوشحالی کردن بعضی الاز
جهت آبتدی که دارند در ثواب که از ما بکوید که کنند کار ان بجا همیشه خود ای خدایا تو مکافات ایشان را بخش در عوضان
خود ما بعوض ایشان در شب در روز و ایشان برای حفظ کن و کفایت ایشان از شر ستم ظالم و جباری
و حمایت نما ایشان را از شر فوق و ضعیف و از شر شیطان انس و جن و عطاکن ایشان را بهترین انجم
دارند در زیارت کشیدند با در تکرار ایشان را از اهل او طان و مرتب ایشان را از نصیحت فرزندان و

وابعد ایشان بسوما وا کذا الحسین و اولاد و دوستان و یاران و توفیق ایشان باشی و برتربت ایشان لعلال د
ابشر اللهم فارحم تلک الوجوه التی غیرتها الشمس ای خدا رحم کن رویهای را که در راه حسین متغیر شده است
فارحم تلک الخدود التی تقلبت علی قبر ابی عبد الله الحسین علیه السلام و رحم کن آن رویها را که
بر قبر او مالیده شده است وارحم تلک الاعین التی جرت دموعها رحمة لنا و رحم کن بر آن چشمهای
که اشکها از ایشان در محبت جدم حسین جاری شده و رحم کن دلها را که از برای محبت ما محزون است و رحم کن
آن ناله ها را که از برای محبت ما از دلها بر آمده اللهم انی استودعک تلک الانفس و تلک الابدان
حتی ترویهم من الحوض یوم العطش الاکبر و یدخلهم الجنة و تسهل علیهم الحساب بار خدایا میسپارم بتو
این نفوس و این بدنها را تا روز قیامت در روزی که همه کس تشنه باشند ایشان را از حوض کوثر سیراب کن و بجنت
داخل بهشت کنی و من مدتها در این نقشه آنحضرت در سجده بود و دعا بر زیارت کنندگان حسین میکرد و چون
از سجده برخواست من نزد او رفتم و سلام کردم دیدم آنحضرت افروخته رو و متغیر الحال و شکسته بال بود و قطرات
اشک از دیده هایش جاری بود و ارید غلطان بر طرف رخ بجا رگشی جاری بود عرض کردم فدای تو شوم سبب گریه چه جهت
حضرت گفت ای پسر وهب مگر تو غافلی که امروز چه روز است آیا نمیدانی که جدم حسین در این ایام در زمین کربلا به
شهادت رسید و بسی منم گریان شدم و عرض کردم که در این روز چه چیز کار باید کرد حضرت فرمود بهترین کارها
در این روز محزون بودن و بسیار گریستن است بر مظلوم و بزیارت کردنش در روز و نزد دل بسی عرض کردم
که یابن رسول الله من نمیدانستم که اجر و ثواب گریه کنندگان بر حسین کاینست و اگر دیگر چیزی از برای ایشان در روز نهی
باشد بیان باشد فرمود ای پسر وهب ترک مکن زیارت حسین را بسبب خوف از کسی که هر که ترک زیارت او کند
بعد از مرگ آنقدر حسرت و ندامت خواهد کشید و آرزو خواهد کرد که قبر او در پهلوی او باشد ای پسر وهب آیا نمیخواهی
فردا قیامت بعلم با او مصافحه کنی و حضرت آنقدر گریست که محاسن مبارکش غرق اشک شد و گفت ندیدم چه کند
از این حدیث مستفاد میشود شیعیان کوتاهی در زیارت آنحضرت نکنند که هیچ بیان از عمل صالح موازی این
نمی تواند بود سید ابن طاوس از محمد ابن احمد نقل کرده که او گفت مرا عادت بود که هر سال بزیارت امام حسین
میرفت و چون پیر شدم و ضعف بر او استیلا یافت مدتی بزیارت آنحضرت نرفت و بعد از مدتی
پیاده بزیارت آنحضرت رفت آن شخص میگوید که چون زیارت کردم و نماز کردم مرا خواب برد و در خواب
دیدم که حضرت از قبر بیرون آمد و متوجه من شد و گفت چرا مرا جفا کردی و قبل از این با من نیکوئی میکردی
من عرض کردم که فدای تو شوم ضعف بر من راه یافته بدین جهت تقصیر در خدمت شما کردم بسی عرض که چه بخشیده از من

گفتم . محمد

بمن رسیده بخواهم که از شما بشنوم که آن صحیح است یا نه حضرت فرمود بگو عرض کردم که از شما روایت کرده اند
که شما فرموده اید که هرکه در حیات شما زیارت کند چنان است که بعد از ممات او زیارت کرده باشد حضرت فرمود بلی گفتم
حال اراده دارم که جا بجا در روضه ها به او رسانیدن آوردم از سلیمان ابن ... روایت که گفت در کوفه همسایه بود که بعضی
اوقات نزد او میرفتم و بعضی سخنان در میان او مذکور شد تا شب جمعه نزد او رفتم گفتم چه میگوئی در زیارت
امام حسین گفت زیارت حسین بدعت است و هر بدعت ضلالت است از سخن او متنفر شدم و از نزد او برخواستم بمنزل خود
رفتم و با خود گفتم سحر بمنزل او میروم و بر قبح افعال او سر در جواب او اهل بیت از برای او نقل میکنم اگر از اعتقاد خود
برنگشت فهو المطلوب والا بقتل رسانم چون روز دیگر شد سحر بخانه او رفتم در خانه زدم زوجه وی بیرون
آمد در آمد گفتم فلان را میخواهم گفت قبل از این خواب بر خواست و بقصد زیارت حسین روانه کربلا شد
من از این شنیدم از عقب وی روانه شدم و چون بروز دیگر رسیدم دیدم او را نزدیک قبر آنحضرت در سجده
افتاده بود و بسیار گریه میکرد و الحاح مینمود و از تقصیرات خود عذر میخواست چون از سجده فارغ شد گفتم ای شیخ از
سجده برداشت و هر چه او را آنجا دیدم نزد او رفتم و گفتم ای شیخ دیشب گفتی زیارت حسین بدعت است و حالا
دعای زیارت میخوانی گفت ای سلیمان مرا ملامت مکن دیشب قابل ملامت بودم و حالا نیستم و چون دیشب از
نزد من رفتی بخواب رفتم دیدم آنچه دیدم در وقتی که اعتقاد فاسد بودم سلیمان گفت ای شیخ چه خواب دیدی
گفت در خواب دیدم که شخص عظیم الشان در نهایت عظمت و جلالت و هیبت بود و نور روی وی
عالم را منور کرده بود و احدی را طاقت نیست که تواند بیان بزرگی و جلال او کند و بر رو آن جماعت بسیار
طایفه ای پیش رو بودند که الف بعدد ایشان ممکن نیست و در پیش او سواری دیدم در نهایت شوکت و تاجی که بر سر
تاجی بود که چهار رکن داشت که بر هر رکنی جواهری که بلند بود سر روز ساطع اند و سواره در روشنی کرده بود پس ترد
بعضی از خدام رفتم گفتم آن شخص کیست گفت این محمد مصطفی است گفتم این سوار کیست گفت علی مرتضی است
مصطفی است گفتم این سوار کیست گفت وصی پیغمبر علی ابن ابی طالب گفتم این جمعیت چیست
بعد از آن نگاه کردم دیدم ناقه از نور که بر آن هودجی است از نور در میان آسمان و زمین راست پرواز
میکند و در آن هودج دو زن نشسته اند و در پیش روی ایشان جوانی در نهایت جلال و جمال سوار است و
گفتم این دو زن که بر این ناقه سوار اند کیستند گفت یکی فاطمه زهرا دختر محمد مصطفی است و دیگری خدیجه
کبرای زوجه آنحضرت است گفتم این جوان کیست گفت حسین ابن علی گفتم ایشان با این جمعیت بکجا
میروند گفت هذه اللیلة لیلة الجمعة قیل همه ایشان بزیارت المظلوم الشهید الحسین بن علی بلا خلاف

حسین ابن علی المرتضی است اغلب شب جمعه ها [illegible] برود بزیارت کشته شهید غریب مظلوم و معلوم بعضی
مدفون با رضا کربلا حسین ابن علی المرتضی پس نزدیک [illegible] فرات رفتم دیدم رقعه های بسیار [illegible] رکاب در
همه آنها بخطی نوشته بود [illegible] از آسمان [illegible] گفتم این رقعه ها چیست گفتند در آنها امان نامه
حسین است از آتش دوزخ نوشته شده پس نزد دیگری رفتم در رقعه از جهت خود طلب کردم خطاب رسید که [illegible] زیارت
حسین هم [illegible] است و با وجود این برات آزادی [illegible] از جهنم [illegible] پس [illegible] از خواب بیدار شدم
و توبه کردم و در [illegible] بزیارت امام حسین علیه السلام [illegible] لا افارق قبر
الحسین وحتی یفارق روحی من جسمی [illegible] از قبر حسین مفارقت نکنم تا روح از بدنم مفارقت نکند

مروی است که روزی امام حسین در خدمت حضرت رسول [illegible] حضرت او را [illegible] و ملاطفت می نمود عایشه گفت
چه بسیار دوست میداری این طفل را [illegible] حضرت فرمود [illegible] ای عایشه [illegible] ازاو
امت من [illegible] شهید کنند [illegible] زیارت کنند ثواب [illegible]
من برای او نوشته شود عایشه [illegible] گفت ثواب [illegible] حضرت
[illegible] ثواب دو حج [illegible] نوشته می شود [illegible] عایشه [illegible] گفت
ثواب دو حج [illegible] نوشته می شود حضرت فرمود [illegible] عایشه از [illegible]
[illegible] حضرت فرمود که کسی زیارت کند حسین را
ثواب [illegible] حج [illegible] نوشته خواهد شد [illegible] عایشه [illegible]
و سعادت [illegible] زیارت حسین [illegible]
زیارت حسین کند [illegible] خدا [illegible]

ازمصابیح مروی است که حق تعالی چهار چیز برای امام حسین کرامت فرموده است اول [illegible]
از عمر [illegible] دوم دعا [illegible] سیم [illegible]
[illegible] قرار داد چهارم [illegible]
[illegible] فاعظم من
کل الزیارت [illegible] مصائب یوم الطف وهی اعظم [illegible]
[illegible] الاولین [illegible] وکذا حادث [illegible]
[illegible] الی یوم القیامة ماتم [illegible] تا روز [illegible] شد [illegible]

اعظم

اعظم از مصیبت کربلا حادث شده [illegible] ولذا انه سبط المصطفی وهو
[illegible] سبط مصطفی [illegible] بود [illegible] از آب [illegible]
[illegible] وهو مقتول [illegible] الاهل [illegible]
[illegible] کشته [illegible]
کشته بموت عطشا اهل بیت محمد [illegible] اهل بیت
[illegible] السموات
[illegible]
[illegible] او
[illegible] خواب [illegible]
[illegible]
[illegible] قرة العین [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] الطفل [illegible]
[illegible] گفت
یا ابتا من الذی [illegible] یا ابتاه من [illegible]
[illegible] یا ابتاه من [illegible]
[illegible]

کرتر مان برخواهد یا ابتاه من العیون الباکیات والعثور المقفرات ای پدر که بعد از تو فریادرسی
بیچارگان کربلا و مو بهار بیکسان خواهد بود یا ابتاه من للغایبات الغریبات ای پدر بعد از تو دیوانه
زنان بیکس و غریب خواهد بود یا ابتاه من بعدک وا حزناه یا ابتاه من لی و لغربتاه ای پدر بزرگوار
بعد از تو که خواهد بود ... یا ابتاه لیتنی کنت لک الفداء یا ابتاه لیتنی کنت قبل هذا
الیوم عمیاء ای پدر کاش من ... تا ... پس آن کودک دهن خود را بدهن مبارک
پدر گذاشت ... چون اهلبیت ... اسلیم کرده بود اهلبیت که ...
... بر ... از اهل شام ... بود ... و ... در آنروز ... النقد ... و ... کشند
که هرگز ... کشته ... اهلبیت ... امام حسین ... ملاقی شد ند
و ... بخوی ... والطعم فاطمة الصغرا تنوح على الحسين كئيب القلب ذو شجن و ...
ابتاه یا ابتاه ... من ذى الجود على ... امام حسین از دل محزون ... و پدر ...
... بگفت ... اختر ... لا فاطمة ... البدر ...
مرتع ... بالبنی قبل ... الیوم ... خضب ... و زینب خواهر امام حسین
... بادل محزون ... و بگفت کاشکی برادر ... بود ... در ...
... ام کلثوم ... باکیة ... کالعارض التی ... بعض
مولی یا حسین ... فی المدن ... ام کلثوم میگریست ... با مادر ...
... و گفت ای برادر ... ما ... بر پدر ... کرده ... ما ... کردند ...
اهلبیت ... با ... رسول الله ... والفاجر ... الملعون ... کاشکی ...
رسول الله ... قران ... بایست ... امیرالمومنین ... الاحادی ... البوم
... امیرالمومنین ... و ... شمشیر ... بلشاه ... و
... البوم بکفلنی کاشکی پدرم ... بسید ...
لی الزهراء فاطمة بنت النبی و دمع العین ... یا ... لا ... الحسين ...
الزهی ... میگفت ... مادر ...
... خود ... فوق ...
ای مادر ... سجاد

منقلبات

منقلبات نحو ظالم بل الفاجر الملعون ای مادر ... زین العابدین ... بیمار ... از ... آن
بجانب ... قبالها حسرة لا ... الحسین ... از ... حسرت ... ا
نالها نخواهد ... الامر ... که جمیع وقایع کربلا که ... ماه ... و ... دوستان
اهلبیت است **واقعهٔ شهادت حبیب بن مظاهر** و بعضی دیگر از اصحاب با ... که بعد از شهادت
... و ... ای ... یکیک از اصحاب ... آن حالت ... و ... بود
... و ... السلام علیک یا ابا عبدالله ... و علیک السلام ای ... کرده ...
عقب ... در آن ... آسمان ... جان ...
در ... زمان ... کتاب ... بایست ...
... از ... رفیق ... جمیع ... ذکر ... بلاد الکفر تمام
بعضی ... کیفیت ... ذکر ... در مجلس سابق ... شهادت
ایشان ... و بعضی دیگران مذکور شده ... شهادت وهب ... عبدالله ... و مسلم ... و
وهب ... مظاهر اسدی بعضی دیگر از ... کیفیت شهادت ایشان ... بعد از آن
مجلس ... قاسم ... امام ... بود ... حسن و
... خویش ... بود ... از جوان ...
... مادر ... بود ... شهید ... شهادت ... مادر ... او ...
... خود ... و گفت ای فرزند ... امام ... حسن ... و ... مادر ...
کشته ... عم تو ... مادر ... جوان ...
... وجود ... مادر ...
... از ... خود ... از ... حلال
... ای جان مادر ... جان ... فرزند رسول خدا ... در راه ... مادر ... جان
کار ... فردای قیامت ... شفیع ... امام حسین ... بهشت ... و ...
... گفت ای مادر ... جان ... فدای حسین ... که ... از ... فرزند
... مادر ... و باتفاق
... برادر ... از ...

افسرده است اگر تو خوش خاطر بروم از نادر کجا خواهم رفت و بار وداع غلام و جمیع تا آن بمیدان شهادت روم مادر گفت
گفتم بیرون ای بابا هوشیار باشی که زنان ناقص عقلند مبادا ترا فریب دهند و از سعادت ابدی دور اندازند سر بمیدان مجروم سازند
وهب گفت ابهات ابهات اما در خاطر مبارک تو خود را ابلاغ محبت امام حسین بیرون نمی برم جان بستم
که توان او را کشت و وهب نزد عروس آمد و گفت ای یار هر بزرگی دارد بعضی از عروس انگاه ناله زار
از پس جان جگر پاره بعد از انکه امروز فرزند مصطفی و نور چشم مرتضی را تنها گذاشتم در این صحرا غریب تنها و دست
از متعلق و انس و خویش و تبار دور و قطع و دو بار کوتاه کرده بجز یاس نمیدانم جان بر طریق اخلاص کنم انشا
در پیش وی گذارم و دامن سابر با بلا او در روز قیامت برانگیختیم تو غلام او
عروس که این سخنان از نوجوان شنید آه از دل پر درد برکشید و گفت ای جان و ای نوجوان پسر
هزار جان من فدای تو باد که در بهشت بنشینی با جانی که در راه امام جان فدا کردی اما بمیدان که
هر که در راه حسین جان نثار کند فردای قیامت در بهشت با حوران باشد و در قصور بهشت با حوران باشد که
بهشت تو با حور و جنت باشند جا ما و تو در جنت اما امروز نزد او شرط کن در قیامت با من دامن
بهشت نشوی و دور از جای شوهر را از ... وهب قبول نمود و برود و بخدمت شاه زاده آمد و عرض کرد
و نثار عرض کرد با جمیع رسول الله بمیدان در راه تو شهید شوم از اسب بر زمین افتاد حوریان با او
کنند و در بهشت برخی گفت در پیش جوانی که شوهر منست نخواهد در راه نوجوان با شما هم از این
در دنیا بهره برده ام و دختم یتیم و بیوه و ... در اینجا غریب و بیکسی و به بعد کار و خویش و تبار ندارم
دیگر ... که جان از او آنست قدم در بهشت نهید و از شما التماس جا دارم
که مرا بخواهر و اهلبیت خود سپارید که در حرم محترم و در سلک کنیزان در خدمت کاران فاطمه باشم زیرا که
بیگانه است که در سرا پرده عفت و طهارت درست محرم بجامع عفت من نرسد و سر در شهیدان
با اهلبیت از سخنان آن زن گریان شدند وهب گفت یا بن رسول الله گواه باشی که در روز قیامت جای او باشد
در بهشت خود خداوند را باشما سپارم که شما او را بحرم محترم سپارید پس از حضرت اجازت طلبید روی بمیدان
نهاد و چون بلشکر میدان رسید و نیزه بر زمین زد و گفت امیری حسین و نعم الامیر کالسراج
المنیر میدانند که امروز آقای من حسین است و بیگانه اند از بهار نور بیت جانند تیغ افروخته پس
مرکب را بمیان و میدان بجولان در آورد و تعبیه نادر مع امام حسین علیه السلام از آنکه مبارزه طلبید
چهار تن از لشکر مخالف جدا شدند بمصاف وی در آمدند و از ضرب تیغ او جان بمالک دوزخ سپردند
که بر

پس وهب نزد مادر آمد و گفت یا اماه از جنت منم از من راضی شدی گفت خدا از تو راضی باد که در نصرت فرزند
فاطمه سعی کردی اما وقتی از تو خوشنود خواهم شد و شیر پستان خود را بر تو حلال خواهم کرد که سر خود را در راه
امام حسین داده باشی و در میدان معرکه بخون غلطیده باشی پس وهب دیگر بجانب دوسی نهاد و چون بنزدیک وی رسید
دید سر برانو غم نهاده و از سوز دل بی تاب شده و قطرات عبرات از دیده ها باریدن گرفته در بزاری میگفت
گفت ای جوان چون نه نالم و چگونه اشک از چشم نبارم با آن غم فرسوده ام چون شنیدم اراده رفتن داری
بودن را کرم ... وهب گریه و زاری و ناله چون او را دید بیتاب شد پس می نشست و سر وی را در کنار
گرفت و دست از غم وی رفت چون بگریست و وداع با زیبایی می نمود که اواز هل من مبارز از میدان بلند
بلند شد وهب برخواست و گفت ای دختر الجد گو رفتم و وداع با تو را باید کرد و از آب دیده خاک
گل باید کرد گریه بود هم نگو باید گفت و در ویران نمی گل باید کرد پس بر مرکب سوار شده بمیدان آمد
جمعی از مبارزان که بمیدان در آمده بودند بیک حمله که بر ایشان افگند پس خود را بر قلب لشکر زد و از
هر طرف اسب بتاخت و در مرکب را بجولان در آورد و بهر طرف حمله افگند و دست چپ چهار درو
نیزه سواران را هلاک کرد و آنقدر نیزه بجنگ کرد که نیزه او در دست شکست پس دست زد و تیغ از نیام کشید و در
جان لشکر یان افتاد و از هر طرف که رو در آورد از ایشان بی پشت داد و از جانب سوار جهت انقوم را جا نمی بافت
انعقد و شوق میکرد این وقت مادر در میدان معرکه ایستاده بود و آواز میکرد با آواز
بلند میگفت ای جان مادر پیدم و مادرم فدای تو باد در جاری حسین علیه السلام و نور چشم محمد مصطفی صلی
خدا تا کشته نشوی و سعادت جاودانی حضرت امام حسین را که در آن حال ... بعد از و غوی او بلا کربلا
فرمود ای پیره زن دعا خاتمه ما را از دم بجهت شما بیرون از خیمه ها که در بالای ایشان تکبیر و دعوت
اهلبیت رسول الله را بجا آوردید در دنیا این ... و جزای شما را در بهشت با جدم محمد مصطفی خواهد
بعد اما وهب آنقدر ... که لشکر مخالف از وی بامان آمدند پس ابن سعد ملعون بانگ برسپاه زد که او را
گرد و بر او فرو گیرید لشکر که آمدند و او را در میان گرفتند و ملعونی تیغ بر دست راست وی زد که از
دستش جدا شد و ملعونی تیغ ... کشیده دست دیگر وی را قطع کرد و بعد ... بر اسب زد
که از پای در آمد و او در زمین افتاد پس سر وی را از بدن جدا کردند و بلشکر گاه امام آوردند
جانب مادر و سر فرزند را برداشت و در روی ... و گفت احسنت یعنی نیکو کردی ای حلال کرده
مادر و حلال شیر از تو راضی شدم و شیر پستان خود را بر تو حلال کردم پس آن سر را آورده و در نزد فوج کی

بر زمین گذاشت عروس آه از نهاد برآورد و خود را بر روی جسد او افتاد و در همان دم جان تسلیم کرد و در روایت رسیده که
عروس چون دید که شوهر را سر از تن جدا کرده [illegible] او را شهید کردند [illegible] نزد وی آمده او را در بر گرفت [illegible]
از روی [illegible] خون [illegible] غلام را امر کرد که عمود [illegible] بر سر آن بیچاره زد و او را
[illegible] ملحق ساخت لکن مادر وهب چون فرزند و عروس را کشته دید دست بر عمود خیمه کرد و به میدان نهاد و
سه نفر را بقتل رسانید حضرت فرمود ای زن برگرد که جهاد بر زنان حرام است آن زن برگشت و گفت یا ابن رسول
الله مرا دعا کن که با آن فرزند و عروس ملحق شوم و بعد از شهادت وهب [illegible] از اصحاب بخدمت
حضرت آمدند و اجازت طلبیده به معرکه میدان رفتند و شربت شهادت چشیدند پس مسلم ابن عوسجه
اسدی عازم میدان شهادت شد و او از برنا و اهل علم [illegible] سید الشهدا بود و
چند نوبت قرآن را در نزد امیرالمؤمنین ختم کرده بود حضرت امیرالمؤمنین او را [illegible]
برادر خود خوانده بود و در شجاعت فرید دهر و وحید عصر بود [illegible]
[illegible] تیغ [illegible] افکنده بود اما چون از حضرت امام حسین علیه السلام مرخص شد
اسب [illegible] بجولان آورد و به میدان کارزار آمد [illegible] امام حسین [illegible]
در روی سپاه لشکر [illegible] از لشکر جدا [illegible] مسلم [illegible] دو دست کشته شدند تا
آنکه [illegible] داخل جهنم [illegible] آخر جمعی کثیر از کافران بر وی حمله کردند مسلم تیغ کشیده در میان ایشان
افتاد و شش نفر از ایشان به قتل رسانید [illegible] بسیار بر بدن آن بزرگوار رسیده بود [illegible]
از [illegible] نعره کشید که ادرکنی یا ابن رسول الله حضرت امام حسین و حبیب ابن مظاهر بر وی آمدند و
رسیدند که هنوز رمقی از حیات در وی بود حضرت فرمود رحمک الله یا مسلم [illegible] بالشهادت
[illegible] علیک خدا رحمت کند ترا ای مسلم که بسعادت شهادت رسیدی [illegible]
[illegible] ای مسلم طایفه از یاران و دوستان ترا [illegible] دریافت [illegible]
اینک [illegible] و همراه یکدیگر [illegible] جدم محمد مصطفی و پدرم علی المرتضی خواهیم رفت و چون مسلم
سخنان حضرت را شنید [illegible] امام حسین [illegible] چشم باز کرد و در روی حضرت
نگریست و تبسم کرد و گفت [illegible] آن راهی که تو همراه
باشی پس حبیب ابن مظاهر گفت ای مسلم بر ما دشوار است [illegible] البشر بالجنة
[illegible] بهشت [illegible] گفت [illegible] پس [illegible] گفت ای مسلم

ابرسانم

دگر بیدا نستم که بعد از تو زنده نخواهم بود [illegible] لحظه تو ملاقات و [illegible]
خواهم شد مسلم گفت وصیت من به تو آنست که دست از دامن فرزند فاطمه برنداری و جان خود را فدای وی کنی پس گفت
قسم که چنان خواهم کرد مسلم [illegible] و روی به جانب امام حسین کرد و گفت یا ابن رسول الله [illegible] تو بخدمت
جدت رسانم [illegible] پس [illegible] مرغ روحش [illegible]
پسری [illegible] همراه پدر بود اما چون پسر پدر خود را کشته دید روی به میدان نهاد حضرت امام حسین گفت ای نوجوان
پدرت در راه من کشته شد و اگر تو نیز کشته شوی مادرت ضایع و بیکس خواهد ماند پس خواست که برگردد مادرش
گفت ای فرزند اگر از این حرب برگردی [illegible] خود فدای شاهزاده نکنی [illegible] خود را بر تو حلال
نمیکنم پسر روی به میدان کارزار نهاد مادرش از عقب روان شد [illegible] ای جان مادر چون
خود را فدای فرزند رسول خدا [illegible] سعادت [illegible] لحظه از دست [illegible]
[illegible] پس خود را به لشکر [illegible] مخالف رسانید [illegible] آخر او را شهید کردند
و سر [illegible] مادرش انداختند [illegible] سر [illegible] برداشت [illegible]
تو که بسعادت جاوید رسیدی [illegible] و بعد از شهادت
مسلم از یاران [illegible] شهید شدند [illegible]
[illegible]
[illegible] به میدان رسید و بعد از [illegible]
مخالف [illegible] و گفت [illegible] ابن سعد [illegible]
با امام حسین کرد و گفت یا ابن رسول الله [illegible] عمر ابن سعد [illegible] آمده است [illegible] جان خود را در راه تو فدا [illegible]
[illegible]
حضرت و برادر [illegible] اجازت [illegible] عمر [illegible] سعد
و ابن سعد [illegible]
[illegible]
مقتل [illegible]
حرب [illegible]
[illegible]

[illegible] ابن سعد

بجهودی فرزند رسول الله بکشد چگونه کسی [illegible] چنین کند و چگونه [illegible] کند شمعان که دیگر
سخن [illegible] هاشم [illegible] بانگ بر [illegible] والله [illegible] هاشم [illegible] و [illegible] تیغ
بر فرق وی زد که تا [illegible] آواز از لشکر امام حسین بلند شد و چون شمعی [illegible] شد برادر وی
نعمان با هزار سوار که ملازم شمعی [illegible] هاشم [illegible] خود را در میان ایشان افکند
و چون شیر [illegible] تیغ [illegible] فراوان بر
[illegible] حضرت امام حسین [illegible] هاشم [illegible] هزار سوار [illegible] برادر [illegible] این جمله را با نه نفر
[illegible] هاشم فرستاد ابن سعد [illegible] هاشم فرستاد هزار نفر از لشکر [illegible] و گفت [illegible] این
ده نفر [illegible] هاشم [illegible] هزار سوار [illegible] غلام [illegible] شد فضل
این [illegible] در میان ایشان [illegible] آورد [illegible]
[illegible] ابن سعد [illegible]
[illegible] شهادت [illegible] شهادت [illegible]
این لشکر [illegible] هزار [illegible] هاشم [illegible] هاشم [illegible] خون
[illegible] هزار سوار [illegible] نعمان [illegible]
[illegible] هاشم [illegible]
استخوان های [illegible] واصل شد [illegible] تیغ
بر فرق وی [illegible] جون [illegible]
[illegible] هزار سوار
دیگر از لشکر ابن سعد [illegible] هزار سوار [illegible]
[illegible] سخن [illegible] از
[illegible] و گفت یا ابن رسول الله در راه تو [illegible] شهادت
[illegible] سعادت [illegible] سعادت
[illegible] رسول [illegible] بزرگوار [illegible]
سید المرسلین [illegible] مصطفی [illegible]
مشرف گشته [illegible] این شخص بزرگوار [illegible]

و در شب [illegible] قرآن [illegible] چون [illegible]
شهیدان اجازت طلبید حضرت [illegible] گفت [illegible]
[illegible] یا ابن رسول الله [illegible]
[illegible] هاشم [illegible]
[illegible] فردا [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible] اجازت داد [illegible] میدان [illegible] فرستاد [illegible]
[illegible] رسول الله
[illegible] حضرت امام حسین [illegible]
[illegible] و گفت یا ابن رسول الله [illegible]
[illegible] کردم [illegible] کردم [illegible]
[illegible] جان [illegible]
[illegible] بهشت [illegible]
[illegible] انا الله [illegible] شهادت [illegible]
[illegible] امام حسین [illegible] شهید [illegible]
اسب [illegible]
[illegible] امام حسین [illegible]
[illegible] گفت [illegible]
[illegible] کرد [illegible]
[illegible] شهادت [illegible] لشکر [illegible]
حضرت امام حسین [illegible]
با ابن سعد [illegible] ابن سعد [illegible] لشکر [illegible]
امام حسین [illegible] لشکر [illegible]

کرد آتش حرب مشتعل چون جویهای [illegible] روان گشت بلکه بلکه متصل شده بود از یکطرف بیشتر لشکر مخالف نتوانستند جو
کرد ابن سعد حکم کرد که بسر اوقات اهل بیت حضرت را از پا در آورند چون عازم این جانب شدند حضرت با
بعضی از اصحاب از جای برآمدند و بسیاری از آن اشقیا را بجهنم فرستادند ابن سعد آن حالت را دید همه را
امر کرد که آتش بر خیمهای حرم زدند و در این وقت اصحاب حضرت بکوشش و فرو نشانیدند تا قبض [illegible]
در گذشته و در مقابله [illegible] شدند و حضرت خود را نیز [illegible] حرب کرد اما عمرو قرظه انصاری خود را فدای
سید الشهداء نموده از قتالب که متوجه می شد او در پیش روی آن جناب میکرد و هر تیر و نیزه که بحضرت
می آمد بجان و جگر قبول میکرد تا آنکه بحضرت رسید چون از پا در آمد گفت یا ابن رسول الله آیا وفا بعهد خود کردم
و حضرت فرمودند بلی چون پیش از من داخل بهشت شوم تو در پیش روی من خواهی بود و اکنون سلام مرا بجدم برسان
دلیرانه بر زمین [illegible] در آن حین وقت نماز پیشین رسید ابو ثمامه انصاری رضی الله عنه بخدمت
حضرت آمد و عرض کرد یا ابن رسول الله جانم فدای تو [illegible] لشکر مخالف بتو نزدیک شده و میخواهم که جان
خود را فدای تو کنم و میخواهم نماز ظهر را با تو دریابم که نماز وداع است حضرت چون این سخن را شنید آه
از سینه برآورد و گفت نماز را بجا آرید [illegible] از نماز گذاران [illegible] اول وقت نماز است
از ابن سعد مهلت طلبید تا نماز کنیم چون مهلت [illegible] مهلت ندادند [illegible] از زهیر ابن قین و سعید ابن
[illegible] جان خود را فدای آن حضرت نموده در پیش روی او ایستادند تا بقیه اصحاب مشغول نماز
شدند هر تیر و نیزه و شمشیر که بجانب حضرت و بقیه اصحاب می آمد آن بزرگواران بجان قبول میکردند
تا آنکه [illegible] تیغ و نیزه و تیر [illegible] رسید که جمیع اعضای آن دو بزرگواران پاره پاره شد
قبل از تمام شدن نماز سعید از پا در آمد و گفت خدایا تو گواه باشی که من یاری فرزند پیغمبر تو کردم
و جان خود را فدای او کردم سلام مرا به پیغمبر خود برسان و [illegible] خود واصل گردان این بگفت جان
تسلیم کرد و چون اصحاب فارغ شدند و او را برداشتند و سیزده چوبه تیر در بدن وی جا کرده بود
و زخم شمشیر و نیزه [illegible] بود و بعد از این قضایای [illegible] شد
و [illegible] غلام سیاه که [illegible] بود بخدمت حضرت آمد [illegible] ادب
بوسید و طلب رخصت نمود حضرت فرمود ترا رخصت کردم که از پی کار خود برو آن غلام گفت من
عمر خود را در خدمت شما [illegible] و حال آنکه وقت محنت [illegible] از شما مفارقت
نمایم [illegible] فرزند سید الانام [illegible] تو شهید شوم

و بعد سفید و خوشبو [illegible] یا ابن رسول الله [illegible] از خدمت تو [illegible] که از شما جدا نشوم [illegible]
[illegible] در میان [illegible] حضرت [illegible]
حرب [illegible] آن غلام بمیدان رفت و بیست نفر از اشقیا را هلاک کرد و بعد از آن بسیاری زخم که بوی رسیده بود
از پای در آمد و حضرت [illegible] بسر وی رسید [illegible] الخلد [illegible]
یک [illegible] شهیدان [illegible] در بالای [illegible] نشست [illegible] دست بر روی [illegible] گفت خدایا [illegible] را
سفید گردان و بوی [illegible] محشور [illegible] در میان او و اهل بیت [illegible]
جدائی [illegible] از حضرت امام زین العابدین [illegible] فرمودند که [illegible] از کشتگان شهدای کربلا [illegible]
و شهدا [illegible] دفن کردند جمیع [illegible] غلام سیاه بوی مشک [illegible] و بعد از آن [illegible]
بمیدان رفتند [illegible] شهادت [illegible] عابس [illegible] لشکر [illegible] معرکه شد [illegible] شوذب
نام بود گفت ای شوذب [illegible] گفت [illegible] شوم [illegible]
گفت من نیز [illegible] دانستم [illegible]
[illegible]
و بعد از امروز دیگر [illegible] غلام گفت [illegible]
[illegible] جنت [illegible] تمام [illegible] اولاد
مصطفی [illegible] شهیدان آمد عابس گریان گریان گفت یا ابن رسول الله
سوگند که امروز در روی زمین هیچ کسی از خویش و بیگانه در نزد من عزیزتر از شما نیست و اگر
می توانستم [illegible] دشمنان را دفع کنم [illegible] از جان عزیزتر باشد میکردم [illegible]
[illegible]
دارم [illegible] مرا اجازت فرمائید که بمیدان روم و جان خود را فدای شما سازم [illegible]
[illegible] شهید شوم [illegible] جان دادن [illegible]
از آن سبب [illegible]
[illegible] عابس [illegible]
[illegible] وداع [illegible] گواه [illegible]
قیامت [illegible] شهدا [illegible] غلام [illegible] بمیدان

نهاد و عباس در شجاعت مثل و نظیر نداشت چهار زنان رسیده بقول ربیع ابن قاسم گفت که چون دیدم که
عباس با تیغ برهنه بصاف می آید و هر کس شجاعت و هنرهای او را در معرکه دید همه نظر کرده بعلام ...
کشیدم که یا ایها الناس کسی بمصاف شما می آید که در میدان هر شیر شبان دیبل را دان را غالب آید ...
او نیز دیده که همه هلاک میشوید لشکر از سخن ربیع عباس را چند بار رد طلبیده کسی جرات نکرد
که بمیدان او رود عمر سعد که این حالت مشاهده نمود گفت چون حرف نمی کنید که بمیدان او روید باید
همه لشکر برو حمله کنید و او را به تیر باران و سنگ باران کنید همه لشکر از جا برجستند عباس که حال را
مشاهده نمود دفع در از سر و دنده زده از بیم خلاصه و باتیغ برهنه چون شیر ژیان بر آن روباه
صفتان حمله کرد و بهر طرف که رو میکرد لشکر می شکافت و هر زمان جمعی را بخاک انداخت و دو سه دسته
در پیش میکرد میزد و میکشت بسیاری را از ایشان کشته و مجروح کرده و ایشان متفرق شدند ...
و ... کنیم که دیدم که ... از دو دست کسی در پیش ... همه را میزد و میکشت چون
باوی آشنائی داشتم گفتم ای عباس ... که با پسر ... و تیغ برهنه خود را در پای حرب انگندی
عباس گفت ... سلامت ... از اطراف و جوانب ... در ... آمده
و نظر ... بسیار ... و او را ... از ... و سنگ ... نیز ... زدند که از ...
... افتاد پس ... از بدن جدا ساختند و در میان ... کسی از لشکر ابن سعد ...
افتاد که هر یک میگفت من عباس را کشتم عمر سعد گفت ... گفت ...
... همه لشکر ... شد و بعد از آن چند نفر دیگر بمیدان ... شربت شهادت
چشیدند پس غلام ترکی که حضرت امام حسین او را بجهت امام زین العابدین خریده بود ... بمیدان
شد و آن غلام ... بود ... و زنهار ... چون ... از ... در ...
چون ماه تابان ... در صلاح و تقوی ... پس ... بخدمت سید الشهدا
آمد ... افتاد و گفت یابن رسول الله ... فدای تو باد ... لشکر ... خواهد
... که ... بمیدان روم ... حضرت فرمود ... زنده ...
العابدین بخشیده ام ... اجازت حاصل کن غلام بخدمت امام زین العابدین آمد حضرت ...
... که داشت در ... و ... غلام عرض کرد که ای
سید ... از پدر بزرگوارت اجازت طلبیدم که بمیدان رفته جان نثار ... گفت اختیار ...

او نیز

بافرزندان ... از ... بمنزلت ... او ... امام ... که در راه ... اسم ... در
... سعادت ... در ... حضرت فرمود ... اگر ... مختار ... که
... که ... امام ... که ... حضرت ... فرمود ... اجازت
طلبید و بعد از مرخص شده ... شد ... بر آمد ... و ... و
... و حضرت ... گرم ... امام ... انت ... که ... در ... کرد ... شهراه ... الی
... که ... پس ... از ...
... حاصل کرد و ... بمیدان ... امام زین العابدین گفت ... نظاره کنم
که این غلام ... که ... چون غلام بلشکر رسید شمشیر از نیام کشید ... اشعار
... که ... که ... اگر ... که سلطان ... شهیدان ... ما ... آن ...
بگو ... حضرت ... بسیار ... طلبید ... بر آمد ... چون ... دیگر بمیدان ...
آمد ... را تیغ ... از ... و ... لشکر ...
... کرد ... از ... بر او ... شد ...
سر او ... و ... شربت شهادت ... شد ... بر شهید ... کرد ... چون ... رسید ... در ...
... که ... بقول ... بیان او ... صاحب ... کرد ... داد ... بود

مجلس یازدهم در شهادت ... بسم الله الرحمن الرحیم ... سید ... قاسم حسن علیه الصلوة و السلام

الحمد لله الذی اعظم ... ولید ... و ... و ...
حبیبه ... ابن ... خلیله ... ابن ... قبیله ... الذی اکرم بالشهادة
نجباه بالسعادة و اجتباه ... الرحمة ... من السادات و ... من القادة ...
من الائمة و اعطاه ... الانبیاء و جعل ... علی خلقه من الاوصیاء ... فی اللیل و النهار
... النصح و ... و ... الشهداء ... و الشکر الله الذی جعل ... صاحب
الثواب و ... و ... و ... من ... و العقیق ... الاکباد
و الاحزان ... من ... المصطفی ... القیامة ... الاحباب ... فی الارض
... الفتنة الباقیة الذی ... علیه الوحوش فی الوکنات و الطیور فی
الوکرات ... علیه الحیتان ... البحار و السباع فی البوادی و القفار ... الاخیار

الحسین القتیل [illegible] بالناس مصیبة ثبت لاجلها المأتم فوق الطبقات و لم یعهد مثلها
فی الآفاق مصیبة ما اعظمها من بین المصائب تغادرت منها النجوم والکواکب [illegible]
منها المحبوب والت شمس سماء النبوة والولایة الی الغروب اه من مصیبة انهدمت منها
معالم الدین واظلمت منها مناهج الیقین [illegible] منها بیاض الشرایع [illegible] العارف
[illegible] بکت منها قطان الملک والملکوت وضجت منها سکان فردوس الجنة [illegible]
[illegible] منها اساطین بناء الاسلام [illegible] منها ارکان الخاص والعام [illegible] از
[illegible] سینه [illegible] زخمه [illegible] محنت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] الحسین [illegible]
یا یوم [illegible] خلقتی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] نظم [illegible]
[illegible]
[illegible]
الصباح من الدجی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] اثبات لقتلهم [illegible]
[illegible]
[illegible] منقولست
منقولست [illegible] علیه السلام [illegible]
[illegible]

بعنوان [illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] اذا ذکرت [illegible]
[illegible] الحسین [illegible]
[illegible]
[illegible] الحمد
[illegible]
[illegible]
[illegible] الهی [illegible]
[illegible] الهی [illegible] علیا و فاطمة [illegible] هذا [illegible] الهی [illegible] هذا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] روایت
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] مرویست [illegible]
[illegible]
[illegible]

اهل بهشت شدیم خدای تعالی باو وحی فرستاد که ای ابراهیم محبوب ترین بندهای من نزد تو کیست ابراهیم عرض کرد هیچ
کس از بندهای تو در نزد من محبوب تر از حبیب تو محمد آخر الزمان نیست خدای تعالی فرمود او را دوست تر داری یا خود را عرض
کرد او را از خود دوست تر دارم خدای تعالی فرمود فرزند او را دوست تر داری یا فرزندان خود را گفت بلکه فرزندان او را دوست تر
دارم از فرزندان خود پس خدای تعالی فرمود در کشته شدن فرزندان او بظلم و ستم بر دست دشمنان او دل ترا بیشتر
بدرد آورد یا کشته شدن فرزند خود بدست خود در طاعت من ابراهیم عرض کرد که کشته شدن فرزند او بدست
دشمنانش دل مرا بیشتر بدرد آورد پس خدای تعالی وحی کرد که ای ابراهیم گروهی او را خواهند کشت که از امت محمد اند
فرزند او را خواهند کشت بظلم و ستم همچنانکه گوسفند را بکشند و باین جهت مستوجب غضب و عذاب من خواهند شد پس
ابراهیم بدرد آمد و گریان شد خطاب رسید که ای ابراهیم جزع ترا بر حسین فرزند محمد آخر الزمان فدای جزع
ذبح فرزند کردم و ثواب ذبح کردن اسمعیل بدست خود عطا کردم از جزع تو بر فرزند درجات اهل بهشت
دادم که اینست معنی قول حق تعالی و فدیناه بذبح عظیم یعنی فدا کردیم اسمعیل را بذبح عظیم و گفته‌اند **مستمند بروز**
صادق الوعد شده که اسمعیل که حق تعالی بصادق الوعد و من تعالی فرمودست واذکر فی الکتاب اسماعیل انه
کان صادق الوعد وکان رسولا نبیا پسر ابراهیم نیست بلکه او اسمعیل پسر حزقیل است که یکی از پیغمبران بنی
اسرائیل بود که خدای تعالی او را بر قومی مبعوث گردانید ایشان او را گرفتند و پوست سر و روی
او کندند خدای تعالی آن قوم را عذاب کرد و یکی از ملائکه عذاب نزد او فرستاد که در اطاعت او باشد که
از قوم خود هرچه خواهی انتقام کشی آن ملک نزد اسمعیل آمد گفت بفرست تا ایشان
را هلاک کنم اسمعیل گفت مرا بعذاب ایشان حاجت نیست و من صبر کنم تا حق تعالی هرچه خواهد کند
تا اینکه حق تعالی وعده فرموده باشد و در روایت رسیده که اسمعیل گفت مرا تعذیب قوم خود حاجت نیست حق تعالی
باو وحی فرستاد پس حاجت خود عرض کن اسمعیل عرض کرد که ای پروردگار بر من نوحه کنند از مظلومان پیغمبران
از بهر حسین بن علی و از بهر اهل بیت او یا بهشت روز قیامت مرا در حسین شفیع گردان تا انتقام خود از ظالمان خود بکشد پس حاجت من روا کن
حق تعالی فرمود که مرا بجای گردان که آن حاجت را بر آورم و حق تعالی در قیامت اسمعیل را مستجاب گردانید
خداوند که در بهشت خواهد کرد از جمله و منزلها که در حق او نیز در خصوص در روم که در حوالی قسطنطنیه
اسمعیل نیز در بهشت خواهد کرد و از جمله پیغمبران سلف نقل کرده‌اند که در کتب رهبانان دیده‌اند
و بعضی نصاری آن بوده‌اند که این شعر را نوشته یافتند و این سخن را اتهموا حسینا شفاعة جده یوم الحساب
نقل است که بس لهم شفیع لهم یوم القیامة فهم فی العذاب بین ایشان ایشان که حسین را شهید کنند ...

اهل بیت او که از ایشان بنده خدا نسبت بدهند درین ورز قیامت شفیع ایشان گردم و ایشان را در روز قیامت بانواع عذاب
معذب گردانند بسبب اینکه حرمت رسول خدا و حرمت فرزندان او نگاه نداشتند و هرچند که سبب شفاعت ایشان
بهشت بیغمبر آخر الزمان باشد در این واقعه آن دو نفر که از هیچ کس در این امت مجمل است ایشان روز سیاه
داخل بهشت بجز فرزندان واقعه کشتی از او که نوح است که هر که در دیده شد از امت محمد صلی الله علیه و آله باشد و در عقوبت شد باعث عذاب ایشان
شد و در آنجا که رسول خدا ایشان بزرگ بوده‌اند و حضرت فاطمه زهرا و جمیع انبیا و اولیا سابقین را از آن جمله تلقیه
باید بخورد شده او را شبیه پاره شده بوده که کشته اند **از کشته او که انه متقبل است** که در روز حضرت
رسول الله داخل شد در خیمه امام حسن داخل شد و بعد از آن امام حسین داخل شد و در نزد آنحضرت نشسته پس حضرت
امام حسن را بر کنار راست خود نشانید و امام حسین را بر ران چپ خود نشانید و گاه این را و گاه آن را می بوسید و مهربانی
بسیار میکرد امام حسین را بسیار بر زانو زد و در این امر چیزی امام حسین را می بوسید نا گاه جبرئیل از جانب پروردگار نازل شد گفت یا رسول الله
امام حسین را بسیار دوست داری حضرت فرمود چگونه دوست ندارم ایشان را که ایشان ریحانتای من الدنیا و قره عین منند
دوست ندارم ایشان را چون گلی که از گلستان من در دنیا باشد و مرا در روز قیامت بلند بود بوی او و در روز
جبرئیل گفت یا رسول الله حق تعالی برای ایشان حکمی کرده است که گوشه یابد بر ایشان کرد از نور علی این حکمیست جبرئیل عرض کرد
که بعد از شهادت است برادر حسین را از بدر او زهر دادند و حسین را در غربت با تیغ کین بکشند حضرت فرمود هو کلا ربانا
بالاتوطشان ... تا چهار ... دیگر این قوم از یاد آن ... که در خیمه حسین اینجا دارند فرزندان
مرا بکشند و بعد از آن حضرت گفت که کشتی حسین مرا بکشد حسین عرض کرد بعد از تو ستمکاران گلستان
شمشیر بیشتر بیاید برگ بر گلبرگ اقا ده و گلستان مهتر از آن می برد بر گل دید و سیلاب آب دیده از خون بار دیده بود
بوستان از یک بیرون شد انوار او کرد دید بس حسین فرمود که یا جد من مرا ظلم و جور نزدیک بی ...
می خواهی داد که تا حق تعالی این مصیبت را از فرزندان تو رفع کند دیگر بخواهی مصیبت ایشان را ذخیره
کنی از برای شفاعت گنهکاران امت در روز قیامت حضرت گفت ای برادر من حکم خدا را فرمودم پس
قضای او صابرم و چه از برای بسته بند یا آل رسول گرم و هر چه خدا می‌کند بهتر است فرزندان را خواهند
بکشند که سبب این آن بود که شفاعت کند از امت گنهکار **و نیز از امام اسمعیل جعفر صادق** روایت است که در روز
در حق او چنین بود فرمود که هنگام که پیغمبر در نزد آن داشت این مصیبت را که او را خواهند کشت نتوانستم که کسی را از آن نشوید و نه فرزندم
کلام بسیار شنید آمد و گریه بیحد ... از آنجا که من نتوانستم که او را تمام کنم بشوق تمام که بنده و ... اقوام رفت و من
از عقب او رفتم بعد حضرت رسول الله او را بر سینه خود نشانده است و بگریه و زاری در وی ...

ابراهیم

دیگر وارد شد چون مرا دید گفت ای ام سلمه در این وقت جبرئیل نازل شد و مرا خبر داد که این پسر تو شهید خواهد شد چرا از او دفع
نکنی دارم امروز این خاک که خون حسین می‌گشته شده است ام سلمه گفت یا رسول الله از خدا سوال
کن که بلا از او رفع کند حضرت فرمود که از درجه شهادت در بهشت خواهد شد که هیچ از خلایق بآن درجه نخواهد رسید و از برای
او در شیعیان و دوستان چند خواهند بود که شفاعت کنند کامل کنند و شفاعت ایشان رد نشود و مهدی آل محمد از
فرزندان او خواهد بود فطوبی لمن کان من اولیاء الحسین و شیعته و الله هم الفائزون یوم القیامة
خوش بحال کسی که از شیعیان و دوستان حسین باشد بخدا قسم که ایشان در روز قیامت از رستگاران خواهند
بود و از حدیث ام سلمه معلوم شد از اخبار جبرئیل تربت کربلا به پیغمبر و سپردن پیغمبر آن را به ام سلمه و اخبار
بسیار بر این دلالت کند و اخبار در این باب نزدیک بتواتر شده و در بعضی حدیث رسیده که بعد از آنکه خبر شهادت
امام حسین به پیغمبر داد حضرت گریان شد جبرئیل گفت میخواهی که تربت او را که در آن حسین کشته خواهد شد
حضرت گفت آری پس جبرئیل بال خود را [illegible] زمین [illegible] تا موضعی که حسین در آنجا کشته
شد بر زمین [illegible] پس از آن دو موضع [illegible] متصل شد که کربلا نزدیک آمد [illegible] برداشت
در زمان [illegible] نمود بعد از کربلا جای [illegible] برگشت و آن تربت را به پیغمبر داد حضرت گفت خوش بحال تو ای
تربت و خوش حال کسی که در تو کشته خواهد شد و در بعضی روایات رسیده که پیک [illegible] حضرت
امام حسین را در نزد او دید خبر شهادت او را به پیغمبر رسانید و قدری تربت کربلا را داد [illegible]
بخدمت حضرت رسید و این خبر را با قدری تربت داد و در بعضی اخبار رسیده که چون حسین متولد شد هیچ ملکی از
آسمان نماند مگر آنکه به نزد پیغمبر آمدند و او را تهنیت کردند و بعد از آن خبر کشته شدن حسین در کربلا
دادند و تعزیت نمودند و قدری خاک کربلا را به او دادند و در روایت دیگر وارد شده که ام سلمه
گفت روزی پیغمبر بیرون رفت و بعد از طول آمد متغیر الحال و غبار آلوده و در دست او چیزی
بود عرض کردم یا رسول الله سبب چیست که ترا ژولیده مو و غبار آلوده می‌بینم فرمود ای ام سلمه در این
ساعت مرا بردند بموضعی از عراق که آن را کربلا میگویند و مرا نمودند محل کشته شدن حسین و جمعی دیگر از اهل بیت
و من برچیدم خونهای ایشان را و اینست خاک آن که در آن کشته خواهد شد و آنست خون او که در دست من است و گفت
بگیر این تربت را و داد بمن و [illegible] ام سلمه گوید که من آن را گرفتم دیدم تربت سرخ بود آن را در
شیشه کردم و سر آن را محکم بستم و در صدد حفظ آن بودم تا بعد از آنکه حسین از مدینه بجانب عراق
شد هر روز آن را بیرون آوردم ملاحظه میکردم و میبوییدم و از مفارقت حسین میگریستم چون روز
عاشورا شد که دهم ماه محرم است در آن روز دیدم که بحال خود است آخر روز که آن را دیدم که خون شده بود دانستم که
آنحضرت شهید شده است بجزع آمدم و بیهوش شدم از ابن عباس روایت شده که در روز عاشورا در مدینه بودم که
ناگاه از خانه ام سلمه صدای نوحه و زاری بلند شد و افغان و وحشت عظیم در مدینه برخاست همه بجانب روانه
شدیم دیدم ام سلمه ملتفت شده و در زمان بنی هاشم گرد آمده گفت یا بنات عبد المطلب اسعدننی و ابکین معی
فقد والله قتل سیدکن و سید شباب اهل الجنة و قد والله قتل سبط رسول الله و ریحانته ای دختران
عبد المطلب یاری کنید مرا بگریه و زاری بخدا قسم که آقای شما حسین در کربلا کشته شده است بخدا قسم که سبط
رسول الله و فرزند دلبند او را شهید کردند بخدا قسم که گل گلستان رسالت و ریحان بوستان ولایت از تند
باد حادثه زمانه پژمرده شد و سر و چهار امامت از صرصر ستم بخاک افتاد پس عرض کردم ای مادر مؤمنان
تو این خبر را از کجا دانستی گفت ای ابن عباس پیغمبر را در خواب دیدم افسرده و زرد رو و ژولیده مو و گریان و نالان
و مضطرب و پریشان و شکسته بال و متغیر الحال و غبار آلوده و جامه گردیده عرض کردم یا نبی الله
ما لی اراک بهذه الحال چه روداده ترا که ترا باین حال می‌بینم گفت ای ام سلمه در این وقت پسر
مرا با جمعی از برادران و فرزندان و خویشان و یاران در دشت کربلا شهید کردند و من با ارواح انبیا و مرسلین
و اصفیا مقربین و ملائکه سماوات و ارضین بزیارت او رفته بودیم و در این وقت من از دفن ایشان فارغ شدم
پس ام سلمه برخاستم و شیشه که خاک کربلا در آن بود برداشتم چون ملاحظه کردم خون شده بود پس آن شیشه را
بیرون آوردم و قدری از آن خون بر روی خود مالیدم و خود را نیز در ماتم شهیدان شریک کردم و در زمان اهل حرم این
معلوم شد بالله که ما نوحه نالیدیم بکنی اتانا مقالة ای بشیر زنا بخدا سوگند جدید هم [illegible] تازه گردیم بر مردمان
بلکه ماه و برزمان [illegible] ما بکی علی [illegible] و النجوم نیها ما یعظم بر ایشان ناله کنیم بر مختار که بالا
شد از سکان و بومان در آن فریاد میکند نوحه و جودی بالآیات حزنا لزین العابدین [illegible] قبرت
آنکه [illegible] نمود و دیگری نیز ماتم از زبان امام زین العابدین که در دست یاران او در پسر بود و سر برادر خیمه های
ما [illegible] جاری کرد ادرا مجروح نموده بود ای [illegible] انبکی زینبا ام النبی بنت الاثام ام کلثوم النبی یا
آنطفل حادث [illegible] بریم ام کلثوم معصومه که در کربلا نوحه و زاری نمود فریاد قوم لبکی سید اشهی
علیه اشتوی من خرج الحزنی و ما فوق الاواطفی ما فخر برفریده ناگزیر بکنیم بر آنکه [illegible] ملوده
برادر و خویش بدی کرد و دفن و رفت و از مقدم او جاری گردد فوق بنا نکی علی من قبع فی کربلا
ان کت من جنة [illegible] بنا حانا ما صحة بر فریده برکنیم بر کسی که قبر او در کربلا است و اگر خواهد

وا کر تو از دوست داری بعد خود بار حزن و اندوه بر داد کنند فوی نکی الی حسان حسن بالانطف امد فاطمه بر فرزند ناکر به

نکره بر کنیم برای معین تا روز قیامت گریه کنیم بر بسیاری که هلاک شدند در کربلا جودی علی الحسین یا عینی الفواک

نکو کن عباس عم این چشم بر بسیاری گریه جودی علی غریب جودی علی الشارع الصیه القفقاف این چشم گریه کن بر زنان

با معین و انصار و طفلان صغار جودی علی قتیل المطروح فی القفار این چشم نکو کن بر کشته افتاده در بیابان ...

مرویست که امام ... در ماتم امام حسین مشغول بود مردم را گریستن ترغیب کرد گریستن بر شهیدان

کربلا میکرد از برای ایشان آنچه از پیغمبر شنیده بود از ثواب گریه بر حسین و بر اسیران کربلا و عزیزان ...

و بلا بجهت و نهایت رحمت ای برادران چگونه تو با الاف محنت و فاقه و آن دعوت تشییع ایشان در سلطنت ...

شهیدان رنگی از دیده ها ... خود ... بارید وفا ... آنکه ... تبع ... مذهب

از راه محبت او جان خود را وداع کرده اند **جمع نقل کرده اند** که در دفتر ... این ... لعنت ... از کوفه بشام

می بردند ... از منازل نزول کردند شخصی ... که نام ... بود در ... داشت ... آمد ...

لشکر چون آن سر ... ماه دید متوجه ... شده ... نظاره ... منور ... شده ... قرآن

داشت شنید که این ... میخواند و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون ... گردید ... او از باده ... که این

که این سر کیست ... گفت سر حسین ابن علی است گفت ... شما ... کنید ... پیغمبر

کفت اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله و اشهد ان امیر المؤمنین علی ولی الله ...

و مذهب جد ... بود ... ایشان ... شد ... اسلام شد اول ... بر

سر داشت ... ایشان ... قطع ... ایشان داد ... آن ... خود ... لباسی

در رفت ... ایشان ... لشکر ... برادر ... دست ... دشمنان ...

ایشان ... تیغ ... پاره پاره کنم ... ذوق محبت ... شهادت ... بر ...

خود زده شمشیر و نیزه او را ... ایشان ... کرد ... در بهشت ... شهادت

چشید ... آن موضع ... مشهور ... آنرا ... شهید گویند ...

... و ما ... معلوم ... ثواب آن ... که در ماتم امام ...

باشند **از حضرت امام جعفر صادق** مرویست که در روز قیامت شخصی را ... آورند ... اعمال او از

حسنات ... باشد ... از حضرت رب الارباب ...

... که ... اعمال ... است ... پیغمبر ... که از ... آن ... حاضر

...

روشن کرد آن بنده ... گویم ... نداریم ... خطاب ... رسید ... قطره اشک ... است

که در مصیبت امام حسین ... قطره ... اطایع ... در صدف ... ریختم ... دادم ... او

ضبط نمودم که امروز روز حسرت و ندامت کی نور است ... بکار ... آید ... آنرا نزد ... بر

کند آن بنده ... آن ... نزد آدم حضرت صفی الله برد ... که ... این ... قیمت کن ای آدم

گوید ... قیمت ... آنرا ... نزد نوح ... که ... قیمت ... آنرا ... نزد ابراهیم

برد ... نزد حضرت اسمعیل حواله کنند ... پیغمبران ... حواله ... کنند ... نزد خاتم

حضرت محمد مصطفی فرستند آنحضرت میفرماید که ... علی ابن ابی طالب قیمت کنند آنرا نزد امیر المؤمنین برند

میفرماید که این ... فرزندم حسین ... قیمت کند چون آن بنده آن ... نزد امام حسین ... آنحضرت مانند

برادر ... آن بنده ... نوازش نماید پس ... خود ... بر ... دست

... آید ... این ... آن ... بخشی ...

... بهشت ... طالب ... آن بنده ...

... بهشت ... رفیقان ... که ...

مقتل ... قاسم

... کربلا ... شهادت **قاسم بن حسن**

و مصایب و ... ... علیهم ... کیفیت ... ذکر کرده اند بعضی

حکایات ... ذکر کرده اند و بعضی ... نقل ...

و کیفیت ... ظاهر ... است ... کیفیت آن ... است ...

طفل ... پیغمبر ... رسیده ... چهره ... آفتاب تابان ...

چون ماه ... ایشان ... از ... و ...

... چون ... شهادت ...

از ... جهان ... بوستان الابد ...

کوفیان ... از خاک ... اهل ... سالت از تیغ ...

... دل ...

... از ...

... دوستان و ...

... داد

نمانده و دلم طاقت فراق الم و مصیبت این زمانه ندارم و از این سوری که بمیدان کارزار رویم و در راه حق خود را از این قوم
قوم برهانیم باز نخواهیم چون حضرت امام حسین ع قاسم را با کفن دید دل از دست داد و او را در بر کشید و شروع بگریه کرد قاسم نیز
بگریست ساعتی دو مظلوم دست در گردن یکدیگر داشتند و چون ابر نوبهاران زار زار میگریستند آنقدر گریه
کردند که هر دو بیهوش شدند امام حسین گفت ای جان عم من نیز ترا بگذارم که رفته حرب دهیم و داغ فراق تو را بسینه نهیم
و جان اکنون تو مرا از برادر یادگاری در این دشت غربت انیس دل افگاری پس قاسم دست
و پای آن سرور را افتاد و گاهی دست او را میبوسید و گاه پای مبارکش را بوسید و عجز و الحاح می نمود که اذن
حرب عنایت حضرت او را اجازت فرمود ناگاه مادر قاسم از خیمه بیرون آمد و دامن قاسم را بر دست
پیچید و گفت ای جان مادر ای سرو در سینه ای ماه مادر **نظم** میرسی شود و رنج و دشت پر بلا رفتی ! خدا را بگو بر ای
بگو با من ای سر و ره رفتی ! در رنج و بار دلم طاقت فراق تو نیست ! القصه قاسم
اجازت یافت بخیمه درآمد و با اندوه و الم سر زانوی غم نهاد دید که برادران امام حسین ع اسباب جنگ
میخورند عازم میدان قتال بودند الم او زیاده شد از آن زمان که چند علی اکبر ناگاه آمد که پدر بزرگوارش
تعویذی بر بازوی او بسته بود و با او وصیت نموده که در روز الم و مصیبت به نهایت درد و محنت رسیده
رخصت بجو بخواند این تعویذ را بازکن و بر خوان و با آنچه نوشته عمل کن قاسم گفت که اکنون خود را اسیر غم
و با جان جهان سینه پر و الم گرفتار شده ام و بعد از این اسم نجات باقی نمانده بحال کرامت آسم شد
پس گویا این زمان باز کردن تعویذ است پس گرد آن تعویذ را از بازو گشود و چون از آن اطلاع یافت
دید که حضرت امام حسن ع چنین بخط مبارک خود نوشته که ای قاسم ای نور دیده ای فرزند پسندیده
وصیت میکنم ترا که چون برادرم حسین را در دشت کربلا بکشند شهید نیز داور را امیر کوفیان بی وفا
دشمنان بجا شرم دنیا بی پرده نهار سر خود را بر قدم او افکنی و جان خود را در راه او انداز بی
و جان فدا در راه او در بازی هر چند که ترا اجازت از حرب منع نماید موالی او الحاح بسیار نمائی
تا اجازت بطلبد و خون خود را در راه او بریزی **شعر** الا ای نور دیده جانا جز کسی ! ز تعجیل مسکر ... کسی لکشته
شده روز محشر قابل زینت ! پس قاسم چون از مضمون آن تعویذ اطلاع یافت از خانه بیرون خرم و خوش حال
از عاقبت و بخدمت عم بزرگوار رسید خود را در آن نامه که در آن شهادت آن معصوم بود به دست عم
خود داد و سر در شهید ان امام نوجوان چون آن رسید رسیده خواند آه سوزناکی از نهاد بر کشید و زار
زار نالید و ازان حضرت از دیده بگریه بادید و گفت ای جان عم وصیت پدر بزرگوار است که برادرم

بر نو عروس است در باره من بخوانی بعد از آن حضرت ای نزد ما بر باره تو وصیت نموده است بخواهیم اکنون ای اکرم
دختر من از بعضی آنکه که فاطمه دختر من را که بوصیت خود او را نامزد تو نموده است بنکاح تو در آورد
بتو درهم بیاید تا سامان بخیمه رویم و در مراسم این عقد بکوشیم پس دست قاسم را گرفته او را با خود
با سادات بخیمه برد و برادران خود عباس و عون را طلبید و عقد فاطمه را از برای قاسم مهر شهادت
بسته و زینب خواهر فرمود که جامه های حسین ع را حاضر کردند و عقد را کردند پس از آن عقد لباس بر قاسم
پوشانیدند و حضرت خود را دادند امام حسن علیه السلام را در او پوشانیدند و عمامه او بر سر وی گذاشت
پس دست دختر را گرفت و بدست قاسم داد و گفت این امانت از توست که به سوی من سپرده بود
و صحبت او با قاسم چون از این قضیه اطلاع یافت سیلاب اشک از دیده بارید و زار زار نالید و
خاطر آمد و دانست که راه رفتن او کرده و بخدمت امام حسین ع شتافت و به زبان حال ای مظلوم کربلا اضطراب
نمود چه حقه بود که انجمن بر پا باشد که دیده است عروسی که چو من باشد پس زبان حال ای در شهیدان که بر جوان
مادر قاسم بابی مقال می نمود که دیده کسی قامت بر قامت شتاب حجله چه فنا عروسی اضطراب که قاسمت
رفتنی از خون خضاب خواهد شد عروسی را دل از این غم کباب خواهد شد بر بر لباس شهادت خواهد
شد حجله بازار بر پشتی از خیمه بر خواهد بود تنش نیز زخم سنان چاک چاک خواهد شد بدان حجله
بجای فرش خواهد بود ز خون خضاب کف دست با شمشیر خواهد بست دهان زخم دهان سرور بی دامن لباس
شرف گردون جامه عروسی او است شده دعای او مرا جیب پیغمبر های زب طلای حضرت امام زعفران جامه
حله پوشی خواهد شد زنجیر سیاه جرعه نوشی خواهد شد طعام خدیو بر این جام جلوه خواهد خورد
بجای آن شراب جلوه خواهد خورد اما قاسم دست عروسی را گرفته از خیمه بیرون آمده که ناگاه در دو گوش
و دیگر اوقات دیگر بر پشتی افکنده در گوش ناگاه از لشکر مخالفان آواز بلند شد هل من مبارز
هل من جنگی الحسینی آیا دیگر مبارزی از لشکر حسین باقی مانده قاسم چون این صدا را شنید دست عروس
رها کرد و متوجه حرب شده عازم معرکه جدال گردید عروس دامنش گرفت و گفت ای قاسم چه خیال داری
مرا در این دشت غربت بکه میگذاری کی میروی بگو از برای مرا بمیری قاسم گفت ای سخن را
از عروس شنید آه از نهاد برکشید زار زار بگریست و گفت نور دیده جان که پدرت در این
صحرای کربلا که وادی محنت و بلاست غریب و بیکس مانده است و یاران و موالیان هم کشته
شده اند به معیان دنیا در شهادت همه دیگر مانده است و لشکر اعدا بر او احاطه کرده است که من خود را

[illegible]

شهادت قاسم

[illegible]

آمد ازرق نیزه حواله قاسم کرد آن نیزه را در ربود و قاسم بر او حواله نمود او نیزه رد کرد و دست بجنبانید [illegible]
و دیگری رد و حمله کرد تا در میان ایشان دو دانه نیزه طعن نیزه رد و بدل شد ازرق در غضب شد و نیزه در شکم اسب قاسم زد و اسب
از پا در آمد و قاسم پیاده شد امام حسین چون این حالت را مشاهده کرد آه از جگر برکشید و بعضی از یاران
نوشته‌اند که در آن باب [illegible] برادرم حسن را در این [illegible] برادر رسان [illegible] امام حسین اسبی برای قاسم فرستاد
و قاسم سوار شد و بر ازرق حمله کرد و در طعن دیگر در میان ایشان نیزه رد و بدل شد پس ازرق تیغ کشید و بر قاسم
حمله کرد قاسم نیز تیغ از نیام کشید و ضربت او را باز کرد و تیغ خود را حواله کرد [illegible] که تیغ [illegible] دو نیم شد
عمر بن سعد از لشکر به جانب او آمد قاسم [illegible] بر اسب او سوار شد و با [illegible] امام حسین
گرفته رو به سراپرده اهل بیت رسول آورد و چون به نزدیک امام رسید از غم تشنگی جانش در دهان آمده بود
عم بزرگوار جان بجانب لب رسیده و [illegible] العطش العطش ای عم بزرگوار تشنگی کار مرا ساخت
[illegible] اهل بیت از استماع این [illegible] حضرت [illegible] گفت ای جان عم تو نزدیک شد که از دست جدت
رسول خدا شراب کوثر نوشی و لباس سندسی در بهشت پوشی و [illegible] قاسم زمانی بر زمین
رو به [illegible] از غم مفارقت [illegible] حضرت [illegible] قاسم [illegible]
بجانب [illegible] و در میدان [illegible]
دل از غم و محنت برآورد [illegible]
[illegible] دل [illegible] جان [illegible]
[illegible]
[illegible] این جوان [illegible]
به خواهی کرد [illegible]
در خون خود چون مرغ بسمل [illegible] قاسم چون این [illegible]
[illegible] قاسم [illegible]
و قاسم [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] حضرت آن [illegible] قاسم [illegible]
[illegible]
از زنان [illegible]

طرفیان

طرفیان آن نوجوان [illegible] قاسم [illegible]
خورشید [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible] قاسم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
این [illegible]
[illegible] قاسم
[illegible] قاسم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] قاسم [illegible]
[illegible]
[illegible]
عمر سعد [illegible] گفت [illegible]
سبحان الله این گروه [illegible]
این طفل [illegible]
آن [illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

پس قاسم از اسب درگذشت و گفت یا عماه دریاب عم مرا دریاب بشنید امام حسین ع جانب جنگ بر آن آمد دیدند را
بشکافت و چون با شخص بر آن رو به صفها بود بانگ ملاور شده و تیغ حواله عمر قاتل قاسم نمود آن ملعون دست
خود را سپر ساخت تیغ بر دست او آمد و دست بیک طرف جدا شد آن ملعون فریاد کرد سپاه مخالف جمع شدند که او را از دست
امام حسین رها کنند هر دو به بولت و غبار گرد سپاه مشغول شدند که قاسم مظلوم پامال سم ستوران شد و غبار مرتفع شد از جنگ
نکشته شد حضرت چون آن کار فرزند را در نگر دید بر فرزند برادر فرود آمد دید که پا بر زمین می ساید از حال بی روح از حلقش
دارد و در مدنی بر فرق او دارد که چانه بر ورد بر چشم باشد و در عم فرزند نگریست و حسرت نمود جان بجان آفرین تسلیم کرد شعر سبزه
گر نکار از رخسار بی نور نکنند حاد بر اتفاق نبشته سپهر از کنار است غرق خونها سبزه نکار ان بجا افکردی چرا به عادت و شکن جفا کردی
بشم و کلاه جدید که جدیدار نافسم سبب برو شتی زانده و این بجا کردی بجوارت فاطمه زهرا بجوار کفت سم شیره ای تیغ کین جدا کردی
زبون فتنه بهر بیداد فرو شتی ابنا عجب نشسته کرار کربلا کردی ظلم نکول شد در بین کشته اهلبیت اسیر با سیاست شری
سر ننگون جهان کردی دولت شیر بخت با فغان العطش کربلا بانفغان ز تشنه سوزان العطش کربلا امام حسین
قاسم را با تنگی ز خیمه سیلاب اشک از دیده جاری کرد و گفته بعز علی عمک هل تدعوه فلا یجیبک
او یجیبک او یغیثک فلا یغنی عنک این خبر رسیده بجا قسم که بر کرفت غم بر تو که قوا ز بار به رفته دل دانی
و یار جانب تو نکشه یا مرا تو شنید به بیابان بکند و سردی بخود کشیده و فدا ادر کشید از دست شد جانب جد
نظر کشته دار برگردد که بهر رو بدید فرزند آن باشد پس حضرت آن شهید را برداشته و سینه او را بر سینه ر
خود نکه داشت و پاهای او را بر زمین می کشید و او را در جان برکشته کان الکشته ناله و فغان از اهلبیت
بر آمد و مادر قاسم دهر در پس او در کنار استاده بود و میگریست پس حضرت امام علیه السلام طالب بهم باز
بار ماتده کان کجا در کربلا کرد و فرمود صبرا یا بنی عمومتی صبرا یا اهل بیت لا رایتم هوانا بعد
هذا الیوم بعزا پس آن جوان را اهلبیت برداشته ملامتی بر کشید که بعد از قتل آن معدود بکریستن و غلطی
نحفه دید مجلس دوازدهم در کیفیت شهادت قمر بنی هاشم حضرت عباس علیه السلام
بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی اعظم مصیبتنا بجیبه
سبط الرسول و قرة عین البتول ابن یعسوب العرب و اشرف الناس عم و الحسب و النسب
نور الانوار و بقیة الابرار و سلالة الاطهار و نقاوة الاخیار و النجیب بن النجیب
الاشرار و الانس بابن بدر الکفاف السیف الاحمر و زین الناس و للصاحب
و الامام الرابع الشجیع قتیل الکافر الجاهل و الی و لایة البادة و ناحذ المصحف

الشهادة

الشهادة بسیف الله و المجاهد فی سبیل الله ثالث شروط لا الیه الا الله مولانا ابی عبد الله و الاکرم
الذی اجل دینا من ذخرف العرش و بذریته لا فواحه من صبة و نبیتی الذی جاهد فی سبیل الله
مع ارلاده و اقربائه و عشیرته و قتل بحرا و اشتد مع اخوانه و احبائه و قبلته من الاحزان و الکربات و
هی الاشجان و الحسرات و شهیق الطرح فی الفلوات و للسبی السبات و الاخوان صحب
المصیبة و الکرب و البلا و المنوع من الفرات بکربلا و مولانا ابی عبد الله بالعاصی مصیبة هی
اعظم الاحزان و للمصائب و اشد الاشجان و النوائب مصیبة تنقضی حر بها ابدا دار ابقا مجد
دات فی الانام طول الدهر و احر نا علی الاجسام الرملة و الاکفاه البابیة من التقاه نیالیت لنا ثم
و ابیها عینا ینظر باضع بنا نقاو بنها ما هی سلوب ذبح و مسموم و ذبیح مقتول و طریح و شقفاه
المحبوب و مجروحات بقتل المحبوب نا شرات الشعر و بادرات من الحزن فا ابلاه ا و ابلاه ز ر سیده ماه
غم تازه شد هر سینه غمزده از دل خدیده شراره زد کی آن جابر دل بهمت کشی کفم فطره از عکر بلا ابستر و را بر نطاره
دل غم بسوزان جان ابرار بر دل که رسید آنکه از دیده حسینی یکسی شهادت عام بر اسعاد بزنبکوه خطر کربلا افغان
او فغان که نوش اه فغان خانها جان خانها دهرون غم که جهان خانها بار شکت بار های جگر رفت در کنار دگر اول بیرکی
دل در جهان ته خانها از تشنه چاه گل بستان کربلا ابن بهر تشنه لبی سنان خانها حسرت که ز دیده کشته شهر بهجان ابو را امید
در کل باغ جوان خانها اما جار عاشور تضاعف عبرته کال رسول الله و النهل عبرته در روز فدا در زمان کربلا
هو الیوم فیه اعظم
بر سد زبان شیوع اندوه و حسین منی بر اهل بیت رسول و فرود کند شعوا بهای و بکا تلخ
الارض کلها رحبوها طلبهم فی السما و افتحوت رو زنها شور ماه در اینکه ز بین دما فرو ز ابرار نرحیم
بر آل رسول تیره و تاریک کردید و آسمان شهاده را فروز ذر دیده فقی مصیبة کربلا و انسلا مساوات لها فقت
بکرت اضاعت فوادی و استباحت نجالحه و العظم کربلا نحو نسی امرات و بروفت ز مصیبت کربلا
بیاد من آید ردسدکری شوم که در آنجا اقربای پدر رسیده از جور کافران بعد شهید و دل شک می شود و ما فاطم از قره
جگر در دستم از کار بار خانه ازیغت دعا ر الفاطمیات باللام فلو علقت النفس لتتهدلت
مکشته در معلوم خوان فرزندان فاطمه اکثر شهید شوندان امر یافت بسی آسمان بریزد آمده نظم از ان
اندال جان غم تو در بسیط خاک ای اکبر شم بدرکرد جان بیچ جا کرد او ابر داد مان مصیبت رد الا الله کرد مصیبت حسین کرد
وی در آن دست ملام کم بالا شد و القدر با بسی خونها کربلا ببره کنذا انفت ماه محرم پیدا شد که بر فاطمه الزهرا شد اری
این ماه ورق مصیبت در دست شد نشیب او دنیلام بجز غم تا ربه کانت شعر جان سلام تنم خود با جهان ماتم

کعبه فتح در شهر [illegible] محرم است [illegible] دوست [illegible] دل [illegible] که [illegible]

[illegible] نشانها [illegible] ان وتعرفنا قتيلا الطف فوجدنا على طول الزمان معطلا [illegible]

کربلا [illegible] بر [illegible] الوجه [illegible]

[illegible] حاصل [illegible] اندوه از خاطر [illegible]

[illegible] طويل [illegible] فرزند بتول رسول [illegible]

[illegible] ادمع دموع الحسرة [illegible] خطيب الشهداء [illegible]

[illegible] العالمين [illegible]

[illegible] اولاد النبي [illegible] اهل بيت [illegible] شهيد کرده اند

[illegible] ازين [illegible] فراهم [illegible]

[illegible] انت [illegible] اهل بيت [illegible] شهيد [illegible]

[illegible] السنان [illegible] کربلا [illegible]

[illegible] کرده [illegible] عليک خيول الطالبين

[illegible] در ميدان [illegible] جولان [illegible]

[illegible] الفلاة [illegible] کربلا [illegible]

[illegible] وقايع [illegible] در اين [illegible]

[illegible] طعام [illegible]

[illegible] اهل بيت [illegible]

[illegible] الارض الطف [illegible]

[illegible] کربلا [illegible] علی حسين [illegible] اکرم [illegible]

[illegible] ارواح الحسين [illegible]

[illegible]

[illegible] بکيت [illegible]

[illegible]

[illegible] **شهر شکند** [illegible]

[illegible]

دلهاخون می شود [illegible] حاصل می شد [illegible] رسيده [illegible]

شهيدان در وقت بودن ايشان بگوش **نظم** [illegible] روان فتاد [illegible]

فتاد هم [illegible] فلک [illegible] آسمان فتاد [illegible]

قيامت [illegible] اهل بيت [illegible] فتاد [illegible]

[illegible] شهيد [illegible] تيغ و سنان فتاد [illegible]

در آن [illegible] فتاد [illegible]

[illegible] البتول [illegible] الرسول [illegible]

[illegible] حسين [illegible] در خون حسين [illegible]

[illegible] شهيد [illegible] حسين [illegible]

[illegible] خون [illegible] حسين [illegible]

[illegible] حسين [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] الرسول [illegible] اهل بيت رسالت [illegible]

[illegible] رسول [illegible] **[illegible]**

[illegible] حضرت [illegible] امام حسين در گهواره [illegible]

[illegible] حضرت فاطمه [illegible] گهواره [illegible]

بآنحضرت سخن [illegible] **[illegible]**

[illegible] امام حسين عليه السلام [illegible]

[illegible] امام حسين [illegible] آنحضرت

[illegible]

[illegible] آنحضرت [illegible] **[illegible]**

[illegible] امام حسين [illegible]

[illegible] امام حسين عليه السلام [illegible] آنحضرت [illegible] امام [illegible]

۲ از گوشت جد خود روئیده و مروی است که روزی حضرت بعزم از خانه بیرون آمد دست امام حسین را گرفته بود و می‌فرمود ای گروه مردم
اینست حسین ابن علی [illegible] سید [illegible] قسم [illegible] خواهد بود و دوستان او در بهشت خواهند بود [illegible] او را دوست
[illegible] بعد [illegible] بابان باشند و حضرت رسول مکرر فرمود که حسین از منست و من
از حسینم [illegible] دوست دارد کسی را که حسین را دوست دارد و مرویست که امام حسین را بر ران راست خود
نشانده بود [illegible] حضرت روح الامین از جانب رب العالمین نازل شد گفت یا حبیب الله [illegible]
[illegible] هر دو را برای تو جمع نخواهم کرد [illegible] خواهم گرفت [illegible] را بتو گذاشتم هر یک را خواهی اختیار کن حضرت سید عالم فرمود که اگر حسین مفارقت کند از مفارقت من [illegible]
[illegible] فاطمه [illegible] و جگر [illegible] اگر ابراهیم برود [illegible] الم [illegible] اندوه تو [illegible]
اندوه ایشان اختیار کردم و بعد از سه روز ابراهیم از دنیا رحلت فرمود و بعد از آن هر وقت حضرت رسول
[illegible] فدیت من فدیته بابنی ابراهیم [illegible] خود را فدای او کردم و نیز مرویست
که روزی امام حسین در خدمت جد بزرگوار خود بود و میخواست که [illegible] بابا [illegible]
[illegible] سید عالم [illegible] کفت [illegible] جان [illegible] بزرگوار [illegible]
[illegible] مانع آن حضرت [illegible] دست بر [illegible] دعا کرد [illegible] حضرت امام [illegible]
[illegible] بابا [illegible] را [illegible] گشته [illegible] کربلا [illegible]
[illegible] مصطفی [illegible] روایت [illegible]
[illegible] امام حسین [illegible]
[illegible] از بزرگان نقل میکنند که [illegible]
[illegible]
[illegible] گفتم سبحان الله [illegible]
[illegible] گفتم [illegible]
[illegible] گفتم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] کفت [illegible] را [illegible]
[illegible] گفت نحن قوم مظلومیم [illegible] نحن

قوم

قوم مظلومیم [illegible] نحن قوم مقهور [illegible] ما قوم [illegible] دشمنان در خانه [illegible] نحن
قوم [illegible] ما قوم [illegible] گفتم [illegible] کیستی [illegible] گفت
نحن علی حوض [illegible] کمال [illegible] گفتم [illegible]
[illegible] فات الآبنا وما خاب من جبا [illegible]
[illegible] نا
[illegible] کردم [illegible]
[illegible] کان [illegible] معاد [illegible]
[illegible] از نظر غایب [illegible] خوردم [illegible]
[illegible] رسیدم [illegible]
[illegible] دیدم [illegible]
[illegible] قرآن [illegible] مشکلات [illegible]
[illegible] کسی است که
[illegible] آدم [illegible] الحسین زین العابدین
[illegible] کربلا [illegible]
[illegible] کربلا رسید
[illegible]
[illegible] آنحضرت چهار ساله بود [illegible]
[illegible] امام حسین چهار ساله بود [illegible] ولایت [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible] امام حسین [illegible] آمده [illegible]
[illegible] روح الامین [illegible]
[illegible] کربلا
[illegible]
[illegible] حضرت [illegible] آن

روایت که حضرت امام حسن و امام حسین در روز عیدی نزد جد بزرگوار آمدند گفتند یا جد بزرگوار امروز عید است
اطفال عرب خود را به جامه‌های نو زینت نموده‌اند و جامه‌های رنگارنگ پوشیده‌اند و ما لباس نو نداریم و بدین سبب
در میان بزرگ‌زادگان عرب سر در پیش افکنده شرمساریم و ما چاره بجز خدمت تو نداریم که از برای ما لباس عیدی کرم کنی
و چون نبی دید که اسباب ایشان مهیا نیست و محروم و ناامید بازگشتند فراغی نوطلبید دیده پیغمبر گریان شد و
متوجه بارگاه احدیت شد گفت پروردگارا حسنین را محروم مگردان ایشان را در عید دلخوش گردان ایشان کن
هنوز دعا تمام نشده بود که جبرئیل فرود آمد و دو جامه سفید از جامه‌های بهشت که مراتب قامت ایشان باشد آورد
سید عالم خوشحال شد شاهزادگان را طلبید و گفت ای آقایان جوانان بهشت اینک جامه‌ها که خیاط قدرت
فراخور قامت شما دوخته از عالم غیب رسیده شاهزادگان چون آن جامه‌ها را دیدند عرض کردند که ای جد مهربان
یقین است که اطفال عرب جامه‌های رنگین پوشیده‌اند ما نیز خواهش لباس ملوّن داریم حضرت رسول متفکر شد
سر در پیش افکند جبرئیل گفت یا محمد خاطر مبارک را جمع دار که این مهم بانجام رسد طشتی و ابریقی حاضر کنند جبرئیل
گفت یا رسول‌الله هر یک از این جامه‌ها را در طشت گذارید من آب بر آن میریزم و شما دست مبارک بر آن بمالید هر رنگ که مطلوب
باشد بظهور رسد پس خواجه عالم جامه امام حسن را در طشت گذاشت و گفت ای نور دیده به چه رنگ مطلوب است امام
حسن گفت رنگ سبز میخواهم پس جبرئیل آب بر آن ریخت بقدرت الهی آن جامه سبز شد
آنرا آورده بپوشانیدند و جامه امام حسین را در طشت نهاد و گفت ای نور دیده به چه رنگ مطلوب است امام حسین
گفت ای جد بزرگوار به رنگ سرخ میخواهم پس جبرئیل آب بر آن ریخت حضرت دست بر آن مالید بقدرت الهی
بقدرت پروردگار آن جامه سرخ شد حضرت آنرا آورده بپوشانید
پس جبرئیل گریان شد سید عالم گفت ای برادر در چنین روزی که فرزندان من خوشحال شده‌اند تو
چرا گریان شدی گفت ای سید عالم در خاطر داری که در شب معراج در بهشت دو قصر
مزیّن دیدی یکی از زبرجد سبز و یکی از یاقوت سرخ پرسیدی که این قصرها از کیست گفتم از حسن و حسین
امام حسین را قصر سرخ بود و قصر امام حسن از زبرجد سبز بود و سبب آن اینست که جبرئیل
گفت ای سید امام حسن را سبز است از آنکه امام حسین را سرخ است که او
بزهر شهید گشته و رنگش سبز شود و امام حسین را بتیغ شهید سازند و از خون او
جسد مبارکش سرخ شود سید عالم غمگین شد و بسیار بگریست و این از اخبار معلوم میشود
و چیزی که از بهر امام حسین بروردگار از بهشت لباس فرستاد روایت که روزی

پیغمبر بدست مبارک خود جامه در حسنین هم پوشانید و دست مبارک بر فرق ایشان مالید دیگر از اهل
بیت یکی گفت که من ملاحظه کردم این جامه را لباسی که تا بحال ندیده بودم گفتم یا رسول‌الله این جامه را از کجا آورده‌ای فر
فرموده که این جامه است از بهشت از برای حسنین فرستاده آن حق تعالی و با فرشته حافظ
قدرت دوخته و پوشانیده آن در حسنین ونیز از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده‌اند
که روز عیدی امام حسین و امام حسن برهنه بودند با تن نیاز آمدند عرض کردند
ای مادر مهربان فردا عید است کودکان عرب و بزرگ‌زادگان همه
خود را زینت کرده‌اند و ما چنین برهنه‌ایم حضرت فاطمه گفت بقدرت
بر خیاط لباس شما دوخته است فاطمه گفت ای نور دیده لباس شما در نزد خیاط است و
دوخته نشده فردا آورد که از برای عید بپوشید و چون روز عید رسید فردا آن جامه را حسنین
بخدمت مادر آمدند گفتند ای مادر خیاط لباس ما را نیاورد حضرت فاطمه گفت امشب خیاط آورده
شب عید درآمد حضرت فاطمه از برای فرزندان خود گریان شد گفت پروردگارا ایشان
دیده من‌اند دل ایشان را شکسته مگردان پس کسی در را کوفت گفت ای دختر رسول
بگشا منم خیاط لباسهای حسنین را آورده‌ام حضرت فاطمه برخاست در را گشود
شخصی را دیدم که هرگز چنین کسی ندیده بودم و بوی خوش از آن شخص بود که دماغ را معطر
کرد پس بقچه بدست داد و از نظر غایب شد و چون بقچه گشودم در آن دو پیراهن و دو زیر جامه
و دو عمامه و دو ردا و دو جبه و دو زوج کفش بود حضرت فاطمه خوشحال شد و چون صباح عید شد آن
لباسها را در حسنین پوشانید و ایشان بخدمت جد بزرگوار رفتند چون جد خود دیدند خوشحال شدند
حضرت ایشان را در بر گرفت و سر و روی ایشان را بوسید پس ایشان را در کنف حمایت خود گرفت
و بخانه فاطمه آمد و چون نظر بر این لباسها افتاد تبسم نمود و گفت ای فاطمه این جامه‌های حسنین را
که آورده بود فاطمه عرض کرد که لباس حسنین بخیاط داده بودم و خیاط این لباسها را آورد فرمود که آن
حضرت گفت ای فاطمه آن شخص خیاط نبود بلکه رضوان بهشت خازن جنت بود و این لباسها حله‌های
بهشت بود که حق تعالی از جهت حسنین فرستاد و چون دانستی که حضرت امام حسین در روز عید برهنه
معلوم شد خواهد بود که اگر آن حضرت در عید برهنه خواهد بود و شکی نیست که وقوع آن حضرت
از جمله در غایت الم و نهایت اندوه و غم است چگونه چنین باشد و حال آنکه از اخبار معلوم است

وحکایت بسیار در مواضع متعدده در نزول آنحضرت بر زمین و گریستن و نوحه کردن او بر حسین و موافقت
انبیا و ملائکه با او در گریه و زاری نقل کرده اند و از ابن حنبل اخبار و حکایات به صحت پیوسته که قابیل آنکه رفت
از آنجمله نقل کرده اند که در خانه کعبه طواف میکردم ناگاه مردی را دیدم که میگفت الهی مرا بیامرز و میدانم که نخواهی
آمرزید چون این سخن را از او شنیدم در آن موضع دهشت کردیم گفتم از رحمت خدا نا امید شدن خوب نیست
آمرزش گفت بیا تا قصه خود را با شما بیان کنم بدانید که من از آن پنجاه نفر بودم که سر امام حسین را
بشام می بردند و در هر منزل که فرود آمدیم آن سر را بصندوق میگذاشتیم و دور آن صندوق را احاطه
نموده بشرب خمر مشغول میشدیم و با وجود آنکه معجزات و آیات بسیار از آن سر مبارک دیدیم در اثنای راه شب
[illegible] از آنجمله شبی بحوالی دیواری رسیدیم در آن جانب فرود آمدیم که چیزی بخوریم و بنوشیم که سر مبارک آنحضرت
بر آن بود بر نیزه استوار کردیم چون مشغول خوردن شدیم دست از آن دیوار برآمد و بقلم فولاد و خون بر آن
دیوار نوشت اترجوا امة قتلت حسینا شفاعة جده یوم الحساب آیا امتی که حسین را کشته اند
امید شفاعت از جد وی دارند ما از این قضیه مضطرب شدیم از خوردن باز ماندیم بعضی برخواستند
قصد کردند که آن دست را بگیرند غایب شد و چون باز نشستیم که بخوردن طعام مشغول شویم باز آن دست
بیرون آمد و نوشت فلا والله لیس لهم شفیع وهم یوم القیامة فی العذاب یعنی بخدا قسم که از
برای آن قوم شفیعی نخواهد بود و در روز قیامت مخلد در عذاب خواهند بود باز شخصی برخواست
که دست را بگیرد محو شد بعد از زمانی باز آمد و نوشت وقد قتلوا الحسین بحکم جور وخالفوا
حکم الکتاب یعنی بدرستی که کشتند حسین را از برای جور و مخالفت کتاب خدا کردند
و چون در شب این معجزه چون بمنزل رسیدیم نظر بعادت سابق سر را در صندوق نهاده بشراب
خوردند بخواب رفتند من در آن شب شراب نخورده بودم و بیدار نشسته بودم که ناگاه از جانب آسمان صدای شنیدم بالاتر
از صدای رعد و هرگز کسی چنان صدای نشنیده نزدیک بود از آن صدا جهان زیر و زبر شود و در آن
میان شنیدم که شخصی گفت آدم برآید ناگاه دیدم مردی سفید پوش نورانی از آسمان بزیر آمد و سر
خود را بلند کرد و سر امام حسین را از صندوق بیرون آورد و در بر گرفت و روی بر روی او نهاد و زار زار
بگریست و من خواستم نزدیک او روم به ناگاه کسی بر من زد که پیش مرو و گستاخی مکن که آدم مشغول
ماتم فرزند حبیب خداست ناگاه نعره دیگر شنیدم که یکی گفت نوح نجی الله و ابراهیم خلیل الله و اسماعیل
ذبیح الله و موسی [illegible] فرود آمدند و آن چون فرود آمدند با یکدیگر سر را بوسیدند و گریستند و

در ولبره

دیر رسیدند و ملائکه بشنیدند ناگاه نعره دیگر شنیدم که جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و جمعی بسیار از ملائکه بزیر آمدند و بر حسین
سر مبارک آنحضرت را بیرون آوردند و بوسیدند و بر سینه خود چسبانیدند و بسیار گریستند و در آخر نعره بسیار عظیم
شنیدیم که سید کائنات آنحضرت محمد مصطفی و علی المرتضی و حسن مجتبی و حمزه و جعفر طیار با جمعی از
پیغمبران نزول کردند و هر یک آن سر را بر داشته گریه و زاری نمودند پس کرسی از نور آوردند و حضرت
سید الشهدا را بر آن نشاندند و انبیا و ملائکه گرد او گردیدند و بر زمین نشستند و هر یک تعزیه به رسول نمودند و حضرت
رسول با جمیع انبیا و ملائکه بر آن سر مبارک گریه کردند و صلوات و تحیات بر او فرستادند ناگاه فرشته
از آسمان بزیر آمد که در یک دست شمشیر و در یک دست عمود آتشین و بعضی دیگر فرشتگان با او بودند بحضرت
پیغمبر گفتند که ما مأموریم که این پنجاه نفر را بقتل رسانیم حضرت فرمود که بجا آرید پس آن فرشتگان چون
همه آن جماعت را با آتش کشتند و چون قصد من کردند فریاد برآوردم که یا رسول الله الامان الامان آن فرشتگان
طپانچه بر روی من زدند که رویم سیاه شد و بعد فرمود که دست از او بدارید که خدا او را بجا میرساند
صبح شد دیدم که آن پنجاه نفر خاکستر شده بودند و جماعتی دیگر که بر سر ما بودند آنها را کشته شده دیدند سر امام حسین را
ضبط نمودند و از اصل این حکایت معلوم میشود که تمام حضرت رسول الله در مصیبت فرزند برگزیده بتول
چگونه بود و ملاحظه شنوی آواز تعزیه داران و گریه کنندگان بر او دیده است و بگونه هر خانه شده که در
آنحضرت از گریه حسین بسر در شود و حال آنکه اصحاب جمیع آمده اند از اکثر خانه ها صدای اصحاب آواز گریه که
شنیدند از خانه حمزه آواز گریه بسمع انور نرسید حضرت رسول فرمود اما حمزه فلا بواکی له
یعنی اما حمزه پس نیست گریه کننده برای او چون شهر زنان بیرون رفتند و در این شهر هر جا که گریه کنند از خرمت
جلالت و شفقت در روز در مصیبت اینان گریه میباشد چون انصار دیدند که حضرت از برادران گریه
کنندگان بر حمزه محزون شده و خاطر مبارک آنسرور دلگیر دیده بخانه ها رفتند و زنان خود گفتند اول بخانه حمزه
رفته و بر او گریه کنید بعد از آن بخانه خود آیند و بر کشتگان خود گریه کنند و زنان انصار بخانه حمزه آمدند
اما از آن تا نصف شب بر او گریه کردند و چون سید عالم آواز گریه زنان انصار در خانه حمزه شنید بر ایشان
آفرین کرد و فرمود این زنان انصار را رحمت کند خدا از ایشان و اولاد ایشان راضی باشد و هر گاه
دل مبارک آنحضرت از گریه کردن بر حمزه شکسته شود و خاطرش بدان آواز گریستن برآمد
خرم شود و نوحه کنندگان او را دعا کند تا در وقت طلب فرزندش از ایشان
غایب و به وجود آنکه حمزه شهید شد و در فضائل برادری چگونه فرمود بر حال آنکه

بجناب ... حسین ... دیده کان او عزیزترین فرزندان او نزد او و در غربت با جمیع اولاد و برادران
و برادرزادگان ... امام ... دوستان ... احوال ... شهادت ...
... دختران فاطمه ... بار ... شهید شد ...
امام حسین ... شهید شد ... شهید ... اهل بزرگان
بیت ... امام حسین شهید ... شهید کنند ...
... شهید ... عالم ...
... شهیدان کربلا ...
بآنحضرت ... یا اهل المحشر غضوا ابصارکم ۲
از اهل دیده ... زنان دختر رسول ...
... زنان ... فاطمه ...
... [illegible] ...
خون آلود ... [illegible] ...
... [illegible] ...
من ... روایت ... [illegible] ...
... [illegible] ...
... شهیدان کربلا ... امام ...
... [illegible] ...
... فاطمه ... خون آلود ...
... عالم ... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ... قیامت
... [illegible] ... فرزندان
... [illegible] ... برادران
در ... دنیا ... [illegible] ...

بعد

... برادر ... حسین ... فرزندان ... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ... شهادت ...
... [illegible] ... محنت
... کربلا ... [illegible] ...
... شهادت ...
... نظم ... حضرت عباس ... برادران ...
... [illegible] ...
اهل زمان ... شهیدان ...
کیفیت شهادت ... حسین ابن علی و برادران ...
... حضرت عباس ... فرزند رسول ... برادران ...
... برادران ...
کربلا ... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
حضرت عباس ... برادران ... کربلا ...
پس ... آنحضرت ... هل من ...
... برادر ... [illegible] ...
... برادر ... [illegible] ...
... [illegible] ...
ای برادر ... دنیا ...
... یاران و دوستان ...
... یاران و دوستان ... برادران ...
... حضرت امام ... [illegible] ...

گریه کنند ای برادر [illegible] با چه غیرتی [illegible] از تشنگی اطفال خانوادهٔ رسالت و پرده‌گیان سرادق عصمت

و طهارت تحصیل کنی که [illegible] از این تاب تشنگی بشمارند **نظم** که بوده که لب تشنه حرب [illegible] ای دلاور / بسر هوای سرافرازی

جهان داری / [illegible] آب جستن کن / علاج تشنگی بیکسان صحرا کن / اما چون حضرت ابا عبدالله تیغ

[illegible] حمایل کرد [illegible] از پشت [illegible] و نیزه چون [illegible] بدست گرفت [illegible] افکنده [illegible]

[illegible] نهاد [illegible] سوار شد [illegible] چون شیر ژیان

بجوش آمده در میدان [illegible] ساخت [illegible] در میان میدان

[illegible] کشید و گفت ای سپاه کوفه و شام [illegible] جان

اگر [illegible] اطفال [illegible] رحم کنید و شربت آب بدهید [illegible] تشنه‌اند

و دیگر تاب تشنگی ندارند [illegible] فرزند علی المرتضی [illegible] جمیع گریه و زاری

آغاز کردند و قومی [illegible] و بعضی [illegible]

دستها [illegible] آب [illegible]

از آب [illegible] برادرت [illegible] حضرت عباس [illegible]

[illegible] حضرت امام [illegible] کیفیت واقعه را بعرض رسانید آنحضرت [illegible]

[illegible] العطش العطش از اطفال و عورات

بلند شد چون حضرت عباس آن [illegible] نیزه را [illegible]

برداشت و سوار گشت و [illegible] فرات نهاد و گفت [illegible] لب تشنه [illegible]

[illegible] تشنه [illegible] جان [illegible]

[illegible] لب تشنگان [illegible] چون بکنار فرات رسید چهار هزار سوار [illegible] بر آب فرات

موکل بودند سر راه برادر گرفتند عباس گفت ای قوم [illegible] و از تشنگی روز قیامت را یاد

آورید [illegible] از این آب [illegible] فرزندان رسول

خدا محروم میکنید [illegible] آب فرات [illegible] تشنگان صحرای کربلا

[illegible] لب تشنگان [illegible] آن چهار هزار لشکر [illegible]

فرات بودند چون این سخن را از حضرت عباس شنیدند [illegible] تیرباران باران نمودند

آن [illegible] نیزه [illegible] قوم [illegible]

[illegible]

[illegible] در میان آب [illegible] روان

پس [illegible] آب [illegible] امام حسین [illegible]

و عورات [illegible] **نظم** اراده [illegible] از آن [illegible] فرو ماندند / [illegible]

از حضرت امام حسین / [illegible] / [illegible] عباس [illegible] / تشنه [illegible] میدان /

[illegible] برادر [illegible] / [illegible] / از آن [illegible] / [illegible]

[illegible] پس عباس [illegible] آب [illegible]

شد و از شط فرات بیرون آمد [illegible]

[illegible] و حضرت عباس تیغ برکشید [illegible] لشکر را [illegible]

[illegible] حضرت عباس [illegible] از [illegible]

[illegible] **شعر** [illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible] / [illegible] برادر [illegible]

[illegible] لشکر [illegible] / [illegible]

[illegible] عباس [illegible]

[illegible]

[illegible]

آن قوم [illegible] آب [illegible] تشنه [illegible] **نظم** [illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible] / [illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible] / [illegible] / [illegible]

این خبر [illegible] / چون [illegible] / [illegible]

[illegible] حضرت عباس [illegible]

[illegible] آب [illegible]

[illegible]

[illegible] گفت یا [illegible] / [illegible] برادر **شعر**

[illegible] / [illegible] حضرت امام [illegible] / [illegible] برادر

[illegible] برادر [illegible]

چون طبل عزا در باب امام حسین کالای عباس ... که با سپاه او ... بر او ... ادای ... در نزد
امام حسین علیه السلام بود چون آن ماه آن حضرت را دید دیگر طاقت نیاورده و چهار سالی بمیدان نهاد از برای دریا فتن جای کی
بجوان برد جای رسید او را دید در میان خاک و خون افتاده جا بر او دان از زمان فریادی برکشید شیون آورد و خود را بر روی
وی انداخت و افغان و ناله و فغان کرد و او یار او چون سواره و پیاده گرد او بودند جملهٔ ایشان تیغ کشیدند چون آوردند و او را
از ضرب تیغ و خنجر و نیزه شهید کردند و در ره کوفت واعضای او را بر نیزه ها بردند امام حسین آن
حالت را مشاهده نمود و اسب را برانگیخت و لشکر کفار را بر هم زد تا بر نعش عباس رسید آه دید که برادر نش
بمصیبت در میان خاک و خون غلطیده و مشکی که برده بود آن آب فرات بر کمد طرف و خون او شده آه افتاده دید
عرق بخون پاره پاره چکرش پاره پاره بند بهم برادری حضرت امام حسین که آن حالت را مشاهده نمود آهی بر کشید که زبان
کربلا را بر زبه و گفت الان انکسر ظهری و قلت حیلتی ای زمان بشت من شکست و چاره منع کرده بر رفتن آن بیابان
منع و بیچاره گشتم نه کسی خود نماند یار و اوری گشتم مجلس سیزدهم در شهادت سید ابرار قرة عین حضرت علی المرتضی علیه التحیة والثنا

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی اعظم مصیبا بمصیبة اول قتیل
من نسل خیر سلیل من سلالة ابراهیم خلیل والقوم الغفیر من مصباح النحل امام النبل
الذی طهره الجلیل ونطق بفضله التنزیل وناغاه جبرئیل وهزه میکائیل الذی فخر فواد
بنصر بالاباطیل ولم یفرق بین التحریم والتحلیل اشباه اصحاب الفیل علیهم لعاین الله
جیلا بعد جیل الطغاة رجس بل القوم الظلمة قتل الظالمین و وکلا سیر بایدی الکافرین
السید الشهید والسبط السعید لد الائمة وابن خیر النسا الامنة الذی حلت علیه
دعوات وفند الملائکة التی رسیحی البلاد الشادی بانوکله فی عرصة کربلا نور حسین بن
رسول الله ابن البتول الی عبدالله والنکر امته الله ی و زینتنا علی صاحب الکربات
وخواص العراة وود مبنی الحسرات وقتیل الغیران الذی احرجه سفلة الاعراب
ورحله الاحزاب من دار النبوة ورسالة ومنفر سلطانه لولایة الخلافة الی
محل الاحزاب والغربة وبیت الهجران والکربة بضعة لحم المصطفی فلذة کبد المرتضی
نور الاحداق الانبیاء والکلیل سفاد الاصفیاء وابن المریم الکبری سید
الشهداء ابی عبدالله بالبعامر مصیبة هدمت الکعبة والحرم واغارت علی
حاد هجره نخلا الامم تزلزل منها الرکن والمقام واضطربت منها بیت الله الحرام
ابو ذر العاجرین والانصار والتب من قوب الفضیحة والعارچه کوبم ای برادران

ابن فقد

در وقت ضرب ...
... در ... رسول ... کربلا ...
... بنی ... علی ...
... ابر ... در ... در ...
... ابد ... در ... ولیکم ...

... اکبر ... خون ... شد کشته طوفان کربلا در خاک خون فتنه جهان کربلا
که چشم روزگار بر دوختی جگر گیت خون جگر گشت از سر ایوان کربلا گرفته دم در دست دهر کلاب جبر و اشک شاه
که کرد خشک بر دشت کربلا از آب چشم بضاعت کردند کوفیان وحشی دل شنشند حرمت مهمان کربلا بردند
در بود و جهه سیراب جگر خانم زقحط آب سلطان کربلا یاران تشنه کان هنوز بجیوش مرسید فریاد العطش
زیبا بان کربلا آه از دمی که لشکر اعدا نکرده شرم کردند رو بخیمه سلطان کربلا آن دم فلک بر آتش غیرت سپند شد
کز خوف خصم در حرم افغان بلند شد یاران واقعه کربلا چو غمها که بر دل گذاشته چه چه داغها بر خاطر الکار کشته دوقتی
آنه تشت کربلا چو خاکها بر آتش بیابان ریخته دچار شده جها که از بوا ظلم برانگیخته بچشمها راکی ابیده و جانها
که ناکسیده و بسینه با شرار کرده و بر دلها ما بید اورده کرد بیدا شد و شره زحمت و خشم دل بیهوده
از تکبر بسر نود سپهر گرفت بر قبه رحم دو دخان کرد فلک آه این چه آتش است که در عارضگل تر گرفت
نخلی که سرو ره بلبل هی نمی شود دست جفای حادثه اش در تبر گرفت کردند سر فراز بتاج شهادتش برا
زخم فرق زفرق به بسر گرفت بهیا ستمگر تشنه مظلوم کربلا از دیده اره بغداد بر گرفت سحاب
شهید الطف جسم الجلا رکندمن دهری وجهی تلا مصیبت شهید کربلا جسم مرا کاهید
در روزگار حیش مرا لطف کرد انید فاهل شهر العشرالا تجرودت بغلبی احزال التی البلاد وقد
کم جلی الحجیج وماجری علیه من الاحباس فی طف کربلا هر گز ماه محرم خون شود
مکر آنکه اندوه حسین نانه بیشتر رحمت و بلا را به ایکرد ماه در ادرام آنکه رود حسین را دانکه در جنة زر بیا
کربلا را از آن که قران بی بار ربیه نوانستد کلا اناه با الطف قائلا لعتری تدکی الکرام وحصن نلالا
فانولو فی هذه الارض واعلوا بان فیها مسبیٔ مربعا مجدی کلا انما فسر کمن فراوانی ظلم سی
در آن وقت که بزبان کربلا رسید و بابل نوذ گفت ای حضرت منع درین زمین فرود آید و حا بند که منع
درین خاک که شهید خواهم شد و بعد ما برین خاک کو خواهد افتاد اسقی بها کاس المنون علی ظما و
ونیضیح جسمی بالدماء و من درین زمین جام شهادت شربت مرگ را بالشیم خواهم نوشید و جسم را
بخون من غسل خواهند داد فقال علیه القول من کل جانب والعوء مس منظمها الجواد
سجلا فرا موش نمی کنم الوقت یا که آنقوم نابکار رد و بطرق آوردند و او را از مرکب بالکه زدند
وحراد جواد السبط نحو یا مر منوح وینعی الظالمی المرسلا در کربلا رو بخیمه آورد که حرم
آورد و نوحه کنان و سر برهنه زنان از برای رسیده شد ه جز نرگس حاجب فشنذ فم غر خی

خاتمی کن یا بنت البتول حوابرا فانی من سبط [illegible] قد علا [illegible] برادر خود را

با سر برهنه بر زمین دیدند که برادر خود را با لباس کهنه [illegible] از پشت [illegible] فاذهبی التطعم حتی و تفقده و

واسکبی دمعا غزیرا [illegible] پس آنقدر سر برهنه زدند که خون از آن جاری شد از دیده ها و دامن خود را

اشک [illegible] آن [illegible] شد بالحسرت لا ینقضی و سعید الی برکت المهجة بالنقل قبلا و

[illegible] از [illegible] ناهایم اهل بیت ظهور کنند و این در آن حالت [illegible] بود و لم انسی زینب

تستغیث بجدها [illegible] خفیا [illegible] که زینب را که در آن وقت [illegible] کرد و شرح [illegible]

[illegible] برادر [illegible] ادناه [illegible] و ماتم [illegible] اخی یا نفسی المجت عباد

[illegible] خضیب فالوجه الجمیل [illegible] برادر [illegible] بشکر در قدم [illegible] چون ماه [illegible]

[illegible] الزهرا و بنت علی یا ام [illegible] در آن وقت [illegible] زینب در آن وقت که

در آن وقت که بر [illegible] خطاب کرد که ای [illegible] یا امراستی حبیبک بالعزی

بالله [illegible] اعلاء [illegible] کربلا [illegible] شد و بخون [illegible] داده شد بالحق

نوحی فالکریم علی القنا [illegible] کالبدر [illegible] علی القنا [illegible] ماه تابان

[illegible] شد و نوحی علی [illegible] الخضیب وابکی [illegible] علی [illegible] الزینب [illegible] بر [illegible]

[illegible] برید شد [illegible] که [illegible] آغشته [illegible] شده و نوحی علی الجسم ا

الزینب [illegible] فی سفیا [illegible] ارض کربلا [illegible] که [illegible] کربلا [illegible]

[illegible] شد نوحی علی السجاد [illegible] الی [illegible] الاعانی

[illegible] که دست [illegible] بسته بودند [illegible] ملعون باد

[illegible] برادر [illegible] بر [illegible]

[illegible] ابتلا [illegible]

[illegible] کنار [illegible]

[illegible] ماه [illegible] دل [illegible]

[illegible] ابن بلا [illegible]

[illegible] سر [illegible] آن [illegible]

[illegible]

علا

ملک مظلوم چگونه باشد [illegible] اهل حرم [illegible] چگونه [illegible] ای

برادر [illegible] دیده [illegible] و سینه ها [illegible] آن بر [illegible]

در [illegible] نقل کرده اند که در روز شهادت [illegible] ۴ [illegible] آسمان خون بارید [illegible] که از رد

سال [illegible] در شرح [illegible] نقل کرده است که این سرخی که در آسمان پیدا

است در روز قتل آن مظلوم ظاهر شد و قبل از آن سرخی در آسمان نبود و باز نقل کرده است در

روز شهادت آن [illegible] در عالم [illegible] که از زمین بر [illegible] خون [illegible] در

خون [illegible] تا مدت [illegible] بود این تا [illegible] کند که [illegible]

[illegible] رسول الله [illegible] چگونه خواهد بود [illegible] حضرت [illegible] مرتبه خواهد بود

[illegible] حضرت [illegible] خواهد بود [illegible] این [illegible] چگونه [illegible]

[illegible] خواهد ماند تا روز قیامت [illegible] برای حضرت فاطمه [illegible] خواهد شد [illegible]

اهل بهشت در خدمت او [illegible] خطاب خواهد رسید که یا فاطمه ادخلی الجنة ای فاطمه داخل بهشت

شو [illegible] خواهد گفت [illegible] اعلم [illegible] داخل بهشت [illegible] تا بدانم

فرزند من [illegible] خطاب [illegible] که ای فاطمه [illegible] قیامت نظر کن

چون [illegible] نظر کند [illegible] سر خود را در دست دارد در آن وقت فاطمه

[illegible] خواهد [illegible] شد [illegible] و الداه

[illegible] خواهد [illegible] خواهد رفت و خواهد گفت یا

عدل یا جبار احکم بینی و بین قاتل ولدی [illegible] در میان [illegible] فرزند من [illegible]

کانی بنت المصطفی [illegible] العرش [illegible] ذی [illegible]

[illegible] العالمین [illegible] اقض بینی و بین من [illegible]

علی ابنی [illegible] حضرت پیغمبر فرمود [illegible] که در آن وقت [illegible]

[illegible] خواهد [illegible] که اسم آن [illegible] هزار [illegible]

[illegible] کان [illegible] خواهد [illegible] قاتل او

[illegible] کناه [illegible] روز محشر [illegible]

[illegible] زنند [illegible] محشر [illegible] زنند

از صاحب حرم چه توقع کنند باز آن ناکسان که تیر بصید حرم زنند اه از دمی که با کفن خونچکان از قفا کشند
آل نبی چو شعله آتش علم زنند فریاد از آن زمان که جوانان اهل بیت گلگون کفن بعرصهٔ محشر قدم زنند دست
به راه آیه از آستین چو داد اهل بیت دست بر اهل ستم زنند و چنانچه در راویان که گریه بر سرور شهیدان
و سبط سید آخر الزمان از اعظم اعمال اهل زمان اعظم است چنانچه در روایات معتبر است و هیچ چیز بهتر از آن نیست چنانچه در حدیثی که بطریق
معتبر وارد شده است که روزی حسین هنوز در دامن خواجه عالم نشسته بود و در وقتی که آنسرور در مسجد پشت رسالت
بمحراب داده در موعظه بر منبر [illegible] و حضرت سید عالم ایشان را در بغل گرفته و در حجره که بود آن نور دیده
کان خود را در بر کشید و ایشان را در هر طرف نشانید پس [illegible] حسن را ببوسید و بعد از آن معصوم لب حسین را
ببوسید و امام حسین را از بوسیدن بمهاری برادر و نه بوسیدن بمهاری او ملالی بخاطر رسید گریان گریان
بخدمت مادر آمد عرض کرد که جدم بمهاری برادرم را ببوسید و بمهاری مرا نه بوسید عذرش چیست مادر
که جدم کراهیت داشت که بمهاری خود را ببوسد [illegible] حضرت فاطمه [illegible] بر خواست و بخدمت
رسالت مآب رفت و کیفیت قضیه بسمع شریف او رسانید حضرت رسول الله گریان شده گفت
ای فاطمه در این سری است که گفتن آن [illegible] حضرت فاطمه [illegible] حضرت فرمود که ای
فاطمه [illegible] بزهر شهید شده [illegible] حسن علیه السلام [illegible]
و معصوم حسین را [illegible] تیغ [illegible] بر [illegible]
حسین را بوسیدم فاطمه که این را شنید گریان شد [illegible] و گفت ای پدر بزرگوار فی
ای شهر یقطع راس الحسین و فی ای ارض یدفن [illegible]
بعض اهل بیت [illegible] کشته خواهند شد و در کدام منزل مدفون خواهند گردید و بعد از او که متکفل
بیمان او خواهد شد حضرت فرمود بقتل گاه یوم عاشورا و دفن بارض کربلا واقف باشد و
احبه [illegible] کشته خواهند شد در روز عاشورا [illegible] خواهند شد [illegible]
در زمین کربلا و بعد از او اطفال و اهل بیت او را اسیر خواهند کرد حضرت فاطمه [illegible] آواز خود
بگریه و زاری بلند کرد و گفت ای پدر حسین کسی را نخواهد شد که بر او گریه کنند و تعزیه او را
[illegible] حضرت فرمود که ای فاطمه [illegible] شیعیان و دوستان خواهند بود که از وقت
شهادت او تا انقراض عالم چون ماه محرم رسد [illegible] تعزیه بر پا [illegible] در مصیبت او [illegible] جا گریه
[illegible] بر پا [illegible] فاطمه عرض کرد که ای پدر [illegible]

الله

[illegible] بهشت [illegible] فرزندم کسی که عوض [illegible] امتم [illegible] حضرت فرمود که روز قیامت
شفاعت [illegible] شفاعت [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] شفاعت [illegible] ساقی کوثر [illegible]
[illegible] انبیا [illegible] گریه [illegible] حسین [illegible]
[illegible] الا حق عوض الحمع الشهوی الحب والالزم [illegible]
[illegible] الغریب ناسخ القلاد خلی [illegible]
[illegible] الغریب الحزین [illegible] الوجد [illegible] الجبان [illegible]
[illegible] افنا بارض الطف اذ قال خبر [illegible] ما اسم
هذه الارض [illegible] کربلا [illegible] رسید و گفت
[illegible] کربلا [illegible] نادی [illegible]
[illegible] کربلا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] الفاطمیات [illegible] فاتلا یا اخت یا اخت [illegible]
[illegible] السجاد [illegible]
[illegible] الاحقاد
[illegible] الصغوان [illegible]
[illegible] الطغیان [illegible] زینب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] رسالت [illegible]
[illegible] حسین [illegible] گریه

ازرکبوران الموزائید شا اشتغال امیادیت شد نبود هم مقتول شد و امیقیاه از دلیران حسینی که در حلق در بحر
بودند داشت از اشتغل ورزیدن مرست بزید نما خلالی لوجوه کی سرفه و چون داکی بنا از برای بود جهانی که
مانند ماه تابان بودند برادران از ابی الشعرا از الشیخ بزرگوار صالح الدین خلیلی موصلی آن که بعد او موصل
بود و صاحب دو دانش خاندان نبوت چون از سعادت او که ما حبه بود پسر متولد شد بحقیقت بعینه شوم نذر کرد که اگر
خدا پسر او دهد بشکرانه برآن دارد که یکبیت زیارت حسین را که از ولایت شام و حین حاصل بر آید خود
و جبوردارش آن موصل واقع شد قتل نماید و چون لطف الهی هدایت او کرفته بعد از آنکه پسر متولد
جمال الدین متولد شد چون به سن بیست رسید و پدرش از نذر از آنکه آن هست ما جرم او نکرد مادر او عقب
جمعی از زوار کربلا در سال از موصل عبور نمود بیرون رفت چون به جب که او در ذبک کربلا رسید و اظهار
انس زیارت بحرم الا در آمدند دید که زوار از آن کذشته اند از آنجا توقف نمود تا وقتیکه زوار معاودت نمایند
ایشان از انکشت دور در آنجا به برکت وجود غبار آن خاک و باد کرد و خواب دید که قیامت قیام شده و او را
به دوزخ می برند آتش در سوختن او متوقف شد مالک دوزخ با آتش خطاب کرد چرا در سوختن او توقف
میکنی گفت چگونه بسوزانم که جای آنکه غبار زوار کربلا بر آن نشسته و در اندرون او جا کرده
اگر زوار الشریف بند منع در راه نفوذ میکنم لاجرم از سوختن او مجاورت نمود و بعد از آن آن غبار تمام
از آن دور شد و دوزخ بر بدن آتش سرا در کرفته و بکار باره براو مغلوب نمود و آن جوان جواب گفت
جان و تن اشتعال خطاب مالک دوزخ از خواب بیدار شد و از عقیده باطل نسب و عداوت
برگشت و از جمله غلامان شیعیان شد و خلیع لباس ظاهر نمود و می در آن [illegible] امام حسین شد
و چون طبع موزون داشت بمداحی و مرثیه گفتن از برای امام حسین و سایر ائمه اشتغال
نمود از این حکایت معلوم میشود که زیارت امام حسین و چه مرتبه است و شرافت کربلا که منه
است با کربلا جوهت عالم نمود از ضی سکان من الضیا النبی از کربلا و برادر که
خورشید تابان از ابیج زیبای دیگر مثل آن در بردارند غیبت بطن الارض منک معطل و عوت
[illegible] بکل عقیق پنهان کردی در زیبایی خود را بزرگوار او باین سبب [illegible] برای شجونسلی
النبی المصطفی و جریهم جهرنسبی کما تیجانب الکاعی کرز [illegible] السبر کرد هم
چنانکه [illegible] ما الیر میکنند و جبر علی الطایا کالاحجار بحی اللا بکل داده
[illegible] ایشان بر شتران سوار کردند مانند کنیزان در [illegible] کرد اند و [illegible]

سلاحت باد امامی حسن که آن [illegible] از [illegible] جلادت ابن شیراز بعد از جناب علی اکبر
[illegible] که از جمله [illegible] دل سوز [illegible] اندر دشت کربلا واقعه الشهید شهدا نو گل گلستان شهادت
دلبر و سینه بوستان سعادت شبیه خلق ام سید انبیا [illegible] علی اکبر فرزند سید الشهدا است
در کیفیت [illegible] علی اکبر [illegible] امام حسین و علی اکبر [illegible] امام زین
العابدین و دیگری از اهلبیت رسالت باقی نماند حضرت امام حسین [illegible] سلاح بر خود آراست و عزم میدان
کارزار کرد علی اکبر [illegible] میدان [illegible] نزد پدر آمد و عرض کرد [illegible]
[illegible] از حرب [illegible] جان خود را [illegible] شهادت علی اکبر
[illegible] چون [illegible] علی اکبر [illegible] از خیمه بیرون [illegible]
[illegible] علی اکبر [illegible] شهادت [illegible]
[illegible] امام حسین [illegible]
[illegible] علی اکبر [illegible]
حضرت چون [illegible] دست [illegible]
[illegible] سلاح [illegible]
[illegible] چون ماه
[illegible]
[illegible] علی اکبر [illegible] امام [illegible]
[illegible] علی اکبر [illegible] میدان [illegible]
[illegible] حضرت امام
[illegible] بسوی آسمان [illegible] کرد و گفت اللهم اشهد
علی هؤلاء القوم فقد برز الیهم غلام اشبه الناس خلقا و خلقا و منطقا برسولک
[illegible] رسول الله [illegible] صورت و سیرت [illegible] آنحضرت بسوی
ایشان [illegible] علی اکبر [illegible] آمد مانند
[illegible] میدان [illegible] شعاع طلعت او [illegible]
[illegible] بود [illegible]

شهادت علی اکبر

علاوه نادرانی

۲ این کلت سواره که جهاندار رفت ... صد فغان بر اهل خیمه ... زین ... است
... در خیمه ... سواری ... که برادر ... [illegible]
... [illegible]

معتزم محمد بن مسلم در جنگ ابو مخنف و در کسوی بنیان از عقب حمله آورد از ان ... دانا لله احسن الی
بلند کرد و فریاد بر آورده که ای پسر سعد این جوان که بینی که بر سر او تکلیف ... آخر سعد بود ... شاهزاده علی
اکبر را بر اسب عقاب سوار دید گفت ای قوم ببایند که این پسر بزرگ حسین است که در شکل شمایل شبیه حضرت پیغمبر
٥ در آن وقت حضرت امام حسین با ابن سعد خطاب کرد و با واز بلند قطع الله رحمک کما قطعت رحمی هذا النسل فرا ...
کند یعنی خدا نسل ترا قطع کند اما شاهزاده علی اکبر به جنات و شمایل که شبیه ... بود در حرم ... ابیات
برداشتن در روز آورد انا علی بن الحسین بن علی نحن و بیت الله اولی بالنبی ... فرزند حسین بن علی
قسم به خدا که نسبت به ... از هر کس ... اضربکم بالسیف احمی عن ابی
غلام هاشمی علوی در نصرت و حمایت پدر جان فشانی ... سر شمشیر بزنم تا بدانید که چگونه
است ضرب پسر هاشمی که فرزند شیر خداست و علی اکبر چند بار حمله کرد کسی ... از ... پس آن
شیر بچه شیر خدا شمشیر از نیام کشید و خود را به لشکر مخالف زد و شور و غوغا و غلغله از میمنه و میسره و
قلب و جناح آن سپاه افکند و به هر طرف که حمله کرد ... را ... افکند و هر جانب که ... شد
از کشته پشته ساخت تا صد و بیست نفر از آن گروه را به اسفل السافلین جهنم فرستاد و تشنگی بر او غالب شد
پس به سراغ حضرت ... آمد و گفت یا ابتاه العطش یا ابتاه العطش قتلنی و ثقل الحدید اجهدنی فهل الی شربة من الماء
سبیل ای پدر ... تشنگی ... مرا هلاک کرد ... برسد
حضرت امام حسین چون این سخن را از فرزند ... شنید ... گریست ... و گفت
... و گفت یا بنی ... علی محمد و علی ابن ابی طالب و علی ان ... یجیبوک و تستغیث فلا
یغیثوک ... ای فرزند ... جد ... محمد مصطفی و ... علی مرتضی ... که ترا با این
... و ... که ... و تواند ...
... جنگ ... خود ... علی ... و ... ز ... می ...
... قنبر ... دید ... آنحضرت ... و ... گفت ... و در ...
دانگشتر
... در ... ای ... که ... از شراب حوض کوثر از دست جد بزرگوار
... که ... و دیگر ... تشنه ... میدان ...
... و ... در ... کار ... که ... بر ... را ... آمدند

الا دانی

٥ اندرست ... چه ... و ... بر قلب لشکر زد ... نفر دیگر را به جهنم فرستاد و شور و شغب در لشکر
ابن سعد افتاد ... لشکر ابن سعد ... متفرق شوند ابن سعد که این حالت را مشاهده کرد و گفت
ابن انطل ... ابن نوفل که از ... لشکر بودند طلبید و هر یک ... و گفت ... این جوان ... لشکر ...
این جوان ... را ... کند ... پس آن دو هزار سوار ... قلب لشکر ... شیر ... جان
... بر ... گشت ... و از ایشان ... ابن سعد ... این ... جمعی
با ... دیگر از ... این ... طفل ... کرد ... جمعی سپاه
انطاکیه ... علی اکبر ... رسول خدا ... بر ...
... اقوام ... از ... شمشیر ... زخم
... و ... نیزه ... را مجروح ... تیر ... بجانب او
... و دیگری ... تیر بر ... زخم ... از ضرب شمشیر و تیر و نیزه
پاره پاره شد ... دو دست ... گردن ... ابن ... ابن بنی ...
... علی اکبر ... شد ... و فریاد ... برادر ... د
چون ... علی اکبر ... اول ... بمیان
لشکر مخالف ... از لشکر مخالف ... علی اکبر ... در نظر امام
حسین ... حضرت ... علی اکبر ... بدید فریاد زد ... یا علی یا علی تا کار از
طرف ... آمد ... امام ... یا علی ادرکنی
دیگر ... علی اکبر آمد ... از عقب ... رفت ... فریاد
... از ... حضرت ... لشکر مخالف ... جد ...
علی اکبر ... کشته ... فریاد یا علی برادر ... تا ... ندا
... از دست ... لشکر ... بجانب ... هر چند ... کشید
... حضرت ... یا علی یا علی
٥ ... از ... جان ... حالی ... بود نظم ... دل ... هزار
... برادر ... بر ... علی اکبر افتاد
علی اکبر ... آن مرکب ... و ... امام حسین برفت

... والا ...
... فغان ...

٥ الله ... اولوم ... شمرادم
ادرار ... اولدم ... طا
... دوم ... ام
ایدر ... شهیده ایجا

۷ حکم ایدوب شمر ... عمر
... باشینه ... کلر
جمله بره ... قیلدی ... آواز
ایلدی ... تیر انداز
۳ ... اکبر ... جا
بر پاره ... ایلدی ... دوم ... پاره ... جسم
... فغان ... چکوب ... حضرت ... یاعلی
... سیف
٥ هر چند ... میدان ... پاره
ایدر ... عیب ... اوزره
... چکدی ... بتدی ...

۳ ... خلف ... دوستان
... ایدی ...
۹ ... جان ... که ... دو ...
... اولدی ...
... رحم
... یار رحم
... شیخ ... لطف ... ما
... اکبر ... اولد
... معطف
... غرقه ...

برفت حضرت

دو مانده ملامت کننده کان در پیکر پابند تا حضرت از نفس در میکرد بعده امام حسین [illegible] حضرت

نامو فعل رسیده که اسب ایستاده نگاه کرد فرزند خود را دید که در میان خاک و خون افتاده و چون مرغ نیم بسمل

سطپیده **نظم** شه تشنه لب بعد از جستن بسیار رسید بر آن نور دیده آخر کار نظر افکند سوی آن

آن فرزند دیده گریان فتاده دید بخاکش چو طایر بسمل بدست و پا زدن نور دیده غرقه بخون خود

[illegible] حضرت [illegible] بی‌هوش نشست و دست بر [illegible] زد و گفت قتل الله

قوما قتلوک خدا بکشد گروهی را که ترا ناحق کشتند بعد از توقف [illegible] در آن حال علی اکبر چشم

گشود [illegible] پدر را دید و گفت یا ابتاه [illegible] حضرت گفت چه میخواهی گفت هذا جدی رسول الله

اینست جدم مصطفی [illegible] از شربت بهشت در دست دارد [illegible]

و من میگویم که [illegible] علی اکبر [illegible] اما

کرده ام [illegible] العجل العجل یا حبیبی فان مشتاق

الیک بشتاب بشتاب ای حسین [illegible] مفارقت ندارم حضرت علی اکبر را بر داشت

و او را [illegible] رسیده [illegible]

حضرت فریاد کرد که ای زینب و ای کلثوم و ای سکینه بیایید و ببینید [illegible] حسین علی اکبر را به

پسند آه سراپرده [illegible] بر عصا گاه

[illegible] و محمد و [illegible]

[illegible] ماتم [illegible] **شعر** [illegible]

جهان [illegible] فرزند [illegible] بر [illegible]

[illegible] الفراق الوداع [illegible] آن

سر در [illegible] بوستان [illegible]

[illegible] بوستان [illegible] بوستان [illegible] آوردیم [illegible]

من باد آوردیم [illegible]

من باد آوردیم [illegible]

[illegible] من باد آوردیم [illegible]

[illegible] یاد آوردیم پس حضرت امام حسین بعلی اکبر

گفت

گفت ای فرزند [illegible] نوربخش چشم [illegible]

سر [illegible] علی اکبر گفت [illegible] در [illegible] آسمان [illegible]

شربت [illegible]

[illegible] جان [illegible] از زمان افغان [illegible] حرم برآمد

[illegible] میکردند [illegible]

[illegible] و اضطراب [illegible]

[illegible] طپیده [illegible]

[illegible]

[illegible] کاکل [illegible]

[illegible] گفت [illegible]

از [illegible] علی [illegible]

[illegible] مصطفی [illegible]

[illegible] مصطفی [illegible]

فرزند [illegible]

که در آن [illegible] علی اکبر [illegible] سراپرده [illegible]

[illegible] خانواده [illegible] برون [illegible]

[illegible] آن طفل معصوم افتاده بودند و

[illegible] آن از اضطراب [illegible]

جدا شد و گفت [illegible] این طفل را [illegible] آن ملعون [illegible] آن طفل

[illegible] آن معصوم [illegible]

[illegible]

[illegible] انقلاب [illegible] اضطراب [illegible]

[illegible] شد [illegible]

آمده [illegible] گفت [illegible]

ثاب این عزا هر جان نداشت زینب گفته واعندر لم ابك ربعا درس العرصات امنحت معاد قبر
من النکبات از درد شاه غم کرده بیر خراب دیار واوطان و هر مغارف بارلان واخوان لکن بکیت
علی حریم محمد بتشهرن فوق غوارب البیضاب بلکه از کربلا تسیر مرحرم محترم فرزند بعزت که آن عزا
بر شتران برهنه سوار کرده ودیار بدیار در میان قوم اشرار نابکار با آه و سبات البتول نواد
یا من اعظم احزان وطول شتاب پدرم و مادرم فغان و فرزان فاطمه که از بسیار ریاضله و حسرت
نوحه وزاری میکردند والراس فیضب فیه غروة ودموعها تجری علی الوجنات سر امام
حسین را بر نیزه نصب کرده بودند و زینب خواتون در پای نیزه نگاه بآن سر کرده در اشکهای خون بار
بر رخ خود جاری نمود وتضج واخیاه وتدعو ابا اخی وخلیفة بعظایم النکبات
وصیحه میزد و ناله میکرد و میگفت ای برادر ای پناه من در بلا محن لهفی علیك وانت ثاو بالعرا ملقی
علی الرمضاء وفی الفلوات ای برادر مظلوم که در شهادت کرماندن مبارك تو در صحرای کربلا افتاده
لهفی قد نیل منك بکربلا من قتل انبیاء وسبی البنات واحسرتاه از آنکه در کربلا اهل بیت اسیر و از
کشته شدن فرزندان و اسیر شدن دختران لهفی لما اوجعت قلب محمد وفؤاد فاطمة من الحسرات
واسبیت [illegible] ده و حسرت که ازین بیت نوحه [illegible] فاطمه الزهرا [illegible] مجلس چهارم در شهادت [illegible]

فخر انبیا سید الشهدا بسم الله الرحمن الرحیم علیه [illegible] والثنا

اللهم یا من رزقنا [illegible] الائمة سراج الامة سبط المصطفی
وابن مرتضی شبل الزهرا واخ الحسن المجتبی محمد رسول الله [illegible] الذی قتلوه
[illegible] مولانا [illegible] لبی عبد الله الحسین [illegible]
یا من اجل مصیبتنا صاحب المصیبة الراتبة والدمعة الساکبة المذبوح الظامی
والمقطوع الوریب الغریب وامیر الکربا قتیل الظما وحمد زینقا بالدماء وذبح العطشا
والسبب العبرات العفر الخد من ابی عبد الله الحسین یا لها من مصیبة بکت
علیه السماء بالدماء وذبح بالسیف الجفاء من الفقار المسلوب الوداد
والسبی النار والطروح بارض کربلاء المحروق الجناء والشهید العریان
وصاحب الاحزان باکی العینین ابی عبد الله الحسین [illegible] من
زینة هو نحره منصور وصدره الکبود وجسده علی التراب [illegible]

ورأسه

ورأسه علی الرماح مشهور شیبه بدمه خضیبه وعترته علی الارض [illegible] رجله
وهو یکر بلا شهید غریب [illegible] ابی عبد الله الحسین [illegible]
ان تصلی علی نبیك وابنه ووليك وولده خصوصا علی الشهید الغریب السلیب العریان
الذی دمه غسله وقطنه التراب کافوره ونسج الریاح اکفانه وعین الریاح نعشه و
قلوب من والاه قبره المقتول یوم الاثنین ابی عبد الله الحسین ونتوسل الیك ان
تعذب الکفرة الفجرة الذین صالوا علی رسولك وعترته وقتلوا اخاه وذبحوا ابنه وذبحوا سبط
وابن کریمه فریدا عطشا بغصته وقطعوا رجله وحناه وسلبوا ثیابه وتاره الذی هو واخوه ا
لرسول منزلة العبادة ابی عبد الله الحسین [illegible] بر روی شب در روزت در دیده بلا از دیده ورث
سرشك وکواکب چکیده بارخون حسین چکیده از بار دو الحجاز روزد درست شب بدیده بلا نهم
در روی خاك کفن چاك از بر نیزه بر آن شاه شباب محتاج در دیده بلا سر نیزه اهل بیت رسول از خیمها توبشی ورت
اهل زنان بنات گنده بالا از سیطنت نور دیده مصطفی و جگر گوشه فاطمه زهرا و فرزند علی المرتضی و برادر
حسن مجتبی و آب و رنگ گلشن رسول الله و نونهال بوستان دلی [illegible] حر جان و بشبان شهیدان
در بستر کشته و جهان در اسیر و محنت و جران آن باران و فرزندان و برادران او را بتیغ بیدریغ از پا
آورده و بدنهای مطهره ایشان در زمین کربلا در میان خاك و خون افکنده و آتش سوزان
بر خیمهای ایشان افروختند و اموال و اسباب ایشان غارت بردند و اطفال و زنان و دختران او را
گرفتار بودند و بعد از جمله اسیر کردند ای [illegible] که چه بیداد کرده او زینب چه برای
ستم ابتلا کرده در عزت این بس است که با عترت رسول با بیداد کرده نفس تو از بیداد کرده که از بر زینب
جاده در کشتن حسین با نکرد ابقا کم آنکه کرده از زیاده زیاد اکرده رسیده جگر ما بزد این جا
که تو شاد کرده که هر جا که بار در دوشیرشان و خیمه در باغ ذبح جوان گل شن و کرده با دشمنان دین
شیلان کرد آنچه تو با مصطفی جد در کرار کرده حاف که لب تو در لعل لب خورد بجز آن لذت اشك ابحر
بعدد کرده تن دانم کدام دلست که دل ای عیب سوزان نیست دیده چشم که در این محنت
خون باران نه باشد سنگ خاره دل هر کسی که این خبر شود اکنون بر اعدام بسته
هر که درست ای ای عزا بر دار دار زبان بعنت آسمان بر الکریدیه بعبرت تا سلی کن بر تو معلوم
خواهد [illegible] ده این قصه در هر موجود سازی در شك حسرت از دیدهای مخلوق جاری

شیخ بهاء الدین محمد از والد خود نقل کرده که در کتابی دیده ام رنگ [illegible] که بعد از آن [illegible] نوشته بود و [illegible]
که معلوم بود که از عمل آدمیان نبود اتاه من السماء تشرق فی یوم من وهج والد السبطین
[illegible] که در تزویج فاطمه زهرا از آسمان نثار کرده شد کلبت الصبح من اللحیین بیاضا
وصل فتنه صبغتها بنحر الحسین از [illegible] ترجمان [illegible] و لکن خون حلقوم حسین [illegible]
رنگ کرد   که لکت الآفاق [illegible] اهل مدینه [illegible] از قضایای [illegible]
واقعه کربلا [illegible] امام حسین خواهد بود و [illegible] خوانده ام که آن روز که آن را شهید کردند [illegible]
آسمان [illegible] گفت [illegible] قتل الحسین امر عظیم [illegible] امام
حسین کار [illegible] کسف [illegible] و هو نور [illegible] المرسلین و
بضعة سیدة النساء العالمین [illegible] حال [illegible] دیده
فخر انبیا الملت و فرزند خاتم رسول [illegible] کتاب [illegible] الت و
[illegible] علی المرتضی [illegible] و آن خدای [illegible] در دولت [illegible]
خوانده ام که آن روز که [illegible] الشهید کشته [illegible] از فرشتگان [illegible]
[illegible] تا قیامت [illegible] هفتاد هزار فرشته [illegible]
[illegible] نثار [illegible] طاعات [illegible]
و در آن [illegible] بقعه است [illegible] زیارت آن بقعه [illegible]
[illegible] امام حسین [illegible]
مصیبت [illegible] خوانده ام که اهل [illegible] خوانند و
فرشتگان [illegible] المذبوح [illegible] و ملائکه [illegible] مظلوم [illegible]
[illegible] قتل حسین [illegible]
[illegible] در [illegible] کربلا [illegible] فرات [illegible]
دیده [illegible]
[illegible] مصطفی مجروح و [illegible] علی [illegible]
[illegible] علی [illegible] از [illegible]
[illegible] شهادت [illegible] دیده [illegible]

وهواداران

وهواداران می [illegible] پس هر که از چو [illegible] دیده [illegible] سعادت [illegible] اهلبیت [illegible]
[illegible] آب [illegible] مرتبه [illegible] آن بنعیم جنت [illegible]
[illegible] لازم است که چون ماه محرم درآید [illegible]
[illegible] کربلا [illegible] از [illegible]
[illegible] ماه محرم که روز [illegible] است [illegible]
مصیبت حضرت [illegible] فرزندان علی المرتضی است [illegible] در شمار
[illegible] مصیبت [illegible] کربلا [illegible]
[illegible] کرده اند [illegible] کرده اند [illegible] از این [illegible]
است [illegible] فاطمه [illegible] مصیبت [illegible]
[illegible] فرزندان [illegible] از حضرت امام رضا مرویست که ماه محرم [illegible]
[illegible] اهل جاهلیت جنگ و جدال [illegible] ماه محرم حرام [illegible]
[illegible] ما [illegible] اطفال [illegible] السیر [illegible]
[illegible] رسول خدا [illegible] فاطمه زهرا [illegible]
[illegible] ان یوم الحسین بکربلا [illegible] کربلا [illegible]
[illegible] کربلا [illegible]
و آن روز [illegible] قیامت فعلی امثال الحسین فلیبک الباکون پس باید
[illegible] حضرت
امام حسین مرویست که [illegible] انا قتیل العبرة [illegible]
[illegible] کربلا [illegible] مصیبت [illegible]
[illegible] مصیبت [illegible] از امام جعفر صادق [illegible] قطره اشک در مصیبت
[illegible] از امام زین العابدین مرویست که [illegible]
[illegible] از امام محمد باقر [illegible]
مرویست که [illegible] در مصیبت [illegible]
پس [illegible] بقطره اشک از چشم او جاری [illegible] مصیبت [illegible]

در معرض صدف از چشم جدول جاری دیده و نیز حضرت صادق علیه السلام فرموده که آسمان چهل روز بر جدم حسین خون گریست
و زمین چهل روز بر حسین گریست و به سیاهی خورشید چهل روز گریست به دو کسوف و سرخی و کوهها از هم پاشیده شد و دریا شکافته
شدند و دریاها موج بر آوردند جاری شدند و ملائکه چهل روز بر آن شهید دلگیر گریستند هیچ زن از ما خضاب نکرد و در سر
نکشید و موی خود را شانه نکرد تا سر عبید الله زیاد آوردند و همیشه در آن مصیبت گریانیم و هر وقت که اسم کربلا و مصیبت
اندیشه و بلا در نظر جدم امام زین العابدین مذکور می‌شد آنقدر می‌گریست که از گریه او ملائکه آسمان و هوا گریان
می‌شدند و نیز در کتب مرویست که چون روز دهم ماه محرم می‌شد گردهی بسیار از ملائکه نازل می‌شوند و با مرثیه از ا
این غم شیرازه و بور رسیده باشد در مجمع تعزیه امام حسین علیه السلام حاضر شده و اشکهای گریه کنندگان بر سرهای اما
درمان ایشان را می‌مالند و چون روز قیامت شود آن اشکها را بر آتش جهنم خواهند ریخت آتش از گریه کنندگان
هزار ساله دور خواهد شد فیا شیعة الخیار نوحوا الفرح النصیل وبالدمع الغزیر تجودوا بالبکا
بر دران رسول خدا نوحه کنند از برای قتل شهیدی که جگر گوشه رحمة الله بسبب رقطا الخیول الجاریات من کفها
دیع علیه بعد ذلك مسعد که بر بدن که ان شب افرا پایمال کردند و بعد از آن باد خاکها را بر جان را
بر آن افشانده ای رسول الثقلین ان فی الاولاد ابن هند انت الحدد تعود الرسول
در میان مردم بکوه انبوه وان یسم اهنه دو شب بوده باشنده و در مان از الفاطمیت حرّ او علیهن
من قبیح النکول روده دختران فاطمه زهرا بیرون افتاده سر اوقات عفت بوده بر اما خود دو حرمت در غارت های
دنیای خود بیرون آورده و بعوض لباس چادرهای از ابدان ایشان بر کشیده نواذب بخمش الوجوه قطعا
و یلطم بالایدی لعین خدد تو دختر ای که روز اسیران شهید دو دست بر رخسارها بر زده
فقوموا یا عباد و الاعزاء فان ذخیل و اما نفی فرحین ای شیعیان بپا آرید هزار که این عزای بزرگ
است و عزای در حسب آن اندک حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرموده است که در روز دهم ماه
روز عاشورا است زیارت کنند حسین را با بعد از آن در مصیبت او را بپا آرید هم چون جعفر از بر اینان
اینجا خود ملاقات کنند که بر این باشند و تعزیت گویند ما پیغمبرا با مصیبت آن حضرت یا من که عظم الله
اجورنا بمصابنا بالحسین وجعلنا واياكم من الطالبين بثاره مع وليه الامام المهدی من آل محمد علیهم
السلام پس کسی که جعفر ابن محمد صادق می‌گوید که در روز قیامت ملاقات کنند خدا را با ثواب دو هزار
هزار حج و دو هزار عمره و دو هزار هزار جهاد که هر یک با رسول خدا و ائمه الطاهرین علیهم السلام کرده باشند
فیا اهل عاشورا یا اهل الدین خیر واحق ذلک بالالفین ای اهل عاشورا ای عزاداران فرزندا

الخ

ن فع النشور رعیل بودی جز آل باسیان دار مصیبت داران فرزند شفیع روز جزا اینان امروز بر تنهای خود ما
مکرم بود لباسی از رنگ ز رنگها از خون برادر دیده و در الکفند و لباس سیاه در بر کشیدند روز عاشوراست برادر بیمار بر سر تابوت گیرد آید
ما تم پلاس بر سر کرده ماتم کرده چاک گریبان زنند از غم شاه شهیدان جز جان قطره‌ای از خون از چشم دیده در دامن کنند ا
الیوم شقوا جیب الهنا ذبائح بنات احمد نقب الروم والنصایبا امروز کربلا چاک دامن پیغمبر
دریده شده دختران فاطمه الیمیر عزاداری زار و جمیع و فرزندی سوی فرزند اسیر گشته الیوم شقوا
علی الکهلا کلثوبان بساندها یکنب و فرزندانی امروز در دیده پرده فاطمه را در حسین در برد و بد بلیل گردن در
قسر دن فاطمه البوم ذلع من قوس جو انبه و هاج الخیل السادات الباديين امروز کوه ها
پا نوای آن بخش آمده در آن معرکه آب یافته اند و مانند سیلاب بر خاک ریخته است ای هجوم آورده بودند
الیوم قام باعلی الطف فاذبحهم فقول من بیتم او المکین امروز نوحه کنند و مرثیه خوان غریبان کربلا
غیر زینب نوا خوان در بند سرتر زینب غم کربلا الستار بدی در گلشن بگشت یزید ابن شیطان در پیچیده که آن ترسید
ل رسول عباد بین السیوف ثمن هام علی وجهه حیران ومسجون الجنة لرسول الله بوزن
شیر در صحرا بیکوه اند بعض برو افتاده و بعضی بغل در ظهر بودند یا جان فوی مادر بن الطف
فاقطعی بجلل لو لو دمع ثبت مکنی ان ارفسیم بر فزند و زبان کربلا بابت در بر جمیع الشهدا زخمه خود
و مخفی نیست که اعظم و قایع کربلا و صعب قضایای آن ذلت محنت و بلاء و فجیعه شهادت سید الشهدا
و کیفیت آن بابی غریب است که چون حلی الحسین بر جوانان عزیز اقوام و برادران و برادرزادگان بوده شهادت
رسیده بود جمع الجزیره به شهادت رسیده و غیر از زنان و چند طفل صغیر امام زین العابدین بیمار و امام
و غیر کسی ملحق نمانده بود امام مظلوم پس از شهادت احباب و دوستان تنها ماند یاری و معین کسی نماند
نفسی بسر برد که زینب خواهران نبود و آن جمله که در خانه جز خون بی تاب کرده در ذبیحه و غم چارسوی عزا بخش
زیکطرف غم اولاد و بعضی خود نیش زیکطرف غم احباب و خویش یاران شان زیکطرف غم بیمادری طفلان تشنه برادران
حیران بیکسی تو ان طفلان را سیه اهل حرم غمگین چشم با فرزندان استیر بوده میدان کربلا شمر اسب یاد
جیحمان گشته دل ز قیل امام مظلوم تنها گریان ز دست زمان قلم آمده بهار گلشن دین حاره جان گی ا
تیر به بیمار رفته به تعزیه شاه رفتم ابراهیم خوار انس بر خیمه‌ها ملک زی لا سرگشته با نوان حرم کوشه دیده
بوده دختران فاطمه تعزیه برادر خود به حسرت به عنوان غریبی و کسی زیاد دران حیران قوم ما رفته بنی امیه و همراهان
حق را آمده بسوی مقتل بر جانکه سپه کشته اند از آن دیده غبار از جدا زاد کی بشهادت رسید و برادرش را دیده

قلاده

وقع قبلک

هر دل که غم حسین ندارد دل کور است
هر دیده که بیکار گریه بود بیدار نه رواست
هر کس که گریه بیاید زغمش تشنه لب
فردا ز شفاعت هم او دور است

کی از

در بر کشید نفس پسر را که ابن علی یعنی علی اکبر ابن امام حسین بود ارزقنا و این ساعت در حرمت این زمان شد که در آن وقت غریب میان کربلا
نگاه بطرف حبیب خود نمود اهل حرم را ندید در آن وقت آهی کشید که زبان کربلا بلرزید و از حرم فرزندان دختران کی سکینه نام داشت و خواهران
و دختران بر او نمیبید شد و خود را از گریه نتوانست نگاه کرد پس انگشت از دیدهای او جاری شد سر بسوی آسمان
کرد و گفت اللهم انت ترى ما يصنع بولد نبيك فلا ابا ترى کم بعزتن پیغمبر تو را می کشند و بآواز بلند گفت
هل من ناصر ينصر آل محمد المختار هل من ذاب يذب عن ذرية الاطهار آیا دیگر یاری کننده هست که یاری
کند اهلبیت مختار را آیا دفع کننده هست که دفع کند شر دشمنان ما از عترت اطهار آیا فریاد رسی هست که ما را یاری
کند آیا فریادرسی هست که فریادرسی ما کند در روز قیامت اجر آنرا از جدم رسول الله و پدرم علی المرتضی و مادرم فاطمة الزهرا
النساء بگیرد چنین صدا آن بزرگوار بلند شد و طهارت این نوع سخنان را از امام حسین شنیدند بیکس و سر گردان
رو براه نهادند بیکس بر دستها بر فرق زدند و خروشی برآوردند و صدا بگریه و زاری بلند کردند اهلبیت حسین ع
در آن وقت نمی توانند خود را از گریه و زاری باز دارند الرجال ... که در آن وقت چه حال داشتند الا زنان زینب
و ام کلثوم بر سر و رو بر خود میزدند و بیکسی تشنگی از یک طرف زیاد کردند به ضعفهای پاره پاره برادران و برادرزادگان
در سر ایشان دستها بر سر میزدند که بدنهای بیکفن در صحرای کربلا در میان خاک و خون افتاده و از یک طرف
با حضرت برادران با یاران برابر یاری نمودند که بیکسی حیران و معطل مانده و گرد آن مبارک را بیاد دادند بی پسر کرد مقی
گمراه در میان کربلا که گذشته بودند و از یک طرف دختران بودند که حیران بیکس در صحرای ... غریب
بی کس ... و بر دستهای ایشان را که خواهند بود و الکرازی ... و خط ... طفل ... تشنگی
و تشنگی از یکطرف به خود ... ماند و از یک طرف به فراق برادران اعمام و برادر عم
مبتلا بودند و از یک طرف بدن پاره پاره فرزندان را می دیدند خود را ملاحظه میکرد و از یکطرف در فکر این جمع
که اسیری ام کلثوم و سکینه است امام زین العابدین بیمار چون پدر را با آن حال دید ... از بستر بیمار
برخواست و از خیمه بیرون دوید و دست بر نیزه کرد آغاز و ضعف و رنجوری قدرت برداشتن
نیزه نداشت و بدن مبارکش ضعیف رسید ... بر نیزه ... افتاد و با چنان حال دو جماعت ... ام
کلثوم از عقب او بیرون دوید و فریاد میکرد ... و امام زین العابدین ... گفت ای عمه بگذار
که در پیش فرزند رسول الله مقاتله کنم تا کشته شوم ... امام حسین ع ... بر در ... افتاد و گفت الله الله
ای خواهر باز گرد که نسل من باقی خواهد ماند ... ای خواهر اهلبیت ما ... ام کلثوم
او را برگرد و بر گردان ... از نسل آل محمد ... پس امام زین العابدین را بر گردانیدند و

دیگر آوردند پس امام حسین یاد فرمود که ای ... کرد اهلبیت و عورات را جمع کرد و امانت های
چند که از جد و پدرم یادگار رسیده بود بسپرد و ایشان را وداع کرد پس زنان و دختران و خواهران اطهر را فرمود
که ای ... دارم از دامن ... و طهارت ... و ... شوید
خاموش و ... صبر کنید ... و بعد از کشته شدن من موی پریشان نکنید و طپانچه بر چهره
نزنید و سینه ... و جامه چاک نزنید ... شود ... زنان ... معطل ... 5
... سیدالطف ... پاره پاره ... تمام ... الله ... لشکر
دلشکسته ... سوار کنند ... پرسد ... بگذارید
کنید ... پاره پاره ... کنید و ...
گریه منع نکنم زیرا که ... و ...
کان ... خواهید شد و از کشته شدن ... شد ... گل
... ای ... و فریاد ... 5
... الی ... کان
چگونه شرح این حکایت کنم ... الکنون ... آرزوی
... و ... کن
... و ...
... گرم
... شد
... دید
... ام
... شد
... او
... ات
... زود
که ... طفل ... وداع کنیم اهلبیت که این ... رفتاد

عباس علمدار

ق ... قو

... سکینه ...

... ام ... غریبان ...

... برون ... زینب ...

گمان مبر که به پایان رسید کار مغان · هزار باده ناخورده در رگ تاک است

و غیر او داد نکردند و گفتند ای حسین علی اصغر را خبر ده و تشنگی بیچاره را بر ما افکند ... شیر ... مادر
از تشنگی ... این طفل شیرخواره را ... هلاک ... حضرت ... فرمود ... او را ... قطره آب ... [illegible]
[illegible] پس زینب علی اصغر را آورد و به حضرت داد حضرت آن طفل را گرفت ... و گفت ... فرزند
... مصطفی ... پس سوار شد ... او را در پیش زین گرفت ... نزدیک صف ... [illegible]
رفت و آن طفل ... بر روی دست گرفت ... و گفت ای قوم اگر بر من رحم
نمی‌کنید ... این طفل شیرخواره ... [illegible]
... نظر کنید ... از تشنگی ... هلاک ... در پیش ... [illegible]
... آب ... کافران سنگدل ... جواب ... [illegible]
... [illegible]
... این کافر ... تیری ... امام حسین ... [illegible]
... علی اصغر ... [illegible]
... آن طفل ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... سکینه ... [illegible]

تراویه

[illegible]

... [illegible]
... [illegible]
... طفل مظلوم ...
... [illegible]
... السلام علیک ...
... [illegible]
... [illegible]
... الوداع الوداع ... الفراق الفراق ...
... الوداع ... [illegible]
... الوداع ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]

به میدان رفتن امام حسین علیه السلام

تمام را زنجیر طلا دستبر گشته و نظر بجانب شاه انداخت رسن بگردن آن شه نهاده ای لافت در بن بلیه
تو بر اهلبیت یاور باشی بر قتل آن یتیم بی یار و یاور باشی متاب از شفقت اهلبیت بی بوده اجی هر نفس همدم باشی
شهره بانو را چون فاطمه فرزند او جستند مولا ایده نسبت حال بزین العابدین صحرا که از تب الم اهلبیت بیمار است تو نیک ر
بدو باشی که همه دلدار است بر قتل آن یتیم بیتیم پر در باشی تا آن لشکر زنده ای و مهربان چون باشی اطفال المعصومین ظفر ز نبیر بزدو
حسن بیتیم کشته درشت بلا سکینه من کرده ما آهم و ظلم کشته سر است زده قتل آن بیتیم ستم ندیده ترا است جو رد
گشت من جنگلات عار راد تو باشی اشک بهر پسر ز دیده مراد نه ماتم الم توکلی داغدار مست بر ز عزیز دارد توادرا
که یار کار زشت شود چو جا به آن عار بی سکینه نمی اشتر تو تا قتل از آن طفل بی فریاد ممنی تو باشی مونس
بیچ پسر بکربلا که مثال تکبیر در دلشن ز ظلم بود بدان نشد از آن بیکس المه دیده بیکس بعادت آن تو رسن ستد بد
بیتیم بر دو رسی بیکس نه خواهر منی تو باد او ری خاندان مجاهد منی امروز که در آن کار سکینه بعضه المی کشیده و گفت ای جد مرولیس
تن همراه که زاده و ستم کشته شده ام کرده نمی دانم ما ها زیج بجابان غریب با آن بی نوا احد شد حضرت فرمود
ای دختر له کسی چیعنی ای باوری غم دارد که میدان کم بیغم دار آن اتفاق تن همراه که مهد زینب مظلوم آن این سخن را از امام
حسین ام ششم نشنید گفت آه این سخن دل مرا پاره پاره کرد برادرم از بیکسی تنی همراه که زاده اند بیکس سکینه
حرص کربلا کردن پدر ما ابرو دیده بگذار بر گردان حضرت فرمود که بهمان بهمات که این فیض بعید است
بس حضرت عم ته رسول خدا را بر ابر است و ذوالفقار رشته و لایت را بر خود و دین بکرد و بسم فره
بسته الشهید را به دلشتی افگنده چون غلام و چاکر از آن حضرت باقی نمانده بود که مرکب آن حضرت حاضر
نماید در رکاب او ری بگیرد لهذا فضه ز خدمت آن ذوالجناح کشید قدم عنان بسر ذوالجناح گرد او
بگو کنار قه کاتب حسام کش جبرئیل لبیک بلند زود و ماتم دیده اسرافیل دآن سر در شهیدان یعنی خواست
سوار ذوالجناح شود کشیده دست بعنان سمان ابر و لیش بچشم اشک فشان بالسه داد بر دوش آه نالم
جگر گوشه رسول عرب خطاب کرد سوی ذوالجناح که ای مرکب رسید وقت که نا سطق الغنان کردی
بمرکب که هدف تیر کو خیان کردی پس بیاری سیاد کر مرکاب کدامش سوار شد آه نظم
ای ذوالجناح بر آمد شد رفیع جناب فلک قبه ملک بود زده بران رکاب گرفت اهل حرم دور
مرکب او را کشتند بود غرز الیه نگور آه ای ذوالجناح چو سبط رسول گشت سوار بجلیند غول ز ارشم
ثابت سیار چند بید بنات و آسمان زمین که از سواران شهادت سوار شده شد دین اسرار جناب فلک
قد بنات بر او فند کشته زنده تو سو نظاره میکردند آه ناجوان جوان آن شه حرم ای جبرئیل آه شد میدان

تم د

کرد برده ز شیب جدا حضرت از غیب او روان شدند دو خواهران میگفتند ای برادر رفتی و ما بگو ترا کو اهیم دید و خواهران
از بهر رواست عباس کاش از فعلات بسر بیم و برادر برادر زاده کان میگفتند ای عم و ای تحتی کاش جد و جد
می بودند و مرا با این حال میشدید می نمودند و هر دو همزم میگفتند ای ابد و ای غریب حال یکه بیکسان لیحران میگفتند
ای مولا و اکر تباه این غریبان بیکس را بدی میسپاری هیچکس خود را بدست و پای مرکب شاهزاده افگنده
دعا و دیو زاری میکردند آه تمام خاک زمین را بسر فرق میزدند تمام ارض سما را نغم تن میدیدند یکی
بدو سر انگشتان بریدن میکرد یکی چند چای بر شه می بوسید یکی زلفان نهر ضوحیان میکند تمام خاکر زمین را به
جمع می افگندند بیکس رو بوش بر رفت زلفش چون نو دیدند آه بروش با چو آمد بگوش میفرمود بیکسان یک آه
بکار بیکس نظاره میکردند ای رسولان بیکسی جامه پاره میکردند در جوی فغان ونلان از آن الجیران
کربلا بر خواست که آن غریب بیکس حیران شده دانم طرف نگران بود معلوم کربلا نشست
شد که کسی ایچ دشمن تمیز ایند الکی ای حسن احمد نماید بس ساعتی گر لیست و گفت ای گرده غریبان
و بیکسان شما را بخدا سپردم زاد و کفیل بیست بدرجهان شما پس سر در قدم یقینی ایجان ز شوق
لقای پروردگار رجانیان بجانب آن کافران روان شد و چون بمیان بیسد آن رسید بدینگونه مار الشواد
کرد و گفت کفر القوم و قدماً فاغبوا عن ثواب الله رب الثقلین که فرشتند قوم و ارو تو اب
بر دو که خود در بر ماند شد قتل علیا و ابنه حسن الخیر کریم ابوین حقا شعم و قالوا اجمعوا
حشر الناس الی حرب الحسین شهید کرده امیر المومنین علی و ما دو فرزند او حسین را در راه خدا دادند
بس کنند لشکر ابجا کشند نامرد بی حیا مسی سه بر یم یا القوم من الناس من نار جمعوا الجمیع
لاهل الحرمین بهد داده رب اینقوم ز دو این شرم دنیا بدان بگردش کان قوم قد
ورسول الله وا در تم ساد فقدار نوا صوالکلم باحسنا جی لربنا المجید تبین پس هم شفق
شد نه بایکدیگر و حبت کرده بکشتی من از جهنه و نفور دین عهد لم یخافوا الله فی سفک
دمی بعید امیر قتل الکافرین ان تر سنه از قدنه که قول برا امیر زیرا که عبد الله
زیرا که بهم سر عبدالله او بر دو کافر میکردند و ابن سعد و نعمان غزوة الحنوید کوف الفا
طلبین لا اجنبی کان منی قبل ذا خیر تحت بخفیا النبی یا لعلی الخیر من بعد النبی
الف نعم الوالدین دیسر سعد از قهر و غضب بر مرتضی و مردمیت متواتر ما شد با سال پی در
په بود آن اتقصی ارمنی سر شد و با شد عکر فر کرد ال پدر ام امیر المومنین جد سید المرسلین

خیرة الله من الخلق ابی ثم امی فانا ابن الخیرتین بهترین خلق الله پدر منست و مادرم پس منم فرزند
دو بهترین برگزیده پروردگارم فضة قد خلقت من ذهب فانا الفضة و ابن الذهبین منم که نقره از
طلا هم رسیده ام یعنی منم نقره فرزند دو طلا من له جد کجدی فی الوری او کشیخی فانا ابن العلی
العلی کیست که از مردم که جد او مثل جد من باشد و یا پدر او مثل پدر من باشد پس منم فرزند
دو علم هدایت فاطمة الزهراء امی و ابی وارث الرسل الاعلام الثقلین مادر من فاطمه زهرا است
و پدرم وارث پیغمبران [illegible] ان جدة الذی علی المرتضی هادم الجیش مصلی القبلتین
پدرم [illegible] و [illegible] کننده کافران [illegible] کننده در هر [illegible] باسید المرسلین بعید و
الدنیا [illegible] یعنی [illegible] علی القبلتین [illegible] بر [illegible] بودم
در [illegible] [illegible] یعنی [illegible] الوثنیین [illegible] که [illegible]
[illegible] مشغول [illegible] بودند [illegible] و جعفر ذهب الله له جناحی
[illegible] که عم او مثل عم من جعفر [illegible] و [illegible] کرامت [illegible] کرده است
[illegible] الرسول المصطفی و علی الورد یوم الحلفاء
[illegible] بعزت [illegible] پس آن [illegible] داد
و [illegible] لشکر مخالف [illegible] از [illegible] و [illegible] بر [illegible] و گفت
کما ابن علی الطهر من آل هاشم کفانا بهذا الحسینی الحق منم فرزند علی طاهر و مطهر
[illegible] اکرام من مصطفی و نحن
سراج فی الارض [illegible] رسول الله [illegible] و ما نور [illegible] بر [illegible]
[illegible] و فاطمة امی من سلالة احمد یعنی [illegible] ذو [illegible] جعفر
مادرم [illegible] فاطمه [illegible] که [illegible] کرامت
[illegible] و نحن [illegible] الحوض [illegible] بکاس [illegible]
[illegible] ما لیس ینکر [illegible]
رسول الله [illegible] و [illegible] فی الناس
الکرام [illegible] یوم القیامة [illegible]
[illegible] در قیامت [illegible] پس [illegible] زنده ببخشند

از شیکا ۴۲

حقیقت

الحسینی

نقل

فنسقی و لو دعنا

بخیر

دلبر باز

و شب [illegible] آورده [illegible] آورده و [illegible] اقرار [illegible] رسول [illegible] اعتقاد آورده اید و
[illegible] روز قیامت [illegible] و [illegible] محمد مصطفی ام آفرینش فرزند پیغمبر خدا ام آفرینش
مادر منی [illegible] مریم [illegible] آفرینش پیغمبر [illegible] مرات [illegible]
[illegible] آفرینش پیغمبر [illegible] فاطمه [illegible] آفرینش
پیغمبر [illegible] که [illegible] و [illegible] گفته است حسن و حسین
[illegible] جوانان بهشت آفرینش منم فرزند فاطمه دختر پیغمبر [illegible] که [illegible] فاطمه را اذیت رساند
مرا اذیت رسانیده و هر که مرا اذیت رسانید خدا را اذیت رسانیده [illegible] فاطمه [illegible]
[illegible] محمد [illegible] آفرینش [illegible] رسول است [illegible] من [illegible]
است که در [illegible] آفرینش [illegible] پیغمبر [illegible] سید الشهدا
است که [illegible] آنکه فردا قیامت [illegible]
[illegible] از برادران و فرزندان [illegible] مرا [illegible] کشتن [illegible] برای
[illegible] مرا [illegible] اطفال [illegible] برادرم [illegible]
[illegible] زنان و طفلان [illegible] از [illegible] آب [illegible]
[illegible] است که در [illegible]
[illegible] برادران [illegible] دوستان مرا
[illegible] شهیدان کربلا [illegible]
[illegible] یاوران [illegible]
[illegible] نوشته [illegible] تشنه [illegible]
[illegible] که [illegible] شب [illegible] روز [illegible]
[illegible] بر [illegible] مرا [illegible] بزرگی [illegible]
[illegible] لشکر [illegible] دیگر [illegible]
[illegible] از [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] لشکر [illegible] سپاه [illegible]
[illegible] لشکر [illegible] شمردن

ذی الجوشن و شبث بن ربعی فریاد برآوردند که ای پسر ابو تراب تنها بر خود در میدان مکن تو جان تیر اندازان بریم مبادا بر تو بعض
کن تا از این مهلکه خلاص شوی و الا در آن حال خواهی بود تا از تشنگی هلاک گردی و حضرت فرمود جواب ایشان
بعید است که من با شما بیعت کنم و چون ابن سعد لعین گریه در رفت لشکر را بر امام انداخت اینها را تو رسید دارد
قلب لشکر بیرون تافت و گفت مگذارید که پسر ابو تراب سخن گوید و زنده و او را تیر باران کنید فقطعا
بکن بر آن حضرت تاختند پس شجاعان و چهار هزار از لشکر بیرون بیکار در جنگ حضرت مبغوض شدند و
حضرت بحمله مبارز ستادند و از هزار تن صد و پنجاه نفر تا طرف بحمله فرستادند و بعضی کشته شدند بجروح و زخمهای
کاری برخورد و دیگر کسی جرأت نمی‌کرد که بحرب آنحضرت بیاید پس آفتاب سعادت ارشاد در برج
اهلبیت رجعت کرد که هر لشکر حمله کند ناگاه گرد و غبار رسید آمد و مقارن آن حال شخصی حبیب
با شکلی عجیب نشسته بر ذوالجناح پیدا شد بنزد امام حسین آمد و گفت السلام علیک یا ابا عبدالله و علی جدک و ابیک و علی امک و اخیک
حضرت جواب سلام او را باز داد و گفت ای سعادتمند تو کیستی که از کجا آمدی و در چنین وقتی بر مظلومان
رحم کردی گفت یا ابن رسول الله منم جعفر جنی پدرم و جدم از شام و دانم مرا
زعفر نامند بطلب دینی و لشکر جنی در این بیابان بر در دولت حضرت در سرا الحکم آمده قبا نمودم
خدا الحق در سلاله سالفت پدر مرا ایشان امیر ساخت و از پدر مرتبه امارت بمن رسیده حالی
امیر در فرمان منند و دستوری بفرمائید تا لشکر جن بیاورم و دمار از این قوم بیچاره برآریم حضرت فرمود ای زعفر خدا
ترا اجر نیکو دهد مرا حاجت به یاری شما نیست و گفت خدا مرا باید ای مرا خاتم که به خاتم ایشان رسیده دارم و
باشیم حضرت فرمود جزاکم الله خیرا ای زعفر دلم از دنیا سیر شده و از سر دنیا برخاسته و کار شهادت من
در عالم الملکوت دیده‌ام که مرا از آن مخالفت باز دارد که دو خواهیم رسید تو از برای رضای من حد و در گذر
زعفر باز گشت و نیز مرویست که در آن وقت ملکی بسیار از آسمان فرود آمدند و از حبیب که رحمت الله بر رسول الله
حال شما دیده ایم ما از پی امداد شما آمده‌ایم و اگر حکم فرمائی همه ایشان را نابود کنیم حضرت
فرمود بگذارید که فرمان خدا چه میکند که من از اینها گذشته‌ام و دیدم که ما آخرت در پیش
خوب بیند که وقتی مرا در رسیده و جمعی فرمود که با حسین آن الکبر قد دعاک ان تجالد مقتول
سلطی یعنی ما فعلت فخضبا الشیب من بو حامی ثقالت ارضیه فداهو الحمد کند الشهید کشته
دکوزدی مشغول بند و بخوانده که یا سیدی ازجوان خطاب بیند و از ترا و ابیه بربود ببیند دفن
نشان آن بر رهی حرمت منابلی علی الجناب الجلال و خواسته است که حرم ترا اسیر کنند و بشتر
۱۲۳

سوار کنند و شهر شهر و در بدر بگردانند و دیر جلسه‌ها و قدر اهلش کنند پس آن گروه جنیان و داع کردند و رفتند و حضرت
طلب مبارز نمود از لشکر ابن سعد کرد که هیچ کس از ایشان آن جرأت نکرد و هر چند امراء آن لشکر را تحریص جنگ کردند
فایده نکرد پس حضرت حمله کرد و سپاه از ضرب تیغ او بیرون شدند و چون برسید بر آن جای عباس علی
دور شجاعت مشهور آفاق بود و صفت شجاعت او در رشادت و یکی از برادران امام حسین بود
سپاه دشمن از قوم بر جست و از یکی جانب شده بود که چهار فرسنگ حیله کرد و بر آب شد پس سلاح بر خود آراسته
در آب آمد و گفت امام حسین که آمده و چون لشکر ابن سعد او را در مقابل امام حسین دیدند
شد تعرض کشیده و صورت امام حسین دیده کرده کردند که چون آن ملعون بنزد امام حسین آمد
بانگ بر او زد و گفت ای ملعون تو مگر بر من رحمت کردی که چنین تو گستاخی کنی و جواب نداد و در قلب و
شاه زاده کو حضرت رضی الله عنه و گفت هر کرا مدد او نیابد بمیدانیم کرد پس حضرت او را گفت
و چون تشنگی بر او غالب شد بنوعی که خط فرات کرد بسر ملعون بانگ بر لشکر زد که نگذارید که عباس
خود را بآب برساند که اگر قطره آب بیاشامد یکی از ما زنده نگذارد و پس چهار هزار کافر سر راه آن
حضرت را گرفتند حضرت تیغ کشید و در میان آن کافران افتاد و از گرد تیغ آن سرور کافران را
آن کافران را مانند برگ خزان میریخت و ابیات مراتب بنات النعش متفرق ساخت و خود را
بلب فرات رسانید و در دل حضرت حمیان آب راند و خطاب کرد که انت عطشان و اخیه لا ذقت
الا و حضرت شربت بر تو نشیند و ... قسم که من آب نخورم تا آب نیاشامد ذوالجناح انی اکلام را
از دهان شنید سر خود را از آب بلند کرد و انتظار میکشید که اول آنحضرت تشنه لب آب بیاشامد
حضرت که این دید فرمود تو آب بخور من نیز بخورم کفی پر از آب در دست گرفت که بیاشامد ملعونی فریاد کرد که ای
حسین تو در آب میگذری و ... لشکر بی نان و اهل و خیمه‌های حرم را غارت کردند چون مقدم بر فرمان نشنوید
دست آن خورده آب ... حوض کوثر است بر آن شد و نظر نمود ابرار ... و رو بخیمه‌ها روان شد و با خیمه گاه
رسید چهار صد نفر از آن کافران بر آن شربت چشیده بود و که ... را اغراق افتاد چون بخیمه گاه رسید
دید که آن جماعت نمانده و آن سعید را محکم گرفته بودند و دانست که حکمت رو بست چنانکه آن لب
دو زخ را بر آن شراب بجنگ کشیدی آنحضرت با دیگر اهل بیت رخصت با دو داع آخرین دیدار باز پسین
نمود و گفت ای برادر گرامی ... در آن اسیران ... دلم چاره برسم کشید و اعاده بعینی شربتی ابا جا بود
دم بیرون ریخت میکند دیگر شما را مرا ... و ... داد و رفت و بر آسب برون داد داد و خط

داد و فریاد جانی گفت **نظم** بیا جانا [illegible] که تیغ از استخوان بگذشت آب فرق [illegible]

[illegible]

[illegible]

جمعی کثیر را بجهنم فرستاد و هر جانب که چند حمله آن کرده مانند [illegible] و تیغ داد [illegible] پس خود را

بر قلب لشکر زد و چون شیر غران با تیغ بران در میان لشکر اشقیا [illegible]

که اولاد رسول الله [illegible]

[illegible] لا حول و لا قوة

الا بالله العلی العظیم [illegible]

[illegible]

منقولست [illegible]

[illegible]

منقولست [illegible]

[illegible]

برداشت که خون از زخم سر منورش بر روی مبارک می‌ریخت که ناگاه تیر زهرآلوده که سه شعبه داشت آمد بسینهٔ نازنینش که مخدوم
البریه نشسته و در آن حال گفت بسم الله و بالله و فی سبیل الله و علی ملة رسول الله و تیر را کشید خون مانند ناودان جاری
شد و بکف مبارک خود آن خون را بگرفت و بجانب آسمان افشاند و یک قطره از آن بر زمین باز نگشت و دیگر از آن خون
گرفت و بر سر و روی خود مالید و فرمود الق الله تعالی و جدی و انا مظلوم متلطخ بدمی بعد از آن فراهم کرد
بر روی و رخسار مبارک خود مالید و گفت اینچنین مظلوم باشم و بخون خود خضاب کرده باشم و حال خود باز نمایم گفت و چون ضعف
بر حضرت مستولی شده بود دیگر طاقت سوار شدن نداشت بهمانا آن خلاصهٔ ایجاد و مقتدای فرق عباد پا از
رکاب کشید و بر زمین کربلا افتاد **نظم** بلند مرتبه شاهی ز صدر زین افتاد ؛ اگر غلط نکنم عرش بر زمین افتاد ؛ شفیق
روز قیامت نجات کرد مسکین کو ؛ ز زین جانب پیاده ... ایمن کرد ؛ و ... در آن وقت زینب که بلا از
بهت بر خود لرزید و جامه ... بر خواست که بهر ... سر زد ؛ فغان و زاری ... یا رسول الله
... یا رسول الله ... ؛ ... یا رسول الله ... و ... یا رسول الله
بغیر از حسین دیگر فرزندی ... یا رسول الله ؛ ... یا رسول الله ...
... یا رسول الله ؛ ... یا رسول الله ؛ ... یا رسول الله ...
پشت ... یا رسول الله ؛ ... یا رسول الله
... یا رسول الله ؛ که در آن وقت زینب دیگر ...
... **نظم** ... آن تشنه لب ... پاره پاره
... زمین ... امام
زمین ... کرد ... در آن وقت ... آنحضرت ...
... قوم ...
... ای ... فاطمه ای ... از
میان ... آمده ... الشهدا ... کربلا
... بر زمین ...
و بر زمین افتاد ... در آنحال
عمر سعد ملعون ... گرد ... ای پسر سعد تو خود ...
... ملعون که او را ...

کفتند

گفتند می آمد ... که ... عبد الله پسر امام حسن که طفل ...
بر روی ... عم ... زینب ... عبد الله ... اختیار
... شمر ... خود ... العم
... الجنة ...
... ملعون ... را ...
عبد الله ... دست او ... آن طفل ... قطعه ... از بدن
جدا گردید حضرت آن طفل را در بر گرفت و فرمود ای فرزند ... ساعت ... بجد و پدر و اجداد خود
ملحق شوی ... آن طفل ... شهید شد ...
... حضرت ... بود ... و ... قتل
... قیامت ...
خون ... آل محمد ... **مرویست که در آن وقت**
شخص نقش ... آنحضرت آمد و ... حضرت ... بر ... کشته ... من ...
... رسول
... امام
... کشته ... سعد ... سعد گفت ...
... آمده ام ... خود ...
... آن ... زدند ... ذات
... یا رسول الله گواه باش ...
... قیامت ... شهیدان ...
بر حضرت ... دل ... کشته ...
... شهادت ...
پس ملعونی ... آنحضرت ...
و چون آنحضرت ... زینب ... بر آورد
که ... پاره پاره ...

در جواب سعد گفت ای پسر سعد فرزند رسول خدا را میکشید و تو نظاره میکنی در آنوقت آب از دیده او روان گشت
سنگدل جابر پس شمر ملعون بانگ بر آن کافران زد که چه انتظار میکشید چرا کار او را تمام نمیکنید پس آن کافران
بر سر آن سرور عالمیان هجوم آوردند و حصین ابن نمیر تیری بر دهان مبارک آنحضرت زد که از تشنگی پاره خون شد و ابو
ایوب غنوی تیری بر حلق مبارکش که حلقش نشکافته بود زد و زرعه ابن شریک ضربتی بر دست شریفش زد ملعون دیگر ضربتی
بر دوش مبارکش رسید و سنان ابن انس نیزه بر سر و دو ضربت بزد که او را از زین بر زمین انداخت و خولی ابن اصبحی نزدیک رسید
که سر او را جدا کند دستش بلرزید و جرئت نکرد پس عمر ابن سعد فریاد کرد و گفت ای شبث بن ربعی الشهید کند
نامرد جابر نزد شمر گفت این کار منست پس آن ملعون نزدیک آنحضرت آمد در وقتی
بهوش آمده بود بر سینه مبارک آنحضرت نشست حضرت دیده باز کرد و گفت تو چه کسی گفت شمر ملعون ذی
الجوشن حضرت فرمود مرا میدانی که کیستم گفت حسین ابن علی و مادر تو فاطمه و جد تو مصطفی است گفت با وجود این
مرا میکشی گفت بلی حضرت فرمود از برای انعام الهی گفت باری یک قطره آب بده مرا میکشی یک قطره آب بده آن ملعون
گفت هیهات هیهات والله لا ذقت قطرة قطرة من الماء حتی تذوق الموت غصة بعد غصة هیهات بخدا
قسم قطره از آب نخواهی چشید تا شربت شهادت نوشی حضرت فرمود که دامن زره از روی خود برگیر تا ببینم
روی خود را برهنه کرد حضرت دید که دندانهای او چون دندان خوک از دهانش بیرون آمده حضرت فرمود
این یک نشانه جدم پیغمبر فرموده بود پس فرمود که سینه خود را برهنه کن چون جامه از آن برداشت دید داغ
برص دارد حضرت فرمود این نشانه دیگر صدق باشد رسول الله تو کشنده منی ای شمر پس حضرت
فرمود امروز چه روز است و چه ساعت است آن ملعون گفت امروز روز جمعه است گفت امروز
روز عاشورا است و این ساعت وقت نماز جمعه است حضرت فرمود در این ساعت خطبه و
امت جدم بر بالای منابر خطبه میخوانند و نعت جد بزرگوارم بر زبان میرانند و تو با من این
معامله میکنی ای شمر رسول خدا روی بر سینه ام گذاشته و تو بر آن نشسته و دهان بر حلق من
داده و تو او را تیغ میرانی و بدانکه روح زکریا مظلوم بر طرف راست منست و روح یحیی معصوم
بر جانب چپ منست در آنوقت تیغ کران سینه چون به نهایت رسیده بود که از غایت عطش
زبان خود را بیرون آورده بود در آن وقت که جبرئیل خبر قتل آن مظلوم را به عرش رسانید و گفت
پروردگار را فرمود که حسین در راه من شهید شود بشرط رضای او مرا شفیع گناهکاران
امت گرداند و گفت این شفاعت بخشید در آنوقت روی بدرگاه خداوند کرد و آورد و گفت

خداوندا

خداوندا شیعیان بعهد خود وفا کردم تو الله بر عهد خود وفا خواهی کرد السلام حسین دل خونشده از تیغ بعهد خود وفا کن تا بعهد
از گناهکاران شیعیان شهید بر بخشم که نور امام حسین گفت الهی طابت الموت حال دیگر مرگ بر من
گوارا است آه واویلاه واحسیناه پس شمر ملعون خنجر در دست گرفت از گردن مبارک آن مظلوم گرفت و شمشیر
خود را بر حلق مبارک گذارد و بشکافت والله لا حول ولا قوة الا بالله انا علمنا انک ابن رسول الله و حبیب
الناس لکن ابا محمد قسم که ترا میکشم و میدانم که فرزند رسول خدا و جده ام بهترین مردان از شبیب بدر و مادر
آنحضرت فرمود واجداه و امحمداه و ابا القاسماه و ابتاه و اعلیاه اقتل عطشانا و حبیب رسول الله
تشنه کشته میشوم و جدم محمد المصطفی است و اقتل عطشانا و ابی علی المرتضی و امی فاطمة الزهرا و کشته میشوم
و جدم شیر خدا است و مادرم فاطمه زهرا است سر مبارک او را از بدن جدا کرد انا القمر و انا البدر المنور
در آنوقت زمین کربلا بلرزید و آسمان طپید و فلک و ملکوت آمد و اهل سماوات بر آمد و صدا
از زمین متفرق شدند و در و دیوار آسمان نوحه کنان کشته شد و همه جوی خون بر آورد و عجایب و غرایب از دریا بروز
افکنده شد و در آنجا رعد و برق نمودار شد و سنبلان در نواحی کربلا و آسمان تیره و تار گشت و برق و رعد بر آسمان
بسوی گشته شد عالم تاریک شد و ماهی در دریا از بیم یکدیگر گذشتند و حیوانات جنگلی عذاب الیم بر زمین نازل شد نظم
زمین بلرزید و سایه سپهر شد بی‌تاب فرود شد علقمه افتاد در جهان خراب حسین تشنه لب ایشان بر زمین شد ز خشم
اهل زمین چون سپاه کربلا شد همه شد در شب آن روز سیاهپوش نمود که آفتاب جهانتاب بی‌سر شد
نمود زبس که تاریک شد از سیاه آسمان و زمین تیره گردید از دود آه ماتمیان آه و اعلیاه نظم چون آن خلق
تشنه او بر زمین رسید چو شد از زمین جنبیده که زلزله بر عرش رسید فرو دیگر شد که خانه ایمان شود خراب
از بس شکسته شد که بارگاه دین رسید تخت بلند او چو خیمه بر زمین نزدند طوفان ز آسمان غبار زمین
رسید بار الها بعقبا چون هزاران پس شد گرد از زمین بر فلک ز مغرب رسید یک بر رجا بر در خیمه کرده
بنیاد شد چون این خبر عجیب گردون نشین رسید بر عرش فلک زلزله چون نوبت فرودش از از بیم ملکوت
و روح الامین رسید گرد این فیض و رسم خلط که آن عبارت دامن جلال جهان آفرین رسید همت
انفعال گرد بر دامن الهی از و در دل هیچ دل نیست بجلال مجلس پانزدهم در
پانزدهم در بیان از وداع کردن حسین بسم الله الرحمن الرحیم بعد از شهادت امام حسین در کربلا رود داد از
رفتن خیمه‌ها به خیمه که الحمد لله الذی انزل الحدید فیه باس شدید و منافع
ف مبادین الکرب و البلاد و اهل الاحبار فی حومة التحیة

والابتلاء ورفع درجاتهم في جنات الاعلى ونصب الوعيد من تبعهم في مرضات وشهد ان لا اله
الا الله وحده لا شريك له رب الارض والسماء وان محمدا عبده ورسوله ارسله الا
الارشاد الهدى وان عليا ولي الله وسيد الاوصياء اللهم صل على سيد الانبياء
وعلى ذكيا واشرف الانقياء فخر الحرم والبطحاء واشرف بريته ابوالقاسم محمد بن عبد
الله وصل على سيد الاوصياء والمدرج في السماء سيف الله وولد الائمة النجباء ابوالحسن
علي المرتضى وعلى زوجته البتول العذراء ام الائمة الحوراء فاطمة الزهراء وصل على معدن الا
سرار والعارف بخفيات الاشياء الامام بالحق ابي محمد الحسن المجتبى والقتيل بسم الا
شقياء وصاحب الرزية العظماء وريحانة رسول الله وثالث شرط لا اله الا الله ا
الحسين المظلوم ابي عبد الله وعلى تسعة الائمة الاطهار الاخيار وسادتنا الاخيار
الكرام عليهم افضل التحية واكمل الثناء عظم الله اجورنا بمصيبة سبط المصطفى وابن المرتضى
فلذة الزهراء مصيبة ما اعظمها واعظم رزيتها في الاسلام واجل بليتها في الانام مصيبة بكت
منها الارض والسماء وسقطت منها الطيور في الهواء مصيبة النوم منها ركن الدين وتهدم
منها اساس اولياء الله الموحدين وحزن منها سيد … العالمين وضج منها … الانبياء و
المرسلين فوا عجباه من مصيبة بكوا بها عين الرسول واحرقوا بها الفواد البتول آه من الابدان
المطروحة على الارض العارية آه من الرؤس المشهورة على الرؤس الا … آه من العيون الباكية
… آه من الاجسام العارية آه آه من الاكباد والعطشة بنفسي طريحا … دیار
… الحیاء دعا الجسم مجدلا … حسین … دور از دیار خود مانده …
خاک آلوده … کربلا … بنفسي … السبط … حول … حاسرات
… جانم … حسین که … رنگ … کربلا …
… زین العابدین …
… سکینه یا ابتاه … سکینه … حسین …
… این چه …
و زینب … زینب …
… مصطفی …

محمد …

مقتول … بزرگوار … شد … بجهت خود …
… کربلا … یا حاسرات … ابن الحسین
مغلولا … اسیران کربلا … زین العابدین … زنجیر …
… الطاهرین … بارض الطف … سرها …
به نیزه … شهید … حسین … کربلا … علیه
الصافنات … الوحش … الطین …
… شهید …
… زهرا …
… فاطمه زهرا … مصیبت است
… رسول …
… حسین …
… کشته …
… این مصیبت است … دین و ایمان …
… فرزند رسول …
نیست … مصطفی … زهرا …
حسین … شهید … کربلا …
اسیران … اضطراب …
… فاطمه زهرا …
… شهیدان …
… شهید … کربلا …
…
… رسول خدا
…
…
منع نتوان کرد …
بالاست … شهیدان است نظم …
دل …

دیگر بردن سینه از داغ بار چند اهل بیت و بسیار حسرت گذاشته که در هیچ خانه اندرون دگذند تا در نفسی
خانه اجابت نشد از شرم چون که بجشر ایستند کوفیان فریاد از آن چونکه بر اهل بیت زنند ابا کدام کوی شرا حاجت
بشنیدن این محنت تواند بود و کدام دیده از عهده اشک ریزی این مصیبت بیرون تواند آمد که از حضرت
آن تشنه لبان بکربلا بجز از حضرت آن تشنه لبان بجوش شد و از آن سنگدلان بجزه در جزو در آن که غیرت نکشد ازان
غم نخورد شد **در روایت معتبر وارد شده** که به محلی که اهل بیت را بر پیشانی کرشند و ازانجا کوچ کرده چنان بودند که شهدای
کربلا را در نیزها نموده زنان جنی در آن وقت نوحه گری موافق با زنان بنی هاشم کرده اهل بیت نقل کرده اند که
دفن لشکر ابن سعد سرهای شهدای کربلا را بر داشته و روانه کوفه شدند تا خبر دار شدیم که بکربلا رفتیم شنیدیم که
سر ببریدم و در آنجا افتاده و نوحه و زاری شنیدیم و کسی را نمی‌دیدیم و آن نوحه و زاری جنیان بوده و هم طایفه بنی طی
نوحه و زاری جنیان را شنیده و در بعضی کتب مذکور است که یکی از ثقات میگوید که شخصی از قبیله بنی طی گفتم که
[illegible] است که شبی نوحه و زاری جنیان را بر امام حسین علیه السلام شنیده گفت آری هیچ آزاده و بنده از این قبیل غریب
نوحه جنیان را بر حسین شنیده باشد گفتم بخوان اسم از تو بشنوم و نوحه را که تو از جنیان شنیدی گفت من از ایشان شنیدم
که میگفتند مسح الرسول جبینه فله بریق فی الخدود ابواه من علیا قریش و جده خیر الجدود حضرت رسول صلی الله علیه و آله دست مبارک بر جبین او کشیده
مسح [illegible] آن امام از بس که اثر [illegible] بود و ابواه من علیا قریش
و جده خیر الجدود در [illegible] **صفوان جمال** نقل کرده است
که با تفاق [illegible] جعفر صادق علیه السلام از مدینه بجانب مکه میرفتیم در موضعی از مواضع [illegible] اثار واقعه
از رفته انوار ان برگزیده گردگار مشاهده نمودم و گفتم یابن رسول الله
الله [illegible] گفت ای صفوان اگر بشنوی آنچه من میشنوم [illegible] و [illegible] تا بخواهد داشت از
خاطر [illegible] گفت ای صفوان اگر بشنوی آنچه من میشنوم [illegible]
اینکه از [illegible] سئوال [illegible] عرض کردم [illegible] که شما بشنوید گفت گریه و زاری ملائکه و جنیان بر
حسین [illegible] بر فرق ایشان بر آسمانها و [illegible] و صلوات بر او کرده باشد و صفوان
ای صفوان [illegible] که این [illegible] و شراب و خواب بر او کرده باشد
امام محمد باقر علیه السلام فرموده که جن و انس و وحوش و طیور بر مظلومی حسین گریستند [illegible]
کوهها [illegible] شد و ملکی از ملائکه فرود آمد بر در بارگاه نازل شد و بالهای خود را بر روی
آسمانها [illegible] و گفت یا اهل الهدی و النبوة [illegible] ان فرخ الرسول [illegible] ای اهل دنیا

تابعان

جامه‌های ماتم بر کشید و خاک مصیبت بر سر نمایند که فرزند رسول خدا در زمین کربلا شهید شد و آنچه ازانا اثر
معلوم میشود که مصیبت امام حسین علیه السلام در آن ولایت بیز [illegible] نقل کرده که در بعضی از بلاد روم
در کوهی صورت شیری است از سنگ و در هر سالی چون روز عاشورا شود از دو چشم آن شیر دو چشمه خون
جاری میشود تا شب منقطع نشود و مردمی که در حوالی آن سکنی دارند در آنجا جمع میشوند و تعزیت
اهل بیت دارند و نیز نقل شده که در وقتی که لشکر ابن سعد اهل بیت و سرهای شهدا را بشام میبردند
در اثنای راه چنین نیز [illegible] امیر موصل فرستادند که شهر را بیارایی که سر امام حسین و سرهای برادران
و فرزندان و یاران او با اهل بیت او میرسند و بلوکه هر روز بطرب و شادی مشغول شوند امیر موصل چون این پیغام
را شنید از غدا [illegible] بود و با اهل موصل گفت اگر با مرتکب چنین امر شویم البته عذاب بر ما نازل خواهد
شد پس با یک منزلی از شهر دور بود [illegible] فرستادند که ایشان داخل شهر شوند
موصلیان [illegible] متفق شدند و چنان کردند و لشکر را در یک فرسخی شهر فرود آمدند و در آنجا سر آنحضرت را
بر سنگی نهاده بودند و قطره‌ای از خون آن سر مبارک بر آن سنگ چکید و هر ساله در روز عاشورا
از آن سنگ خون تازه بجوشید و شیعیان از اطراف و جوانب بدانجا جمع شدندی و مراسم تعزیت
بجا آوردندی و آن سنگ همچنان بود تا زمان عبد الملک مروان تا مروان آن سنگ را از آنجا
برداشتند و دیگر کسی از آن سنگ نشان نداد و اما در آنجا گنبدی ساختند و آن مشهد نقطه نام کرده اند
و هر ساله در دهه محرم مردم بآنجا میروند و تعزیه دارند و تحفه نمایند که هر کس حتی دعا و حشر و طرد
مسیح و [illegible] بر سر کوه آن در تعزیه امام حسین گوهری نمایند و در نوحه و زاری برادر خود داری
کنند کسیکه [illegible] بسیار لوای محبت او را برافراشته خود را از جمله شیعیان او حساب کند محبوب
داشته باشد بلکه گوشت و پوست خود را در بر او [illegible] باید که بر دوستی او در متابعت
ایشان سعی کرده‌اند و دوستی اهل بیت در رگ و ریشه جا کرده و ما [illegible] علی المرتضی در
جان و دل او جا گرفته چگونه در نوحه و زاری خود داری نمایند و دعا و ثنا تمام حاضر شیعیان
علی در ایام مصیبت فرزند برگزیده او در گریه کوتاهی کنند و خود را از ثواب جزیل محروم نمایند
اما کدام ظالم است که ابرار با گریستن امام حسین برابری نماید و کدام [illegible] که خواب او
نا [illegible] مصیبت او میسر گردد و مروی است که در ایام محرم دعبل خزاعی بخدمت حضرت
امام رضا علیه السلام رسید و در وقتیکه آنحضرت نشسته بود و اصحاب او در دور او حلقه زده بود و حضرت

حضرت پس بسیار محزون و شکسته خاطر بودند همین که دعبل را دید او را بسی نیکو و تعظیم و اکرام کرد و فرمود مرحبا بنا
من ناصرنا بیده و لسانه خوش آمدی ای یاری کننده ما با دست و زبان خود فرمود ای دعبل میخواهم شعری در ماتم
جدم ابی عبد الله بخوانی ای دعبل هر که مصیبت ما را یاد کند و بگرید و یا بگریاند اجر او با خداست هر که بگرید او در
مصیبت جدم حسین ماتم شود در فردوس اعلا با ما محشور شود پس حضرت فرمود پرده نصب نمودند و اهل حرم
را امر کرد که بر پشت پرده آمدند و دعبل گفت که آن شعری که در مصیبت حسین است پس دعبل شروع بگریه و گفت افاطم
لو خلت الحسین مجدلا وقد مات عطشانا بشط فرات ای فاطمه اگر خیال کنی تو پسر خود که حسین با لب
تشنه در کنار شط فرات شهید شود و دیدن او در زمین کربلا افتاده باشد اذا للطمت الخد فاطم عنده
واجریت دمع العین فی الوجنات هر آینه بزنی تو رخسار خود را و صورت خود را میخراشید و اشک خونین بر
رخسار خود جاری میکردی ... و رخسار از خون حسین که پسر فاطمه در زمین کربلا آن
چنان بگریستی که ... افاطم قومی یا ابنة الخیر واندبی
نجوم السموات بارض فلاة ای فاطمه برخیز ای دختر بهترین خلقان بر خیز و گریه کن بر ستاره گان در زمین بی آب
کان که ریخته شدند بر زمین کربلا قبور بکوفان واخری بطیبة واخری بفخ نالها صلوات
و از فرزندان رسالت قبور ... در فخ است که در قرب مدینه واقع است اما قبور و حکایات
ایشان ... قبور ببطن النهر من جنب کربلا معرسهم فیها بشط فرات و قبور جمع
از اهل بیت رسول الله در عراق است که در جنب کربلا واقع است و بار انداز ایشان در کنار
شط فرات بود توفوا عطاشا بالعراء فلیتنی توفیت فیهم قبل حین وفاتی شهید شدند
به بیابان ... تشنه بودند ... در میان ایشان بودم پیش از اجل من
... وقبر ببغداد لنفس زکیة تضمنها الرحمن بالغرفات و قبر دیگر
در بغداد است و آن از نفس پاکیزه است که ... از جمله دوستان و دوستان
... حضرت امام رضا علیه السلام فرمودند که این شعر را منم داخل کن وقبر بطوس یا لها
من مصیبة الحت علی الاحشاء بالزفرات و قبر دیگر در طوس است ... از مصیبت او
ناله های ... و ... دعبل سوال کرد که آن قبر کیست حضرت فرمودند آن قبر منست که
... الی الله اشکو لوعة عند ذکرهم سقتنی
بکاس الثکل والفظعات شکایت میکنم بسوی خدا ... در نزد یاد کردن ایشان را

اذا فخروا یوما اتوا بمحمد وجبریل
... والقرآن والسورات ... که ... محمد ... و قرآن و سوره های
... ملامک فی اهل النبی فانهم احبای ما عاشوا واهل ثقاتی ... رسول
... فیا عین بکیهم وجودی بعبرة
... فقد آن للتسکاب والهملات ... گریه کن ... رسید
... بنات زیاد فی القصور مصونة وآل رسول الله منهتکات
... وآل زیاد فی القصور مصونة وآل رسول الله فی الفلوات
... دیار رسول الله اصبحن بلقعا وآل زیاد تسکن الحجرات فانه رسول الله
... وآل رسول الله نحف جسومهم وآل
... زیاد غلظ القصرات ...
... وآل رسول الله تدمی نحورهم وآل زیاد ربة الحجلات ... رسول
... وآل رسول الله تسبی حریمهم وآل زیاد
... آمنوا السربات ...
... سابکیهم ما ذر فی الارض شارق ونادی منادی الخیر بالصلوات ... کریم
... وما طلعت الشمس وحان غروبها وباللیل
ابکیهم وبالغدوات ... بر ایشان ... طلوع و غروب باشد ...
... بعض
... از شهادت ... الشهداء ...
... شهیدان ...
... امام حسین ...
... شد ...
... شروع کرد
... گفت ...

بلند قسمی که ... حضرت رسول ... گاهی نظر با سر ... میکند و گاهی نظر بر جای ... میکند و زمانی ملاحظه ...
... کنند که اهل زمین ... و بعد از زمانی ... شد و ذوالجناح ... در میان میدان ...
شد و نعره زنان ... از هر طرف ... در میان ... فریاد کنان
میکرد ... امام ... شهیدان رسید ...
... شهید شده ... سر ... شاه ... کی
... نظر ... آن شاه ... میکرد ...
... اول ... شهیدان ... اول ... بعد از آن ...
... سر ... آن جناب ... زنان ...
[illegible]

[illegible]

کنند پس آن قوم [illegible] بخیمه‌های حرم محترم هجوم آوردند دست بغارت برآوردند

که متوجه غارت اموال حرم شدند [illegible] از قبیله بکر [illegible] که در لشکر عمر ابن سعد [illegible] چون آن حالت [illegible]

[illegible] بایستاد و گفت ای [illegible]

غارت میکنند پس [illegible] دست [illegible]

کردند که وصف نتوان کرد [illegible]

[illegible]

[illegible] در بیان این جماعت [illegible] که ما را [illegible] ابن [illegible]

برم که ناگاه [illegible] روانه شد [illegible]

که [illegible] آمد [illegible] کردند

[illegible] زینب خاتون [illegible]

[illegible]

مقدمه قتلگاه

و بعد از آنکه سرها بر نیزه‌ها کردند مخدرات اهل بیت را بر شتران برهنه سوار کردند و ایشان در روز
جمعه دهم ماه محرم الحرام در سال شصت یکم از هجرت باتفاق سرهای شهیدان روانه کوفه ساخت
و خود در آن روز با جمعی لشکر شوم در کربلا مقام گرفته کشتگان خود را جمع کرده و نماز بر ایشان گذارد و
بعد بر ایشان دفن کردند و بعد ایشان هفتاد و دو شهید مطهر را در میان خاک و خون گذاشتند اما چون
گذر اهل بیت بر قتلگاه افتاد و جسدهای کشتگان را دیدند غرق خاک و خون در زمین کربلا پاره پاره افتاده
و سرهای ایشان را آن کافران بر سر نیزه کرده در برابر ایشان داشتند فغان از ایشان برآمد و
زلزله در میان آن غریبان بیکس در افتاد و چون نظر ایشان بر جسد منور امام حسین افتاد و صدا بشیون
بلند کردند و خود را از شتران افکندند و چندان نوحه و زاری نمودند که کشتگان ملا اعلی را بگریه درآوردند
و دلهای حاضران از درد و دریغ با آتش حسرت سوختند ای برادران چگونه آن غریبان بیکس در آن وقت
نوحه و زاری ننمایند و فغان نکنند از یکطرف سر امام حسین و فرزندان و برادران و یاران را دیدند که بر نیزه بود و جای
بود و از یکطرف بدنهای ایشان را دیدند که بخون آغشته و پاره پاره در صحرای کربلا افتاده و کسی نبود که ایشان را
دفن کند و از یکطرف ایشان را با اسیری و بی پرده کرده که بجانب شام از برای آن زندیق یزید بی ایمان می‌بردند
روایتست که زینب خاتون چهار جانب خطاب از دل پر درد بر آورد بعزم ماتم کرد و گفت یا محمداه
صلى عليك مليك السماء هذا حسينك مرمل بالعراء مرمل بالدماء ای رسول خدا
پروردگار زمین و آسمان بر تو صلوات فرستاد این حسین تست دلبر گزیده فرزند پسندیده تست
که در بیابان در میان خاک و خون افتاده مقطع الاعضاء و محزوز الرأس من القفا این حسین تست
که اعضای او را پاره پاره کرده اند و سر او را از قفا بریدند مسلوب العمامة والرداء و [illegible]
تقطر بالدماء این حسین تست که جامه و ردا بر خاک افتاده و محاسن مطهرش از خون او خضاب شده
و روی منورش از خون او سرخ شده است قتيل اولاد البغايا [illegible] عليه ريح الصبا این حسین
تست که کشته اولاد زنان است و جسد او بر صحرای افتاده بادها بر وی میوزند و خاک بر آن می‌ریزند یا رسول
الله این حسین تست که بوسه بر روی او می‌دادی و در روی مبارک او بشادی [illegible] سبایا دادند
كلهم [illegible] الظالمين اسارى وهاد خترانت توایم که ما را با اسیری می‌برند و فرزندان
توایم که در دست ظالمان گرفتار شده‌ایم و ما را ببرده گی گرفته اند و بعد از آن رو بجانب قبر فاطمه کرد
و گفت ای مادر دیده خیر البشر نظری بکن بصحرای کربلا و فرزندان دلبند خود را به بین که سرش بر نیزه می‌بینم

ن

نفست و نفس در خاک و خون غلطان این جگرگوشه تست که در میان صحرا برهنه بخاک افتاده و دو فرزندان خود را به بین که سرها
بریده های ایشان را بیابان بیند ما ایشان را بر شتران برهنه سوار کرده با اسیری می‌برند ما فرزندان توایم که ای ... خاتون
دنیا را در غربت گرفتار شده ایم پس با چشم خون فشان بمطهر بریان روی بر سر شهیدان کرده و گفت ای برادر
فدای تو برادر عزیزم محمد مصطفی را جگرگوشه و علی المرتضی را نور دیده و حضرت فاطمه زهرا را یادگار و خدیجه کبری را شهید
آل عبا را غم خوار ای بدا ای محنت دیده با لب العطشان حتى مضى باب الخوخ حتى قضى فدای تو شوم
ای برادر که تو را تشنه شهید کرده و بغم و اندوه گرفتند بالانقطاع مقطع العرين بلا دفن لا هو غائب
فيرجى ولا جريح فتداوى فدای تو گردم ای برادر که خیمه اهل و اولاد ترا بکوفه کردند و سرا پرده ها را در هم
شکسته غارت نمودند فدای تو گردم ای غایب که دیگر امید دیدار به بیداری او نیست فدای مجروح که زخمهای او را
درمان نتوان کرد ای برادر شعر ای جان پاک بزر جان من دریغ از تیغ ظلم کشته و در خون نیم دریغ عریان بجرات این ماتم
سالار نبود هر کشته‌ای ای پیغمبر کفن دریغ شیر خدا بخواب خوش کرده بیخ آن گوسفند خلیل بی‌جنبش بی‌سر بر تن دریغ
خشک ای در سموم حادثه گلزار اهل بیت خرم ز سبزه دامن صحرای بی زمین دریغ آل نبی غریب و غریب وطن ستم اسیر آل نبی
کام ز دل از دو دیده طرح دریغ از کو آفتاب شرف بطحی غروب ساخت شعر از شام بازو سپهبد دین دریغ سلطان دین
ستم یاران بکشت خصم ای دو خون ز دوده بیفت ای بزرگ دریغ بیند از آن روی بابل کرده و گفت با اصحاب
هو کار فرزند المصطفی یا قوم سوف قبایا ال نجیب محمد ای ... فرزندان ... ای دو فرزند ای دو یم که
ای جا ایم ... يا محمد المصطفى والبوم ... اليوم ... حبيبا طعيلا ...
ما را ... اسیران ... بر ... بر ... شهید ...
ای جد ما ... بر ... بر پیراهن خون ... دل ... ما علی المرتضی ... زینب خاتون جمع الکل
گفتار وی ... کردند ... الکمال ... بزرگ ... زنان ... که چون اسیران ... دیدند
... روی ... وقت ... امام حسین ... دل ... برادر ... دل ... سوخته
... زین العابدین ... جامع ... ای ... ماتم ... در ... آمد ... بقتلگاه ... امام زین العابدین بیمار که
بادی بود ... ای ... برادر ... ماتم ... دو ... که ... بوده
... برادران ... حالت ... که ... او ... ای ... کسی ... خاک و خون ... حالت ... عارض
شده که نزدیک بود که روح ... پرواز کند ... بر ... زینب خاتون
... ای ... که ... ما ... از ... که از ... می کنم و
گفت ای ... برادر ... کالت ... می‌کنم ... برادران ... امام

دنوان برافتند درمیان خاک و خون می‌بینم و کو با ما بشنو از آسمان نالان عزادارند که چنین ابان ان عزادارند زینب
خواتون ان که جگر گوشه بتول در سرادقات بنات رسید از بین با زنان از کربلا دفع با ما بال نه ذکر که ایشود ربید ای حالت را
بهر در حسرت تو امام حسین هم خبر داده و فرموده که حق تعالی گروهی از امت خواهند فرستاد که این ابدان متفرقه را با بدنهای
با یارانش جمع خواهند کرد و مدفون خواهند کرد و نشانه بر آن قبر سید الشهدا در میان صحرا نصب خواهند کرد
که اثر آن هرگز بر طرف نشود و از اطراف و اکناف عالم مردم بزیارت او بشتابند و حق الله لی قواعد عظیم
بارش مناکرات فرماید ای برادران خوش مجلس تعزیه داران مجلس شانزدهم در بیان ماتم اهل بیت از کربلا
بکوفه و آنچه از کوفه بسم الله الرحمن الرحیم رو عرض راه باب لا رد داده الحمد لله الذی زیننا
بجمال نساء
من ذریة بد فخر الانبیاء و فجعت به
بتول العذراء فاطمة الزهراء واختلف جنود الملائكة المقربين تعزية بها امير المؤمنين واقيم المأتم
في اعلى عليين تعظيم عليه فيها قرة العين انه اشبه اهله وحيدا وهو سبط رسول الله وثاره
ومن بجي اهله و ... ووقع الحدود وبعد ... استر نور ... صلى الله بقبر رسول الله
سيد ... حبيب الله والحمد لله الذي قد حبونا بالبكاء على من بكت عليه السماوات وسكا
نها والجبال وخزانها والسحاب واقطارها والبساتين واشجارها والارض وقيعانها
البحار وحيتانها ... والجنان وولدانها والبيت والمقام والمشعر الحرام والحطيم
وزمزم والمسجد المعظم والنجوم الطوالع والبروق اللوامع والرعود القواقع والرياح الزعازع
والافلاك الرواقع التمسك بعروة الوثقى من ولاء ابي عبد الله ... على نبينا ... طال
بكائه على اولاد عترته وابنائه ... خصوصا على القتيل الغريب والمحزون الكئيب
مهيج الاحزان والاشجان ويبكي عيون الاعيان من اهل الايمان اعني المقتول على
الملا والذبوح على القفا الحسين الشهيد يا ابا عبد الله بلغ الله ... على عظ
السادات المجدلين في الفلوات وعظم الله اجورنا بالبكاء والعويل على الاجساد
العاريات والنجوم الناجبات والنساء السائلات والاعضاء المقطعات والرؤوس
الشائلات والنفوس المظلومات والخدود المطلمات والارواح ... المخلعات
والنفاة ... والحجوب المفرجات والنسوة البارزات والشعور المنثورات
والموجودات ... والعويل ... والى مصارع الشهداء بارزات

دقن

با تو لك في العلوات ... الوصية في ارض الطفوف ... باب ... في
الدنيا ... که ... کربلا ... فرو ریختند ... و ... می‌سازند و
یعج ... العلا ... الطف الحسين القتيل ... خلافت ... نن
حسین در صحرای کربلا کشته ... و ... قتيل ظمآن ... سبط احمد امام النجباء سليل
کشته ... سبط ... زین العابدین ... على
الرمل ... عليه السلام عليل ... زین العابدین ... سخت ... بیمار ...
بحق ... ایشان ... با ... از جهان ... گفتش ... زبان ...
و ... آتش ... از ... آسمان رسید ... از ... آن
خنان ... آن ... رسید ... رسید ... گران
ناگهان ... رسید ... از دل ... رسید
در ... رسید ... در چهار رکن ... کار ... مصیبت
با ... از ... مصطفی رسید ... علی
که ... خون ... قطره ... ان ... از ... ماه
کربلا ... چنان ... کواکب ... از دود ... سینه ... فرق ...
کوی در خاک ... جهان ... مصیبت ... فرات ... شده ... لوا
گیا ... خون ... حسین ... کشته ... علی ... قلبک علی
الحسين ... بگرید ... حسین ... گریه ... اهل ایمان ... جاری گشته
اشکهای ... مصائب السبط ... و لم تحط بالحفظ انت ... تار
غیر مصیبت امام حسین ... و كلا انت ... من الولادة ... ب
من ... امام حسین ... شونه ... ادعا
بجز ... کا ذکر ... مصائب ... فاطمه ... السبط والله ما
... مصیبت فرزند فاطمه ... مصیبت فرزند ... زاد فی
على حق ولد والبكاء فانفتى ... خبيا لم ... الواجع ... كنت من ... ابدا
با گریه ... مصائب ... لهاد ... الحيان

الوداع ای سفینه نجات حسین کدام مصیبت است که رنگ از رخسار آن برگشته شود بمصیبت حسین شاه ما
الطاف خانقاه و ظرفک زمانی من النوم هاجع احیای شب را بروز شام آورد و بیدار روز و شب
بود و خواب راحت است از جسم حسین بالدم ما و قتل و جسم بیسر و ثواب من الخیل دایع بیل حسین
در ریگ بیابان افتاده در خون غلطیده و بدن نورانی پوشیده گردیده هیهات حسین و جاری علیه دما
اجرت علیه الحدایع ای پیشم ترا یکی بر حسین و مصایب او بر بیداری و فدیه که کافران با او کردند و لبس لنا
الا الحسین بن فاطمة اما ما ولی التابعین و اعق ضایع بکو نکرده هر که زمانی آنکه بغیر از امام حسین امامی
فریادرس نیست و از قتل او رنج دیده ضایع شد و انفسنا دون النفوس و اهلنا و اموالنا
نفدا دون الکل طایع جد و اهل بیت نداد او یار که چشم جان فوق صدره الزمن حسین ما المعتر قاطع
گویا می بینم که شمر ملعون بر بالای سینه نورانی آن سرور شهیدان نشسته و سر او را از تن بریده علی سنان و اسمه
و سنان و نور حسین السبط کالبدر طالع و سر او را بر سر نیزه کرده ما شد شب چهارده دور
از دور نمایان فیالک من یوم عظیم مصایبه عجیب امور للشوی اهون ضادع ای دل از روز که نیست
آن روز بزرگ و بیم امور عجیب در آن روز واقع شد که هر یک از آن بغیر و ماتم در آمده و قید حسین بالاصفاد
محمل و قید بر حسین بالحسرة واقع در آن روز حسین در خون غلطیده و یزید پسر ابو سفیان در نهایت
فرح و خوشی ایی بود و ذکر داده عود و خمر و قتیت بذلک ندای من کلی الحسین خواسع در آن روز
زیارت کننده کان یزید عود و فقر داده ملتفت بود و زیارت کننده کان حسین و طفلی بیت با المعول
معطله بمعلا و طفل حسین بالمنیة قاطع در آن روز طفلان یزید در گهواره های استراحت خواب بود و
و طفل حسین عوض شیر شربت مرگ چشیده و اطلال اولاد النبی عوامی و اطلال اولاد النبی بلاقع
منزلهای اولاد و ال داوود دمعمور و آباد ال بود و منزل فرزندان پیغمبر ویران بود و آل زیاد بالستور خفتة
و آل رسول الله فیها ضوادح و آل زیاد در آن روز در سرا پرده ها در کمال عزت نشسته بودند و آل
رسول الله و بلبل و خوار بودند و لم انس زین العابدین مکبلا و غل لها بالضرب و السب واقع
فراموش نمیکنم در آن روز زین العابدین را که بیمار و محبوس بود و شمر ملعون او را بضرب و دشنام اذیت
میرساند فکل مصایب ها دون مصابهم و کلا بلاد و دونه متواضع پس هر مصیبت در نزد مصیبت
ایشان سهل است و هر بلیه در پیش ایشان اندک است عظیم مصیبت در مرتبه بلیت که نمیتوان نام
موجب حزن و بکا است و ذکر مصیبت ایشان اندوه و غصه و درد قد ادم صلی الله علیه و آله

شرح آن چهار است که ذوالفقار علی بر قبر آن اسم مبارک رابع تو بی بخوان بر گفت ای آدم اگر بخواهی تو را توبه قبول
شود ابتدا بشفیع رابع نما اسم تو سل ایشان بخوان آدم گفت با حمید بحق محمد یا عالی بحق علی یا فاطر بحق فاطمه
یا محسن بحق الحسن یا قدیم الاحسان بحق الحسین اسئلک تقبل توبتی که آدم اسم حسین را بر زبان
جاری نمود دل او شکسته و خاطر او آزرده شد و از دیده های او آب جاری گردید و گفت ای جبرئیل حالی افاذکرت
الحسین ینکر قلبی و یجهل دمعی سبب چیست که اسم حسین را یاد میکنم دلم شکسته و دیده ام گریان می شود جبرئیل
گفت یا صفی الله ولدک هذا یصاب بمصیبة تصغر عندها المصائب ای ابو البشر
این فرزند تو حسین بمصیبتی گرفتار خواهد شد که در نزد آن هر مصیبت اندک باشد قتل عطشانا غریبا وحیدا
فرید او را در صحرای کربلا تشنه و بی انصار و غریب و تنها کشته خواهد شد پس فریاد خواهد کرد و اعطشاه و اقلة ناصراه
و هیچ کس بفریاد او نخواهد رسید و در برابر او فرزندان و برادران و یاران او را شهید خواهند کرد و سر او را ما نند
گوسفندان از قفا خواهند برید و حرمت پرده های اهل بیت او را تاراج خواهند کرد و زنان او را با سر او در شهرها سیران
او در شهرها خواهند گردانید پس آدم از استماع این قضیه گریست و ملائکه مانند گریستن زنی که فرزند خود را
وفات کرده باشد و جبرئیل نیز از زاری گریست و هم چنانکه از اخبار منقول می شود و آسمان و زمین هم
بیان و جماد و جمیع ملائکه از بهر امام غریب مظلوم کربلا حضرت صادق فرموده اند که آسمان بهمین شهادت
سرور خون گریست که جز بر بلا خون از آن بر زمین جاری شد و بر یحیی و بر سر دیوارها سرخ شد و در زمانی که تیغها
بر سر درختی طوع نخود سرخ بود که رو بها از بهر که از آسمان بانشید شده و دعا از روز بیرون گردیدند و
جمیع ملائکه آسمانها بر سر گرفته کردند اگر پستیع نما فی الروز زمان بیت خشم خفاب نکرد و سر و مدینه گشته بواسطه
شد نمود و ریخت شد الاستعاذ نکردند تا تخت او در جبینه الله بار بار ابوابت ان فرستاد و عرض بجای بعد
از شهادت امام حسین هر روز از جمله آن تا بغیم بلند شد بود و از آنحضرت فرمود فاطمه در عقب امام حسین
میگریید هر از پیغمبر هزار صدیق هزار شهید هزار ملائکه کردند ... که بازار آن کنند و هیچ بیرون ند
که ارواح اینها ... جمیع ملائکه اهل آسمانها بزاری و خفقان می آید ... که هر تازه گشته تا اینکه بفرمود
آید و بیکو به بانیه کفی نعی اهلکت اهل السموات و شغلتهم من التقدیس و التسبیح ان
دختران از خیال ... باد است که اهل آسمانها را گریه آورد و در روایت آن هست و دفعه پس از آن باز
وارث مروبه که در شب حضرت امام جعفر بودم که کودکی از آنحضرت داخل شد حضرت تکلیف نمود
او را در برنشسته و برادر بوسید و فرمود مرحبا صفوة الله من حق کم بانشم ... مقتول کنندگان

و لعن الله من قتلکم خوش آمدی خدا ذلیل کند کسی را که ترا ذلیل کند و انتقام کشد از کشنده های
تو و لعنت کند بر قاتلان تو پس نقل حال بکاء السماء و بکاء الانبیاء و الصدیقین و الشهداء
و الملائکة السماء و بعد رسید به طول انجامید که زنان شیعه ذکر گریه بغیران و صدیقان و شهیدان او و فر
شتگان آسمان بر تو پس متوجه شد و گفت ای ابو بصیر هیچکس از فرزندان حسین [illegible] خالق
برمن عارض میشود که خود را از گریه ضبط نتوانم کرد بعد رسید که در مصیبت امام حسین ع فاطمه زهرا
و نعره ها میکشد که جهنم از استماع آن نعره بنعره می آید هرگاه خزنه آن ضبط نکنند و ضبط نمایند
جمیع اهل زمین را میسوزاند پس فرمود ای ابو بصیر آیا نمیخواهی که از کسانی
باشی در گریه یاری فاطمه ع کنند پس بگریه افتادم و از بسیاری گریه سخن نتوانستم کرد بسند معتبر
مرویست که چون بزیارت میروید ساکت باشید مگر از خیر دنیا که ملائکه [illegible] در قبر حسین ع انجمن [illegible]
[illegible] میباشند و ملائکه حفظه [illegible] که از آسمان فرود می آیند چون بزیارت حسین ع می آیند با ملائکه
حائر مصافحه میکنند [illegible] و با ایشان تکلم میکنند و ایشان از شدت گریه و تضرع [illegible]
جواب ایشان نمیکنند پس ملائکه حفظه توقف میکنند تا وقت زوال که ایشان در آن وقت آرام گیرند از گریه
و تضرع باز ایستند پس میان دو گروه ملائکه سؤال و جواب میشود و چون ملائکه [illegible]
در مابین زمین و آسمان [illegible] نمیروند تا مطلع از امور باشند [illegible] بعضی امور از ملائکه حفظه سؤال
میکنند و چون ملائکه با آسمان میروند و بخدمت حضرت پیغمبر ع و فاطمه و امیر المؤمنین و امام حسن
و امام حسین و سایر ائمه معصومین ع که از دنیا رفته اند خبر رسانند که کدام کس امام حسین را زیارت کرده [illegible]
[illegible] که بزیارت حسین ع حاضر شدند و دعای ما برسانید و از جانب ما بایشان بشارت دهید حفظه
عرض میکنند که ایشان کلام ما را نمیشنوند با وجود این چگونه بشارت دهیم حضرت میفرمایند چندانکه
از جانب ما ایشان را بشارت دهید و دعا بدل رسانید و طلب خیر و برکت [illegible] ایشان بکنید این
بشارت و بایشان خواهد رسید و چون ایشان [illegible] زیارت [illegible] گردند [illegible]
[illegible] تا علم بودن [illegible] جمیع زیارت کننده های حسین را [illegible]
[illegible] که امانتها در نزد او ضایع نخواهد شد اگر زیارت کننده گان حسین ع قدر منزلت
و فضیلت او را بدانند هر آینه جمیع مالهای خود را در راه زیارت بذل کنند و [illegible]
نخواهند نمود تا بزیارت او حاضر شوند و هر که بزیارت می آید حضرت فاطمه نظر بسوی او میکند

و اورا دو

و اورا دعا میکند [illegible] سؤال می نمایند منقول است که در زمان [illegible] ولایت
آل مروان بقصد زیارت حضرت امام حسین ع [illegible] از کوفه بیرون رفتم چون [illegible] زیارت کننده
گان امام حسین [illegible] از [illegible] خود [illegible]
[illegible] در شب خود را بر [illegible] شهیدان [illegible] چون اراده کردم [illegible]
دیدم شخصی بیرون آمد و گفت زیارت تو قبول است [illegible]
با خوف و دهشت بقصد زیارت امام حسین ع آمده ام [illegible] از زیارت [illegible] ای محبوب
[illegible]
[illegible] امام حسین آمده اند [illegible]
[illegible] مشغول [illegible] شب داخل شو [illegible]
[illegible] بزیارت [illegible] امام حسین ع [illegible]
[illegible] داخل شد [illegible] زیارت [illegible]
[illegible] افضل السعادات [illegible]
[illegible] که در زیارت امام حسین ع [illegible] منقول است که [illegible] رسول الله [illegible] آورده باشد
روایت که [illegible] بقصد زیارت امام حسین ع [illegible]
[illegible] زیارت امام حسین ع [illegible] الشخص گفت
[illegible] حضرت فرمود [illegible]
فضیلت زیارت [illegible] رسول الله حضرت فرمود [illegible] زیارت [illegible] مقبول
است [illegible] حضرت فرمود [illegible] زیارت [illegible]
است یا رسول الله [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] ثواب [illegible] زیارت [illegible]
[illegible] زیارت الحسین [illegible] فضیلت زیارت حسین [illegible]
است [illegible]
زیارت آن سرور شهید [illegible] فاطمه [illegible]
[illegible] زیارت [illegible]

که جلال الهی مسرانند و خشم ایزد از او [illegible] خاموش گردد پس چون او را زیارت
کنی بگو ای کشته که قرآن را خواند تو را کشتند یا غریبا لا اجد لک اسفا بعینه علی الغرباء ای غریب بی‌کس که سبب
غریبی تو بودن مرجا فرا [illegible] برادران [illegible] یا خضیب الشیب خضیب خون [illegible] محاسن مبارک
ای کشته‌ای که موی سفیدش خضاب شد بسبب [illegible] خون [illegible] خضاب کرده است یا التریب با
الطفوف [illegible] یا [illegible] که [illegible] در کربلا [illegible] خود را [illegible]
[illegible] خود را [illegible] ثواب زیارت امام حسین [illegible]
[illegible] جابر جعفی روایت کند حضرت امام جعفر صادق [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] از منزل [illegible] عرض کردم [illegible] منزل [illegible] امام حسین [illegible] حضرت
فرمود [illegible] زیارت آنحضرت [illegible] گفتم بلی یا ابن رسول الله حضرت فرمود [illegible] ثواب زیارت او
[illegible] گفتم بلی [illegible] فرمود [illegible] زیارت جدم حسین [illegible] اهل آسمانها
[illegible] زیارت [illegible] فلان [illegible] زیارت سرور شهیدان [illegible] از منزل [illegible]
[illegible] حق تعالی [illegible] ملائکه [illegible] صلوات [illegible] قبر حسین [illegible]
که در راه زیارت [illegible] ثواب شهید که در راه خدا [illegible] کرامت [illegible]
روضه مقدسه [illegible] دست [illegible] و سلام [illegible] آنحضرت [illegible] السلام علیک یا حجة الله
[illegible] صلوات [illegible] زیارت [illegible] بعوض هر
رکعت نمازی که کسی در حایر امام حسین [illegible] هزار حج و هزار عمره و هزار بنده آزاد
کردن و هزار [illegible] در راه خدا [illegible] قبر [illegible]
از جانب پروردگار [illegible] ایها العبد [illegible] غنیمت و سلامت [illegible] غفر الله لک
ما سلف [illegible] ثواب شده [illegible] حق تعالی جمیع گناهان ترا
امرزید [illegible] حق تعالی [illegible] قبض [illegible] کند [illegible]
[illegible] زایر آنحضرت اراده کند [illegible] هزار ملائکه [illegible]
[illegible] صلوات [illegible] دیر [illegible] ملائکه [illegible]
[illegible] ثواب [illegible] رسید [illegible] خطاب [illegible] بما ملائکتی
[illegible] فی سبیلی [illegible] و الحقوا [illegible]

الیوم

الیوم [illegible] بخانه [illegible] وفات او [illegible] تسبیح و تقدیس و تهلیل
[illegible] ثواب آن در نامه اعمال او [illegible] و [illegible] کنند [illegible] او را
[illegible] رسد [illegible] فرشتگان [illegible] او [illegible] کنند تا چون او وفات
کند [illegible] خطاب [illegible] که یا ملائکتی [illegible]
فسبحونی [illegible] و اکتبوا [illegible] الی یوم القیامة [illegible]
[illegible] تا روز قیامت [illegible] ثواب [illegible] [illegible] در روایت
دیگر [illegible] که [illegible] حسین [illegible] زیارت کند و
عارف [illegible] او باشد [illegible] زیارت کند [illegible] باشند [illegible]
شب عاشورا در کربلا [illegible] حسین [illegible] هزار [illegible] حج [illegible]
با حضرت رسول [illegible] هزار [illegible] در راه خدا [illegible] حضرت
[illegible] صلوات الله علیهم اجمعین [illegible] روایت [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] اذهب [illegible] زیارت کند [illegible]
[illegible] اذهب [illegible] زیارت کند [illegible]
[illegible] زیارت کند [illegible] کنند [illegible]
[illegible] و حضرت امام حسین [illegible] که [illegible]
یوم القیامة [illegible] زیارت کند [illegible]
2 در روز قیامت زیارت [illegible] حضرت صادق [illegible] که در
شب عاشورا [illegible] آنحضرت باشد [illegible] زیارت کند در روز قیامت [illegible]
که [illegible] شهدای کربلا [illegible] روز عاشورا زیارت کند
آنحضرت [illegible] باشد که در پیش روی آنحضرت شهید شده باشد [illegible]
[illegible] حسین [illegible] کربلا [illegible] حضرت [illegible] قبر حسین
[illegible] حق تعالی کربلا [illegible] چهار هزار
[illegible] کعبه [illegible] و آن [illegible] مقدس [illegible] تا روز
قیامت [illegible] روز قیامت [illegible] کربلا [illegible] منازل جنت

و ببینند تزیین مساکن آن که انبیا و اولیا بر آن ساکن خواهند بود کربلا خواهد بود و چون حق تعالی تمام
شد این دنیا و بر پا شود نجات بخلق کرد زمین را زلزله کرد و عالم بجنبد با هم بر زمین [illegible]
کربلا در آنچه در آن نهایت بر خواهد داشت و ببینند خواهند گردید و آن ارفع و افضل منازل
در و [illegible] خواهد بود بجهت که عالم را روشن خواهد نمود و انوار او بهشت خواهد شد و حق تعالی از
برای روضه از ریاض جنت خواهد بود و در آنجا ساکن خواهد شد که او اولی العزم از پیغمبران آن زمین در
میان روضه های بهشت خواهد درخشید همچنانکه آفتاب و ماه در میان اهل زمین ببینند درخشنده و نور
دیده های اهل بهشت را خیره خواهد کرد و آن زمین ندا خواهد داد که انا الارض المقدسة الطیبة
المبارکة التی تضمنت جسد السید الشهید و سید شباب اهل الجنة ابی عبد الله
الحسین منم زمین مقدس و تربت مبارکه که در بر دارم جسد مطهر سید الشهدا را که جوانان اهل
بهشت خلیل ربه علی الارض کربلا زرنی الامام الفاضل [illegible] من [illegible] زیارت کنید
بر زمین کربلا تا زیارت کنیم امام فاضل و داماد سلیل رسول الله و ابن وصیه و سید شباب
الجنان المولا حسین ابن بنت المصطفی حجة الوری واکرم خلق الله [illegible] و افضلا
زیارت کنیم سلام رسول الله و فرزند و حق او و ادا کنیم جوانان اهل بهشت که در قیامت با و امید دارم
بعض [illegible] که بهترین مردمان از اکرم و افضل و اکرم جمیع خلایق است قتیل [illegible] ال امیه
حدیث القتیل السلطان المجتبی کربلا زمینی که [illegible] فعان ان کشته
در میان [illegible] و جسدی السید [illegible] الآن [illegible] فی بین ارض کربلا آن
حسین که در شب و روز راه رفت و پا برهنه قطع می نمود تا بر زمین کربلا رسید فلم [illegible]
بخطوة فقال الا با صمت ما هذه الفلا فقالوا اسمی کربلا [illegible] یا قوم قل [illegible] البلا
چون بر زمین کربلا رسید مرکب او ایستاد هر چند او را تازیانه میزد قدم برنمی داشت پس گفت ای یاران
این چه زمین است گفتند این زمین را کربلا گویند چون زمین کربلا را شنید گفت ای یاران دیگر حرکت
نکنید از رفتن بازایستید که کربلا منزل شد این محل اندوه و غم است و این صحرا موضع ماتم و غم است هر
وحش و طیر این صحرا است [illegible] بر سینه میزنند و هر کجا [illegible] برد و باد حسرت [illegible]
آب در سینه کربلاست بوستانها چند در دلهای هزار دوستان چند از دیده حسرت [illegible]
بر زیارت [illegible] که در نقش کربلا [illegible] دولت

دیگر نه شنیده ام که قدر و منزلت مرتبه حسین در پیش خدا و رسول او تا به چه غایت است **مرویست که حضرت رسالت** با جمعی
میرفت در راه کودکی چند را دیدند که بازی میکردند حضرت فخر کائنات در پیش یکی از آن کودکان بزانو
نشست دست بر سر و روی او می مالید و او را می بوسید و بسیار ملاطفت میفرمود و انگاه
او را بر سینه خود نهاد و ملاطفت نمود که اصحاب تعجب نمودند و سبب آن از آنحضرت پرسیدند حضرت فرمود
دیدم که این طفل را دیدم با حسین من بازی میکرد و او را دیدم که خاک زیر قدم حسین را بر میداشت و بر رو و
دیده میکشید چون او حسین را دوست دارد من نیز او را دوست دارم و جبرئیل مرا خبر داده که این طفل
در کربلا از یاران کشته گان حسین خواهد بود و جان خود را فدای او خواهد نمود **عبدالله عمر روایت کرده است که روزی**
حضرت رسول الله در منبر بود و مردم را موعظه میفرمود و جمعی از مهاجر و انصار در پای منبر او حاضر بودند که ناگاه امام
حسین از در مسجد بیرون آمد و [illegible] کودکی بود [illegible] بلغزید و بیفتاد
[illegible] حضرت فخر کائنات [illegible] خود را از منبر
بزیر افکند [illegible] او را برداشت بر سینه خود چسبانید و بغل گرفت و او را بوسید پس فرمود
قسم بخدایی که جان من بدست قدرت اوست که چون این طفل را دیدم دل من از جای کنده شد و در
وقتی که امام حسین طفل بود روزی حضرت پیغمبر شنید که آنحضرت میگریست حضرت پیغمبر فرمود ای فاطمه
او را ساکت کن که گریه او دل مرا [illegible] بعد از [illegible]
او را بگرفت [illegible] او را بوسید [illegible] از گریه ساکت نمود **مرویست** که روزی حضرت سیدة النساء [illegible]
پیغمبر آمد گفت حسین مفقود شده هر چند تفحص کردم نیافتم حضرت پیغمبر گریان شد و بر خواست
بر مسجد طلب امام حسین بر آمد در اثنای راه یکی از یهودان در رسید و گفت یا رسول الله بسیار
غمگین هستی حضرت فرمود فرزندم حسین گم شده است و هر چند تفحص میکنیم او را نمییابیم آن یهودی
گفت یا رسول الله خاطر جمع دار که حسین در فلان نخلستان [illegible] در آنجا دیدم حضرت
با جمعی از اصحاب در نهایت سرعت و شتاب بجانب آن نخل روانه شد چون بان رسید حضرت
امام حسین را دید خوابیده است و افعی بزرگ [illegible] شاخ سبزی [illegible] در دهن دارد چون آن افعی
پیغمبر را دید بر خواست [illegible] گفت السلام علیک یا زین القیامة سلام بر تو باد از زینت
[illegible] اشهد ان لا اله الا الله و اشهد انک رسول الله ای پیغمبر خدا [illegible] مبارک
[illegible] که طفل [illegible] گم شده [illegible] اطراف [illegible]

عالم کردیم و شرفیاب خدمت ناموس بخدمت فرزندت رسیدیم و به برکت آن انجمن ... پس آن بچه گفت یا رسول
الله گفت قبل از این جماعت اسب بیرون در فلان دریا انداختند و موج مرا بفلان جزیره افکنده و ما از راه بیرون آمدیم آن
جزیره بجهت ... رسیدیم در آن جا ماندیم تا در این وقت ... و مرا برداشت تا در اینجا افکنده حضرت فرمود
از آن فرمود تا اینجا ... ایشان اسلام آوردند و گفتند اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد
ان محمدا رسول الله ... در اخبار و روایات ... وارد شده است که پیغمبر ... گریه کننده ...
داران امام حسین ... خواهند کرد ... خواهند کشید و خواهند دانست که فرزندت
امام حسین ... بر پیغمبر ... گریه کننده ... است روایت که پیغمبر ...
موضع نشسته حضرت امام حسین ... کرد و آه کشید و فرمود ...
خواهند بود ... در راه خدا شهید کنند ... پس فرمود حسین ...
حسین ... سر از تن جدا خواهند کرد ... خواهند افکند و زنان و اطفال او را اسیر
خواهند کرد پس امام حسین عرض کرد هل بعد ... آیا کسی بعد از شهادت
مرا زیارت خواهند کرد حضرت فرمود طایفه از امت من ... بزیارت تو خواهند آمد
... خواهند ... خواهند کرد ... خواهند داشت چون روز
قیامت شود من در موقف حساب خواهم ایستاد و دست ایشان را خواهم گرفت از هول قیامت
ایشان را خلاص خواهم کرد ... و اخبار که دلالت میکنند بر ثواب ... در قیامت
زائران و گریه کنندگان حسین ... خواهد کرد ... استخلاص
ایشان از عذاب خواهد نمود بسیار است ... اما آنچه دلالت میکنند بر سعی آن
حضرت در تعذیب قاتلان و دشمنان آنحضرت از آنجمله ... روایت کرده است که مردی حداد
که مردی حداد در کوفه بود چون لشکر ابن سعد بجنگ سید الشهدا میرفتند و آهن بسیار برداشت
با آن لشکر بیرون رفت و در لشکرگاه اسلحه آن کافران را اصلاح میکرد ... روز
لشکر ... بودم و اعانت ایشان نمودم و بعد از شهادت آنحضرت ... بودم
شب در خواب دیدم که قیامت برپا شده و کسی بر اهل محشر غلبه نموده ... سر مردم
ایستاده من از غلبه عطش و شدت گرما ... بودم از تشنگی ... بودم که ... رسیدم
پاره پاره گشته و خون از بدن بیرون آمد و بعوض آب ... دیدم سواری

او را نیز

مقدمه حداد ...

در بهشت ... وجه ... مهابت و جلال ... شد ... از کسی ... می آیند ... که
بکرد و ... که او را ... که ... بی ...
... گفتم ... این شخص ... که ... کمان ...
... رسیدم که یکی سوار ... این سوار ... آن شخص گفت ...
گفتم سوال میکنم که سوار اول ... گفت ... جماعت ... رکاب ... گفت
... که ... که در رکاب حضرت علی ... گفت ملائکه
... گفتم ... گفت ... ای ... جماعت ... نظر کردم ... دیدم
... که همراه او بودند دیدم ... آتش ... ای سعد بود ... آتش ... و ... دیگر
... آتش ... در ... ملائکه ... رسیدم ... سوار اول
دیدم که ... الا ... رسیدم ... دو کس
... گفت یکی ... حضرت ابراهیم است ... حضرت امیر المومنین ... که ... انحضرت
فرمود ... قاتلان حسین ... گردم ... حضرت پیغمبر ... سر ... فرزند
... گفت ... دیگری میگفت
... گفت ... فرزندان ... شهید کردم
دیگری میگفت من برادر ... دیگری میگفت ... برادران ... تیغ ... و یکی
میگفت من ... دیگری میگفت ... حضرت ... آن
... آورد ... مزد ... دیدم ...
... بعد از آن ... فرمود ... آدم و نوح و ابراهیم ... آمدند که ...
بعد ... یا ... نوح ... پس ... اهل محشر ... بعد از آن حضرت
... حضرت ... اهل محشر ... پس ... اهل محشر فرود آمد ...
... حکم ... رسول ... در ... از وحشت از خواب بیدار
شدم و نصف بدنم ... شد و ... از من ... نقل کرده که
... دیدم ... رسیدم گفت ... امام حسین ... بودم اما
... هیچ ... آن ... شهید ... تمام ... کردم ... خواهیم دور

در تمام محشر از نور جمال ... روشنی
خورشید ... ماند
... شهدا ... حضرت ... بسبب ... خورشید ... و ...
... بکسی ... در ... می آمدند

و در خواب دیدم که مردی نزد من آمد و گفت حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله ترا می طلبد چون بخدمت آنحضرت بردم
ناگاه دیدم آنحضرت محزون و غمگین در حجره نشسته و جامه پاک خود را اندوهناک بالا کرده و در حجره جسد مقدس گرفته و مظلومی از پیش
آنحضرت ایستاده اند و ملکی بر بالای سر آنحضرت ایستاده و شمشیر از آتش در دست دارد و آنها که با ... رفیق بودند یقین
برسانید و هر یکی ازین شمشیر زدی آتش در وی افتاد و بسوخت باز زنده می شد باز دیگر ایشان را ...
بغیر من نبود و من چون اینحالت را مشاهده کردم پیش رفتم و گفتم السلام علیک یا رسول الله حضرت جواب
سلام نگفت و ساعتی سر بزیر افکند پس سر برداشت و گفت ای دشمن خدا هتک حرمت کردی و حرمت مرا نگاه
در رعایت حق من نکردی گفتم یا رسول الله هیچ ... گفت ای ملعون در جهان لشکر ایشان بودی
و سیاهی ایشان را بسیار کردی ... پس بنزد یکی رفتم ... پر از خون دیدم که نزد آنحضرت بود فرمود
که این خون فرزند من حسین است ... و از آن خون در چهره من کشید چون بیدار شدم چنانچه بودم ...
که باعث حزن و اندوه قلوب شیعیان ... واقعه رفتن اهل بیت ... [از کربلا] و آنچه بر ایشان در راه
روی داد در رفتن ایشان از کربلا بشام و آنچه در اثنای راه روی نمود ... آنست که چون امام حسین
با برادران و فرزندان و یاران ... شهید شدند و بغیر از مخدرات سراپرده عصمت و پرده ... امام
زین العابدین دیگر کسی نماند و لشکر ... ریختند و اسباب ... غارت نمودند
... که از ... بودند ... که امام ... رسید ...
... تشنگی ...
...
...
...
العطش کودکان تشنه ... امام زین العابدین ...
... کربلا ...
... اهل بیت ...
برادر ... مقتول ...
...
از آن ... که ...

زدن بنحو ... است که ... شهیدان ... بر ... روزگار ...
... امام ... شهیدان ...
عصمت و مخدرات ... امام زین العابدین ...
...
...
... امام حسین ...
... اهل بیت ...
...
...
...
...
...
...
...
...
... امام حسین ...
...
...
...
...
... رسول خدا ...
...

ونظاره می‌کنند و بر تو لعنت کرده معاودت می‌نمایند و من از تو انتقام خود و جدّ بزرگوارم و این بگفت چادره بر سر کشیده از خانه
بیرون رفت و نیز گفت ای زن کجا می‌بری و طفلان مرا چرا یتیم می‌کنی آن زن گفت ای ملعون تو طفلان مصطفی را یتیم
کردی و بیوه داشتی که ای فرزندان تو یتیم شوند پس آن زن بیرون رفت و دیگر کسی از آن زن نشان نیافت اما چون
صبح شد فرمود تا آن سرها را بر داشتند و بر نیزه‌ها کردند و متوجه کوفه شدند و چون خبر آمدن سرها و اهل بیت
به تمام شهر رسید آن ملعون امر کرد که از اهل کوفه هیچ سلاح دار باستقبال نروند و ده هزار سوار فرستاد که اهل
کوفه را [illegible] مردم اهل بیت را با آن حالت ببینند فتنه [illegible] بر پا شود اما چون اهل بیت نزدیک
دروازه کوفه رسیدند بر شتران کوفه از برای نظاره از شهر بیرون آمدند اما چون که چشم او بر سرها و نظر بر
آن محنها افتاد فغان و ناله بر آوردند و زار زار می‌گریستند و چون داخل دروازه شدند زنان و مردان
کوفیان امام زین العابدین را [illegible] در غل و زنجیر و مخدرات را [illegible] بر شتران [illegible] سوار دیدند
[illegible] و نظاره [illegible] امام زین العابدین با وجود ضعف فرمود ما را می‌کشند و اسیر
می‌کنند و بعد از آن بر ما می‌گریند [illegible] و نظاره آن اسیران می‌کردند
[illegible] من ای الاساری انتن [illegible] از کدام اسیرانید جواب گفت
نحن اساری من آل محمد [illegible] آن زن [illegible] تمام از بام خانه به زیر آمد
در خانه داشت [illegible] چادر و مقنعه [illegible] آورد [illegible] اما چون زینب خاتون دید که زنان
و مردان کوفیان می‌گریستند [illegible] و آغاز تکلم کرد [illegible] امیر المؤمنین تکلم
می‌کند و گفت ای اهل کوفه و ای اهل مکر و حیله آیا بر ما می‌گریید [illegible] دیده ما از جور و جفا
[illegible] ساکت نشده ایا بر ما می‌گریید [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] از آن جمله ابیع

[illegible]

[illegible] از عذاب و نکال
[illegible] دنیا عجب [illegible] باید [illegible] در آخرت [illegible]
[illegible] ماذا تقولون اذ قال النبی لکم ماذا فعلتم وانتم آخر الامم [illegible]
[illegible]
[illegible] ذلک جزائی [illegible] ان تخلفونی [illegible]
[illegible] العذاب الذی اوقع علی ادم [illegible] رسالت
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] الیوم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] العاشق [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] الاحباب [illegible]
[illegible]
[illegible] بر حضرت رسالت

بنحوی خواندند بعد از آن گفت ایها الناس من عرفنی فقد عرفنی و من لم یعرفنی فانا علی ابن الحسین ابن علی

بسیار بگریه شد دیدم که آن شخص بیمار گفت منم علی ابن الحسین ابن علی ابن ابی طالب انا ابن الذی ذبح بشط فرات

من غیر ذحل و لا تراث منم پسر آنکه او را بی تقصیر ذبح کردند در کنار شط فرات مانند گوسفند سر بریده شد انا ابن

من انتهب حریمه و سلب نعیمه منم فرزند آنکه حرمت او را هتک کردند و آنچه را از او بود غارت کردند انا ابن من

انتهب ماله و سبی عیاله منم فرزند آنکه غارت کردند مال او را و عیال او را اسیر کردند انا ابن من قتل صبرا و

کفی بذلک فخرا منم فرزند آنکه او را [illegible] کشتند و همین فخر مرا بس است پس گفت ای کوفیان وای

بر شما که مهمانی پدرم نوشتید و او را بفریب دادید تا بنزد شما آمد و بعد دشمن را بر او مسلط کردانید بعد با او کردید آنچه

کردید پس بکدام دیده نظر خواهید کرد بسوی حضرت پیغمبر در روزی که بشما گوید که کشتید عترت مرا و حرمت

مرا شکستید و هتک حرمت مرا کردید پس نیستید از امت من [illegible] قتل الحسین [illegible] حسین اکرم ما بجز [illegible] کشته

شد بر او [illegible] بدرستی از کشتن او عظیم بود فلا فخر ح[illegible] اهل کوفه بالذی اصیب الحسین کان ذلک

اعظما ای کوفه با کشتن حسین شاد مشوید که کشتن بدرستی از کشتن عظیم بود قتیل بشط النهر روحی فداه جزا

الذی [illegible] که جعفا کشته شد حسین در کنار نهر فرات جانم فدای او بر سزای هر که باو این عمل کرد آتش جهنم

است سهل گفت من در آن روز در [illegible] شغول بکجا کاری بودم ناگاه صدای شیون و خروش عظیم

بگوشم رسید و از خانه بیرون آمدم [illegible] گفت شخصی پرسید فریاد برآورد بیا این بنیاد پسر او را اهلبیت

او را داخل کوفه می کنند پرسیدم که آن شخص که بود گفت حسین ابن علی ابن ابی طالب [illegible] من از ترس خاموش

شدم و چون او رفت چشم برداشتم دیدم که نزدیک بود که چشم بر دل آید پس از راه پشت قصر

بیرون رفتم و بکنار کوفه رسیدم و دیدم مردم ایستاده اند و انتظار آمدن اسیران را دارند پس سرهای

شهیدان پیدا شد ناگاه دیدم غبار [illegible] پیدا شد و مردم بجزع آمدند سید الشهدا و فرزندان

فاطمه را دیدم و در آن [illegible] ناگاه دیدم امام زین العابدین علیه السلام [illegible] و بر شتر بی جهاز سوار است و

بیماری در بدن او مجروح است و خون از بدن مبارک او بر زمین میریزد و از فرط اندوه میگوید یا امة السوء

لا سقیا لربعکم یا امة لم تراع جدنا فینا اذا نحن و قفنا تعالی الفرس ای گروه بد [illegible] کاش [illegible] لو

انتا و رسول الله یجمعنا یوم القیامة ما تقولونا در روز قیامت حاضر شدیم رسول خدا حاضر شود جواب

او را چه خواهید گفت تسیرونا علی الاقتاب عاریة کاننا لم نشید فیکم دینا ما را بر شتران برهنه سوار کرده اید مانند

اسیران میبرید گویا هرگز برای دین شما بنیاد نکرده ایم الیس جد رسول الله و یلکم اهل البیت

من سهیل بقطعنا دار سهل گفت چون بجده رسید که رسول خدا حضرت و در دم روم از ذکر این حادثه گریه کرد و عادت اللطف

قد او و نشنید نصیحت حادثه بعقب ساعت السماع از دامن گریبان بنده بر زمین مالیدند که هرگز نشستن خوانده بود

پس در آن وقت دیدم که کوفیان از بام و در و دوش را طفل برگرفته کان ای اهل بیت غم حسین میکردند و زنان و دختران بی سر جمعه اند

و ام کلثوم بر حیران شده بود نان و خرما در کوفه آنها را از دست کودکان گرفته و بر زمین می انداخت و میگفت یا اهل الکوفه ان

الصدقة علینا اهل البیت محرمة ای اهل کوفه تصدق بر ما روا نیست زیرا که صدقه بر اولاد مصطفی نبوده اهل کوفه از سخن

ایشان متحیر بستند ام کلثوم چون در گریه آن فریاد و نغمه آواز شنیدند که کفار اهل کوفه مردان و زنان همه گریستند و زنان بر ما نظر

بستند و در آن اثنا صدای شیون عظیم شد ناگاه دیدم سرها شهیدان را بر نیزه کرده می آوردند و در میان آنها سری دیدم در شباهت

مانند ماه و در وی مانند خورشید تابان و ماه در نظر سر در میان بالا آورده شد دیدم بر آن سر امام حسین است که پسر رسول خدا از

خضاب در پیش او ما بوده این فرزند خواهران برادر بر آن سر افتاده و در دستش دو خط دار بر آن گذر و دستم و در دامان بر وی یک بیا نمی کرد

شکست و خون از آن جاری شد و بر زمین ریخت و فریاد بر آورد و گفت ماه منیر من که از جور دشمنان تیره کرده اند که دیدی وای بر شما

سپهر خلافت که از کرد شما هر دو را که بر غروب بجو ای برادر مهربان و ای غمخوار فاطمه چشم و دل بطفل خردسال کن ای برادر

فرزند و فرزندی مجروح را که بیمار است و او را امام زین العابدین بیمار است یکدم اورا بر پشت نشاند شتران مجروح و دانش ای ستم کافران و روح

ای اخی اتلف اخ ای برادر [illegible] بنت باستان ای یا دجا [illegible] بیت قرا در [illegible] و ایشه میخلیم برادر کرده ام

اخی یا ابن رسول الله یا ابن رسول ادب حسینیه النوادر حاوی بلاد طار فرزند رسول خدا شهادت نمود در قدر کربلا هید

بلد وسیل الجمیل الجمیل فقال حتی تقتضی العذیر فیا ارادا دیار الکر ای برادر که جهان از پیش بنور مادر آنجا با بر ملا سرخ شد

ناگاه سر ای سید شهدا از دراز طلب بر نیزه کردند الا اسیر اخی اسیر باکی و اسبیعه الیمام علی البکا ای اقا من

بنیه من که بر نیزه میکنند و در خان مهر [illegible] کند اخی هذی امنة ذات فولان نخن نساق بغیر با الفلات ای برادر

امت خاندان بر ایشه دو مکاب عزت و ماز شکر کرده اند ما بر همه بیابانهای میکردانند بیجان اسیه و لیها خبر و قیس و

بخیلی خیابانها با زنان بر ایشه و سر ایوه ما را با اسیری بیرون آوردند کان من بنات الزنج تبعی و یغضب با

الساطا باطخطاط گوی از درد قران خط و زنگیه ریم مانند جمال نبیه مانند ایشان جمع میکنند از این سخنان جالسوزا آنجا دید

زین او ما از هوا غران بر آمد و از تیر وقت عبای آن شت زبان کشود و شد و در اتحاد رسیده که هر که در نظر در امام حسین علیه

از هیبت و سطوت و انحف بیهوش شد و سر او را در میان سر بر ما شد خورشید و ماه در میان سر و سایه بر کعبه

نظر کرد آن در و دیوار کوفه در دوش بمو بر خواید رفته میگوید که چون امام حسین را در کوچه های کوفه جولان داده شد دیدم در نظر کو

بودند که در نظر بجوم شام در دوش عوام بر کوه شام رسید چون سر از گرد بر آوردن کردم دیدم که سر بالا بر نیزه ما کرده و در نظر در میان

آنها عاشورا در آفتاب مسجد نشسته بودند ... آن سر جلو مبارک بود بیرون ... آن سر امام حسین است چون نزدیک شدیم

از شعاع نور آن منور شده دیدیم لبهای مبارک حرکت میکند چون گوش فرا داشتم سوره کهف را تلاوت میکند تا بدین آیه رسید

ام حسبت ان اصحاب الکهف والرقیم کانوا من آیاتنا عجبا ازین آیه حالی عجیب مرا اعتقادی بر قرآن

دیگفتم یابن رسول الله داستان تو عجیب تر است و شیخی دیگر نقل کرده که در دمشق که سر مقدس را ... بودند

بردند من نزدیک ایستاده بودم دیدم که لبهای مبارک حرکت میکند گوش فرا داشتم این آیه میخواند ولا تحسبن

الله غافلا عما یعمل الظالمون و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون ... میکند ... فرات

بیکند ... که ظالمان ... که جایگاه ایشان ... نقل کرده اند که چون سر آنحضرت را در بازار

کوفه بر نیزه کردند شروع کرده ... سوره کهف را خواند که انهم فتیة امنوا بربهم وزدناهم هدی و چون

دیگر ... سید ... بر سر ... اماره ... نظر ... و ...

بر دوش اسیران بمجلس آن ... ایمان آوردند ... در ... شهیدان را در طبق ... دراز ... حاضر

کردند چون نظر آن ... بر سر آن ... اقتدی ... بر لب و دندان آن

... شهیدان ... بر لب ... میگفت ... لب و دندان بوده ... ای ارقم

که از جد ... سید عالم ... در آن مجلس حاضر بود ... برآورد گفت ... ای ... قضیب فوالله

الذی لا اله الا هو لقد رایت ... بر ... بر این لب و دندان ... قسم بخدای

که ... دیدم ... دندان ... دیدم که حضرت

رسول امام حسن ... میبوسید

هنیئا ... السلام ... بر سر ... ای ... امام

امانت ... که از آن مجلس ... گفت ... کوفه ... سر

فاطمه ... کان النبی اعجب ... یلثم ثغره

یقبل کرام ... دردناک ... که ... ملعون ... پاره پاره ... الثغر

یخفق ... بنوک القنا ... ظلما ... بسم ... سطوة ...

قتل الحسین ... شد ... سر ...

بیا ... شد ... در ... ساعت ...

مجلس ... در ... شدند ... سلام ... خود ...

... ۲۰

بنشست دیگر آن ملعون ... گفت ... زینب

فاطمه ... ای ... ملعون گفت ... زینب

خواهران ... گفت ... در ... کجا ... شود

فاسق ... برادر ... زینب گفت ... الیه

شهادت ... چون ... سر ... خواهران

... سر ... تن

... داخل ... بوستان ... قطع کرد ...

... دیدم ... ای ... سر ... شد

... زینب ... قتل

... ابن ... گفت ... زن ...

... برادر ... برادر

زاده ... برادر ... و ... احوال

... سر ... بود

امام زین العابدین ... این سر ... ابی الحسین ... کشته

شد ... امام زین العابدین ... برادر ... یوم القیامة ...

که ... قیامت ... بود ... این سر ... القبر ...

برادر ... سر ... خواهران ... سید ... جای

بیست ... سر ... کشته ...

... طفل ... طفل ... اسیران ...

... زین العابدین ... سر

... اشتر ...

... ای قوم ... ستمگر ... بلاء

بود ... مجلس ... امام حسین ... کوفه ...

مبارک ... کوفه ... ما

می‌خواندند پس ابن محمد قدس سره السلطان [illegible] بسیار غریب و عجیب است که سر پسر دختر پیغمبر و پسر خلیفه
محمد را مسلمانان بر سر نیزه کرده‌اند و السلطون [illegible] و جمیع لشکر منهم [illegible] مسلمانان را و این سخن را می
شنوند و هیچ کس هیچ در زاری [illegible] که در دل کسی درد [illegible] از خوف ابن زیاد و هیچ کس از اهل کوفه به نزد ایشان
نمی‌شد مخفی نموده و ما [illegible] اسیران چند روز تنها در آنجا مانده بودند و بر سر بردن و بعد از چند روز ابن زیاد شمر ذی
الجوشن و شبث ربعی و عمرو بن حجاج و جمعی [illegible] راه [illegible] از کس [illegible] اراده کرد و متوجه کرد که سرهای
شهدا را [illegible] ایشان [illegible] بطریق سابق سرها را بر نیزه کردند و اهل بیت را بر شتران برهنه
سوار نمودند و امام زین العابدین را در غل و زنجیر کرده همراه ایشان فرستادند و بسیار از وقایع غرابت در عرض راه ظاهر
شد از آنجمله آنکه آن لشکر بمنزل قنسرین [illegible] رسیدند و در آنجا دیری بود [illegible] از آن
لشکر در پای آن دیر فرود آمدند و نیزه که سر آنحضرت بر آن بود بر زمین استوار نمودند راهب از دیر بر بام آمد چون نظر بر
سر امام حسین افتاد [illegible] از آن سر [illegible] که تا آسمان ساطع است [illegible] نظر از آن در دل راهب افتاد
بر راهب آن لشکر ندا داد و گفت شما از کجا می‌آیید [illegible] گفتند ما از عراق می‌آییم [illegible] از دشمنان
دار الشام رفته بودیم و این سر [illegible] گفت این سر [illegible] گفتند [illegible] راهب گفت
این آن حسین است که [illegible] پسر عم [illegible] بود و مادرش [illegible] گفتند آری گفت لعنت خدا بر شما باد اگر عیسی را فرزند
بود او را بر دیده ما جای می‌دادیم [illegible] پس گفت ای قوم [illegible] اقدام [illegible] ده هزار درهم دارم [illegible]
[illegible]
[illegible] نزد [illegible] سخنان راهب [illegible] آن سر [illegible]
[illegible] بیکی از معتمدان خود سپرد [illegible] آن سر [illegible] راهب داد و راهب [illegible]
[illegible] پس راهب آن سر را
[illegible] شست [illegible]
[illegible]
تا [illegible] آن [illegible] فرود آمدند و در آن [illegible]
آمدند [illegible]
[illegible] مریم [illegible]
[illegible] فرود آمدند [illegible] سر [illegible] زیارت [illegible]

در سبز [illegible] که گویی [illegible] فرود آمدند [illegible] طواف [illegible] زیارت [illegible] ناگاه
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] السلام علیک ای مظلوم مادر دار شهید مادر دار [illegible]
[illegible]
این سخنان [illegible] بیهوش شده چون بهوش آمد [illegible] عالم [illegible]
[illegible] آن سر [illegible] آمد [illegible] عالم [illegible]
[illegible] توریت و انجیل خوانده‌ام [illegible]
[illegible] بزبان [illegible]
امام حسین [illegible] گفت ای راهب انا المظلوم [illegible] انا الغریب [illegible] انا الشهید
والغریب [illegible] مظلوم [illegible] کشته
[illegible] مظلوم [illegible] شهید [illegible] الاسری [illegible]
[illegible] انا المقتول [illegible] انا المغموم [illegible]
[illegible]
[illegible] گفت [illegible] بزبان مبارک [illegible]
[illegible] انا ابن محمد المصطفی [illegible] علی المرتضی [illegible]
المرتضی انا ابن فاطمة الزهرا [illegible]
[illegible] انا الشهید بکربلا مظلوم [illegible] مصطفی [illegible]
[illegible] مظلوم شهید کربلایم [illegible]
[illegible] گفت [illegible]
ناگاه از سر مبارک آوازی رسید که [illegible] شفاعت [illegible] راهب
گفت اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمد الرسول الله پس حضرت قبول شفاعت [illegible]
[illegible] سر مبارک را از راهب [illegible] گفت [illegible]

بگویم چون شمر به سر رسید ... گفت ترا بخدا و بجد عاصیان سه قسم بجد صمیم که آن سر را بخشید ... که در
دیار ... قبول کرد ... بجذب امام زین العابدین علیه السلام
دست ... در ... شکر ... حضرت ... ترتیب دروازه
دمشق رسید ... هزار ... سر ... آوردند و در آنجا ... بود ... آن ... سر
شده بود و لا تحسبن الله غافلا عما یعمل الظالمون یعنی گمان مکن که خدا غافل است ... و در بر دیگر
نقش بود و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون ... خواهید ... که باز گشت
این است مجلس [illegible] در کیفیت دخول اهل بیت امام حسین علیه السلام و آنچه در آنجا بایشان رسید
بسم الله الرحمن الرحيم نحمدك يا من اعظم مصيبتنا بمصيبة من سحقت نفسه بمهجته فاطمة
الزهراء سلام الله عليها الذين جعل الله الشفاء في تربته واجابة الدعاء تحت قبته والائمة
من ذريته ... النبي وابن جنة المأوى ذبيح بكربلاء ... ذبح الكبش
الحمد ... الكبرى ... الاوصياء في ... السموات
العلى وزلزلة الفلك الارضين السفلى سليل خاتم الانبياء وابن سيد الاوصياء وبضعة سيدة
النساء مولانا ابي عبد الله ونشكرك يا من اجل رزيتنا على سيد السادات وقائد القادات
المقطوع الوتين والحامي بلا معين المعصوم من الزلل البرئ من كل عيب وخلل المحنة الظمآن
والمظلوم بلا ناصر ساكن الوديعة الزاكية وصاحب القبة السامية المنتقام النياح والمغسل
بدم الجراح بكاسات ... الرياح المجرد في الفلاة والمتفرد بالعراء سيدنا ابي عبد الله
ونعوذ بك يا من اشغل قلبنا على ذي الشيب والخضيب والنحر التريب في الخد التريب
والثغر القرح بالقضيب وصاحب الودج المقطوع والرأس المرفوع والساداة الوضع ...
... وانتهكت حرمة الاسلام في ... بالدماء والمعفور الخد
الغريب الغرباء الشهيد الشهداء وقتيل الاشقياء وساكن ارض كربلاء ... ملائكة السماء المحيى
المظلوم ابي عبد الله نصلي على نبينا المصطفى وآله واحبابه الذين مكنتهم على منابر النور و
اجلستهم على سرير السرور وخصوصا على سبط المظلوم وولده قتيل المحروم المجاهد في
سبيل الله سيدنا ابي عبد الله آه من مصيبة ما اعظمها عند اصفياء الله واوليائه
وما اجلها عند ملائكة الله وانبيائه واوليائه من رزية اعظمها عند المصطفى وما اثقلها

عند الرضيع ... واجبته آه من الاحباب البالية العاريات آه آه من الاجساد المجردة في
الفلوات آه آه من الرؤوس المرفوعة الابدان آه من العادات ... بلا كفن و المواريث
خلت من الاقارب من الاوطان ... من الجسد المقادر بالعراء ... و دخان
واحسرتاه از آن تن مجروح برهنه افتاده در بیابان ... که قرآن بر سینه مبارک آن حضرت فرود ... على الخد
التريب ... باطراف القنا ... واحسرتاه از ... برخاک ... و از آن سر ...
... یا رسول الله في ايدي الطغاة ... که از دست ظالمان
... که ... بکل ... وافات ...
نقل می نمایند ... ان ... ذنب العلماء ... فضل
و ذلک ... یا عین ان ... و ...
فلیکن حزنا علی سبط ... الی القتیل السطام
و من ... الاملاک ... در ... ایستد
... بی بود ... حجاب ...
... بسیار ... بود ... بود
... در ... برده ... و ... بود ... برود
که ایام ... برادر ... الله اشیاعنا یکون علی الحسین ادبیا ... خدا
... امام حسن عسکری ... خدا ... کننده
... باشند الا
... علی الباکین علی الحسین والمبکین ... که خداوند ... بر حسین گریه
کنند ... بر حسین ... باشد
خداوند ... بر حسین ... ملائکه ... اشک دیده های
... بر حسین ... مراجع ... مزوج کنند ... و
... که آن ... هزار مرتبه ... با وجود این فضیلت ... امام حسین ... جرا ...
... و ... بیبکی یوم ... و دمع ... که در روز
مصیبت امام حسین ... اشک ... فیه ...

شربتی آب عطا کرد پس حاجتم [illegible] ارض بر دامان آل عبا که با تشنگی جان بدادند [illegible] احشا فاطمه
مقرحه [illegible] نهان [illegible] اطفال ایتام [illegible] صورت فاطمه در [illegible] مجروح است و دیده‌های
ادراز ماتم [illegible] حسین گریان است وابکی الیتامی للطفاه خواضعا وابکی علی الحق الخضیب
الدامی [illegible] بر حلقوم [illegible] و تملی خوانند و بنات [illegible]
[illegible] در نظر در آورید [illegible] امام حسین [illegible] با سوز دل [illegible]
نوح [illegible] احدی [illegible] میکرد [illegible]
[illegible] بودند [illegible] زینب [illegible] الفاخر [illegible]
قوم من شرار [illegible] مقامی [illegible] زینب [illegible]
من نحو [illegible] بر زمین کربلا [illegible] علی المقتول
[illegible] وابکی علی الطفل الصغیر
[illegible]
[illegible] بالاکمام [illegible] حسین [illegible]
[illegible] زین العابدین [illegible] الاسیر [illegible] الاسقام [illegible]
[illegible]
[illegible] السیف [illegible]
[illegible] یوم الطف [illegible]
اجل ملعون خبیث المولود [illegible]
دنیا [illegible]
[illegible] در راه خدا مشغول بود روضه [illegible]
[illegible] امام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] مشغول بود [illegible]
[illegible] فلا رحم [illegible] احادیث معتبره مروایت

هر که آب بیاشامد و تشنگی حسین و طفلان و اهل بیت و یاران او را یاد آورد و بر ظالمان و قاتلان ایشان لعن
لعن کند حق تعالی خواهد نوشت از برای او چهار هزار درجه و باو کرامت خواهد فرمود ثواب آزاد نمودن چهار هزار
بنده و محشور خواهد شد در روز قیامت در حالتی که مسرور و خوشدل باشد ابو عماره شاعر گوید روزی بخدمت
امام جعفر صادق ع رفتم آنحضرت فرمود یا ابا عماره شعری چند در مرثیه جدم حسین بخوان بآن روشی که در پیش خود
میخوانید و نوحه میکنید چون شروع کردم بخواندن حضرت بگریه در آمد و چون مرثیه میخواندم و حضرت میگریست
و صدای گریه از اندرون حرم آنحضرت بلند شد و چون فارغ شدم گفت ای ابا عماره هر که شعری در مرثیه
حسین بخواند و پنجاه کس بگریه آید بهشت او را واجب می‌شود و هر که چهل کس بگریه آید بهشت او را واجب میشود
و هر که سی نفر را بگریه آید بهشت او را واجب میشود و هر که بیست نفر بگریه آید بهشت او را واجب میشود و هر که ده
نفر بگریه آید بهشت او را واجب میشود و هر که یکی را بگریه آید بهشت او را واجب میشود و هر که یک کس را بگریه آید
بهشت او را واجب میشود و هر که مرثیه آنحضرت بخواند و خود بگریه آید بهشت او را واجب میشود و هر که را گریه نیاید
خود را بگریه بدارد بهشت او را واجب میشود و در [illegible] مرویست که حضرت امام جعفر صادق ع بمن گفت
ای [illegible] تو از اهل عراقی و در طرف تو کربلای حسین نزدیک است اما تا قبر او رفته ای آیا نمی روی بسوی قبر
او و او را زیارت کنی من گفتم فدای تو شوم من از [illegible] اهل بصره ام و [illegible] مشهورم و [illegible]
بزیارت آنحضرت روم از خلیفه [illegible] برسد حضرت فرمود [illegible] علیه
آیا یاد میکنی آنچه را با او کردند و بر او گریه میکنی عرض کردم بلی فدای تو شوم بهمین که مصایب حسین را یاد
آورم بحدی جزع و گریه میکنم که اهل [illegible] و عیال من از حالت من متاثر میشوند و از [illegible] و شرب باز می‌ایستند
تا اثر آن بر روی من ظاهر میشود و حضرت فرمود یا مسمع رحم الله دمعتک خدا [illegible]
تو را بدرستیکه [illegible] از آن جماعتی که بمصیبت ما صاحب مصیبت و با اندوه ما اندوهناک و بسرور
ما مسرور میباشید آگاه باش که در آن وقت وفات که آید تو از هر کس و از هر چیز قطع شود و بطرف [illegible]
کنی خواهی دید که پدران من حاضر شوند و بملک الموت وصیت کنند که او را نیکوئی کن که او از شیعیان و دوستان
و گریه کنندگان ما بر حالت و بشارت بتو دهند که دیده‌های تو روشن شود و ملک الموت بر تو مهربانتر باشد از مادر
بفرزند خود پس حضرت گریست و من نیز گریستم و اشک از دیده‌های من جاری شد و از سفیان بن مصعب روایت
که روزی بخدمت امام جعفر صادق ع رفتم حضرت فرمود ای سفیان مرثیه در مصیبت جدم حسین بگو
پس گفت بام فروه که دختر آنحضرت بود بگو بیاید بپشت پرده آید و بشنود که با جدش چه کرده‌اند ام فروه با اهل بیت
پرده در آمد و سفیان شروع بمرثیه خواندن نمود و گفت فروه جودی بدمعک المسکوب ای ام فروه

بنگوی کنج بکاری نمودن اشکهای ریزان خود ام فزوده چشم زدوب میرزمان نیز هیچ و نقش برادر
نجوی غنچه و نوش از اهل بیت صادق ع بلند شد که اهل مدینه یکجا در خانه آنحضرت جمع شده
پس حضرت صادق ع سفیان را امر کرد که ساکت شوند و نغمه را نیز قطع نمود ای برادران حسین را
نزد خدا و رسول عظیم و محترم است و در نزد مرتضی علی و فاطمه بتول عزیز و مکرم است و مصیبت او
از هر مصیبت بالاتر است قبل از وقوع دریغ اثر ابر جگر فاطمه نهاده بود و شد و بیش از آنکه آن امام مظلوم
آتش شود او را در راه خدا نداشتند و ملکر جرا تو ترحم سوختن حسرتا علیک ایها الغریب العطشان
والبعید اللهفان والمدفون بلا غسل و اکفان ای تشنه ستمزده و اسیر مصایب دهر و ای مدفون
در دیار غربت بلا غسل و کفن و ابن عباس در تفسیر بعضی آیات گفته که چنین چیز از دنیا رحلت کنند
آسمان و زمین چهل روز بر آنحضرت گریه بکنند و چنین عالم با عمل وفات کند آسمان چهل روز بر او گریه
کنند و امام حسین ع وفات کند پس آسمان و زمین بر او گریه خواهد کرد تا روز قیامت و در شبی که روز آن
امام حسین ع شهید شد اکثر اهل کوفه شنیدند که قایلی در میان آسمان و زمین میگوید ابکی قتیلا بکربلا
مفرق الجسم بالدماء و چشم گریه کن بر شهیدی که در خون خود غلطیده ابکی قتیل الطغاة ظلما بغیر جرم سوی
الوفاء گریه کن بر کشته اهل جفا که از روی ظلم و خطا صادر شد بغیر از وفا ابکی قتیلا بکی علیه من ساکن
الارض والسماء گریه کن بر کشته اهل جفا که گریستن مرا [illegible] ساکنان آسمان و زمین هتک اهله واستحلوا ما حرم
ع الانام [illegible] اهل بیت او را از سرا پرده عزت بیرون آورده و حلال شمرده نسبت باو چیزی که حق تعالی
بکنیزان حرام نموده بابی جسمه العری الا من الدین والحیاء پدر و مادرم فدای تو باد و جسم برهنه او باد که
از هر چیزی برهنه بود مگر از دین و حیا کل الرزایا بالها عزاء وما للرزیة من عزاء هر مصیبتی را عزا است
مگر این مصیبت که عزای آن پایان ندارد و بعضی از مشایخ شیعه نقل کرده اند که در سال هزار و یکصد و دوازده
هجرت حضرت [illegible] صفوی روزی در نهری از نهرهای شوشتر که موسم بهار بود آب آن در وقت
طغیان سنگ زردی بیرون آمد که طول آن بقدر هشت انگشت بود و بخطی که از رنگ آن سنگ بود از خط
ازدیان بنو بر آن نوشته بود بسم الله الرحمن الرحیم لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله لما
قتل الحسین بن علی بن ابیطالب بارض کربلا کتب دمه علی الارض الحمراء وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون
بدرستیکه چون کشته شد حسین فرزند علی بن ابیطالب در زمین کربلا خون او نوشته شد بر زمین و زود باشد
که بدانند ظالمان که چه جایگاه بازگشت خواهد بود و این آن سنگ را [illegible] شوشتر [illegible] فرستاده
و مخفی نماند که صدور امثال این کلمات عجیبه و ظهور شیدا این قضایای غریبه در قتل مصیبتی که

بانوردیده

هر نور دیده مصطفی و برگزیده بتول عذرا روی داد بسبب رسیدن است و کسی که نتواند بر کیفیت مصیبت او وقوف
و منزلت او در نزد خدا و رسول آگاه می تواند که آنچه از اخبار رسیده از گریه آسمان و زمین و نوحه انبیاء و مرسلین و
ملایکه مقربین و جن و اندوه مرغان هوا و ماهیان دریا و درختان کوه و صحرا هیچ است و در آن غرابتی نیست
در اخبار رسیده که چون رسید عالم بنور زاده رفته بود و حضرت امیر را با خود برده بود و امام حسن و امام حسین ع
در آنوقت کودک بودند و در مدینه در نزد مادر خود مانده قضا را حضرت امام در آنوقت شش ساله بود از خانه
آمده بیرون [illegible] در مدینه افتاد و بهر طرف بطور تفرج او طی میشود ناگاه یهودی که او را صالح بن رقعه گفتندی
از آن جناب گذشت و نظرش بر او افتاد و با عطای آنحضرت را گرفته با خود میبرد و در جای پنهان کرده و چون از وقت
بیرون رفتن نصف روز گذشت و بگانه معاودت ننمود دل خاتون قیامت بدرد آمد و بعقب او بار بدر خانه
آمده و باز گشت و کسی را نیافت که او را بطلب حسین فرستد آخر روی بحضرت امام حسن کرده و گفت ای جان مادر و ای
نور دیده مادر برخیز و برادر خود را طلب کن که دیگر طاقت مفارقت او را ندارم حضرت امام حسن برخواست
از مدینه بیرون رفت و گرد نخلستان و باغهای مدینه میگردید و میگفت یا اخی حسین ابن علی و یا قرة عینی النبی این
انت ای برادر ای حسین و ای نور چشم ثقلین کجائی و چرا دیدار برادر خود نمینمائی در آن اثنا آهوی پیدا شد
حضرت امام حسن متوجه آن آهو شده و گفت [illegible] اخی حسینا ای آهو برادرم حسین را دیدی
آهو بقدرت الهی و برکت حضرت رسالت بزبان فصیح در آمده و گفت یا حسن یا نور عین المصطفی و سرور قلب
المرتضی و مهجة الزهراء آن حسین ای نور دیده پیغمبر و سرور سینه زهرا و چه برادر است حسین را صالح بن رقعه
یهودی در دیده و در خانه خود پنهان کرده حضرت امام حسن که این سخن را از آهو شنید بدر خانه صالح آمده
و او صالح از خانه بیرون آمد آنحضرت گفت ای صالح برادر حسین را از خانه بیرون آور و بمن بسپار و الا بمادر
را بگویم که [illegible] سحرگاهی [illegible] بر خواهد که همه یهودان بیجان شوند و [illegible] که بغرب ذوالفقار
از روزگار یهودان [illegible] بر آورد [illegible] که از پروردگار سؤال نماید که یک یهودی در روی زمین نماند
صالح از حسن بلاغت کلام آنحضرت متحیر و متعجب شد گفت یا حسن [illegible] مادرت کیست گفت
ام الزهراء ابنة المصطفی مادرم زهره زهراء و دختر سید انبیاء واسطة العقد صفوت و در صدف طهارت
و عصمت و عزت و جان علم و حکمت و نقطه دایره مناقب و [illegible] انوار [illegible] طینت وجود [illegible]
از سبب بهشت سرشته و در صحیفه [illegible] آزادی [illegible] بتول عذرا
فاطمه زهرا صالح گفت [illegible] مظهر عجایب و مظهر غرایب و سرور غالب
امام مشارق و مغارب شیر یزدان [illegible] و در میدان و بدو نیزه حمله کننده بر [illegible]

و بید و قبول نماز کنید گفتند با پیغمبر آخرالزمان وفا کنید جان در راه سید الثقلین جان شرف کونین و اعلم الثقلین علی بن ابی
طالب و الد حسن و حسین صالح گفت پدرت را نیز نشناختم جدت کیست گفت جدم در یتیم از صدف شرف خلیل و میوه
ایست از شجره شهید و نور ایست از درخشنده مصباح قیت ایراکثر از ذروه عرش جلیل حبیب رب العالمین و فخر عالمیان و برگزیده ثقلین و
مقتدای عربین و نظام دارین و پیشوای اهل مشرقین و مغربین جد سبطین یعنی حسن و برادرم حسین صالح از حسن جواب قبول
آن برگزیده عالمیان حیران و متعجب شد و از شرک و عداوت او بیزار گردید و زنگ کفر از دل او زدوده شد و گفت ای میوه باغ
مصطفوی نور دیده علی مرتضی اینست در سینه محبت جد تو افتاده از شما دارم توقع که دین اسلام بر من عرضه کنید و زنگ کفر از دلم زدوده شد
پیش از آنکه برادرت را به تو تسلیم کنم کلمه شهادت بر من عرضه کن و از مضیق ضلالت کفر بیرون آور حضرت امام حسن ایمان بر او
عرضه کرد و صالح از روی خلوص مسلمان شد و گفت برو تا امام حسین را بیرون آورد و او را به امام حسن داد و طبق زر سرخ و
سفید بر سر ایشان نثار کرد و شاهزاده دست برادر را گرفته به خانه آمدند و ماه حضرت خیر النسا از دیدن نور دیده گان آرام گرفت و چون
دیگر شد به دعوت صالح هفتاد نفر از قوم او ایمان آوردند و با صالح آن ها بگفتگوی شهر ایشان بیعت کردند و به در خانه فاطمه آمدند و
صالح رو و محاسن سفید خود را بر خاک آستان در خانه فاطمه می مالید و به سوز دل می نالید و می گفت ای دختر مصطفی بد کردم
غلط کردم که فرزند تو را آزار دادم و از کرده خود پشیمانم و کفر گذاشتم و مسلمان شدم و بجز امام از تقصیر من در گذری و مرا ببخشی عفو آن
حضرت فاطمه بوی پیغام فرستاد که تو را عفو کردم و از جهت تقصیر که نسبت به امام حسین فرزند من خدا است و جگر گوشه علی مرتضی است عذر
از ایشان بباید خواست صالح صبر کرد حضرت رسول و حضرت امیر به مدینه آمدند بخدمت حضرت مرتضی علی رفت و صورت حال را
به موقف عرض رسانید حضرت امیر گفت ای صالح من از تو راضی شدم اما حسین نور دیده سید عالم و جگر گوشه زبده اولاد آدم است
کلیت از ایشان رضا باید و سرور لب از ایشان حاصل باید بخدمت سید عالم روی دارند عذر خواهی صالح با دیده گریان
و دل آتش حرمان بریان بخدمت حضرت سید آخرالزمان آمد و گفت یا سید المرسلین خطا کردم و با جگر گوشه تو جفا نمودم
و او را با اذن مادر به خانه بردم بیکسی چون یافتم که خطا کرده ام نادم و تائب شدم و کفر را گذاشتم و به شرف اسلام آمدم آیا
می شود که از گناه من در گذری و از من چیز پرسند رحم کنی سید رسل زمود ای صالح من از تو راضی شدم امام حسین برگزیده پروردگار
عالمیانست بباید که از تو راضی شود صالح هیچ جا که به غیر از شنید روی بصحرا نهاد و فزع و زاری می کرد و اشک حسرت از دیده
می بارید و می گفت خداوندا گناه کردم و حال خود را تباه کردم و فرزند پیغمبر تو را بیچاره و بی گناه بردم پروردگارا
مرا رحم کن و از گناه من درگذر و هفده روز آن بیچاره حیران و در بیابانها می گشت و ناله و زاری می کرد و از او آه
او وحش و طیور پریشان شدند و چون هفده روز تمام شد حضرت روح الامین نزد آمد و گفت ای سید خدا ایت سلام می رساند
که پیر مرد بیچاره را باز خوان که ما توبه او را قبول کردیم و از تقصیر وی در گذشتیم و نام او را در جریده دوستان ثبت کردیم
حضرت رسول فرستاد و صالح را آوردند و وی را بشارت به بخشش و آمرزش داد و ای برادران در بخشش تقصیر کناه کاری

جلی

چنین که حسین را به خانه برد و هیچ از زیتی با خبر نبد و سخنی بدی با وی گفت و طپانچه بر رخساره وی زد و وی را از آن بی ایمان
شد و با قوم خود ایمان آورد و با وجود این همه فزع و زاری با لیتی کرد تا حقتعالی از سر تقصیرات او در گذرد پس آنش ستمکاران
بدبخت که به تیغ بیدریغ سر او را مانند گوسفند بریدند و هفتاد و دو تن از فرزندان و برادران و اقارب و یاران او را
به ضرب خنجر و تیر و نیزه و شمشیر پاره پاره کردند و بدنهای ایشان را در صحرای کربلا افکندند و سرهای ایشان را بر نیزه ها کردند
و در بازار بدیار گردانیدند و اهل بیت او را که پرده گیان سرادق عصمت و عزت بودند بر شتران سوار کرده با اسیری بردند
حال ایشان چگونه خواهد شد کأنی بالنساء معتکات علیهن الکآبة والشحوب گویا می بینم زنان را به حسرت
حسین را که برهنه بودند و آثار حزن و علامات اندوه از ایشان ظاهر بود و انت زینب عن حزن قلب بنار الوجد
تحترق بلهوب و زینب از درد دل سوخته ناله میکرد تنادی اختها یا اختاه فمن لك بعد سیدی یا
غریب و گواهر خود ام کلثوم میگفت ای خواهر عزیز که بود از برادر مرگ برای ما از نزد ما کشته است فیالیت المنیة
قد منا و منا قبل ما قتل الحبیب کاش پیش ازین میمردیم و برادر خود را کشته نمی دیدیم فواحزناه
و واسلبا اذا ما نرى ای جسمه العاری السلیب و ای دل وقتی که جسم برهنه شهیدان ظاهر
و نمایان شد نمیدانم اگر پیغمبر آن جسد مطهر را میدید با آن حالت چه میکرد با وجود آن محبتی که پیغمبر
داشت مخفی نماند که محبت رسول خدا نسبت به حسنین در مرتبه بود که وقتی آن حضرت را بیماری
عارض شده بود حضرت فاطمه شبی حسنین را خواب گرفته امام حسن را در پهلوی راست پیغمبر
و امام حسین را در پهلوی چپ خوابانید و حضرت خیر النسا بمنزل خود معاودت نمود بعد از لحظه
بیدار شدند و عایشه گفتند مادر ما چه شد عایشه گفت چون شما خواب رفتید مادر شما بمنزل خود
رفت حسنین بر خاستند و بیرون رفتند آن شب شبی بود بسیار تاریک و باران می آمد
رعد و برق چشم و گوش را خیره میکرد پس نوری از برای ایشان ظاهر شد امام حسین گفت
در آن نور می رفتند تا به حدیقه بنی النجار رسیدند و چون خسته شدند در آنجا دست در
گردن یکدیگر نموده خوابیدند چون پیغمبر از خواب بیدار شد گفت حسنین چه شد عایشه
صورت حال را بموقف عرض رسانید حضرت رسالت پناه با وجود تب و بیماری از بستر برخاست
بمنزل فاطمه رفت ایشان را از آنجا بیرون آمد و میگفت الهی و سیدی هذان شبلاي خرجا
ات و کلی علیهما ای خداوند این دو فرزند که بیرون رفته اند تو وکیل منی
بر ایشان پس نوری از برای پیغمبر ظاهر شد و حضرت در آن نور میرفت تا به حدیقه بنی النجار

امام حسین رضی

چون بکربلا رسید دید که حسنین در آنجا فرو خفته اند و دست در گردن یکدیگر نموده و با وجود آنکه باران در نهایت شدت
میبارید در محاذات ایشان باران نمی آمد و مار عظیمی که موهای بلند و سیاهی چون شاخهای بزرگ بود در
بالای سر ایشان است و دو بال دارد و بیک جانب حسن را پوشیده و بدیگری حسین را چون آن پیغمبر دید بوکرد
و گفت اللهم انی اشهدک و اشهد ملائکتک ان هذین شبلا نبیک قد حفظتهما علیه و دفعتهما الیه سالمین یعنی
بارخدایا تو را و فرشتگان ترا گواه میگیرم که این دو فرزند پیغمبر ترا حفظ کردم و صحیح و سالم تسلیم وی نمودم
پس حضرت بآن مار گفت تو کیستی گفت من از جانب جنیان نصیبین بسوی تو فرستاده اند که آیه
از قرآن فراموش کرده ایم ما را تعلیم نما چون باین موضع رسیدیم ندای بمن رسید که در اینجا فرزندان رسول خدا خوابیده اند
تو ایشان را حراست کن پس مشغول حفظ ایشان شدم آن مار آیه را از پیغمبر خدا یاد گرفت و راه خود در گرفت
و رفت و حسنین را پیغمبر بر دوش مبارک خود نشانیده روانه خانه فاطمه شد و چون حضرت مطلع شد که پیغمبر
بطلب حسنین از خانه بیرون رفته او نیز بیرون آمد و در راه بحضرت بر خورد دید که حسنین را بر دوش پیغمبر
خود نشانیده حضرت امیر گفت یکی از ایشان را بمن ده تا شما سبکبار شوید حضرت رسول با امام حسن فرمود
میروی بکتف پدر گفت ای جد بزرگوار در کتف خدا دوستتر میدارم از کتف پدرم با امام حسین فرمود جد بدوش
پدر خود میروی امام حسین نیز جواب برادر را گفت پس پیغمبر ایشانرا بخانه فاطمه آورد پس فاطمه قدری خرما
از جهت ایشان ذخیره کرده بود آورد و ایشان تناول نمودند حضرت فاطمه یکی از حجرات رفت از بهای کاری
چون برگشت دید که حسنین بر خواسته اند و با یکدیگر کشتی میگیرند و پیغمبر متوجه ایشان شده میگوید حسن حسین را
بگیر و بیفکن حضرت فاطمه که آنرا شنید گریان گریان گفت ای پدر بزرگوار تو بزرگتر را تحریص بر افکندن کوچکتر
میکنی حضرت فرموده ای دختر اگر من حسن را تحریص بر افکندن حسین میکنم اما عمم جبرئیل حسین را تحریص
بر افکندن حسن میکند مجملا قدر و مرتبه سرور شهیدان از آن بالاتر است که شرح توان و منزلت حسین
نه منزلتیست که از برای احدی متصور باشد و جلالت او در نزد پروردگار بمرتبه است که دیگری بآن
تواند رسید چه خوش گفت مختار ثقفی در حینی که سعد ملعون و حفص پسر بزرگ او را بجهنم فرستاده امر کرد که
سر آن دو ملعون را در مجلس وی حاضر کردند و از دیدن آنسرها بسی فرح و سرور
بوی روی داد و بعضی از حاضران گفتند ای امیر سر سعد عوض سر امام حسین و سر حفص
عوض سر علی اکبر مختار متغیر و گریان شد و گفت یا لکع الرجال ساکت شو ای احمق ویلک
اتقیس راس ابن سعد براس الحسین ای وای بر تو سر ابن سعد را قیاس بسر حسین
میکنی و سر حفص را قیاس بسر علی اکبر میکنی بخدا قسم اگر سه ربع زمین ؟

بکشم

تمام

بکشم بهای یک سر ناخن حسین نخواهد بود روایت آنکه او دو سر را بر نزد محمد حنفیه بمکه فرستاد چون محمد سر ان
ملعون را دید در سجده افتاد و گفت اللهم لا تنس للمختار هذا من رحمتک اللهم اجزه عنا اهل البیت خیر الجزاء بار خدایا
فراموش مکن مختار را از رحمت خود و او را از جانب ما اهلبیت پیغمبر جزای نیک بده و ظاهر آنست که مختار را بسبب
موافقت ننمودن امام حسین در حرب اعدا در یابد از اهل نجات شفاعت اکرم بعض اهل بیت شایسته است از در سر زده هم
از حضرت امام جعفر صادق ع وارد شده که روز قیامت پیغمبر و امیر المؤمنین و امام حسن ع و امام حسین در کنار جهنم خواهند ایستاد
از قعر جهنم شخصی صیحه خواهد زد که یا رسول الله اغثنی مرا فریاد رس جواب او نخواهد داد باز ندا خواهد داد که یا امیر المؤمنین اغثنی
امیر المؤمنین نیز متوجه جواب او نخواهد شد پس ندا خواهد داد که یا حسن اغثنی آنحضرت نیز متابعت جد و پدر
خواهد نمود پس ندا خواهد داد که یا حسین اغثنی انا قاتل اعدائک بفریادم برس که من کشنده قاتلان
تو در آن حال پیغمبر متوجه امام حسین ع خواهد شد و خواهد گفت ای فرزند او را دریاب که حجت بر تو تمام کرد و حضرت
امام حسین ع مانند عقاب بر او فرو خواهد آمد و او را از جهنم خواهد برآورد و مخفی نماند که از جمله قصه های ماتم آمیز وقایع
محنت انگیز حکایت دخول ایشان بشام است و آنچه در آن روز روی داده باعث تاسف است که چون خبر رسیدن لشکر و آوردن سر ان
سروران و اسیران اهلبیت پیغمبر بشام رسید یزید پلید امر کرد که شهر را آذین بستند و مردم بتماشا بیرون رفتند
اما چون بنزدیک دروازه شام رسیدند در ساعات مخدرات اهلبیت عصمت را بر شتران برهنه سوار کرده بودند و امام
زین العابدین بیمار را بر شتران برهنه در غل و زنجیر سوار کرده اما در پیش روی اهلبیت و در عقب سر امام حسین و
سر سایر شهیدان را بر سر نیزه ها بود و در پیش روی ایشان سرها بر داشته و نیزه داران جهد در اهلبیت حرمت و اطفال کرده
بودند که بیک از ایشان در کار رفت هر آن حالت جگر ... شد نیز بر سر ایشان میکوبیدند در ساعت ام کلثوم
لعین گفت ای شمر یکدم زنها را از راهی ببرید که نظاره کننده کمتر باشند و بگو که سرها را پیشتر برند که مردم بنظر
کردن سرها مشغول شوند جا کمتر نظر کنند آن ولد الزنا قبول نکرد و از راه کثیر و عمدا حکم کرد سرها در میان شتران
جمع بردند سهل بن ساعدی گوید که ابتدا رفته بودم دیدم که دروازه ها را آذین بسته و مردم بیشتر بسیار
کرده و انواع سازها میزدند با خود گفتم مگر امروز روز عید است تا آنکه از جماعت پرسیدم گفتند الحال شخصی خروج کرده بر یزید
گفتم ای سهل بن ساعدی که بخدمت حضرت رسالت پناه رسیدیم و صحبت او را دریافته گفتند
ای سهل ما عجب داریم که چرا از آسمان خون نمی بارد و چرا زمین اهلش را فرو نمی برد و غرداین ایام
چه بیداد رفت که روزی منتظر کرده بر ست گردون کم خون فلق بافرت آب کرد جز بشکیب جانگش بسر برده ما بسر
بوتراب کرد جانگستر نشی به با درود کشتند و دوران آتش کشتیها گواه جگر کرد جز بشکیب پرده ایشان ما فرو دو دید

ای ... ۹ دهم

جون بعدی ... ۹

این کار را چه پروردستی بچی ب کرد آن سوال کرد از طفل شیرخوار دستش بریده بود که پیکان جواب داد درو حسب
همت جوابش که گاه خنجر با سر دهان بجسم بالاین گو سهل گوید گفتم رودستی تر از این بگوید که ره دردداد گفتند این
فرح و شادی کردن میان ما جملگی جهت آنکه سر مبارک امام حسین همراه اهلبیت او از عراق میخوانند بیزید آوردند گفتم
این غزا از کدام دروازه داخل می کنند گفتند از دروازه ساعات چند نبید شفقت فوری بطرف آن دروازه رسانیدم
دیدم سواران و نیزه داران از پی یکدیگر می آیند در سر هر نیزه سری است و غایت نور و نیم ناگاه نظرم بر یکی
افتاد شبیه بحضرت رسالت پناه بود بسیار نگریستم ... نسایی ابن فاطمه بود گریه بر من افتاد و بجوش آمد
ضبط نتوانستم کرد دور از آن نیز دیدم زنان و اطفال بسیار بر شتر برهنه سوار کرده می آوردند آن دو دختر بر سر
بخود زده آمد و گفتم نزد یک همراه شدم دیگر باره گریان خود را بجای شتران رسانیدم یکی از ایشان که جانش بر لب رسانید
نمودم و گفت ای شیخ تو کیستی که بر حال ما بیچارگان رحم می کنی و گریه میکنی گفتم ای بی بی من بنده کیانم
یکی گفت ای شیخ از بلاد شام رسیده گان عهد کرده بودم که از غم لعل لب فرزند رسول خدا دیده فروبسته اندر سوز و درد چند داغ بر
جگر دارم منم که گرد فتنه بر رویم که جای معقولست کسی دیگر نبرده ام ای شیخ منم سکینه دختر امام حسین چون این سخن را
از او شنیدم دلم بشکست و جانم فرو شد تن بر زمین ماند و خاطرم افسرده گشت و جانم کباب و دیده ام پر آب شد
و گفتم ای خواتون من سهل ساعدی ام از اصحاب جدت اسم ... خدمت دارم بگویید که یاری کنم گفت ای سهل حاجت می
آن است بپیش حاجب که اسم جد مرا دارد و بگوید که از میان ما بیرون رود تا مردم بر شتر بدرست جمال مشغول نظاره
آن شوند و نظر از ما بردارند دیگر محرم رسول خدا را این قدر بچه روا دارند سهل گوید که نزد دیدم آن ملعون که
سر آن سر در دست داشت رفتم و گفتم حاجت دارم قبول کنی ... گفت حاجت چیست گفتم
سر امام حسین را در ساربره ها از میان شتران محذرات بیرون ببر ... آن ملعون بطمع زر
راضی شد و چنان کرد که چهار صد اشرفی بوی دادم و خواستم که نزد سر اهلبیت روم کلثوم دختر بطلبید و بحرم
بحضور شد گفتم این نیست پس آن ملعون ... سر در انبیا آوردند تا بر مسجد جامع و جای
اسیران بود در آنجا ماندند در انجا بسیار برکه کس سجده بجای شنید بر امام زین العابدین افتاد گفت
الحمد الله که روزی که شما را کشتند و مردم ارزده دشنام ... امام زین العابدین گذر بود گرد
و گفت ای شیخ قرآن خوانده گفت بلی امام زین العابدین فرمود که این آیه را خوانده که قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة
فی القربی بفرمان محمد مصطفی که بگو که برسالت اجر از شما نمیخواهم مگر دوستی خویشان رسول که دوستی واجب است
ای شیخ این آیه را خوانده که واعلموا انما غنمتم من شیء فان لله خمسه و للرسول و لذی القربی یعنی آنچه از غنایم

بیست الف ... از ... رسول او دو ذوالقربی ای شیخ گفت ما ذوالقربی میم که بر مزد بستیم از رسول الله ام
ای شیخ این آیه را خوانده که انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا گفت بلی مائیم اهل
بیت که در حق این آیه اصحاب با قسم حق تعالی بعصمت و طهارت ما شهادت داده است ... شنید گریان شد
دانا گوید شیخ ... ملا زرد رسول الله معذرت دارید ... گفت ای پسر رسول الله ... حاصله ملا از سر آن ...
با سر مکرم و گفت الهی من از دشمنان اهل بیت بیزارم جنس خود را ... امام زین العابدین افکنند و در ... مختلط
در سر ... ای بار خدایا بار خدایا اهلبیت ... و دوستی ... و از تقصیرات من درگذر ... تو را قبول
نموده جان ... وقت آن بر قبول در درگاه احدیت رسید ... ساعت ... و جان ... ای دروش از اهلبیت
بر آمد امام زین العابدین بابهم ... مکرر ... پس یزید ... امان ... بر تخت ... مکلل در ... یاقوت
بر سر نهاد و امرا و بزرگان شام حاضر ... امر کرد که سرهای شهیدان اهلبیت در آن ... آن ... حاضر ... در آوردند
و در ... سر ... ملعون ... لا حول ولا قوة الا بالله ... از ... شنید ...
بشنو ... سوره کهف ... ام حسبت ان اصحاب الکهف والرقیم
کانوا من آیاتنا عجبا بقدرت خدا سر مبارک سید الشهدا بتکلم آمد بزبان فصیح گفت امری از قصه اصحاب کهف عجب تر
است اما چون اهلبیت ... آن ملعون ... دارد ... آن ... شد ... نظر
یزید ... گفت ... انا قتلت السید المحجبا ... یا ... چهار
از نقره ... گفتم ... قتلت خیر الناس اما و ابا و خیرهم اذ
ینسبون النسبا گفتم ... از جهت پدر و مادر شریف ... از ... یزید
آن سخنان ... در غضب شد ... گفت ... امام حسین ... بود ... گفت
با سید جایزه ... یزید گفت ... سر ... پس ... کرد ... بر ... دند
ده بر یزید بلند ... سر مبارک ... در آن ... سر های
شهیدان ... در پیش تخت ... آن ملعون ... گفت این سر
و احوال ... اعلام کردند تا بر تمام سرهای شهیدان اطلاع یافت پس آن ملعون امر
کرد که اهلبیت را داخل مجلس کنند ... داخل کردند امام زین العابدین با ... دیگر ... با
مانند ... در زنجیر ... بودند ... بودند ... ریسمان
کردن امام زین العابدین ... کلثوم ... بسته بودند ... زینب ... سکینه ... ریسمان بسته

فاسقی یزید ملعون ... در مجلس ... ملعون ... یا ... [illegible]

مقدمه رجبه

بودند ... [illegible] ... اهل بیت ... افتادند و در راه از
ایشان در راه رفتن ... [illegible] ... چون امام زین العابدین ع یزید را دید گفت
ای یزید ترا قسم میدهم بخدا اگر حضرت رسول ... مشاهده نماید چه خواهد کرد ... امام حسین ع گفت
... [illegible] ... رسول خدا ... حاضران ... [illegible] ... بگریه در آمدند
... [illegible] ... ابو سفیان ... پس ... حکم کرد ... [illegible]
و از راه ... [illegible] ... امام زین العابدین ع ... [illegible] ... چون امام
زین العابدین ع ... [illegible] ... زینب خاتون ... سر برادر
... [illegible] ... پاره پاره کرد ... [illegible]
... [illegible] ... و گفت واحسیناه وا محمداه وا علیاه یا حبیب رسول الله یا بن فاطمة الزهرا ع
... [illegible] ... سید الانبیا ... سر در سینه علی المرتضی ... دختر محمد المصطفی و در آن
وقت ... [illegible] ... بلند ... اهل بیت رسول خدا
... محمد مصطفی ... [illegible] ... حاضران مجلس ... [illegible]
... [illegible] ... عبد الرحمن ... [illegible]
گفت خوب کردی ... نسل فاطمه مطهره طاهره را برانداختی ... [illegible] ... یزید ...
او ... و گفت ای مجلس ... این سخنان ... پس آن ... اهل بیت ... [illegible]
در طشت سر ... امام حسین را ... چوب ... لب و دندان ... شهیدان
میزد و ... بیت لیت اشیاخی ببدر شهدوا جزع الخزرج من وقع الاسل ... [illegible]
که در جنگ بدر کشته شدند ... [illegible] ... انتقام ... [illegible]
لاهلوا واستهلوا فرحا ثم قالوا یا یزید لا تشل پس سر ... خوشحال شدند و میگفتند
ای یزید ... [illegible] ... امام حسین کرد و گفت کیف رأیت یا حسین ... [illegible]
... در آن مجلس ابو هریره ... [illegible] ... ایستاده بود ... [illegible]
لب و دندان آنحضرت ... [illegible] ... قطع الله یدک یا یزید ... [illegible]
... قطع کند ... [illegible] ... فاطمه ... لب و دندان فرزند
... بخدا قسم ... لب و دندان او ... [illegible]

... [illegible] ... عذاب الهی در اسفل درکات
جهنم ... [illegible] ... ابو هریره ... رسول الله ... [illegible]
... ابو هریره گفت سبحان الله ... [illegible] ... فرزند ... [illegible]
... [illegible] ... پس حاضران ... ابو هریره ... از مجلس ... بیرون رفت و روایت
کرده اند ... [illegible] ... یزید گفت این سر ... [illegible]
گفت ... [illegible] ... علی ابن ابی طالب ... [illegible] ... فاطمه
دختر محمد المصطفی ... [illegible] ... یزید گفت ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ... یزید ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ... رسول خدا ... فاطمه زهرا ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ... امام حسین ... [illegible]
روز قیامت ... شهیدان کربلا ... [illegible] ... حسین ... [illegible]
... امام حسین ... [illegible] ... روز قیامت ... [illegible]
گواه باشی ... اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله و اشهد
ان امیر المومنین علیا ولی الله ... گواه باش ... [illegible]
میان شهیدان ... [illegible] ... رحمه الله تعالی ... [illegible]
... [illegible] ... امام حسین ... در مجلس یزید ... رسول پادشاه فرنگ ... [illegible]
... [illegible] ... بزرگان ... [illegible]
... [illegible] ... پادشاه فرنگ ... [illegible] ... سوال کند

هرچه کی حالات مطلع باشند [illegible] این سر مطلع کنم نام [illegible]
باشد یزید گفت این سر حسین ابن علی ابن ابی طالب [illegible]
[illegible]
[illegible] فرزند رسول خدا [illegible]
[illegible]
السلام علیک یا اباعبدالله [illegible]
[illegible] اشهد ان لا اله الا الله [illegible]
و اشهد ان محمد رسول الله [illegible]
پس چون [illegible]
[illegible]

پس [illegible]
[illegible]

[illegible]

در شهرها و دیارها [illegible] و بروایتی [illegible]

از [illegible] کشته شده و از کدام قبیله اند یزید گفت که این [illegible] دختر [illegible] فاطمه [illegible]

[illegible] که دختر علی ابن ابیطالب است شامی گفت لعنت خدا بر تو باد [illegible]

اسیر [illegible] بخدا قسم [illegible] که ایشان اسیر [illegible] گفت [illegible]

امر کرد که آن شامی را [illegible] پس یزید متوجه امام زین العابدین شد گفت [illegible] الحمد لله [illegible]

شد [illegible] امام [illegible] [illegible]

[illegible] در سلطنت [illegible]

کشته شد امام زین العابدین گفت لعنت خدا [illegible]

[illegible] در خانه [illegible]

[illegible]

[illegible] رسول [illegible]

[illegible]

[illegible] و گفت ای [illegible]

[illegible]

[illegible] و گفت ای پسر [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] بخشید [illegible]

[illegible] رسول [illegible]

[illegible]

[illegible] امام

[illegible] علیه السلام [illegible]

داخل [illegible]

افکندند [illegible]

دشنشده و هند دختر عبدالله بن عامر که زن یزید بود پرده را دریده از خانه بیرون دوید با سر و روی برهنه مجلس یزید در آمد در وقتی که مجمع عام بود گفت ای یزید سر مبارک فرزند فاطمه دختر رسول الله خدا را بر در خانه من نصب کرده یزید برجست و جامه بر سر او افکند و او را بر گردانید و گفت ای هند نوحه کن بر فرزند رسول خدا و بزرگ قریش که ابن زیاد بد نهاد در امر او تعجیل کرد من بکشتن او راضی نبودم پس امر کرد که نیزه که سر مبارک امام حسین علیه السلام بر آن بود در حجره که برابر مجلس عیش او بود نصب کردند و چهل نفر را بر آن موکل گردانید یکی از آن چهل نفر میگوید که چون شب در آمد همه رفیقان بخواب رفتند من از بس که مشاهده معجزات از آن سر مبارک نموده بودم وحشت عظیمی بمن رو داده بود خوابم نمیبرد و چون پاسی از شب گذشت صدای عظیمی از جانب آسمان بگوشم رسید و شنیدم که شخصی میگوید یا آدم اهبط ای آدم فرود آی پس حضرت صفی الله با گروهی از ملایکه فرود آمدند و دیگر ندای شنیدم یا ابراهیم اهبط ای ابراهیم فرود آی پس حضرت خلیل الرحمن با طایفه بیشمار از فرشتگان نزول آمدند دیگر شنیدم که یا موسی اهبط ای موسی فرود آی حضرت کلیم الله با جمعی از فرشتگان بر زمین نزول نمودند و همچنین حضرت روح الله با ملایکه [illegible] فرود آمدند ناگاه خروش و افغان از زمین و آسمان برخواست و غلغله عظیمی بگوشم رسید و شنیدم [illegible] که یا حبیب الله انزل ای محمد مصطفی فرود آی ناگاه دیدم که [illegible] عرش عظیم [illegible] رسید رؤف رحیم شفیع محمد با فرشتگان [illegible] هزاران آفرین بر جان پاکش با فوج بیحد از ملایکه نزول نمودند و بر در حجره که سر شاهزاده در آن بود احاطه نمودند و حضرت گریان و نالان دست بر سر زنان داخل آن حجره شد و چون نظرش بر آن سر افتاد تاب و طاقت و توانائی از او برطرف شد بنحوی که دیگر نتوانست ایستید بر زمین نشست ناگاه نیزه که سر امام مظلوم بر آن نصب نموده بودند خم شد بنحوی که آن سر بدامن حضرت رسالت پناه رسید و سر مبارک بر دامن وی افتاد و حضرت برداشته در سینه خود چسبانید و زار زار بگریست و آن سر را نزد حضرت آدم آورد و گفت ای پدر نظر کن که امت من با فرزندم چه کردند آن شخص میگوید که از آن وقت من بخود بلرزیدم ناگاه جبرئیل نزد حضرت رسول آمد و گفت یا رسول الله انا صاحب الزلازل مرا موکل بر زلزله زمین گردانیده دستوری ده که زمین را بلرزانم بنحوی که همه اهل آن هلاک شوند حضرت دستوری نداد پس گفت مرخص فرما که این چهل نفر را هلاک کنم حضرت رخصت داد و جبرئیل همه آنها را هلاک کرد و چون نوبت بمن رسید استغاثه

کردم حضرت فرمود بگذار او را خدا نیامرزد اما بعد از قضایای مذکوره یزید احترام زین العابدین را
بجای می آورد و هر روز او را بر سر خوان خود می طلبید روزی آنحضرت در پهلوی یزید نشسته بود خالد پسر
وی در پهلوی دیگر او نشسته یزید گفت ای علی میتوانی با خالد پسر من کشتی بگیری فرمود کشتی بهر چیست
هر یکی را کاردی ده تا در نظر تو همدیگر را بکشیم هر که غالب آید مغلوب را بکشد و تو تماشا کنی در آن وقت
نقاره خانه شام را فرو کوفتند پسر یزید گفت ای پسر حسین این نوبت پدر منست نوبت پدر تو کجاست
امام زین العابدین گفت زمانی تامل کن تا جواب باز گویم ناگاه آواز نقاره فرو نشست و مؤذن
آغاز بانگ نماز کرد امام زین العابدین فرمود این نوبت پدر و جد منست و از اموری که در شام
روی داده بود که روز جمعه یزید امام زین العابدین علیه السلام را با خود بمسجد برد و چون در مسجد نشستند خطیبی را امر
بر منبر رفت و آل سفیان را ستایش و آل ابو طالب را مذمت بیشمار نمود و در بیان چند در بیان بطلان
امام حسین و حقیت یزید گفت امام زین العابدین علیه السلام خود را نتوانست نگاهداشت و گفت ای شقی
بد خطیبی بوده تو خدا را بخشم آوردی بجهة خوشنودی مخلوق پس یزید فرمود که مرا رخصت بده
که بر منبر روم و کلمه چند بگویم که موجب رضای خداوند عالمیان و باعث اجر و ثواب حاضران
یزید قبول نکرد و اشراف و اکابر شام برپا خواستند و درخواست نمودند که ما میخواهیم الفاظ و عبارت
اهل حجاز را بشنویم و فصاحت و بلاغت ایشان را بدانیم یزید گفت القوم این پسر از بنی هاشم است
و ایشان افصح فصحای عرب اند و میترسم که بر منبر رود و آل ابو سفیان را رسوا کند ایشان گفتند از این کودک
چه بر می آید گفت در ازل اهل بیتی است که با فصاحت و علم و کمال از مادر متولد میشوند حاضران مبالغه نمودند
و چون یزید نتوانست التماس عظمای شام را رد نماید ناچار حضرت را اجازت داد پس آن نونهال گلشن
امامت بمنبر آمد و خطبه مشتمل بر حمد ملک ذو الجلال و نعت رسول خلاق متعال ادا کرد که احدی از فصحای
عالم و بلغای بنی آدم کلامی باین فصاحت و بلاغت استماع ننموده بودند دیده حاضران اشکبار و دلهای
ایشان از آن بی صبر و قرار شده بود آن گاه بعضی از مفاخر و مناقب اجداد کرام و آبای عظام خود را بیان
نمود بنوعی که چشمها را گریان و دلها را بریان کرد پس فرمود ایها الناس هر که مرا شناسد شناسد و هر که
مرا نشناسد بداند که منم فرزند مکه و منی و منم فرزند زمزم و صفا منم فرزند بردارنده رکن و مقام باطراف ردا
منم فرزند بهترین راه روندگان بر روی زمین و بهترین منم فرزند بهترین طائفان و ساعیان و فاضل ترین
حاجیان و ملبیان منم فرزند مسافر سبحان الذی اسری منم فرزند آنکه بر براق سوار شد و بلند شد بر روی هوا

منم فرزند

منم فرزند مستوطن حریم مکان قاب قوسین او ادنی و متمکن مسند فاوحی الی عبده ما اوحی منم پسر
آنکه در یک شب از خانه ام هانی رفت بمسجد اقصی و رسانید او را روح الامین بسدرة المنتهی منم پسر آنکه نماز گزارد
با ملایکه آسمان و سلام کردند برو مقربان ملاء اعلی منم فرزند خواجه مشرب و بطحا و صدر مسند جنت منم فرزند ذره
اصطفا منم پسر محمد مصطفی منم فرزند شیر خدا منم فرزند علی مرتضی منم فرزند آنکه تیغ او استوار یافت شریعت
خواجه دو سرا و شمشیر زد بر بینی مردم تا آنکه قایل شدند بوحدانیت خدا منم فرزند مجاهد بسیفین و محارب
برمحین و مهاجر بهجرتین و مبایع ببیعتین منم فرزند صالح مؤمنان و وارث پیغمبران و براندازنده ملحدان و کافران
و پادشاه مسلمانان و نور جهاد کنندگان و زینت عابدان و تاج گریه کنندگان و بهترین نماز گزارندگان و
و پیشرو صبر کنندگان منم فرزند قاتل ناکثین و مارقین و قاسطین و حامی اسلام و مسلمین و اول سابقین
و براندازنده مشرکین و تیر انداز خدا بر منافقین و لسان حکمت عارفین و یاری کننده دین رب العالمین منم فرزند
مؤید بجبرئیل و منصور بمیکائیل منم فرزند قاطع الاصلاب و مفرق الاحزاب منم فرزند شیر بیشه شجاعت شمع ایوان لطف
و یگانه آفاق و مرد میدان عراق و ابو السبطین و وارث مشعرین جامع مکارم و مناقب و صاحب سیف و خود
صاحب مظهر عجایب و مظهر غرایب جدم علی بن ابیطالب منم فرزند حضرت خیر النسا و دختر سید انبیا و داور
سادات کبری و شفیع است در روز جزا یعنی بتول عذرا فاطمه زهرا منم فرزند شهید مظلوم و غریب مسموم نور دیده
مصطفی و سرور سینه مرتضی منم پسر مقتول تیغ جفا و غارت شده اهل جور و جفا منم فرزند آنکه بر او نوحه کردند
وحشیان صحرا و مرغان هوا و ماهیان دریا منم فرزند آنکه گریستند بر او فرشتگان زمین و آسمان و جمیع طوایف جنیان
منم پسر آنکه سر او را مانند گوسفند بریدند و جسد او را در زیر پای ستوران لگد کوب کردند و سر او را بر نیزه کرده و شهر بشهر
گردانیدند منم فرزند اسیر محنت و مبتلای میدان کرب و بلا یعنی پدرم حسین شهید کربلا منم اهل بیت
محنت دیده ایم ما آل محمد مخزن علوم سماوی و معادن علوم خدا و معادن حق خلق و علما چون کلام حضرت باینجا رسید
خروش و فغان از حاضران بر آمد و غلغله و زلزله در میان مسجد افتاد و داد و فریاد از سینه مردم بنوعی بلند شد که یزید
از مردم بر آمده ترسید که شورش و غوغا بر پا شود که یزید بقتل رسد به مؤذن اشاره کرد که اذان بگو مؤذن برخاست
و گفت الله اکبر حضرت فرمود نعم لا شیء اکبر منه الله اکبر از خدا چیزی بزرگتر نیست و چون مؤذن گفت اشهد ان
لا اله الا الله حضرت گفت شهد بها شعری و بشری و جلدی و دمی و شهادت میدهد باین کلمه گوشت و مو و خون و پوست
من و چون گفت اشهد ان محمدا رسول الله حضرت امام زین العابدین عمامه از سر مبارک برداشته بر زمین
افکنده و گیسوان مشکین را پریشان کرده و بمؤذن گفت بحق این محمد که نام او را گفتی که یک لحظه توقف کن مؤذن ساکت شد

فرزند

حضرت روی بهیزید کرده گفت ای پسر معاویه این منبر که نام پدر مرا بر فوق مذکور میسازید جد منست یا جد تو اگر گوئی جد تو بود دروغ گوئی و اگر گوئی جد منست پس چرا عترت او را کشتی و خلف بهترین او را که پسر فاطمه او بود بر یزید و مخدرات سرا پرده او را اسیر کردی و بی ناموس نمودی در خنده دروین چشم رانده خیلی و میان هم کلمه شهادت میگوئی پس دست کرد و گریبان خود را چاک کرده گفت ای طایفه مردمان و ای گروه شامیان بغیر از من کیست که جدش محمد بوده باشد در آن وقت گریه و زاری از مردم بلند شد و قیامتی در مسجد برپا شد جمعی کثیری بیهوش شده بر روی در افتاده اند از غلغله و ضجه مردمان منبر لرزید و بانگ بر مؤذن زد که قامت نماز بگو و خود بنماز ایستاد و جمعی بهم ریختند و اهل بیت امام حسین علیه السلام را از شام بمدینه حضرت سید الانام

بسم الله الرحمن الرحیم نحمدک اللهم یا من اعظم مصیبتنا بمصیبة صاحب الاجساد العاریة والاجسام المرملة البالیة الذی من مصیبة خاتم الانبیاء وعج فی رزیته نحر الحرام والبطحاء وهو صرخت سیدة النساء ومن صرختها صرخت حملة العرش وسکان السماء الذی جعل فی تربته الشفاء واجیب تحت قبة الدعاء زرة مرج البحرین والنجم بن القمرین ابی عبد الله الحسین ونقدسک اللهم یا من اجل رزیتنا علی ابی الائمة وسراج الامة وسلیل النبوة الذی ذبحوه ذبح الشاة وبناته بین الاعداء حاسرات وللجیوب مارقات وللخدود لاطمات وللحیاة والکفیل فاقدات یطاف بهن فی الامصار والاقطار عادیات سبط رسول الثقلین ونور العینین ابی عبد الله الحسین ونبتهل الیک ان تصلی علی المصطفین من عبیدک والمحبین من اهل نادیک خصوصا علی صاحب المصیبة العظمی والبلیة الکبری المبتلی منکل شئ ابی عبد الله الحسین آه من مصیبة اضاقت صدور الکونین واحرقت قلوب الخافقین اواه من زمان مثل الحسین فی عرصة کربلا وهو ینادی وحیدا غریبا الا هل ناصر ینصر آل محمد المختار الا هل من ذاب یذب عن الذریة الاطهار کیف لو یری محمد المصطفی قرة عینه اسیر هذه الکربات وکیف لو ینظر فاطمة الزهراء الفاطمیات وهن بین الاعداء مرودیات فاشتغلوا اخوانی باقامة عزاء الشهید العطشان فانه لا عذر لاهل الایمان فی اضاعة البکاء والاحزان علی سید اهل الجنان ونسل سید ولد عدنان وکیف لا تبکی لبکاء الزهراء وکیف لا تحزن لحزن المرتضی وکیف لا تنوح لقتل الامام

المنون

المنبون بالعراء ؛ بر کرو سر رسینه فغان و مصیبتا ؛ شد زخم تیر کام و زبان و مصیبتا ؛ در حلقه مصیبت گردیان دیگر ؛ جز بیکس مرثیه خوان و مصیبتا ؛ از دوستان تشنه لبان لب فرات ؛ گردیده دیده دجله فشان و مصیبتا ؛ از زخم تیغ جانشکاف که شمر لعین کشید ؛ در مان بخون کشیده زبان و مصیبتا ؛ سوراخ گشته پرده افلاک تر ز بس ؛ از آه و فغان پرده گیان و مصیبتا ؛ از فغان که زینب از ستم دهر گوش هم ؛ زین العباد درغ بیتیمی بجان نهاد ؛ فیا ذلة الاسلام من بعد عزه وبالک رزی الانام خطیر وای از ذلت اسلام بعد از عترت او وای وای از مصیبتی که از آن بزرگتر در میان مردمان واقع نشد وای حیوة بعد ذالک ذو نزجی وای فؤاد لعزته صبر وکجا زین یکدام حیات رسید میتوان داشت وکدام دلیست که دیگر صبر او شود اتنسی مصاب السبط نفسی له الفداء مصاب له قتل النفوس خطیر آیا فراموش خواهم کرد مصیبت سبط محمد را که جان ما فدای او باد و مصیبتی از مصیبتی است که چاک نفوس در جنب آن بسیار اندک چیزیست فاجمع بد عو هل من مغیث یغیثنا فقل مجیبوه وعمّ نصیر آخر در شهیدان بیکس و تنها در کربلا ایستاده بود و میگفت آیا فریاد رسی هست که بفریاد ما برسد پس هیچکس جواب او را نداد و در صدد یاری او برنیامد ولم تبق الا عصبة علویة لهم عزمات ما بهن قصود و یاری کننده از برای او باقی نماند مگر بعضی از عترت علویه که جان خود را بر طبق اخلاص گذاشته بودند ولم انس بنت المرتضی زینبا وقد رأته صریعا والدماء تفور و فراموش نمیکنم دختر مرتضی علی زینب را در وقتی که برادر خود را دید که در میان خاک و خون افتاده بود و خون از بدن او جاری بود فنادت بأعلی صوتها مستجیرة الا هل لنا حام له مجیب پس با واز بلند ندا داد که آیا پناهی و فریادرسی از جهة ما هست آیا محمد لو عاینت سبطک بالعری قتیل بارض الطف وهو عقیر و میگفت ای جد بزرگوار کاش فرزند برگزیده خود را میدیدی که در زمین کربلا کشته و در میان خاک و خون افتاده بناتک یا جداه ابدوا و لحومنا وسوة حرب دونهن قصود دختران تو برهنه اند بنحوی که گوشتهای بدن ایشان برهنه است و زنان آل حرب در قصرهای نیکو نشسته اند بر مثل این مصیبت باید گریه کنندگان بگریند و چگونه نگریند و حال آنکه جمیع پیغمبران از آدم تا خاتم و جمیع ز تشگان و جنیان در مصیبت گریسته یا نبیلا بکاه آدم حقا ونعاه من السماء جبرئیل آنکه گذشته که آدم صفی الله بر تو گریسته و جبرئیل از آسمان خبر مرگ ترا با اهل زمین رسانید وبکی الجن والملائکة جمیعا اتی عینی دموعها لا تفیض در مصیبت تو گریسته جنیان و فرشتگان و کدام دیده است که در ماتم تو گریان نیست وعلی الطیر فی السماء ینادی آه واسیداه این القتیل و مرغان در هوا فریاد برآورده

دندان در ربودند که واو جا گرامی ما کو شریفترین مردمان و بهترین مردمان ایشان از جهة حسب و نسب
ای برادران مصیبت حسین نه در آن مرتبه است که خامه و زبان به بیان آن تحریر توانند کشید گفت
اگر آن نور دو عالم نه در آن حد است که دم مسیح اثر بگوید تا تقریر بیانش توانند گفت کدام زبان را طاقت
بیانست و کدام دل را تاب تحمل این بار گرانست شعر کو دلی که شرح آن حدیث آغازم بیجان که از این غم
سخن بپردازم از بیخودی شد ز دست خامه بکف بکریم بگویم دمی اندازم بریده باد زبانم که با کلک
و حقیقه در صدد تقریر این واقعه توانند آمد و شکسته باد قلمی که بعبارت در حیز تحریر این قضیه توانند گذشت و ما
که طاقت کشیدن این غم ندارد جدا دیت بجان و سینه که دست بر داشتن این ماتم ندارد در کهنه ابدانست
پر استخوان هر چشمی که در این مصیبت گریان نیست کور باد و هر دلی که درین محنت نه بریان است از وصال
عزیزان مهجور باد کس درین غم چه سان نشنیده شد اگر بشر کربلا برود رز یاد ازین مصیبت تمامی اشیا
خون دل ریخته بجای عزا سوزش این تو هنوز باری کنیم بنشین در کنار زاری کنیم زینب که نازد بغزاله
زاری کنم باید از دیده خون شود جاری دیده که ندین عزا نگریست کاش آن دیده میتوان جملا کیفیت
آن مظلوم اعظم مصایب است که در خاکدان حادث شده و اگر خواهی اینمقال بر تو معلوم شود اولا بعضی فضایل
حسین را درین اوراق مذکور میسازیم که تا بر تو که قدر او در پیش خدا و رسول او چه مرتبه است دوم آن
برخی از مصایب محن او و عترت او مسطور میسازد تا بدانی که بر هیچ کسی چه رسیده ابن بابویه روایت
کرده که روزی امام حسین ع شرفیاب خدمت جد والا تبار خود گردیده در وقتی که ابی ابن کعب در خدمت
آنحضرت بود حضرت رسول ص که حسین را دید گفت مرحبا بک یا ابا عبدالله یا زین السموات والارض یعنی
خوش آمدی ای آرایش زمین و آسمان ابی کعب گفت یا رسول الله غیر تو کسی آرایش زمین و آسمان تواند
بود حضرت فرمود قسم بخدای که مرا بحق برانگیخته است که حسین در آسمان بزرگتر از آن است که در زمینست
در عرش او را مصباح هدی و سفینة نجات نوشته اند و در کامل الزیارات روایت کرده است که روزی
پیغمبر ص با جمعی از اصحاب بجائی بضیافت تشریف میبردند در راه حسین بر خوردند که با کودکان
بازی میکرد حضرت رسول ص که او را دید بر اصحاب سبقت گرفت دستهای مبارک خود را گشود تا او را
بگیرد او گاهی باینطرف میدوید گاهی بانطرف و حضرت در پی او میرفت و از پی او ملاطفت و مطایبت
مینمود و او را ببوی خود میخواندند تا او را گرفت یک دست مبارک خود را بر قفای او گذاشت و دست دیگر را
بر زنخ او نهاد و دهن خود را بدهن او گذاشت و او را بوسید پس گفت حسین منی و انا من حسین حبب

از منت

از منت و هر که حسین را دوست دارد خدا او را دوست دارد و کسی را که حسین را دوست دارد از ره غفاری که مصطفی مکرر
میبوسید کی روا باشد که غرقه خون باشد و تنی را که میبوسید و سر او را در آغوش کشید کجا سزاست که پیکر
در هامون افتاده باشد شعر رخی که بوسه گه شاه انبیا باشد بخاک و خون شده پنهان کجا روا باشد
لبی که چشمه کوثر عطای باب ویست بدشت کرب و بلا تشنه لب چرا باشد روا بود که جگر گوشه
رسول خدا فتاده غرقه بخون سر زتن جدا باشد و نیز مرویست که صیادی آهو بچه صید کرده بود در ایام
هدیه بخدمت حضرت فخر کاینات آورد و حضرت او را قبول نموده ناگاه امام حسن ع داخل مسجد شد
و آن آهو بچه را دید خواهش نمود حضرت خاتم آن آهو بچه را باو بخشید چون از زمانی امام حسین ع آمد دید برادر خود را
که آهو بره دارد و با او بازی میکند گفت ای برادر این را از کجا آوردی گفت جدم بزرگوارم بمن داد حضرت امام حسین ع
که اینرا شنید دوید تا بمسجد بخدمت پیغمبر و گفت یا جدا ببرادرم آهو بره دادی و بمن ندادی و سر خود را
بزیر افکنده بود این سخن را اعاده مینمود و پیغمبر ص گاهی او را تسلی میداد و زمانی در فکر بود که ناگاه حسین آهنگ
گریستن نموده و خواست گریه کند ناگاه از در مسجد غوغای بلند شد نگاه کردند که آهوی در کمال تعجیل میآید
و بچه با خود دارد و بهلو بر او میزند و او را میدواند تا بخدمت رسول الله رسید و بزبان فصیح گفت السلام علیک
یا رسول الله ای پیغمبر خدا دو بچه داشتم یکی را صیادی گرفت و بخدمت شما آورد و دیگری با من بود و با او خرسند
بودم درین زمان بادشیر میدادم که هاتفی ندا داد که ای آهو بچه خود را ببر و در بتعجیل بخدمت سید کاینات
که فرزند او حسین که محبوبترین خلایق است در پیش او ایستاده و خواهش آهو بچه دارد و اراده
گریستن دارد و ملائکه ملکوت و ساکنان قدس جبروت و صوامع طاعات سرها بر داشته و نظاره
مینمایند و اگر بگرید و از گریه و زاری او آیند بتعجیل که پیش از آنکه اشک از چشم او جاری شود بچه خود را بدو
برسان یا رسول الله در اندک زمانی مسافت دور قطع کرده ام و گو بار من در تو رسیده اند تا من بتعجیل بخدمت
شما برسم و بحمد الله پیش از آنکه اشک از چشم او جاری شود رسیدم خروش و فغان از جا فرزان
برآمد و حضرت آهو بچه را بحسین داد و آهو را دعا کرد حسین او را بر داشته بخدمت آورد و کیفیت واقع
بعرض آن سید زمان رسانید ای عزیزان کسی را که ملائکه از گریه او بگریستند تا آیند آیا مادر او چگونه میتوانند
دید که محاسن او در خون او خضاب شود و پدر او چگونه میتواند دید که سیلاب خون از فرق مبارکش
بر حرفهای منورش جاری گردد و شیعیان و دوستان وی چگونه میتوانند دید که در صحرای کربلا بیکس و
تنها بی غسل و کفن در صحرای کربلا افتاده باشد بابی الامام المستطام بکربلا یبدوا و لیس لنا

یقول المجیب پدر و مادرم فدای امام مظلوم بیکس که در کربلا بیکس ماند و هیچ طلب مرحمت
میکرد کسی جواب او نمیداد بابی الوحید وماله من راحم یشکو الظماء والماء منه قریب
فدای بیکسی که کسی بر او رحم نکرد و شربت شهادت چشید در زمانی که تشنه بود و حال آنکه آب بوی
نزدیک بود یا کربلا افنیت بقتلک حرم سبط المطهر ان ذالعجیب اکبر با تشنه میشود در تو
سبط مصطفی و تو آب می آوری بدر سنگ این بسیار غریب و عجیب است ما انت الا کربة وبلیة
کل الانام لهم بها مکروب ای کربلا تو باعث مصیبت و بلیه شدی که مردم از اندوه محزون شدند فلذا کانت
فیهم بالدعوة منک المیاه و صالت عنک رحیب ای کربلا از جهت این است بنو امیه
زمین تو از مهر پاشیده آبهای تو فرو رفت در وسعت و فضای تو شکسته لهفی علیه و بالطف مجدلا
تسفی علیه شمال و جنوب وا ویلاه بران مظلوم در وقتی که جسم وی در کربلا افتاده بود و بادهای
شمال و جنوب بر او میوزید و خاکها بر روی افشاندند لهفی علیه والخیول برضضه فلیقن
رکض حوله و بخیبه و جسم نازک آن شهید بیکس در حینی که اسبان جسم منور او را پامال میکردند و در
حوالی او میجهیدند و شهید میکشیدند لهفی له والراس منه ممیز والشیب بالشریف خضیب و جسم
ز سر مبارک او که از تن جدا شده بالای نیزه رفته و موی مطهر او بخون او خضاب کرده لهفی علیه در عمد
مسلوبة لهفی علیه و رحله منهوب ... هر که زره او را از بدن او کنده اگر چه بر او که بر اهل
و اسباب او را غارت کردند لهفی علی حرم الحسین حواسرا شعثا و قد ... لهن قلوب و انما
از حرم محترم حسین که برهنه و غبار آلوده بودند و دلهای ایشان خایف و لرزان بودند ما انس لا انسی الذکیة زینبا
تبکی له وقناعها مسلوب اگر هر چیز را فراموش کنم فراموش نکنم که زینب مظلومه را در حالتی که بر برادر
خود میگریست با وجه این قوم ملاعین مقنعه از سر او میربودند و نیز مروی است که دحیه کلبی مردی بود خوش صورت
و صالح طینت که محبت او نسبت بآل عبا عالم بود و نهایت مردی بود تا جهر از هر سفری که عود مینمودی بخدمت
فخر کائنات رسیدی تحفه چند از میوه و غیره که مخصوص زنان و ... از جهت حسنین آوردی و هر وقت
که حضرت پیغمبر میدید حسنین نزدیک او میآمدند و دست در گریبان و آستین او مینمودند و جبرئیل گاهی بصورت
دحیه کلبی نیز بحضور میآمدی روزی پیغمبر در مسجد نشسته بود جبرئیل بصورت دحیه در نزد حضرت
نشسته بود که حسنین داخل شدند و چون جبرئیل را بصورت دحیه کلبی دیدند گرد وی آمدند و ...
دست در گریبان او در میآوردند و گاه هر دست در آستین او میکردند رنگ حضرت نبوی ... از بهر ...

برافروخت

برافروخت و بغبار آمد جبرئیل چون دانست که ایشان را آزرده کرد جبرئیل گفت یا رسول الله چرا ایشان را آزرده کردی گفت
چرا دور نکنم و حال آنکه تو ایشان را نشناختی ... و حرمت ترا نگاه نمی آوردند ...
... جبرئیل گفت یا رسول الله ... افتاده است که فاطمه در تهجد یا در خواب بوده است و ایشان در گهواره
بیدار شده اند و خواسته اند که بگریند از پروردگار عالم امر رسیده که بشتاب برو و گهواره ایشان را
بجنبان من بسیار گهواره ایشان را جنبانیده ام و صدای ان فی الجنة لنهرا من لبن لعلی و حسین
و حسن بر ایشان خوانده ام و بسیار من دستاس از برای فاطمه گردانیده ام در وقتی که از دستاس کشیدن
مانده او را خواب ربوده پس هرگاه من ایشان را جنبانده و دستاس گشتی ایشان باشم عجب نباشد که ایشان را شناخته
باشم ... که در وقتی که جبرئیل نازل شد در خانه فاطمه در حینی که فاطمه در خواب بود
و حسین در گهواره گریه میکرد جبرئیل گهواره او را گرفت وی جنبانید و از جهت تسلی او چیزی میخواند که فاطمه بیدار
شد و صدای او را شنید و کسی را ندید ... چون پیغمبر ص آمد و ماجرا را گفت آن صدای جبرئیل بوده و
بروایت اول جبرئیل گفت ... چه دارم که در گریبان و آستین من چه چیز میجویند حضرت گفت هر وقت
دحیه می آمد تحفه از برای ایشان در گریبان و آستین میداشت چون ترا دحیه پنداشته اند از تو نیز تحفه میجویند جبرئیل
رخصت کرد و در بهشت انار و به و سیبی فرا گرفته باز آورده ... حضرت پیغمبر ص فرمود بایشان که این میوه ها
را برداریده و بنزد پدر و مادر خود برید و به ایشان بگویید و از هر یک چیزی ... حسنین که آن میوه ها را
بردند ... بخدمت حضرت امیر و فاطمه آوردند و با یکدیگر از آن میوه ها خوردند و از هر یک چیزی باقی
گذاشتند روز دیگر که ... رفتند درست شده بود ... اول عود نموده بود و بدین نحو بماند تا وقتی
که حضرت رحلت نمود آن انار ناپدید شد و چون حضرت فاطمه ... رفت آن به نیز مفقود شد اما سیب را فرزند
حسین با خود بود ... در صحرای کربلا ... تشنگی ... غلبه کردی آن سیب را بو کشیدی
و چون او را شهید کردند آن سیب نیز ناپیدا شد اما بوی او را از تربت مقدس او میشنیدند و بوی
تربت او از مشک و عنبر خوشبوتر است و از ابن عباس روایت شده که او گفت از پیغمبر ص شنیدم که فرمود که خدا
را فرشته بود نام او دردائیل و او شانزده هزار بال داشت ... و دیگر بقدر مسافت آسمان و زمین روزی
در خاطر وی چیزی خطور نمود که جناب عظمت ذو الجلال ... چون ... از خدمت او بازمانده بود خدای
تعالی بال های او را امر داد که ... بر او که پرواز نماید ... پانصد سال پرواز نمود ... یک قائمه
از قوائم عرش الهی رسید پس چون حق تعالی دانست که دیگر طاقت ندارد بوی فرمود که ... خود بر گرد انا عظیم

فوق کل عظیم ولبس فوق شیٔ ولا اوصف بمکان منم بزرگ و بزرگتر از هر بزرگ و بالاتر از هر چیز
نیست و مکانی ندارم پس برق غیرت در رسید و بالهای دیرا بسوخت و مرتبه اش پست شد و از جمله صفوف
ملائکه اخراج شد و وقتی که حسین متولد شد خدا تعالی امر کرد بمالک خازن جهنم که آتش جهنم را فرو نشان
برای کرامت فرزندی که از برای محمد رسیده است و وحی کرد برضوان خازن بهشت که بهشت را زینت
کن و او را پاکیزه و خوشبو کن برای کرامت فرزندی که از برای محمد رسیده و وحی کرد بحور العین که خود را آرایش
کنند و یکدیگر را زیارت کنند از برای کرامت فرزندی که برای محمد بهم رسیده و وحی کرد بملائکه که صفوف
بیارایند و صدا بتقدیس و تحمید بلند کنند برای کرامت فرزندی که از برای محمد بهم رسیده و وحی کرد بجبرئیل
که با هزار قبیله از ملائکه که هر قبیله هزار هزار ملک باشند بر اسبان ابلق که بر پشت آنها زینها در و یاقوت
باشد سوار شو و بتهنیت پیغمبر برو و او را خبر ده که مولودی که از برای تو بهم رسیده
فخر او را حسین نام کردم و بشارت ده که امت تو او را شهید خواهند کرد و وای بر کشنده او من ازو بیزارم و او
از من بیزار است گناه احدی در روز قیامت بیشتر از قاتل حسین نخواهد بود پس جبرئیل با قبایل
ملائکه از آسمان بزمین نزول کردند و در میان ایشان ملایکه روحانیان بودند که حربهای از نور در دست
ایشان بود و در اثنای راه بجزیره رسید فطرس در آن جزیره بود گفت ای جبرئیل چه حادثه رو داده است مگر قیامت
برپا شده جبرئیل گفت نه قیامت نشده و لیکن فرزندی از جهت محمد بهم رسیده و خدا تعالی مرا با این گروه
ملائکه بتهنیت او فرستاده دردائیل گفت قسم میدهم ترا بخدای که مرا و ترا آفریده است که سلام مرا بمحمد برسان
و باو عرض کن که بحرمت این مولود مبارک که از خدا در خواهد که از من راضی شود و بالهای مرا بمن کرامت نماید
و مرا در مقام خود در صفوف ملائکه جای دهد پس جبرئیل بر پیغمبر نازل شد و او را تهنیت نمود و بعد از آن
آغاز تعزیت بیان نمود پس پیغمبر فرمود ای برادر سبب تهنیت معلوم است موجب تعزیت چیست جبرئیل عرض
کرد که آفریدگار عالم فرموده که این مولود را بعد از تو امت تو شهید خواهند کرد حلق او که بوسه گاه شماست بتیغ
بیدریغ مجروح خواهند نمود پس پیغمبر فرمود ایشان امت من نخواهند بود من از ایشان بیزارم و خدا از ایشان بیزار است
جبرئیل عرض کرد من نیز از ایشان بیزارم پس جبرئیل قصه دردائیل را بخدمت حضرت عرض کرد پس آنحضرت جناب
امام حسین را بر سر دست گرفت و او را در جامه پشمینه پیچیده بودند او را بسوی آسمان بلند کرد و گفت
اللهم بحق هذا المولود علیک بل بحقک علیه و علی جده محمد و ابراهیم و اسحق و یعقوب
ان کان للحسین بن علی و فاطمه عندک قدر فارض عن دردائیل و رد علیه اجنحته

ومقامه

ومقامه من صفوف الملائکة یعنی خدایا بحرمت حقی که این مولود بر تو دارد بلکه بحرمت حقی که تو بر این مولود
و بر اجداد او محمد و ابراهیم و اسمعیل و اسحق و یعقوب داری که راضی شو از دردائیل اگر حسین پسر علی و فاطمه
در نزد تو قدری دارد و بالهای او را باو رد کن و مقامی که داشت در میان ملایکه باو کرامت کن پس خدای تعالی
دعای حضرت را مستجاب نموده ببرکت حسین از آن ملک راضی شد و بالهای او را باو کرامت نمود و در مقامی
که داشت او را جای داد و آن ملک در آسمان مشهور است بآزاد کرده حسین و مروی است که در آن زمان که روح
الامین خبر شهادت حسین را بحضرت سید المرسلین رسانید حضرت گریان شد حضرت مرتضی علی سبب گریه
او را استفسار نمود آنحضرت خبر جبرئیل را بیان نمود حضرت امیر نیز گریان شد و همچنین گریان بحجره فاطمه داخل
شد فاطمه گفت بابا موجب گریه چیست حضرت امیر خبر جبرئیل بحضرت پیغمبر داده بود باز گفت فاطمه ناله آغاز
کرد و چادر عصمت بر سر افکند و بخدمت پدر بزرگوار آمد و گفت ای پدر مرا خبر داده که جبرئیل بشما خبر
داده که حسین را شهید خواهند کرد حضرت فرمود آری روح الامین از جانب رب العزة چنین خبر آورده فاطمه
زار زار گریست و گفت ای پدر در چه زمانی او را شهید خواهند کرد گفت در زمانی که نه من باشم و نه تو و نه علی
و نه برادرش حسن فاطمه دیگر باره ناله آغاز کرد و خروش و فغان بر آورد و گفت ای پدر بزرگوار در آن زمان
که مادر و پدر و برادر او نباشند این مظلوم بیکس را بتیغ جفا شهید نمایند مصیبت او را که برپا داشته
من در آن زمان نبودی که او را ماتم و مصیبت او نموده خواجه عالم گفت ای فاطمه غم مخور که شیعیان من
و شیعیان علی که مصیبت زدگان اند او را فراموش نکنند ماتم حسین را برپا خواهند داشت و لوای مصیبت را خواهند
افراشت هر سال چون موسم شهادت او در آید عزای او را تازه کنند و لباسهای سیاه در بر نمایند و اشک
خونبار از دیده ها بارند زنان ایشان بر زنان اهل بیت گریه و زاری نمایند و مردان ایشان بر مردان عترت
من ناله و بیقراری کنند ای فاطمه چون روز قیامت شود من و تو در مقام شفاعت بر آییم و تو زنان
ایشان را شفاعت خواهی کرد و من از جهت مردان ایشان ای فاطمه هر که از ایشان در مصیبت حسین گریسته باشد
دست او را خواهم گرفت و او را در بهشت خواهم برد ای فاطمه هر چشمی در روز قیامت گریان خواهد بود مگر چشمی
که بر حسین گریسته باشد پس ای عزیزان اگر مراتب عالیه فردوس اعلی میخواهید و اگر آرزوی شفاعت دارید باید
در مراسم تعزیت داری آن امام مظلوم کوتاهی ننمایید و اگر میخواهید چشم شما در زمانی که همه چشمها گریان باشند
نگرید و کشت زار شما سیراب باشد در وقتی که همه تشنه ها بی آب باشند باید جوی آب از جویبار دیده بجاری
کرده روان سازی   چشم من چون ز گریه قطره آب   میشود کشت حضرت سیراب   گر نریزی تو جوی اشک از دل

جمعیت ابدیه پس بزم حاضر آوردند بعد از آنکه جادر حرمت چیست زینب گفت ای برادران نامهربان بنگرید که گریه
بران برگزیدگان چه روی داده و تصور نمائید وقتی جسد حسین و سایر شهیدان بر خاک تفسیده افتاده بود
و اهل بیت را اسیر نموده بشام می‌بردند در آنوقت ام کلثوم خواهر امام حسین صدای خود را بگریه بلند کرده بود
و بجد بزرگوار خود شکایت می‌نمود و میگفت یا جدنا نشکوا الیک امیه فقد بالغوا فی ظلمنا و تبدعوا
ای جد بزرگوار شکایت میکنیم بسوی تو از بنی امیه که بر ما بسیار ظلم و جفا کردند ایا جدنا لو ان رایت مصابنا
لکنت تری امرا له الصخر یصدع ای جد بزرگوار اگر مصیبت ما میدیدی هر آینه میدیدی مصیبتی که دل سنگ از آن
شکافته بشد ایا جدنا هذا الحسین معفر علی التراب نحیره و الورید ین یقطع ای جد بزرگوار این حسین
تست که بر خاک افتاده است و هر دو رگ او بخنجر بیداد بریده شده است و جسمانه تحت الخیول و راسه
عناداً باطراف الاسنة یرفع این حسین تو است که جسد مبارکش در زیر سم اسبان پایمال افتاده و سرش
بر نیزه های کافران ایا جدنا لم یترکوا من رجالنا کبیراً و لا طفلاً علی الثدی یرضع ای جد
بزرگوار نگذاشته‌اند از مردان ما نه بزرگی و نه طفلی که شیرخواره باشد یا جدنا لم یترکوا النساء فانا خماراً و لا
ثوباً و لا قمیص یرقع ای جد بزرگوار نگذاشتند از برای زنان ما نه سرانداز و نه جامه و نه پیرهن بود از برای ایشان
مقنعه ایا جدنا امرنا امر احرار کانا سبایا الروم بل نحن اوضع ای جد و لا تبار ما را غارت کردند و در حالتی
که بی لباس و سر برهنه بودیم گویا اسیران روم بودیم بلکه پست‌تر از ایشان بودیم ایا جدنا لو انک تری انا اذلة
اساری علی اعدائنا نتضرع ای جد بزرگوار کاش میدیدی ما را در حالتی که ذلیل و اسیر بودیم و زاری و
تضرع بدشمنان میکردیم ایا جدنا نسترحم القوم لم نجد شفیعاً و لا من ذی الاسایر یدفع ای جد
بزرگوار طلب میکردیم از دشمنان که بر ما رحم کنند نیافتیم کسی را که شفاعت ما کند یا دفع شر ایشان از ما کند ایا جدنا
شمر یرد رنا عنا و یضربنا ضرب الاماء و یوجع ای جد شمر چادرهای ما را از سرهای ما کشید و میزد ما را
بچوبی که کنیزان را میزنند و بدرد می‌آورد بدنهای ما را ایا جدنا زین العباد مکبل علیل سقیم مدنف
ای جد بزرگوار زین العابدین بعد از قتل پدر در غل و بند و زنجیر کرده و بیماری و رنجور است و درد مینالید اذا ما دنا
حاسرات بلا اعضا نکاد الحشا تتغشی و الروح تنزع هر وقت زین العابدین ما را میدید که سر برهنه و
پا برهنه بود که از غم و غصه و اندوه و الم ... در حشم یا از بدن مفارقت کند فینصر من
غیر بغضه و بتوالی راس الحسین یجزع و چون ما را بآنحالت میدید طاقت نداشت که بآنحالت بنگرد
روز از ما میکرد به یکجانب دیگر و در آنجانب نظرش بر سر مبارک پدر می‌افتاد بس جزع و ناله میکرد و از جمله

وقایع

وقایع که باعث مصیبت و غم دوستان و باعث درد و محنت هوادارانست حکایت رجوع اهل بیت از شام
بمدینه طیبه اما بعد و الحق این حکایات متضمن مصیبتی است که نه گفتنی و نه شنیدنی و نه نوشتنی و نه
بیان کردنیست چگونه آه چون بیان سازم چون بشرح حدیث پردازم کنم اظهار بکدام زبان
شرح انقسم کنم چگونه بیان، که پس از مصطفی نظم برید، بر سر آل مصطفی چه رسید، کیفیت خواب هند زوجه
یزید روایت است که بعد از آن که اسرای کربلا مدتها در شام بودند و در آنجا بیاد مصیبتی که مذکور شد شبی هند بخواب
دید در خواب دید که درهای آسمان گشوده شده و فوج فوج ملائکه نازل میشدند و در برابر سر امام حسین می‌ایستادند
و میگفتند السلام علیک یا اباعبدالله ناگاه ابری از آسمان فرود آمد و در میان آن ابر مردان بسیاری
بودند و در میان ایشان مردی بود در نهایت صفا و غایت صباحت و ضیاء در رنگ رو مانند ستاره فروزان
در روی او چون ماه درخشان چون بر زمین رسیدند آنحضرت دوید و خود را بآن سر مبارک رسانید و خود را
بر روی او انداخت و لب و دندان او را میبوسید و بر او زار زار میگریست و میگفت یا ولدی قتلوک
اتراهم ما عرفوک و من شرب الماء منعوک ای فرزند دلبند تو را بزیب ستم در جگر کرده شد از فرزندم کشتند
و از آب فرات منع کردند مگر ترا نشناختند یا ولدی انا جدک رسول الله و هذا ابوک
علی المرتضی و هذا اخوک الحسن و هذا جعفر و هذا عقیل و هذان
حمزة و العباس ای فرزند گرامی منم جد تو رسول خدا و اینست پدر تو علی مرتضی و اینست برادر تو حسن مجتبی و اینست
عموهای تو جعفر و عقیل و حمزه و عباس و یکیک اهل بیت خود را میشمرد هند میگوید چون اینها را از خواب
دیدم خایف و ترسان و لرزان و هراسان از خواب بیدار شدم و خود را بحجره رسانیدم که سر امام حسین
در آنجا بود دیدم نوری بر سر مبارک احاطه نموده آنحجره روشن شده و آن نور بآسمان بالا میرفت
پس رفتم که یزید را از خواب غفلت بیدار کنم و او را از خواب خود خبردار کنم او را در جای خود نیافتم چون
تفحص کردم او را در خانه تاریک یافتم که رو بدیوار نشسته است و بغایت خوف و ذلت و نهایت اندوه
و وحشت میگوید مالی و للحسین مرا با حسین چه کار بود پس برو رفتم و حکایت خود را
برو نقل کردم الم او زیاده‌تر و غم او بیشتر شد و سر بزیر افکند و هیچ جواب نگفت و چون صبح شد اهل بیت را
طلبید و ایشان را مخیر کرد در بودن در میان در شام بعزت و احترام و رجوع مدینه سیدة الانام بسلامتی
و اکرام اهل بیت که اینرا شنیدند گفتند اول میخواهیم که ما را رخصت دهی که بر آن سرهای تعزیت و زاری حسین
قیام نمائیم و رکنا با منظر [illegible] رسیده که زینب خاتون از یزید خواهش نموده که سرهای شهدا را از محل تقریر

خواب دیدن هند زوجه یزید

ایشان بقتل رسند و یزید نیز هم قبول نموده گفت اگر خواهید بکنید و خانه از جهت ایشان مقرر نمود پس جمیع زنان
زینب و بنی هاشم که در شام بودند لباسهای سیاه پوشیدند و باتفاق مصیبت زدگان کربلا در تعزیت
و زاری کوشیدند و یزید امر کرد که سرهای شهدا را بر طبقها گذاشته بمجلس اهل بیت فرستاد و در حینی که مجلس ماتم
منعقد شده بود آن سرها را حاضر کردند غلغله و زلزله در اهل بیت افتاده و فغان و زاری از زنها درگرفت
برآمد و زینب خاتون برخاست و سر جناب سید الشهدا را بر سینه خود چسبانید و ام کلثوم برخواست
و سر برادر خود علی اکبر را برداشت و سکینه برخواست و سر برادر خود علی اصغر را برداشته و در دامن گذاشت و مادر قاسم
برخواست سر قاسم را برداشت و بر سینه خود نهاد و همچنان سرها را ایشان برگرفته و گریبان چاک زدند و آغاز گریه
و زاری نمودند و اهلبیت بر رو و فرق خود زدند تا بیهوش گشتند و تا هفت روز آن ماتم داشتند بر مصیبت ایشان و شهیدان
بعد از هفت روز و زاری نمودند و در هشتم روز یزید ایشان را عذرخواهی کرده و از شهدای کربلا بسیار نمود و با ایشان تکلیف
ماندن در شام کرد و اهل بیت ابا نمودند و گفتند میخواهیم بسوی مدینه برویم و در مدینه جهت رسول ماتم گیریم پس یزید
با امام زین العابدین گفت حاجتی از من داری بطلب امام زین العابدین گفت ای یزید سه حاجت دارم
اول آنکه سر پدرم را بمن دهی تا در کربلا برسانم و به بدن منور او ملحق نمایم و اگر بمن ندهی بار دیگر بمن بنما تا
نظر بر رخسار مبارکش کنم و با او وداع بازپسین نمایم و دوم آنکه از جان او برادرم دوم آنکه هر چه از ما برده اند
بما رد نمایند سیم آنکه اگر اراده کشتن من داری کسی همراه این زنان و طفلان کن که ایشان را بحرم رسول خدا
رساند ملعون گفت اما در خصوص سر پدرت امر نیست که او را بتو دهم دیگر تو هرگز پدرت نخواهی دید
و در روضة الشهدا بنظر فقیر رسیده که وقتی یزید این سخن را گفت امام زین العابدین گفت ای یزید تو خیال میکنی که سر پدرم از من
پنهانست و من او را نمی بینم و با او تکلم نمی توانم نمود و در آنوقت سر حضرت در طشت طلا بود و بر روی او
مندیلی افکنده بودند و در بیان از معجزات بود پس امام زین العابدین رو بسر مبارک پدر کرد و گفت السلام علیک
یا ابا عبدالله آنگاه آن مندیل از روی سر مبارک برکنار افتاد و از سر مبارک آواز آمد که علیک السلام یا بابا
یاورا پس حضرت امام زین العابدین نعره زد و گفت یا ابتاه ابتغنی و زینب ای رفتی و ما را یتیم کردی خدا لعنت
کند کسی را که میان من و تو جدایی افکند و دانم ارجع الی حرم جدی فاودعت و اقره علیک السلام ای پس یزید
حرم میروم پس وداع بکنم وداع بازپسین و سلام من برتو باد پس فغان از حاضران برآمد و مشهور میان
شیعه آنست که یزید لعنه چون سرهای شهدا را با امام زین العابدین رد کرد و آنحضرت آنها را بکربلا آورد و
در روز اربعین به بدنهای مبارک ایشان ملحق ساخت و در بعضی روایات رسیده که یکی از شیعیان آن سر مبارک را

دزدیده

درمودل قدر چون ... جهان گلدن
زینب مایده ... گلدن
عزیز قزلر ... گوکلین الداق ابجوه
... گلدن
بو سکینه جیب اکبر
قربان اولوم او دوه قطاره باجی
چخون گوزوم بو توب ... زیاده
بر حصه قبل آچ گوزون ... بر نظر
باجی ان سکینه گوریخشوب ساده باجی
جواب دیگر
...

دزدیده به نجف آورد و در بالای سر امیرالمؤمنین دفن کرد و باین سبب زیارت آنحضرت در آنجا سنت
و در بعضی از روایات بنظر رسیده که آن سر مبارک را بقوم برده و شک نیست که آن سر به بهترین اماکن انتقال
یافته و بجوی رسانیده بمقر حقیقی شده هر چند کیفیت بعنوان جزم معلوم نیست پس یزید گفت آنچه از شما
برده اند من از مال خود عوض میدهم حضرت گفت من مال تو را نمی خواهم و مالهای خود را طلبیدم بجهت آنکه جامه های
که از ما گرفته اند در میان آنها چند جامه است که ریسمان آنها را حضرت فاطمه بدست مبارک خود رشته است و مقنعه
و مقنعه و پیراهن و قلاده آنحضرت در میان آنهاست پس یزید امر کرد که آنها را آوردند علاوه دو دویست

در رجعت اهل بیت از شام بمدینه

دینار حضرت آن دو دویست دینار را گرفت و بفقرا و مساکین قسمت نمود و بعد از آن یزید گفت که از کشتن
تو درگذشتم در غارت تو بهر جا که خواهی برو پس یزید اسباب سفر اهلبیت را مهیا ساخت و از برای ایشان محملها
ترتیب داد و جامه های نیکو از برای هریک بنوعی که لایق او باشد حاضر نمود و اموال چند از برای ایشان تعیین
نمود بام کلثوم گفت اینها را بعوض آنچه نسبت بشما واقع شده و ام کلثوم گفت ای یزید چه بی حیا
و چه بی آبروئی که برادران مرا بکشتی و فرزند رسول مختار را منقطع ... دنیا بعوض آنها بما میدهی پس یزید
بجهت تشنیع مردم با امام زین العابدین گفت خدا لعنت کند پسر مرجانه را اگر من بجای او بودم امام حسین آنچه از من
طلب میکرد اجابت میکردم و از هیچ خواهش گذشتی فرزندان ... میکردم هرگز بکشتن او راضی نمیشدم با تجا
باید پیوسته نامهای تو بمن برسد و هر حاجتی که داشته باشی از من طلب نمائی تا اجابت مقرون ... پس مقرر نمود
که شخصی از اهل شام که بصلاح و سداد معروف بود با چند سوار ملتزم در خدمت ایشان بمدینه رود و در سفر ایشان بسیار
در باب رعایت ایشان میکوشد و در خصوص تلطف ایشان بسیار مبالغه نمود و در بعضی روایات رسیده که آن شخص
نعمان بن بشیر بود که از اصحاب حضرت رسول الله بود و پس باتفاق اهل بیت روانه مدینه شدند و او در خدمتگزاری
ایشان کوتاهی نکردی و شرایط تعظیم و احترام ایشان بجا آوردی و در منزل و در حرکت اهل بیت بموجب اراده
ایشان بود و در هنگام سوار شدن و فرود آمدن اهل بیت غلامان و ملازمان او دور شدندی و در وقت راه رفتن
در پیش روی ایشان راه رفتن و ملازمان و خدمتکاران سلوک نمودندی و در راه اهل بیت
در نزد خواهش نمودندی که ایشان را بکربلا برد و آنگاه روانه مدینه گردند و خواهش ایشان را اجابت نمود و در روز
اربعین وارد کربلا شدند و در آنروز جابر بن عبدالله انصاری و جماعتی از بنی هاشم و گروهی از خوبان
و دوستان آن شهید مظلوم بزیارت او آمده بودند و چون نظر اهل بیت بقبور شهیدان افتاد از جهازها
بزیر آمده و خود را بر روی قبر امام حسین انداخته و آغاز گریه و زاری نمودند و جمعی از زنان عرب
در اهل بیت با ایشان جمع شدند و مراسم تعزیه و مصیبت قیام نمودند و هر یک از اهل بیت بقبر امام حسین خطاب

میخوردند و بر او نوحه میکردند امام زین العابدین قبر جد بزرگوار را در بر گرفت شعر گریه کنان گفت چه سازم زار
مهجوری ها که شد ای شهید دور افتاده بگو ها از آن زمان که من از حضرت شما دورم ها امان شکسته ماندم
زار زار بکردم ها من غریب بجان مستمند و بیچاره ام ها از دست بیداد ای پدر دور از آرامم ها فراق برادر بسوخت جان
مرا الکرفت دوری جناب استخوان مرا ها از مرگ ای پدر مهربان نمیترسم ها فدای جان تو هم کردم ز جان نیز هم
بکی روز و حالت که در شب هجران ها نه بیست خواب بچشمم ز حسرت اندر جان ها ای پدر بی غریبها که ز مصیبت
تو بدیدهای ما رسیده چه شلیها چه اشکها که در رفت تو از دیده های ما غریبان و یک لحظه جاری گردید شعر ز ناله قسم تو
چشمها خراب شود ها بدیده خواب نبود غم تو تاب نداده ها شهادت تو ز دلها توان و تاب گرفت ها غم تو از نظر رفته
نظرها کلاب گرفت ها ای پدر بزرگوار چگونه بیتو داخل مدینه شوم و چگونه حکایت ترا و عم و برادران را
با اهل مدینه بیان کنم شعر کجا بشرح غمت یاری زبان دارم ها کجا حدیث ترا طاقت بیان دارم ها اگر ز کشته گیت
سر کنم حکایت ها چسان حدیث کنم قصه شهادت را ها ای پدر بزرگوار چگونه بیتو بروضه رسول خدا
روم ها و چگونه بیتو بزیارت جده ام فاطمه زهرا روم ها چسان بروضه جد بزرگوار روم ها چسان بکعبت
آلتیه کبار روم ها با یک سب مقدس چسان سهم کنم ها چگونه بی تو بر حضرتش قیام کنم ها مرا چگونه شود جواب
سلام خواهد داد ها چگونه بیتو بحرم خواهد داد ها چسان روم ببر قبر حضرت زهرا ها بو حدیث شهادت
چه ز ان کنم انشا ها بتشنگی لب به بیتو … آرد ها نزاع نه بیند از قبر بیرون آرد ها و سکینه بر روی سر پدر
افتاد و زار زار میگریست و باین مضمون بیان میکرد ها سبب چه بود که از ما کناره گیر شدی ها چسان چه روی
دارد که از اهل بیت کناره گیر شدی ها نبود یک نفس بیت با منت شکیبا ها چه وقت که فکر کرده بی شهها ها ای پدر …
که بعد تو بما چها رسید ها تو چون شهید شدی ما اسیر گردیدیم ها اسیران ز دست جفا دستگیر گردیدیم ها جهاکه بیتو بما قوم کوفیان
کردند ها جفا ستمزدگان منع آب و نان کردند ها اسیر ز اسیر و سوار جفا زنا بودیم ها غریب وار شب در خرابه بودیم ها
نشسته بر شتران برهنه بی کجاوه ها تو هم بیکس و تنها و بیچاره ها بیهوده بار که … نه بینم … تا …
و بالجمله هر یک از اهل بیت بطریقی برای امام مظلوم نوحه میخواندند و چند روز در آنجا ماندند و ماتم برپا نمودند که کوه
را خون و دیده را جیحون نمودند و بعد از آن متوجه مدینه شدند و با وجود اندوه آنراه را طی نمودند همین که بام
امام مسافر بودند از طرف … بمنزل از آب چشم … نکرده کلاه و
چون بقرب مدینه رسیدند ام کلثوم و زینب گفت اگواه … که ما را بمدینه رسیده در خدمتگذاری ما سعی
بجا آورد حق او بر ما لازم شده و ما از خانه و ده بزرگ ما دگر … و اهل بیت … و هر کس حق داریم و حق
هیچ کس را در نزد خود ضایع نمیکنیم چگونه با او حق نشناسیم و حال آنکه هیچ نداریم که بوی دهیم زینب خاتون گفت

اگواه

اگواه است میگوید و بنچین است که بعضی بعطا از جهت دیگر نیستیم مگر آنکه زیورها و برقعهای که زنان داریم بنزد او فرستیم
پس زیورها را از دست کشیدگان بیرون کرده و بنزد او فرستادند و عذرخواهی نمودند که این بعضی از حق خدمت
کار تو و باعث جزای عمل نیست اگر از حضرت تو خواهیم رساند که شخص … باشد یا دیگری بنابر قبول فقولی از آنها چون
قبول نکرد و پیغام باز فرستاد که من خدمتگذاری شما را برای خوشنودی خدا و جد شما کردم و غرضی از اغراض دنیوی
نداشتم و مرا همین بس که خدمت قبول در ذریه رسول الله افتاد و هرگز از عهده این شکر بر نمی توانم آمد پس اهل بیت او را
او را دعا کردند پس چون بسواد مدینه ظاهر شد حضرت امام زین العابدین امر کرد که در مکان مناسبی اهل بیت
نزول نمودند و اطفال فرود آمدند و سراپرده ها را هم را بر کردند و بشیر جزلم را طلبید و باو گفت خدا رحمت کند پدر تو را
۳۴ که شاعر خوشگوی بود آیا تو از آن بهره داری بشیر گفت آری یابن رسول الله من نیز شاعرم فرمود
که پس داخل مدینه شو و شعری چند در ماتم شهیدان بخوان و اهل مدینه را از آمدن ما اعلام کن شعر خبر بر که زمینها
باید رکوش دنیا … که آمده فرزند سید ابرار ها بشیر بفرموده حضرت سوار شده و اسب را تاخت تا داخل
مدینه شد و رفت تا در مسجد رسول الله و در آنجا ایستاد و صدا بگریه و زاری بلند کرد و گفت یا اهل یثرب لا مقام
لکم قتل الحسین فادمعی مدرار الجسم منه بکربلا مضرج والرأس منه على القناة یدار
یعنی ای اهل مدینه چه مانده اید و با طبیبان خاطر نشسته اید بلکه اقامت مکنید که حسین کشته شده و بدین سبب
سیلاب اشک از دیده های من جاری است بدن مبارکش در کربلا در میان خون و خاک افتاده و سر
مطهرش را بر نیزه ها کرده اند و شهرها میگردانند ای اهل مدینه علی ابن الحسین با عمهها و خواهران و با
بیکسان که با او بودند نزدیک مدینه آمده اند و من پیک ایشانم بسوی شما ها خیل بکرد بسوی او مهاجر و انصار را ها بگریه گفت
که ای قوم اهل حق را ها … جگر گوشه رسول خدا ها رسیده اند بنزدیک دیار شما ها یتیم آل عبا سیاه مانده غم
زده است بر در دروازه خیمه ماتم ها بزیارت آن نور دیده بشتابید ها که … فیض و کریمی … اهل حق
اهل مدینه این را شنیدند افغان و خروش از ایشان بر آمد که صغیر و کبیر از اولاد مهاجر و انصار از زنان و کودکان از زنان
سر و پای برهنه بیرون دویدند و مویهای خود را افشانیدند و رویهای خود را … نمودند و صدا بناله و واویلا و آه و
نوحه و واسیبتا بلند کردند خصوص طایفه بنی هاشم که جامه ها را چاک کردند و خود را بر خاک افکندند شعر و از آن
خروش مرد و زن ز خانه ها برون شدند ها ز شهر رو ببر اهل بیت روان شدند ها خصوص قوم بنی هاشم از عقب بیرون ها روان شدند
سر و پا برهنه بر … ها گذشته … ها ز شهر … ها بشیر میگوید من …
در مسجد تنها ماندم … بگریه و زاری از در دروازه بیرون میرفتند و هرگز کسی مدینه را باین حالت ندیده

بهیئت واین مضمون اهل مدینه اهل بیت را

گردند و چهار روز از آن غمی تر ندیده و هیچ کس ماتمی از آن عظیم تر نشنیده بود و مردم بر من میگذشتند
و میگفتند این شخص اندوه ما را بر شهیدان تازه کردی و جراحتهای سینه ما را بناله جانسوز خراشیدی از زیرا
دیدم نوحه بر حسین میکرد و میگفت نعی سیدی ناع نعاه فاوجعا وامرضنی ناع نعاه فافجعا
مرگ آقای ما را آورده خبر آورنده پس آل ما را بدرد آورد و جسم ما را بیمار کرد فعینی جودا بالدمع واسکبا
وجودا بدمع بعد دمعکما معا علی من دهی عرش الجلیل فزعزعا فاصبح هذا المجد والدین اجدعا
علی ابن نبی الله وابن وصیه وان کان عنا شاحط الدار اشسعا ای دو چشم من نیکو نالند و گریستن و از اشکهای
خود را روان کنید و نیکوی کنید و ریزید [illegible] از برای کسیکه در مصیبت او عرش پروردگار بزرگ
بلرزید و بزرگی دین و عظمت او بریده شد ای دو چشم من گریه کنید بر فرزند رسول خدا و بر فرزند وصی او و آنکه هم
از ما دور است [illegible] پس چون اهل مدینه بیرون رفته من هم از عقب ایشان رفتم [illegible]
بریده شده بود بجوی که راه عبور نبود چون بنزدیک خیمه ها رسیدم پیاده شدم از هجوم مردم راه نمی یافتم که خود را
بخیمه حضرت امام زین العابدین رسانم و زنان بنی هاشم داخل خیمه های حرم شدند و خیمه ها را از شیون
برادران و پسران و [illegible] و خواهران و دختران را سیاه پوش و گریان و سر برهنه یافتند فریاد
و فغان برآوردند و فریاد و ناله ایشان باسمان رسانیدند چنانچه پرده گوش زنان عرب
دران شد بسوی سکینه و زینب [illegible] از سر خویش تازه ناله کشیدند [illegible] از سر خویش
بعضی از بسیاری گریه و فغان افتاده و برخی نوازش آن یتیمان پرداخته [illegible] ازین مصیبت جانسوز
بیهوش و قوی بار زینب و ام کلثوم دست سکینه را در آغوش [illegible] گریه جبین بر رخ سکینه نهاد یکی
زمهر سر و بروی سینه نهاد گاهی غبار از رخساره پاک میکردند گاهی سوال دل [illegible] ناله میکردند گاهی
یتیم نوازی [illegible] میکردند گاهی گیسوانش [illegible] کرده [illegible] بر زینب با اضطراب آغوش [illegible] گریه
سر گرفت بر سر دوش گاهی نوازش آنکه [illegible] میکردند گاهی تدارک خوناب دیده میکردند گاهی نوحه
گذاری گاهی بدلداری گاهی بتعزیه داری گاهی بغم خواری و آنکه [illegible] نوحه می آمدند و بخدمت امام زین العابدین
میرسیدند آنحضرت [illegible] منیمودند و صدای ناله در میان [illegible] رسانیده بودند و عمامه [illegible] بر سر آنحضرت
بود و بر روی کرسی نشسته بود و سیلاب اشک از دیده مبارکش چون باران جاری بود و دستمالی در دست
داشت [illegible] پاک میکرد و از طغیان گریه نمیتوانست که سخن گوید پس چون طغیان گریه آنحضرت تسکین یافت
بسوی مردم اشاره کرد که ساکت شوید پس چون مردم ساکت شدند حضرت گفت حمد میکنم خداوندی را که پروردگار عالمیان است

ما به خلایق او نیم و دور و نیاده در حضرت رحم کننده و مهربانست و اوست پادشاه روز جزا و آفریننده ارض و سما
عقول از ادراک او قاصر است و بر [illegible] نهانست [illegible] نزدیک حاضر است حمد میکنم او را بر عظایم امور و مصیبتهای
ایام و [illegible] بدرد آورنده دلها و [illegible] و صبر [illegible] یا ایها الناس ان الله وله الحمد ابتلانا ببلایا
جلیلة وثلمة فی الاسلام عظیمة ای مردم خدا را حمد میکنم که مبتلا کرد ما را به بدترین مصیبتها و رخنه
شد در اسلام بزرگترین رخنها قتل ابو عبد الله وعترته وسبی نساؤه وصبیته کشتند حسین و فرزندان
او را و اسیر کردند زنان و خواهران او را و [illegible] براسه فی البلدان من فوق عامل السنان و سر او را
نیزه کردند و در شهرها گردانیدند و این مصیبتی است که مثل خود ندارد پس کدام دل [illegible] ازین مصیبت
جانسوز شاد میتواند شد و کدام دیده [illegible] ازین [illegible] خون [illegible] خود را حبس میتواند
نمود [illegible] در مصیبت حسین بهفت آسمان گریستند و دریاها بخروش آمدند و آسمانها و زمینها بلرزیدند و درختان
آتش از نهاد خود برآوردند و ماهیان بر خاک هلاک افتادند و مقربان بارگاه احدیت و ساکنان درگاه
صمدیت اشک خون آلود ریختند ایها الناس ای قلب لا یتصدع لقتله ام ای فؤاد لا یحن الیه ای مردم
کدام دل است که بجهت آن شکافته نشد و کدام سینه از آن مجروح نگردید و کدام گوش طاقت شنیدن این مصیبت که رخنه در
اسلام انداخت را دارد ایها الناس اصبحنا مطرودین مشردین ومزودین شاسعین عن الامصار
کانا اولاد ترک وکابل ای مردم ببینید چه بر سر ما آوردند ما را مانند اسیران ترک و کابل گردانیدند و [illegible]
دور کردند و شهر بشهر و دیار بدیار گردانیدند گویا اولاد ترک و کابل بودیم بخدا سوگند که اگر پیغمبر بایشان سفارش
میکرد در کشتن ما و ذلیل کردن و [illegible] زیاده از آنچه کردند نمیتوانستند کرد پس گفت انا لله
وانا الیه راجعون چه [illegible] مصیبتی است [illegible] پس گفت از نزد خدا [illegible] طلب
ثواب داریم [illegible] مظلومان [illegible] ثواب دهنده [illegible] پس صعصعه ابن صوحان
برخواست [illegible] که زمین گیر شدم [illegible] حضرت عذر او را قبول نمود
و از برای [illegible] پس حضرت [illegible] برخاسته [illegible] اهل مدینه داخل مدینه شدند و مرویست
که در وقتی که متوجه مدینه شدند ام کلثوم شروع کرد بگریستن و بسوز دل این ابیات جانگداز میخواند مدینة
جدنا لا تقبلینا فبالحسرات والاحزان جئنا یعنی ای مدینه جد ما ما را قبول مکن و مگذار که ما داخل مدینه
شویم که با حسرت و اندوه آمده ایم خرجنا منک بالاهلین جمعا رجعنا لا رجال ولا بنینا بیرون
رفتیم از تو با انبوه و جمعیت و برگشته ایم در حالتی که دختران همراه ما هستند نه پسران و مولانا الحسین

داخل شدن اهل بیت بمدینه و خواندن ام کلثوم

لنا انیس رجعنا والحسین به دفینا در وقت رفتن آقای ما حسین انیس و مونس ما بود و برگشتیم
و حال آنکه حسین را در خاک کربلا گذاشتیم الا فاخبر رسول الله عنا بانا قد فجعنا باخینا خبر کن رسول
الله را که ما بمصیبت برادر خود گرفتاریم وان رجالنا بالطف صرعی بلا راس وقد ذبحوا البنینا و خبر کن جد
ما را که ای جد بزرگوار ما اسیر شدیم و بعد از اسیری ما را دیار بدیار گردانیدند و هتک یا رسول الله صحوا ابانا
بالطفوف مسلبینا ای رسول خدا اهل بیت ترا در صحرای کربلا برهنه کردند و ایشان را عریان شهر بشهر و دیار بدیار
گردانیدند وقد ذبحوا بالحسین ولم یرعوا جنابک یا رسول الله فینا بدرستیکه کشتند حسین ترا و رعایت
شما را منظور نداشتند فلو نظرت عیونک للاساری علی اقتاب الجمال مسلبینا ای رسول خدا چگونه بود
اگر دیده های تو میدید اسیران اهل بیت ترا که برهنه بر شتران سوار بودند رسول الله بعد الصون صارت
عیون الناس ناظرة الینا ای پیغمبر خدا ما که پرده نشینان سرادق عصمت بودیم بعد از آنکه اسیر شدیم مردم ما را
نظر میکردند افاطم لو نظرت الی السبایا بناتک فی البلاد مشتتینا ای فاطمه چگونه می بود حال تو اگر میدیدی
دختران خود را که اسیر شدند و در شهرها متفرق شدند افاطم لو نظرت الی الحیاری ولو ابصرت زین العابدینا
ای فاطمه چگونه میبود حال تو اگر میدیدی دختران خود را در حالتی که حیران و سرگردان بودند و دادرسی از برای
ایشان نبود و چگونه می بود حال تو اگر میدیدی زین العابدین بیمار در غل و زنجیر افاطم لو رایتنا سهاری ومن
سهر اللیالی قد عمینا ای فاطمه چگونه بودی اگر میدیدی ما را که شبها همیشه از غم و غصه خواب نمیکردیم و همگی از کثرت
بخواب نرفتن کور شدیم افاطم مالقینی من عداک ولا قیراط مما قد لقینا ای فاطمه آنچه از دشمنان خود دیدیم
تو قیراطی از دشمنان خود ندیدی فلو دامت حیاتک لم تزالی الی یوم القیمة تندبینا اگر حیات تو همیشه
میبود تا روز قیامت بر ما نوحه میکردی فقل یا عم بالحسن الزکی عیال اخیک اضحوا ضایعینا بگو ای
حسن مجتبی و فرزند رسول خدا اهل بیت برادر تو را بر طرف کردند ایا عماه ان اخاک اضحی بعیدا عنک
بالرمضاء رهینا بلا راس ینوح علیه جهرا طیور والوحوش الموحشینا ای عم بدرستیکه برادر
حسین از تو دور افتاده در کربلا گذاشته شد بی سر در زمین کربلا و طیور و وحوش با آواز بلند بر بیکسی او نوحه میکردند
ولو عاینت یا مولای ساقوا حریما لا یجدون لهم معینا علی متن النیاق بلا وطاء شاهدت
العیال مکشفینا ای فرزند رسول خدا چگونه میبود حال تو اگر بچشم خود میدیدی اهل بیت برادر ترا با سمین و بدون
جهاز برهنه و عریان سوار شتران بی پالان ونحن الصابرات علی البلایا ونحن المخلصون المصطفونا
و ماییم صبر کنندگان بر بلا و ماییم بندگان خالص و برگزیدگان خدا اباجد فاقتلوا حسینا ولم یرعوا جناب الله

فینا

فینا ای جد بزرگوار آگاه باش که حسین ترا کشتند و رعایت پروردگار در حق ما نکردند لقد هتکوا النساء و حملوها
علی الاقتاب قهرا اجمعینا بدرستیکه بی حرمت کردند زنان حرم ایشان را بجبر و ستم بر شتر بار کردند و دیار بدیار گردانیدند
و زینب اخرجوها من خباها و فاطم واله تبدی الانینا و زینب را از سراپرده و خیمه بیرون کردند و فاطمه حیران
و پریشان بیتابانه ناله و زاری میکرد سکینة تشتکی من حر وجد تنادی الغوث رب العالمینا سکینه در حرارت
و دوری از پدر شکایت میکرد و فریاد میکرد که الغیاث ای پروردگار ما برس وزین العابدین بقید ذل وراموا قتله اهل الخئونا
و زین العابدین را در زنجیر نموده بودند و اهل خیانت در صدد قتل او بودند فهذه قصتی مع شرح حالی ایا سامعین
ابکوا علینا پس این است قصه و شرح حال ما ای شنوندگان بر ما گریه کنید مرویست که چون اهل بیت داخل مدینه شدند
و از راه بر روضه حضرت مصطفی آمدند بنحوی شکوه و تظلم و طلب داد خواهی نمودند که غلغله بر آسمان و زمین
و زلزله در و دیار یثرب زمین افتاده در کل مدینه شتر لرزیده و صدای گریه و زاری از در و دیوار بلند شد ابتدا
ام کلثوم از جگر چاک فریاد و نعره برکشید ندا که یا جداه یا محمداه حسین ترا با لب تشنه شهید کردند و جان او را از
قفس بدن افکندند و ما را اسیر نمودند و شهر بشهر و دیار بدیار بر شتران برهنه سوار کردند و گردانیدند یا رسول الله ما
خاندان توایم و غریبان و درماندگان توایم مظلومان صحرای کربلاییم مهجوران بیابان رنج و عناییم سوزان و گریان
از غم فرزندان توایم محنت کشان بادیه هجران توایم لگدکوب جفای کوفیان بیوفاییم آزرده خنجر ستم شامیان
بی شرم و حیاییم تشنه لبان آب فراتیم سلام فرزند تو را آورده ایم و از پیش جگر گوشه خسته تو آمده ایم و پیام برادر
مقدس تو آورده ایم نظم ما ستمزدگان عترت غریب توایم ز دختران جگرکش و بی نصیب توایم ز کربلای
جگرگوشه تو می آییم ز پیش شاه الم پیشه توی آییم ز ما اسیر بیابان کربلا بودیم زمانه ما تمام گرفتار شقی بودیم
اگر غمیت روی تو گر آمده ایم بپای بوس تو از راه دور آمده ایم اگرچه روشنی دیده تو بماندیم ولیکن چون دل

خطاب کردن زینب بسوی
مرقد رسول امین

بپیش دولت شما هست و از آن اهل بیت نظم زد زاری زینب از همه بیشتر فغان و سوز و زاری او از همه افزون تر بود
و بمکینت پیش رسول الله داد ما را از ظالمان بگیر نظم خطاب کرد بسوی مرقد رسول امین سلام کرد پس از تاب دل در زمین
بزر زمین اگر به گفت که فریاد یا رسول الله ز کوفیان لعین داد و یا رسول الله چرا ز حال جگر گوشه ات نمی پرسی و از آن
ستم که تو شده است نمی پرسی ز حجر نسوده قبا پوش خود نمیگیری سراغ زینب غمدیده خون جگر گیری سری از دو اگر از سپهر بود
کم شد آل شریف ترا موجب الم میشد سری که سایه گرفتی از زنار تو نظاره کن که از آن خواطر مبارک تو
بخنجر ستم از پیکرش جدا کردند همی نبود که بر نیزه جفا کردند تنی که زینت آن بود کاکل شیخ ترا قدی که داشت بر
اندازه بوستان ترا نشان ناوک بیداد کوفیان کردند بکاک سحر که کربلا چنان کردند بعد از آن روز قول فاطمه گردد

این مضمون ابتهال خود سرا بود که ای مادر چرا از حال ما خبر نپرسی و چرا از مصیبت ما خبر نگیری چرا بسوی ستمدیدگان نمی آئی
چرا بیرون رفتی چنان نمی آئی چرا از حال حسین خبر نگیری چرا سکینه خود را خبر نگیری خوش باشی تو ای بتول
در این مقبره نوری به بیکسان همراه چون ستم زده در جهان که دارد یاد چه بلا کشش از ما در سپهر زاد عمر قضیه جد
بزرگوار گذشت و گرو فت تو در مادر گیار گذشت پدر برابر چشم تیغ زهرآلود شهید گشت غم دیگرم بجان افزود
برادرم حسن مجتبی ناله داغ گذشت جگر که پاره پاره از دنیا برآورد دیگرم حضرت امام حسین که بود روشنی دیده شه
کز این زانشته کامی او کنم حدیث رقم چون شرح تو خشک از زبان قلم اگر به پیش شه گفتم مسطر قلم
زینب بعفو گشته چها گذشت بار الشهادت او که هیچ دیده نبیند که آب معامله او گذشت یادری آن برگزیده
روزان بجمله بجان تشنه سر کردن برادران همه در خون طپیده در بیرون موالیان همه مقتول مانده در بیرون
علی اکبرش تیغ زده پاره پاره و بیکس زنجیر ظلم بسوی علی اصغر جگر کهی زخمه بیرون بسوی کشته کان میرفت
بگمان بکان بسوی نعش برادران میرفت باضطراب گهی بسوی خیمه بر میگشت زاهل بیت دل آزرده با خبر میکند بگو که
زینب دهد دل کدام خواهر را چنین نظاره کند حالت برادر را عرض اهل بیت در سر روضه رسول الله گریان
و نالان بودند که ناگاه ام سلمه از حجره طاهره خود بیرون آمد گریان و نالان و شنید که غلامان بخون آلوده شده
بود بر بکلت گرفته و بدست دیگر فاطمه دختر امام حسین که بیمار بود گرفته و بتعجیلات داخل در روضه رسول الله شد اهل بیت
که مادر مؤمنان را بتعجیلات داخل روضه رسول الله شد اهل بیت که مادر مؤمنان را با تعجیلات مشاهده نمودند فاطمه
بیمار را با آن صورت دیدند غم و اندوه ایشان مضاعف گردید و تیره و تار دیدهٔ ما روز که دیده روز کار ندیده
بود و چگویم از غم فاطمه در وقتی که اهل بیت را بآن حالت مشاهده نمود سیاه پوش و روها خراشیده و پستان و کتفها ای
اهل بیت را دید همه سیاه پوش و شیشه بند و بر گیسوان دو تا برقعها و جامها چو نیز در مصیبت زدگان بود تمام
جامها تمام سیاه پوشیده بودند بترتیب همه جا شیده و خراشیده تمام گرد بیتیمی نشسته بر سر ایشان رسیده و بتلک بدامان زدیده
تربان خصوص زینب مظلوم با دل غمناک در سیه بجوکه ایشان در افتاده بگانگی بسر آغاز گریستن کرده گاهی
پیش عمه میرفت و نوحه میکرد و زمانی نظر بخواهران می نمود و آغاز ناله و زاری می نمود گاهی بگریه بسوی خواهران
نظر میکرد گاهی تجسس بانه پدر میکرد گاهی بگریه با آن بیکس رفت بعد خطاب کرد که ای نواده زهرا کجاست
شمع شبستان سید الثقلین چه شد مرا بگو پدر من امام حسین کجا رفت و نوحه و شیون دیگر هویدا شد از غیبت آن بیکس
و دو با شد پس هر یک از اهل بیت فاطمه را دیده در بر میگرفتند و گریه میکردند و بعضی از حکایات که بعد از کشتن
زد او نمودند و بعد از آن ام سلمه پیش نبرد رفتند و دو کوزه را که در غم حضرت امام حسین میگریستند و چند ثواب دارد

داستان نرا

وایشان را نگاه دارد مجلس نوزدهم در شهادت موسی بن جعفر الکاظم علیه السلام بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله
الذی جعلنا من اشیاع اولاد الرسول وصیرنا من اتباع اولاد فاطمة البتول فتح ابواب
قلوبنا الغافلة بمفاتیح محبتهم التی تقتبس من عالم الانوار واوقد فی نفوسنا مصابیح ولایتهم
التی توقد من شجرة مبارکة زیتونة لا شرقیة ولا غربیة یکاد زیتها یضیئ ولو لم تمسسه نار نور
علی نور اعظم ثوابها بالبکاء والعویل علی اخوانهم ومصائبهم واحسن جزاءنا بالصراخ والانین
فی الاشجانهم ونوائبهم والصلوة علی اشرف الانبیاء باعث ایجاد الارض والسماء وآله الائمة
الشهداء الممتحنین بانواع الابتلاء والمقتولین علی البلایا والمذبوحین بسیوف الاشقیاء
وصلوات الله علیه وعلیهم ما دامت الخضراء علی الغبراء وما دامت الارض تحت السماء
آه من مصائب اهل بیت المصطفی ونوائب ذریة المرتضی سبحان الذی ای ذریة جرت
علی ابناء الله واحبائه ای بلیة علی احباء الله واعقابه ای برادران آنچه از اخبار و آثار مستفاد
میشود آنست که مصیبتی که باولاد پیغمبر آخر الزمان رسید هیچ یک از اولاد سایر پیغمبران و نیکان و برگزیدگان
نرسیده و چه ظلمها و جورها که اشقیای امت جفا کاران در آن حضرت نسبت بآن شفیعان روز قیامت بعمل
آوردند و چه بلاها و جفاها که از خلفای بنی امیه و عباسیه بآن سروران رسید چنانچه عبید بن قحطبه طوسی گوید که در وقتی
که هارون الرشید ملعون در طوس بود شبی مرا طلبید و چون نزد وی رفتم دیدم شمعی روشن است و شمشیری برهنه
نزد وی گذاشته است خادمی در پیش او ایستاده چون مرا دید گفت اطاعت تو نسبت بما در چه مرتبه است
گفتم بجان و مال نیز اطاعت کنم پس ساعتی سر بزیر افکنده بود و آن مرا رخصت برگشتن داد و چون مراجعت
نمودم باز مرا طلبید و همان سخن را مکرر نمود من گفتم جان و مال و فرزند و زن خود را در راه فدا میکنم باز سر بزیر افکند
و مرا رخصت معاودت نمود چون مراجعت کردم باز مرا طلبید و همان سخن را اعاده نمود من در جواب گفتم که جان
و مال و فرزند و زن و دین و ایمان چون این سخن را از من شنید خندان شد و گفت شمشیر را
بگیر و آنچه خادم ترا امر میکند بجا آور پس خادم شمشیر بدست من داد و مرا بخانه برد که در صحن آن خانه چاهی بود
عظیم و سه حجره در اطراف آن صحن بود هر یک را قفلی زده بودند پس در یکی از آنها گشوده
و بیست نفر دیدم از جوانان و کودکان از اولاد علی و فاطمه که همگی گیسوان و کاکلها داشتند در غل
و زنجیر بودند پس خادم یک یک از ایشان را از زنجیر از آن حجره بیرون می آورد و من او را گردن میزدم سر
و بدن ایشان را در آن چاه می انداختم تا همه آن نفر را شهید کردم پس در حجره دیگر را گشود و در آن حجره نیز بیست نفر

از فرزندان امیرالمؤمنین و فاطمه بودند بدین طریق به ذکر رسانم که آن شصت سادات مظلوم را به قتل رسانیدم و سر و بدنهای
ایشان را در آن چاه انداختم پس به حجرهٔ سیم رفتم و در آن حجره بیست نفر بودند از اولاد فاطمه زهرا و علی مرتضی
محبوس بودند و گیسوان و کاکلها داشتند که به هم ژولیده و غبارآلوده گردیده به طریق معهود هر نوزده نفر را
کشتم چون خادم بیستم آورد مرد پیری بود گفت ای مرد دستت بریده باد ای ملعون در روز قیامت در نزد جد
ما محمد مصطفی چه جواب خواهی گفت و در نزد جد ما حضرت امیرالمؤمنین چه جواب خواهی گفت و در جدهٔ ما حضرت فاطمه
چه جواب و چه عذر خواهی آورد و اگر رسول از تو سؤال نماید که به چه سبب شصت نفر از ذریهٔ مرا کشتی و چه خواهی گفت
چون این سخن از او شنیدم بر خود لرزیدم و مرتعش شدم خادم بانگ بر من زد که مشغول کار خود باش من آن پیر را نیز
به قتل رسانیدم و سر و بدن او را به چاه انداختم و مشایخ شیعه نقل می‌کنند در کتب خود که در وقتی که منصور ملعون
عمارت بغداد می‌نمود و ابنیه و بیوتات می‌ساخت امر نموده بود که در هر جا اولاد فاطمه و علی را می‌دیدند می‌گرفتند و ایشان را
به بنا می‌دادند که در میان ستونها که از آجر و گچ بود می‌گذاشتند تا روزی طفلی از ذریهٔ علویه را گرفتند که نهایت
حسن و جمال بود و گیسوان مشکین بر رخسارهٔ او افشان و از اولاد امام حسن مجتبی بود پس منصور امر نمود که به بنایی
دادند که او را در میان ستونها گذارد و معتمدی را نیز همراه آن بنا کرد که بنا او را در وقت حاضر بپوشد و او را گذارد اما
چون بنا آن طفل را در میان ستون گذاشت آن طفل شروع به ناله و گریه کرد و گفت ای مرد از اجداد و پدران من شرم
کن و در روز قیامت جواب ایشان را در نزد پیغمبر در راه چه خواهی گفت ای مرد مرا مادر پیری است شکسته و بیوه و
بیکس و بیچاره بر آن ضعیفه رحم کن بنا از سخنان او لرزه و مرتعش شد و او را رقتی حاصل شد زار زار
گریست و گفت ای طفل دل خوش دار که من در این ستون روزنه می‌گذارم که نفس کشی از هوا رقیق باشد و چون شب
در آید ترا بیرون خواهم آورد و پس در آن ستون روزنه و رخنه گذاشت و چون شب شد آمد و آن طفل را بیرون
آورد و گفت ای جوان علوی من از برای آنکه جدت رسول خدا رسول الله در روز قیامت خصمی نکند ترا از اینجا آوردم
اما باید تو نیکویی کنی که باعث ریختن خون من و دهقانی که با من بودند نشوی باید از این شهر بیرون روی و دیگر نزد
مادرت معاودت نکنی آن طفل گفت چنین کنم اما تو باید که گیسوان مرا مقراض کنی و آن را به مادرم رسانی و او را
از حیات من خبردار کنی و به او بگوئی که من از هلاکت نجات یافتم آن بنا التماس او را قبول نمود و گیسوان و کاکلهای
او را مقراض کرد و آن طفل از بغداد بیرون رفت و معلوم نشد که قصد کدام ناحیه نمود اما بنا گیسوان آن طفل را برداشت
و به در خانهٔ مادر او رفت چون به در خانه رسید شنید که زنی می‌نالد و می‌گرید و می‌گوید ای طفل یتیم و بیکس و غریب
عزیزانم بر سر تو چه رسید بنا گوید دانستم که آن زن مادر اوست پس به نزد وی رفتم و آن گیسوها را بدو سپردم و رفتم

و آن گیسوها را بدو دادم و خبر فرزندش را به او رسانیدم آن زن زار زار گریست و از سوز دل او را دعا کرد و گفت
عنقریب که در روز قیامت از جد او جزای نیکو رسد مجملاً بلاها و مصیبتهایی که از اهل جور به ذریهٔ مصطفی و عترت مرتضی رسیده
از آن بیشتر است که توان احصا نمود و از جمله ظلمها و جورها که از خلفای عباسیه با اهل بیت رسول الله رسید شهادت
حضرت امام موسی کاظم است و کیفیت شهادت آن مظلوم بدین طریق است که چون ملک عباسیه به هارون الرشید
و چون آن ملعون یافت که اکثر مردم ارادت و اخلاص به حضرت امام موسی کاظم دارند و معجزات بسیار و خوارق
عادات بیشمار از آن سرور ظاهر و بظهور می‌رسید آن ملعون خوف کرد که او باعث انتقال خلافت از عباسیان شود
لهذا در صدد هلاکت آن سرور برآمد و روزی یحیی بن خالد برمکی و جمعی دیگر پرسید که آیا از آل ابوطالب کسی را می‌شناسید
که از احوال موسی بن جعفر با خبر باشد تا از وی استفسار بعضی از حالات او نمایم علی بن اسمعیل بن جعفر را نشان دادند که برادر
زادهٔ آن حضرت بود و آن حضرت احسان بسیار نسبت به او می‌کرد و همیشه از آن حضرت منتفع بود پس هارون نامه به او نوشت
و او را به بغداد طلبید و چون آن حضرت از حرکت وی مطلع شد او را طلبید و فرمود اراده داری کجا روی علی گفت
به بغداد می‌روم آن حضرت فرمود به چه مطلب می‌روی گفت فقیر شده‌ام و قرض بسیار بهم رسیده‌ام آن جناب فرمود که من قرض
ترا ادا می‌کنم و متکفل اخراجات تو می‌شوم از این طرح و حرکت بگذر علی قبول نکرد و در نزد حضرت استدعای موعظه
و نصیحتی می‌نمود آن حضرت فرمود که وصیت من این است که در خون من شریک نشوی و اولاد مرا یتیم نکنی بار دیگر علی گفت مرا
وصیتی بکن حضرت همان سخن را اعاده نمود تا آنکه سه دفعه سوال وصیت نمود و جواب اول را شنید بعد از آن حضرت
سیصد اشرفی و چهار هزار درهم نقره به او عطا فرمود و چون علی برخاسته بیرون رفت آن حضرت به حضار مجلس رو
فرمود که گواه باشید که علی به کشتن من سعی خواهد کرد و فرزندان مرا یتیم خواهد نمود گفتند یا ابن رسول الله می‌دانید
که علی چنین خواهد کرد و باز با او احسان می‌فرمائید و مال بسیار به او عطا می‌فرمائید آن حضرت فرمود بلی رسول الله فرموده است
که کسی با خویشان خود احسان کند و ایشان در برابر بدی کنند حق تعالی رحمت خود را از ایشان قطع می‌نماید و او را به عقوبت
دنیا و عذاب عقبا گرفتار می‌کند اما چون علی ابن اسمعیل به بغداد رسید یحیی بن خالد لعین او را به خانه برد و با او ملاطفه نمود
که چون به مجلس هارون درآیی چند چیز بگو و نسبت بده که هارون از شنیدن آن از غیرت خشمناک شود و چون
او را به مجلس هارون برد بعد از سلام گفت هرگز ندیده‌ام که در یک عصر دو خلیفه بوده باشد تو در این شهر خلیفه و موسی بن
جعفر در مدینه خلیفه است و مردم از اطراف عالم خراجها برای او می‌آورند و خزانه بهم رسانیده و اموال و املاک
بسیار جمع نموده است چون آن ملعون این سخن از وی شنید او را احترام نموده امر کرد دویست هزار درهم بوی دادند
چون از مجلس هارون بیرون رفت درد دل در حلقش بهم رسید و در همان شب فوت شد و آن زرها را در وقتی که از
برایش آوردند متغیر بود و از آن دراهم جز حسرت نیافت چیزی به وی نرسید و دراهم به خزینهٔ هارون رد نمودند [illegible]

هارون از جهت استحکام امر خلافت برادر خود را بقصد گرفتن آنحضرت ارادهٔ حج نمود و علما و سادات
و اشراف ممالک را بمکه طلبید و مقصود او این بود که بیعت خلافت ولد خود را از ایشان بگیرد و چون متوجه مکه شد
اوّل بمدینه آمد و بعد از چند روز فضل بن ربیع را بطلب آنحضرت فرستاد و در آن وقت آنحضرت در نزد قبر جد بزرگوار
بود و بنماز مشغول بود و در اثنای او را آنحضرت در سر روضهٔ رسول الله کشیدند و در حالتی که او را از مسجد رسول الله بیرون
میکشیدند متوجه قبر جد بزرگوار شد و گفت یا رسول الله شکایت بتو میکنم ببین که با اهل بیت تو چها میکنند
و مردم از هر طرف آواز بگریه و فغان بلند کردند و هر که آنحضرت را باین حالت مشاهده مینمود زار زار میگریست و چون
آن شقی موشان را نزد آن سرکرده طاغیان بردند بعد از عتاب و خطاب حکم کرد که آنجناب را مقید
کردند و از جهت آنکه مردم ندانند که آنحضرت را بکدام جهت میفرستند دو محمل ترتیب داده یک محمل را ببصره فرستاد
و دیگری را به بغداد و آنحضرت در آن محمل بود که به بصره فرستاده بود و حسان سروی همراه محمل کرده بود که در بصره
آن عالیجناب را بعیسی بن جعفر بن منصور برادرزادهٔ آن ملعون بسپارد و در هفتم ماه ذی الحجه آنحضرت را به
بصره آوردند و در علانیه بدست عیسی سپردند و عیسی آنحضرت را در حجره که در قرب دیوانخانهٔ ایشان بود محبوس
نمود و در هر روز دو مرتبه در آن حجره را میگشودند یکمرتبه از جهت آنکه آنجناب بیرون آید و تجدید وضو نماید و یکمرتبه
روز هر آنگاه طعام از برای وی میبردند و مدت یکسال آن برگزیدهٔ خداوند منان در آنجا محبوس بود و بعد از آن هارون ملعون
بعیسی نوشت که آنحضرت را شهید کند و عیسی جرات نمینمود که مرتکب آن امر شنیع شود و آخر الامر نامه بهارون نوشت
که حبس موسی بن جعفر در نزد من بسیار بطول انجامیده و من متوجه قتل او کم اهتمام شده و چند گاه در افعال او تفحص نمودم
غیر از عبادت و مناجات دیگر چیزی از وی نیافتم و هرگز نشنیده ام که بر تو یا بر احدی دیگر نفرین کند و چون عیسی
نامهٔ عیسی بهارون رسید کسی فرستاد و آنحضرت را از بصره به بغداد برده در نزد فضل بن ربیع محبوس
کرد. راوی عبدالله قزوینی که از جملهٔ دوستان اهل بیت بود گوید روزی بدیدن فضل بن ربیع رفتم بخانه اش فضل را
دیدم که در بام خانهٔ خود نشسته بود چون نظرش بر من افتاد مرا طلبید و چون نزدیک وی رفتم گفت از این روزنه
نظر کن چون نظر کردم گفت چه می بینی گفتم جامهٔ کهنهٔ می بینم بر زمین افتاده گفت نیک ملاحظه کن چون تأمل کردم گفتم مردی
مینماید که در سجده بوده باشد فضل گفت او را میشناسی گفتم نه فضل گفت مولای تو موسی بن جعفر است که بامر هارون در اینجا
محبوس است و من در روز و شب تفقد احوال او میکنم بجز این نمی بینم او را مگر این حالت که می بینی چون نماز بامداد میکند تا
طلوع آفتاب تعقیب میخواند و بعد از آن بسجده میرود و در سجده میماند تا وقت ظهر میشود پس از سجده سر بر میدارد و دیگر آنکه
بی تجدید وضو نماید مشغول نماز میشود و از این معلوم و مشخص میگردد که در سجده بخواب نرفته و چون نماز ظهر و عصر را ادا
میکند باز بسجده میرود تا غروب آفتاب چون شام میشود بی آنکه تجدید وضو نماید مشغول نماز شام و خفتن
و تعقیبات آن میشود و بعد از فراغ اندک زمانی خواب میکند و بعد از آن بیدار میشود و تجدید وضو نموده مشغول

بعبادت میگردد تا صبح و از نماز صبح تا فارغ میشود بعبادت روز گذشته عمل میکند و بغیر از این حالت چیزی دیگر از او
ندیدم. عبدالله گوید چون این سخن را از او شنیدم گفتم ای فضل از خدا بترس و ارادهٔ بدی نسبت بوی مکن که هیچکس
با ایشان بدی نکرده مگر آنکه بزودی بجزای خود میرسد. فضل گفت مکرر بنزد من فرستادند که او را شهید کنم من قبول
نکردم و نمیخواهم که خون فرزند فاطمه در گردن من باشد. و مرویست که از آن وقت هارون جاریه در نهایت حسن
و جمال برای خدمت آنحضرت بزندان فرستاد که شاید آنحضرت بجانب او میل کند و بدین سبب قدر و منزلتش کم شود
تا آنکه برای قتل آنحضرت بهانه بدست آورد و چون آن جاریه را بخدمت آنحضرت آوردند آنحضرت بخادم فرمود که مرا
احتیاج نیست و امثال این چیزها در نظر شما اعتبار دارد و چون صورت حال را بهارون گفتند در غضب شد و گفت باو بگو
که ما ترا برضای تو محبوس ننموده ایم آنچه خود میخواهیم چنان میکنیم و گفت جاریه را در نزد او بگذار و برگرد و چون جاریه را
در نزد آنحضرت گذاشته و اندک زمانی گذشت که آن ملعون از مجلس خود خادمی را بطلب آن جاریه فرستاد و چون خادم
بنزد آن جاریه رفت دید آن جاریه در سجده است و میگوید سبحانک سبحانک قدوس خادم خبر بهارون رسانید
آن ملعون گفت البته موسی بن جعفر آن جاریه را سحر کرده او را بیاورید و چون جاریه را بنزد او آوردند جمیع اعضای آن جاریه میلرزید
و نظر بآسمان میکرد و هارون سبب این حالات را از او پرسید گفت چون بنزد آنحضرت رفتم پیوسته مشغول
نماز و عبادت بود و متوجه من نمیشد بعد از فراغ از نماز بنزد وی رفتم و با او گفتم که خدمتی هست که بجا آورم فرمود مرا بتو احتیاجی
نیست و بجانبی از آن خانه اشاره کرد چون نظر کردم باغهای بسیار دیدم با قصرهای مشتمل بانواع ریاحین و در آنجا
دیدم که مشابه آن بنظر نمی آمد و در آن باغها حوریان و غلمان با لباسهای فاخر که هرگز مثل آن ندیده بودم و انواع
طعامها و میوه ها و طبقها در برابر ایشان گذاشته در خدمت ایستاده بودند چون این حالت را مشاهده نمودم بیخود
شدم و بسجده افتادم و سر بر نداشتم تا خادم تو باحضار من آمد. آن ملعون گفت اینها را در خواب دیده جاریه گفت
نه والله که اینها را پیش از سجده دیدم و برای واقعه که مرا روی داد بسجده رفتم. پس هارون آن جاریه را بیکی از
ملازمان سپرد و گفت زنهار که مگذاری که این حکایت را فاش کند و آن جاریه مشغول نماز و عبادت بود و میگفت
چون عبد صالح همیشه مشغول نماز و عبادت است میخواهم من هم متابعت وی نمایم باو گفتند تو چه دانستی که او عبد
صالح نام دارد گفت از غلمان و حوریان که در آن باغ بودند شنیدم که بهم میگفتند که از عبدالصالح دور
شو که ما میخواهیم مراد او را خوشنود کنیم و بخدمات وی قیام نمائیم از آنجا دانستم که عبد صالح لقب آنجناب است و مرویست
که هارون ملعون هر کس را که امر میکرد آنجناب را بکشد جرات نمیکرد که مرتکب آن امر شنیع شود تا آنکه بعمال
خود که در نواحی سکنه بودند نوشت که جمعی از کفار برای من بفرستید که با ایشان کاری دارم ایشان پنجاه
نفر از کفار فرنگ را بنزد آن ملعون فرستادند هارون ایشان را امر کرد که داخل آنحضرت شده او را بقتل رسانند و ملعون

در روز نه آنکه نه ملاحظه حال ایشان میفرمود که چگونه او را خواهند کشت و چون آن کفار داخل خانه شدند نظر ایشان
بر آنحضرت افتاد سلاح از دست ایشان افتاد و بر اعضای ایشان لرزه مستولی شد و از دور بسجده افتادند
و آنحضرت دست بر سر ایشان میکشید و بلغت ایشان با ایشان سخن میگفت چون مامون این حالت را
مشاهده نمود بر خود لرزید و ترسید که فتنه برپا شود و وزیر خود را طلبید و گفت زود این جماعت را بیرون
کن و چون بیرون رفتند پشت بآنحضرت نکردند و از برای تعظیم و اجلال آنحضرت از عقب او میرفتند
تا از خانه بیرون رفتند و بنزد مامون رفتند بر ایشان ظاهر شد که ایشان بی اختیار رفتند چون مامون دانست که
نضر بن ربیع بر قتل آنحضرت اقدام نمینماید او را گذاشته نضر بن یحیی فرستاد و او را تکلیف نمود که آنحضرت را
بقتل رساند او نیز ابا و امتناع مینمود و آنحضرت را غایت اعزاز و احترام مینمود و روز بروز تعظیم و اجلال
او را زیاده تر مینمود و چون مامون از او نیز مایوس شد امر کرد که آنجناب را بخانه سندی بن شاهک برده
بدانجا سپرده بند و چون مامون نمیتوانست که آنحضرت را علانیه بقتل رساند هر روز تدبیر در قتل آنحضرت مینمود
و اثری نمی بخشید و از بسیاری معجزات و خوارق عادات که از آنحضرت در علوم و کمالات ظاهر میشد اعتقاد مومنان
و شیعیان بآنحضرت زیاده میشد تا آخر از آن باب دل مامون بتنگ آمد و رای شومش بر آن قرار گرفت که او را مسموم گرداند
پس طبقی رطب طلبید و ملعون خود قدری از آن رطب ها خورد و بیست دانه را باقی گذاشت و زهر بر
رشته طلبید و آن رشته را در میان زهر فرو برد و یکدانه از آن رطبها را برداشت آن رشته را مکرر در میان
آن دانه دوانید تا آنکه دانست که زهر در میان آن جا کرد و پس آن دانه را در میان رطبهای که گذاشته بود بخادم داد
که از برای آنحضرت ببرد و خادم گفت یونس بن حفص نقل کرد که خلیفه میگوید که چون رطب بسیار لطیف بود
خواستم که با شما تناول نمایم لهذا قدری برای شما فرستادم که تناول فرمائید و بدست خود از جهت شما بر طبق گذاشته ام
باید همه آنها را تناول نمائید خادم را گفت آنجا باید بمانی و نگذاری دانه را واگذارد خادم طبق را برداشته
بنزد آنحضرت برد و پیغام مامون را رسانید آنجناب خلال طلبید و بسر آن خلال دانه دانه از آن رطبها
برمیداشت و تناول میفرمود و مامون آن شیر را بسیار دوست میداشت و از جمله قلاده
طلا مرصع که امر رشته در گردن وی آویخته در آن وقت بجای آنکه آنحضرت نشسته بود نزد آنحضرت حاضر شده
ایستاد آنحضرت آن رطب زهرآلود را از خلال برداشته بنزد آن سگ انداخت سگ چون آن رطب را خورد ناله کرد و خود را بر زمین
زد و فریاد میکرد تا پاره پاره شد و حضرت بقیه رطب را تناول نمود و خادم طبق را برداشت بنزد مامون رفت
و صورت حال را بعرض وی رسانید آن ملعون متغیر حال شده گفت رطب بنفس خود خورد و سگ عزیز مرا کشت
و زهر مارا ضایع کرد و خود باز صحیح و سالم است پس آن ملعون جازم قتل آنحضرت شد و هر روز تدبیر شهادت وی
میکرد تا آخر الامر با مردی یکی برنگار رطبی چند زهرآلود کرد و بعبدالله بن بشیر ملعون داد و گفت این رطبها را

نزد

نزد آنحضرت ده و گفت این رطبها را بنزد آنحضرت برده مبالغه کن که آنها را تناول نماید و بگو نمیتوان خوردن چیزی بهتر از این
و بسند آنرا آنجا در می رداده بنزد آنحضرت برد و خود از عقب رفته تاکید و مبالغه در اکل آن نمود گفت از این
باید رطبها تناول نمائید حضرت رد کرد بآن اهتمام کرده گریان شد و گفت الهی تو میدانی که اگر پیش از این بخورم
چنین طعامی نخورده ام اعانت بر هلاک خود کرده بودم و الحال میدانی که معذورم و مجبورم و چون ده دانه
از آن رطبها را تناول نمود احوالش دیگرگون شد و دیگر نتوانست تناول نماید لهذا دست کشید لعین اصرار و مبالغه
در اکل نمود حضرت فرمود کافیست آنچه خوردم مطلب تو بعمل آمد و زیاده احتیاج نیست پس اثر زهر
در بدن مبارکش ظاهر شده بیمار و رنجور گردید و آن منافقان بدتر از ابلیس از راه تلبیس طبیبی نزد آنحضرت
آوردند چون طبیب احوال پرسید آنحضرت متوجه جواب نشد و چون طبیب مبالغه نمود حضرت دست مبارک
را بیرون آورد و فرمود مرض اینست چون طبیب نظر کرد دید که دست مبارکش
سبز شده است دانست که او را زهر خورانیده اند پس طبیب برخاست نزد آن منافقان رفت و گفت که امام
که بهتر از شما میداند که با او چه کرده اید پس رنجوری آنحضرت اشتداد یافت و سه روز قبل از وفات مسیب
این زهر را که همراه موکل کرده بودند طلبید و فرمود امشب بمدینه جدم میروم که فرزند خود را وداع کنم و او را
وصی خود نمایم و در وقت خلافت را و امامت را بوی بسپارم مسیب گفت یا ابن رسول الله چگونه میتوانند شد
که در یک شب بمدینه روی و برگردی و با وجود که درها همه قفلهای محکم بسته و بر هر دری چند نگهبان نشسته
حضرت فرمود ای مسیب یقین تو ضعیف است و نه نشنیده تو قدرت خدا را و عزیز کرده خدا را و حرمت اولاد
مصطفی را با وجود آنکه درهای علوم اولین و آخرین را بر روی ما گشوده نمیتوانند ما را از اینجا بمدینه رسانید الله
گشوده نمود مسیب گفت یا ابن رسول الله دعا کن تا خدای مرا در ایمان ثابت قدم دارد و یقینی کرامت فرماید اللهم ثبته
پس فرمود در این وقت آن کلمه که آصف بن برخیا خوانده و تخت بلقیس را در یک چشم زدن آورد میخوانم
و فی الحال در مدینه حاضر میشوم پس مشغول دعا شد چون نظر کردم آنحضرت را در مصلای خود ندیدم
بعد از زمانی دیدم آنحضرت در مصلای خود پیدا شد و زنجیرها بر پای خود گذاشت روز بروز غشی بر
آنحضرت زیاده شد تا سه روز گذشت مسیب گوید چون روز سیم در آمد مرا طلبید و فرمود چنین که فردا در وقت
زنده نیامده خواهم کرد و چون شربت آب بتو طلب نمایم و بیاشامم اثر زهر ظاهر شده باید شکم ورم کند
و رنگم زرد شود بعد از آن سرخ و بعد از آن سبز شود و رنگهای مختلف بر آید زنهار که در آن وقت
با من سخن نگوئی و چون بدین حال دیدی بدانکه وفات کنم هر چه مطلع نگرداند من غمگین و محزون شدم مسیب گوید
او بودم تا آنکه بعد از سه روز آب طلبید و چون بیاشامید رنگ مبارکش بگردید که فرمود ای مسیب گفت ای مسیب

بن سندی بن شاهک گمان خواهد کرد که او مرا غسل خواهد داد هیهات هیهات این هرگز نخواهد شد چه
و امام را بغیر از معصوم و امام دیگری غسل نمیتوانند داد و چون لحظه برآمد دیدیم جوانی زیبا روی که رخساره اش مانند
ماه تابان میدرخشید و شبیه‌ترین مردم بود بحضرت کاظم در پهلوی او نشسته میل دارد که سخنان چند بوی
بوی گفت ای بابا وداع بازپسین ... پس فرمود ... علیک السلام ...
و سلام من برتو باد آنگاه ... در جلو ... فرزند ارجمند او امام رضا غایب
شد و نعش آن غریب بیکس ماند و ... بالحنین والنوح والبکاء غریب باطراف العراق ...
باشد و نوحه گریه و ناله ... غریب ... در زمین عراق بود ... وداع مفارق الی الابد الامام
لیس یعود و وداع میکرد در حالتی که او را زهر داده بودند و از دنیا مفارقت مینمود ... باز گشتی نداشت
بنفسی مسموم الجوارح اما من النفر خلوا ... جانم فدای آنکسی باد که او را زهر نوشانیدند در حالتی که
او بی کس ... و از محبان ... بود علی مثل هذا الحزن یستحسن البکا و یقلع
هنا النفس من سرورها ... و مصیبتی ... گریه و زاری ... که سرور و فرح را
از خود دور کند ایفعل خیر الخلق اما و ولدا و اکرم خلق الله و ابن نبیها آیا کشته میشود بهترین
مردم از حیثیت پدر و مادر ... میشود نیکوترین ... و دار بنی العباس طرا ...
نبشد اغاینها ... خانه‌های عباس ...
... لذو دار علی والبتول واحد و شبیرها ... الوری و شبیرها معالمها ...
و زائرها ... خانه‌های محمد مصطفی و علی مرتضی و فاطمه زهرا و حسن مجتبی و حسین
شهید کربلا ... خراب و ویران ...
علوم بود ... زیارت ...
میکنند اما چون خبر وفات آنحضرت بهارون الرشید رسید سندی بن شاهک را بر تجهیز او امر نمود ...
بغداد در ماتم آن ...
و سلیمان برادر هارون ...
خود و جمیع اهل بغداد در عقب جنازه او روان شدند و حکم کرد که هر که در پیش جنازه آنحضرت بوده‌اند ... که
هر که خواهد طیب طاهر را ... موسی بن جعفر ...
نعش آنحضرت را ... قریش رسانیدند پس ...
و سبب گریه ... آنحضرت ...

خبیث

خبیث او بیدن مطهر آنحضرت رسیده من نمیدیدم که حضرت امام رضا متوجه غسل و تکفین پدر بزرگوار
خود بود و چون آن نور دیده سید ابرار از غسل و کفن آن برگزیده اخیار فارغ شد متوجه من گشت و گفت ای مسیب
باید که بعد از امامت من شک نیاوری و دست از پیروی من برنداری پس آنحضرت را در مقام قریش دفن
کردند و ضریح ... قبر مطهر او ... و قبه و بارگاه ... مجلس ... در شهادت ...
ابوالحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام بسم الله الرحمن الرحیم نحمدک یا من جعل اخرتنا فی مصایب ذریة
نبیه اقرب القربات و افضل التحابر و سیر اشجاننا فی نوایب عترته و لبته من اشرف
السعادات بعد الایمان بالله و الیوم الاخر شرح صدورنا بالتاوه فی رزایاهم التی لم تبتل
بمثلها احد من السابقین الاولین و نور قلوبنا بالبکاء فی بلایاهم التی طال ما بکت
عنها جمیع الملائکة المقربین و نصلی علی رسوله المصطفی و ولیه المرتضی و عترتها
ائمة الهدی و سادات الوری السلام علی اهل بیت الرسول و اولاد البتول السلام علی سادات
العبید و عبدة الوحید و امراء الایمان و ملوک الادیان السلام علی طاهر الولادة و من اطلعهم الله
علی علم الغیب و الشهادة و جعلهم اهل السعادات السلام من اسمائهم وسیلة السائلین
و هیاکلهم امان المخلوقین خصوصا علی بعیدهم و کئیبهم و مسمومهم و غریبهم العالم
النبیه و النازح عن تربة جده و ابیه قلیل الزائرین و قرة عین سیدة نساء العالمین
علم الاعلام و من کسر قلوب شیعته بغربته الی یوم القیام السراج الوهاج و البحر العجاج
و من صارت تربته مهبط الاملاک و المعراج الذی انتهی الیه و یاسه الملک
الاعظم و علم کل شیء اتمام الامر الحکیم در البهجة الرضویة و الاخلاق الرضیة و العلوی
المتفرعة علی شجرة علی الاحمدیة الشهید اللهفان و من صارت به ارض خراسان کهف
الکائنات و ظلمها و من تبهجت به معالم طوس حیث حل بربعها شمس الشموس و انیس
النفوس من الخیرات یا طوس طابت بقا علی الدنیا و حاب بقا شخص ثوی
بسنا باد مرموس عزیز علی الاسلام مصرعه لی رحمة الله مغمور و مغموس یا تربة
انت تضمنته علم و حلم و تطهیر و تقدیس فخرا بانک مغبوط مخدمه و بالملائکة الا
طهار محروس رحم الله من بکی و ابکی فی مصایب ذریة المصطفی خدا رحمت کند
کسی را که بگرید یا مردم را بگریاند در مصیبت فرزندان رسول الله خصوصا در مصیبت محنت امام معصوم
شهید مظلوم سعید و محزون و کئیب و مقتول غریب آواره از دیار و اوطان و غریب زیارت خراسان

مفرح هموم و انیس نفوس و سکون ها ارض طوس ضامن غریبان پناه دردمندان و شفیع گنهکاران سلطان سریر ارتضا حضرت امام ضامن
و چون آن مظلوم در غربت بشهادت رسیده و از همه آبا و اجداد خود دور افتاده و مدفن او از حرم رسول الله که موطن و مسکن ایشانست
دور افتاده است باید حزن و رقت شیعیان آن بسیار باشد و سعی ایشان در زیارت او در غایت کمال باشد و از اینجهت
کما ذکره بعض علما میشود که زیارت او افضل است از زیارت جناب سید الشهدا و ما قبل از بیان کیفیت شهادت آن مظلوم
احادیث چند که مشتمل است بر فضیلت زیارت او و خبر کردن اجداد او و آبای او بشهادت وی در زمین طوس قبل از
وقوع آن ذکر میکنیم بعد از کیفیت قضیه هایله شهادت او را مذکور میسازیم روایتست از امام جعفر صادق ع که
حضرت رسول فرمود که زود باشد که دفن شود پاره تن من بخراسان هرگاه زیارت کند او را مغمومی برطرف کند خدا غمهای
آنغم را از زود و اگر زیارت کند گناهکاری حق سبحانه و تعالی گناهان او را بیامرزد و در روایتست از علی بن ابیطالب ع که فرمود
که زود باشد که کشته شود مردی از اولاد من بخراسان بزهر از روی ظلم و عدوان که اسم او اسم من باشد و اسم پدر او
اسم پسر عمران موسی هرکه زیارت کند او را در غربت او بیامرزد حق تعالی گناهان گذشته و آینده او را اگر چه بعدد
عدد ستارگان و قطرات باران و برگ درختان باشد و حضرت امام جعفر صادق ع فرمود که بیرون میآید مردی از فرزند
موسی که اسم امیر المؤمنین باشد پس مدفون شود در زمین طوس که آن در خراسانست کشته شود در آنجا بزهر پس هرکه
غریب که هرکه زیارت کند او را عارف بحق او که او امام مفترض الطاعة است عطا کند او را خدا اجر کسی که
شهید شده باشد و در روایتست از حضرت موسی ع هرکه زیارت کند قبر فرزندم علی را در طوس مانند آن باشد که ثواب هفتاد حج
مقبول فرموده و هفتاد حج مقبول گفتند هفتاد حج فرمود بلی هفتاد هزار حج مقبول فرمود بلی و بسا حج که مقبول نشود و هرکه زیارت کند فرزندم
نزد او است برای آنست که زیارت کرده باشد حق تعالی را در عرش فرمود بلی هرگاه روز قیامت باشد بر عرش خدا چهار کس از اولین
و چهار کس از آخرین اما چهار کس از اولین نوح و ابراهیم و موسی و عیسی اند علیهم السلام اما چهار کس از آخرین محمد و علی و حسن و حسین
صلوات الله علیهم پس بساط بگسترانند در پهلوی عرش و بنشینند زوار قبور ائمه با ما و بالاترین در جهت و نزدیکترین
بوی زوار قبر ولد من علی باشند و نیز حضرت امام جعفر صادق ع فرمود که کشته خواهد شد پاره از من بخراسان در شهری که او را
طوس گویند هرکه زیارت کند او را و عارف بحق او باشد بگیرم دست او را در قیامت و داخل گردانم او را در بهشت و اگر چه
از اهل کبایر باشد گفتند فدای تو شوم یا امام مفترض الطاعة است و غریب است و شهید است هرکه او را زیارت کند و عارف
بحق او باشد عطا کند حق تعالی اجر هفتاد شهید از شهیدان که در برابر رسول خدا شهید شده باشند و از حضرت امام رضا ع منقولست
که فرمود هرکه زیارت کند مرا اینجا کرامتیم او را در روز قیامت در سه موضع تا خلاصی شوند مردم از اهوال قیامت نزد در وقت
پران شدن نامهای اعمال [illegible] و نزد صراط و نزد میزان [illegible] بقعه ایست زود باشد که محل زوار
ملایکه شود و همیشه فوجی از ملایکه فرود آیند و فوجی بالا روند [illegible] بعضی عرض کردند یا ابن رسول الله کدام بقعه است فرمود
در زمین طوس است بخدا قسم که روضه ایست از روضهای بهشت مدفن من خواهد بود هرکه مرا در آن بقعه زیارت کند [illegible]

زیارت

زیارت کرده است رسول خدا و ثواب هزار حج مقبول و هزار عمره مقبوله را برای او خواهند نوشت و در روز قیامت من و پدرانم
شفیع او خواهیم شد آگاه باشید که هرکه مرا در آن محل غربت زیارت کند برای او خواهد بود ثواب صد هزار صدیق و صد هزار
شهید و صد هزار حاج و صد هزار عمره و صد هزار جهاد کننده در راه خدا و در قیامت در درجات بهشت رفیق ما خواهد شد
و از حضرت امام محمد تقی ع منقولست که هرکه زیارت کند پدرم را در طوس بیامرزد خدا گناهان گذشته و آینده او را
و چون روز قیامت شود نصب کرده شود از برای او منبری برابر منبر رسول الله تا آنکه فارغ شوند مردمان از حساب
و در بعضی روایات معتبره رسیده که شخصی از اهل خراسان بخدمت حضرت امام رضا ع عرض کرد که پیغمبر را در خواب
دیدم که فرمود چگونه خواهید بود شما ای اهل خراسان هرگاه دفن شود در دیار شما پاره از تن من و غایب شود در میان
شما ستاره من نبود پیغمبر چگونه رعایت [illegible] حفظ خواهید کرد حضرت فرمود منم آنکه مدفون که در زمین شما [illegible] پاره
رسول الله و منم امانت در شما [illegible] پس فرمود هرکه مرا در آنجا زیارت کند من و پدرانم در روز قیامت شفیعان
او خواهیم بود و کسیکه ما شفیعان او باشیم رستگار خواهد بود اگر چه گناه او مثل گناه جمیع جن و انس باشد و نیز
از آنحضرت روایت شده که فرمود و الله زود باشد که بزهر شهید شوم و در جنب قبر هارون مدفون گردم و قبر من
محل آمد شد شیعیان و دوستان من پس هرکه مرا در آنجا زیارت کند من در روز قیامت او را زیارت کنم قسم بخداوندی
که جدم محمد مصطفی را بر خلق مبعوث گردانیده که هیچ کس در نزد قبر من دو رکعت نماز نمیگذارد مگر آنکه آمرزیده میشود
و سوگند بخداوندی که جدم را بنبوت برگزیده و ما را بامامت مخصوص گردانیده که زوار من در روز قیامت عزیزتر
و محترم ترین جمیع خلایق خواهند بود [illegible] و از حضرت امام محمد تقی ع پرسیده که
فدای تو شوم زیارت پدرت امام رضا ع افضل است یا زیارت جدت حسین ع در کربلا حضرت فرمود زیارت
ابا افضل زیارت [illegible] افضل است زیرا که جدم حسین را همه کس زیارت میکنند اما پدرم را زیارت نمیکنند مگر خواص
از شیعه اما کیفیت شهادت آن مظلوم بنظر تحقیق که چون ملعون بر سریر خلافت نشست و حکمش در عالم نافذ شد
حسن بن سهل را والی عراق نمود و خود در مرو اقامت کرد و در اطراف حجاز بعضی از سادات بطمع خلافت
رایت مخالفت افراختند و در مقام نزاع و جدال برآمدند و چون این خبر به مأمون رسید با وزیر خود سهل بن
ذوالریاستین مشورت نمود و [illegible] بدینرای آمد و ملعون قرار گرفت که مأمون حضرت امام رضا ع را از
مدینه بطلبد و او را ولیعهد کند تا سایر سادات دست از جدال و نزاع باز دارند و مطیع وی شوند لهذا
جمعی از خواص خود بجهة طلب [illegible] بمدینه فرستاد و حضرت از بیرون رفتن از مدینه اباد امتناع نمود و
سفرای مأمون مبالغه و اصرار نمودند و چون حضرت دید که فایده ندارد و قرار بر رفتن داد و عیال و اطفال
خود را جمع نمود و خبر شهادت خود را بایشان رسانید و گفت از این سفر معاودت نخواهم کرد [illegible] زاری

کنید و تعزیت من قیام نمایند پس ایشان را وداع نمود و به روضه جد بزرگوار خود رفت و نزدیک آن حضرت از روضه
بازدید و صدا بگریه بلند کرد و از مفارقت آن زار زار گریست پس بجده خود وداع باز پسین نمود و چون بیرون رفت
باز بعقب برگشت و تا چند دفعه چنین اتفاق افتاد و در هر روز از روضه متبرکه با دیده گریان و دل بریان
بیرون رفت و در راه شخصی از موالیان باو رسید و او را تهنیت مبارکباد گفت حضرت فرمود مرا تهنیت مگو زیرا
مرا در سفری که از جوار جدم دور میشوم و در غربت شهید خواهم شد پس حضرت با جمعی از خواص شیعه متوجه
خراسان شد و در هر منزل معجزات و کرامات بسیار از آن برگزیده پروردگار ظاهر میشد و چون بسناباد
رسید در خانه قحطبه که قبر هارون ملعون در آنجا بود و در پیش قبر او خطی کشید و فرمود که اینموضع مدفن منست
و حقتعالی اینمکان را محل تردد شیعیان و دوستان من گردانیده و بخدا قسم که هر که از ایشان مرا در اینمکان زیارت کند
حقتعالی رحمت و مغفرت خود را بشفاعت ما اهل بیت برای او واجب گرداند پس چند رکعت نماز بجا آورد و در سجود طول داد
تسبیح در سجود از آن برگزیده معبود شنیده میشد و چون فارغ شد متوجه مرو شده و در آنجا با مامون ملعون
ملاقات افتاد و چون آن ملعون آنجناب را دید بسی تعظیم نمود و تکریم بجای آورد پس گفت یا بن رسول الله چون
فضیلت علم و ورع ترا دانستم ترا از خود بخلافت سزاوارتر دانستم بنابراین ترا طلبیدم که خود را از خلافت خلع
نمایم و ترا بجای خود نشانم باید که خلافت را قبول کنی حضرت غرض او را میدانست قبول نفرمود مامون گفت پس بیعت
عهد من بنوی که بعد از من خلافت با تو باشد حضرت فرمود از پدران بزرگوار خود شنیده ام که پیش از تو
از دنیا خواهم رفت و مرا بزهر ستم شهید خواهند کرد و در زمین غربت مدفون خواهم شد و بر من ملائکه
آسمان و زمین [illegible] گریست پس مامون گریان شد و گفت یا بن رسول الله کرا قدرت است که من در حیات
باشم ترا شهید کند حضرت فرمود اگر خواهم میتوانم گفت که چه کسی مرا شهید خواهد کرد مامون گفت یا ابا الحسن
ولایعهدی را قبول کنی حضرت امتناع مینمود پس تهدید در پیش گرفت آخر مامون در غضب شد و گفت اگر ولایت
عهد را قبول نکنی ترا بقتل میرسانم حضرت فرمود چون مرا براین جبر میکنی بر من حرجی نیست لهذا ولایت عهد را
قبول کرد و سر بسوی آسمان کرد و گفت خداوندا تو میدانی که مرا اکراه کردند پس مواخذه مکن مرا چنانکه مواخذه
نکردی پیغمبر خود یوسف را [illegible] که بجبر قبول ولایت کرده از پادشاه زمان خود پس مامون
روز دیگر مجلس عظیم ترتیب داد و کرسی برای حضرت در پهلوی کرسی خود گذاشت و جمیع اکابر و اشراف و علما و سادات
حاضر نمود اول پسر خود عباس را امر نمود که با آنحضرت بیعت کند و بعد از آن سایر مردمان بیعت کردند
و جوایز بسیار و انعامات بیشمار بمردم بخشید و در سکه [illegible] و درهم و دنانیر را بنام نامی آنحضرت زدند
و حکم نمود که سیاه پوشی که بدعت عباسیان بود ترک کنند و جامه های سبز بپوشند و یکی از دختران خود را ام حبیب نام با

حضرت

حضرت عقد کرد و دختر دیگر خود را ام الفضل نام بنام امام محمد تقی کرد و غرض آن ملعون از این آن بود که مردم
آنحضرت را راغب بدنیا بدانند و بآنجهت محبت او از دلهای مردم زایل گردد و فضیلت و ورع او پوشیده شود
لکن تدبیر او خلاف مقصود او نتیجه داد زیرا که روز بروز محبت و اخلاص مردم نسبت بآنجناب زیاده میشد و
باعث ظهور انوار علم و آثار رفعت و جلالت او بر مردم زیاد میشد لهذا نایره حسد در سینه پرکینه مامون
مشتعل شده در مقام هلاک آنحضرت برآمد و ابتدا علمای فرق از ملاحده و دهریه و یهودیه و نصاری و
مجوس و براهمه و فضلای اسلام را جمع نمود تا با آنحضرت مباحثه و مناظره نمایند شاید بر او غالب شوند و بآنجهت
در اعتقاد مردم نسبت باو فتور بهم رسد و همین نیز باعث رفعت و جلالت او شد زیرا که آنحضرت همه را ملزم ساخته
و مجادل گردانید بنحوی که همگی اقرار و اعتراف بکمالات و فضیلت او نمودند لهذا خشم آن ملعون زیاده تر شد پس شبی نفر
از غلامان خواص خود را طلبید و بهر یک شمشیری برهنه زهرآلود داد و گفت بحجره [illegible] و در هر حالی که او را
ببینید شمشیرها را بر بدن او فرود آرید و او را ریزه ریزه کنید و نزد من آئید و بکسی این راز را فاش مکنید و چون
چنین کنید هر یکی را ده بدره زر دهم و بانعام و اقطاع سرفراز گردانم و در نزد من در کمال تقرب باشید پس ایشان
شمشیرها کشیده بحجره مقدسه آنحضرت رفتند و چون داخل شدند دیدند آنجناب بر پهلوی مبارک خوابیده و لبهای
خود را حرکت میدهد پس آن غلامان بیکبار بر آن زبده اتقیا شتافتند و شمشیرهای خود را بیکبار بر جسد مبارک
آنحضرت فرود آوردند و او را پاره پاره نمودند و بر بساط پیچیده و نزد مامون معاودت نمودند و گفتند آنچه فرموده بودی
بعمل آوردیم چون صبح شد مامون سر برهنه کرد و بندهای جامه را گشود و بطریق اهل مصیبت گریان و نالان از حجره
بیرون آمد و متوجه حجره مقدسه آنحضرت شد چون نزدیک حجره رسید آواز همهمه شنید خوف نمود شخصی را گفت داخل حجره
شو و مرا از این صدا خبر ده آن شخص چون داخل شد دید حضرت در محراب نشسته و بعبادت پروردگار خود مشغول است
مطلقا اثر زخمی و جراحتی بر بدن مبارکش نیست آن شخص معاودت نمود و مامون را از حقیقت حال خبر گردانید آن
ملعون از استماع این سخن متغیر شده و مضطرب گردید و امر کرد که امرا و اعیان را که بجهت تعزیه آنحضرت حاضر شده
بودند بگویند که حضرت را غش عارض شده بود بحمدالله زایل شد و مامون [illegible] آتش غضب وی
مشتعل شده و در صدد زهر دادن آنحضرت برآمد و حضرت روزی ابوالصلت هروی را طلبید و فرمود که از
[illegible] هر طرف از اطراف آن یک کف خاک بیاور ابوصلت چون آنخاکها را آورد حضرت [illegible] گفت این خاک
که از پس پشت آن ملعون [illegible] فرمود که مامون خواهد خواست که قبر پدر خود را قبله قبر من کند لیکن سنگی
[illegible] ظاهر خواهد شد اگر جمیع کلنگ داران خراسان جمع شوند و خواهند که او را حرکت دهند نتوانند [illegible]
پایین پا [illegible] طرف قبله [illegible] فرمود که [illegible] پس گفت ای ابوصلت

چون قبر مرا بکنند در آنجا رطوبتی ظاهر شود پس دعائی را بتو تعلیم میکنم که آن را بخوان بقدرت خدا آب جاری گردد
و قبر مملو از آب شود و ماهی ریزه چند در آن آب ظاهر شوند و نانی که بتو می‌سپارم در آن آب ریزه کن تا آن ماهیان
بخورند آنگاه ماهی بزرگی از آن آب ظاهر شود و آن ماهیان ریزه را برچیند و در آن غائب شود پس دست در آن آب گذار
و دعائی که بتو تعلیم میکنم بخوان تا آن آب بزمین فرو رود و قبر خشک شود و باید اعمال را در حضور مامون
بعمل آوری پس چون روز دیگر شد مامون آنحضرت را طلبید و چون حضرت بمجلس آن شقی رفت از اول وقت
طبق چند از الوان میوها نزد وی نهاده بودند و آن ملعون خوشه انگوری که زهر در بعضی از دانهای او دوانیده
در دست گرفت و بعضی از دانهای آن را بزهر نیالوده بود و آنها را برای دفع تهمت میخورد و چون نظر آن ملعون بر حضرت
امام رضا افتاد از برای تعظیم از جای جست و دست در گردن او کرد و میان دو دیده او را بوسید و او را بر بساط
خود نشانید و آن خوشه انگور را بدست آنحضرت داد و گفت یا ابن رسول الله از این نیکوتر انگوری ندیده ام حضرت
فرمود شاید انگور بهشت از این نیکوتر باشد پس مامون گفت یا ابن رسول الله از این انگور تناول نمائید حضرت
فرمود از خوردن این انگور معاف دار آن ملعون مبالغه و اصرار نمود و گفت البته باید از این انگور تناول نمائید
پس خوشه انگور را گرفت و چون سه دانه از آن تناول نمود حالش دگرگون شد و رنگ مبارکش متغیر شد
و باقی خوشه را بر زمین نهاد و متغیر الحال برخاست مامون گفت یا ابن عم بکجا میروی فرمود بجائی که مرا فرستادی
پس آنحضرت محزون و غمگین و نالان از خانه مامون بیرون آمد و بمنزل خود رفت و با ابو الصلت فرمود که
در خانه را ببند ابو الصلت بفرموده او عمل نمود پس رفت و نالان بر بستر تکیه کرد ابو الصلت غمگین و محزون
در میان خانه ایستاده ناگاه نظرش افتاد بر جوان زیبا روئی و مشکین موئی که نور امامت از جبینش میتافت
ساطع بود و شبیه ترین مردم بود بآنحضرت امام رضا علیه السلام پس ابو الصلت بسوی او شتافت و گفت ای جوان تو کیستی
و از کدام راه در خانه شدی که من در خانه را بسته بودم فرمود یا ابا صلت ساکت باش ای ابو الصلت آنکه قادر است
که مرا در یک لحظه از مدینه بطوس آورد درهای بسته را نیز برمن گشوده پرسیدم تو کیستی فرمود منم حجت خدا بر تو
و بر سایر خلایق منم محمد بن علی آمده ام تا پدر غریب مسموم و شهید مظلوم خود را ببینم و وداع بازپسین نمایم
پس داخل حجره شد که پدر بزرگوارش در آنجا خوابیده بود و چون چشم آن مظلوم مسموم بر فرزند مظلوم افتاد از جای
جست و او را در بر گرفت و سینه او را بسینه خود چسبانید و رخسار او را بوسید و دست در گردن یکدیگر کرده
زار زار گریستند پس اسرار امامت را بوی گفت و ودایع حضرت نبوی را باو سپرد پس با یکدیگر وداع بازپسین
نمودند آنگاه آن غریب مسموم روی بقبله کرده و روح مقدسش بریاض جنت پرواز نمود پس حضرت امام محمد تقی
علیه السلام پدر بزرگوار خود را غسل داد و کفن نمود ابو الصلت خواست که آنحضرت را در غسل و تکفین اعانت نماید حضرت فرمود

احبابی

احبابی بتو هست که ملائکه مقربین مرا یاری میکنند و چون از غسل و کفن فارغ شد با ملائکه مقربین و ارواح جمیع انبیا
و مرسلین بر او نماز گذاشتند آنگاه گفت یا ابو الصلت تابوتی را حاضر کن ابو الصلت گفت در اینجا تابوتی حاضر نیست
بروم نزد نجار تا تابوتی ترتیب دهم حضرت فرمود داخل حجره شو که در آنجا تابوتی بینی که حق تعالی بقدرت خود از چوب
طوبی ترتیب داده نزد من حاضر کرده چون ابو الصلت داخل آن حجره شد تابوتی یافت که از عمل بنی آدم نبود برداشته بنزد
حضرت آورد پس پدر بزرگوار خود را در تابوت نهاد و دو رکعت نماز بجای آورد ناگاه بقدرت الهی تابوت
بلند شد و سقف خانه شکافت و آن تابوت بجانب آسمان مرتفع شد پس حضرت گفت ای ابو الصلت
اگر پیغمبری در مشرق وفات نماید و وصی او در مغرب باشد و وفات نماید البته حق تعالی ارواح و اجساد ایشان نزد او در
علیین جمع نماید و بعد از زمانی باز سقف خانه شکافته شد و تابوت بزمین فرود آمد پس حضرت پدر خود را از تابوت
برگرفت و او را چنان در بستر خوابانید که گویا او را غسل نداده اند پس ابو الصلت گفت در خانه را بگشا که مامون
با اهل او بر در خانه ایستاده اند چون ابو الصلت در خانه را گشود مامون با سر و پای برهنه و گریبان چاک کرده داخل
خانه شد و بر فرق خود میزد و میگفت ای سید من مرا طاقت مصیبت تو نیست پس بر بالای سر آنحضرت نشست و گفت
متوجه تجهیز و تکفین شوید تغسیل و تکفین او را در تابوت گذاشته متوجه قبه هارون شد و مامون در عقب
جنازه دوید و با سر و پای برهنه و بندها گشوده بطریق اهل مصیبت میرفت چون بقبر رسیدند بکندن قبر نمودند
آنچه حضرت خبر داده بود بظهور رسید تمامی را مامون دید و میگریست و میگفت عجب آنکه حضرت امام رضا علیه السلام
در حیات با معجزات و کرامات و خوارق عادات بر ما ظاهر گردید و در حالت ممات نیز معجزات دیگر از ایشان
ظاهر شد آنچه را حضرت با ابو الصلت گفته بود از شهادت خود و کیفیت حفر قبر و ظهور غرائب بعضی دیگر از خواص
و یاران خود گفته بود و جمله ایشان حاضر بودند چون حضرت را دفن کردند مامون هرثمه را طلبید و با او گفت
از آنحضرت چه شنیدی هرثمه آنچه شنیده بود از حضرت از زهر دادن او و غیر آن بظهور معجزات و خوارق عادات
با مامون نقل کرد چون مامون شنید رنگ پلیدش متغیر شد گاهی زرد میشد و زمانی سرخ میشد آنگاه بیهوش شد
و در آن حالت میگفت وای بر مامون از خدا وای بر مامون از شرم پیغمبر وای بر مامون از رسول خدا وای بر مامون از جناب
علی مرتضی وای بر مامون از فرزند سید جهان دو فرزند فاطمه زهرا وای بر مامون از جانب او در فرزند حسن مجتبی وای بر او از حسین
شهید کربلا وای بر مامون از امام زین العابدین وای بر مامون از امام محمد باقر وای بر مامون از امام جعفر صادق
علیه السلام وای بر مامون از امام موسی کاظم وای بر مامون از حضرت امام رضا علیه السلام وای بر او وای بر او این است یا نکاری بزرگ
که عذاب الهی از برای او مهیا نیست و جاهای دیگر دیدی که ظاهر بود تمت الکتاب بعون الملک الوهاب [illegible]
چند جزو ما از نسخ کتاب افتاده بود [illegible] باتمام رسانید [illegible]

۱۲ [illegible]